عمل شمس

سم الفار را شیره خرنس دلماف لور سحق کرده

سه سحق ۳ سم ۵ و مس در بوته آتش زده تا آن سه را عقد تمام

دهم مس نماید پس از آنکه عقد گردد در دو شیشه خشک کرده

باز به دستور اول مس نماید تا که ده مس

پس از آن سه بهکدار در که دو از مس

که طرح نماید در رنگ طلا دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

فی علم الصناعة و تدابیر الاشیاء

الاول فی تدبیر الملح یکمن نمک طعام را و دوازده من آب باران
در آن ریزند و در دیگ کرده بجوشانند یعنی بیدار بجوش فرو گیرند و بگذارند
تا خوب صاف شود و صاف او را گرفته طبخ نمایند تا آنکه آب
در او بالمره منقطع و خشک شود و آن نمک تر که بدست آید احتیاج
بطبخ ندارد بعد بهر ده من آن از آن یکمن آن زبد البحر اندک هم مسحوق نموده
در بوته کرده بگدازند و در ربعه ریزند تا سنگ شود پس سنجیده هر چه
در وزن کم شده از نمک و زبد البحر اضافه کرده و بگدازند و در ربعه ریزند
و سنگ کنند و همچنین و ... عمل را مکرر نمایند تا وقتیکه دیگر نقصان
نکند و وزن ثابت شده باشد بعد از آن زیبق را در آن طرح باید بطریقی

بسم الله الرحمن الرحیم

فی علم الصناعة و تدابیر الاشیاء

الاول فی تدبیر الملح یکمن نمک طعام را دوازده بار آب باران
در آن ریزند و در دیگ کرده بجوشانند یعنی بگذارند بجوشد فرو گیرند و بگذارند
تا خوب صاف شود و صاف او را گرفته طبخ نمایند تا آنکه آب
در او بکلی منقطع و خشک شود و اگر نمک ترکی بدست آید احتیاج
بطبخ ندارد بهر ده رطل از آن یکرطل زبد البحر اضافه مسحوق نموده
در بوته کرده بگدازند و در ریخته ریزند تا سنگ شود پس سحق نموده
در روغن گل شده از نمک و زبد البحر اضافه کنند و بگدازند و در ریخته ریزند
و سنگ کنند و همچنین و سه مرتبه عمل را مکرر نمایند تا وقتی که دیگر نقصان
نکند آن وقت ثابت شده باشد بعد از آن زیبق را در آن ملح ثابت بطریق

[illegible] کرده بشود [illegible]

[illegible]

الضا فی العمل [illegible]

[illegible]

الضا [illegible] و تسیم الفاز [illegible]

[illegible]

بطریق فرش تحلیف در رته نهاده ایکسنه کوبیده بر روی تخته
بگذارند در عرض میشود و یکی از زیبق معقود بر آن پاشیده زهره منقی
طرح و هم یک قسم پاک اضافه نمایند بسیار خوب میشود

انث ارتبه الضا فی العمل شیخ محمد رحمه الله

براده قمر ده مثقال عبده ۲ مثقال راسخت ۵ مثقال ربیع ۵ مثقال اجزا
را جمع و سحق نموده در زلال البیض حل نمایند و در دقیقه پاشیده
گذاشته مجموع را بگل حکمت گرفته و در آتش گذاشته بنحوی که
گودن ظرف از آتش بیرون باشد و آتش ملایم داده تا دو روز
بر طرف [illegible] از آن ظرف را مسدود و [illegible] آتش ملایم داده
تا منعقد شود و بعد از سرد شدن ظرف را برداشته جوهر رصاصه را
در گلوی ظرف پاک نموده یکی بر ده بر زهره منقی طرح نمایند
قمر خالص آید فائده زنجار و نشادر سرکه باشد زنجار و نوشادر را

[illegible]

شود شنجرف قمری را مساوی زرنیخ و مس سرخ را رسم ثابت تطعیم و
بعد از بتر به مذاب ابا مساوی او قمر خالص زرنیخ و یکی بناده زهره منقی

طرح نیز باب فی الابیاض مجرب وهو سهل غریب

تاخذ الکبریت الاصفر رطلا و مثل نصفه عقاب نوری و
تسحقهما فی اجانه خضراء بماء القلی والنوره وتجعلها فی شمس
حارة ثلث ایام ثم اترکه ینشف ثم اسحقه بمثل وزنه ملح
مصعد عن شمعه ثم اجعل الجمیع فی قدح زجاج مطین علی نار
اتون وانت قاعد فانه یسود الجمیع ویصیر سبیکه سوداء
ثم یدخن لا یزال وکلما ~~اسود مثل القیر~~ انطفت النار ثم تجته
ابدا مکانها نارا اخری تفعل هکذا الا المغرب یخرج دخانا
اسود مثل القیر وترکه علی وجهه حجاب فاذا ازیح عن وجهه فانه
تری تحتها سبیکه بیضاء کانها اللؤلؤ ویکون وزنها نحو خمس
عشرة

عشرة دراهم درباخرجت ثانیه دراهم فخذ منها الی خمسها درهم
علی ثلثین درهما من القلعی الذی قد سبکته عده مرات وشمع
وجعلت فی العشرة منه نصف درهم زنجار فانه تام تقع فی الروباس
فاحفظ هذا واکتم عن الجهال

باب فی بیاض البیض للقطر عن

الاملاح خذ عشرین فاسلقها فتاخذ بیاضه فقط وتقشیر مده
فتاحتاها ثم وزن اربعه دراهم زنجار واربعه دراهم ملح
تسحقان وتخلان حتی یصیر مثل الزبد ثم یذرها علی ما من البیض فی قنینه
زجاج وتجعل فی حلقه القنینه لیقطر ولتقطر لطریق انبیق فی
الشمس الحاره او تجعل فوقها رماد حار وخذ ما تقطر فی القابله
واحفظ وان دبرت الصفرة بهذا التدبیر یخرج ذهبا فی غایه
الجوده وهو احسن من کل التدابیر وهو اسرار عامضه باب فی
فی

فى القمر المعدن [illegible]

خذ قنبيرة ريح الفار واربعة وطرح دار فرند [illegible] الطير

عقاب [illegible] الطير [illegible] بالنار [illegible] الى البيض وانه [illegible] الطلع [illegible]

[illegible] بالطرح [illegible] ثم يجعل [illegible] الطلع [illegible]

ثم [illegible] جميعا [illegible] عليه [illegible] القمر [illegible] الخالص [illegible] احسن [illegible]

[illegible] الربيع [illegible] النصف عليه [illegible]

[illegible] النحاس وارمى واحد منه [illegible] ثم [illegible] اللماع [illegible]

[illegible] وتحليه [illegible] احسن [illegible]

[illegible] القضاء [illegible] واحد [illegible]

[illegible] القمر [illegible]

رمل البحر

قمر المجرّب خذ وقيتين لبن وزنك رصاص خالص تجعله في

عوز وتغلي من المغرب الى الصبح وفي الصبح تاخذ هذه الرصاص و

تغليه وتجعله في لبن الساعة الثالثة الى الصبح [illegible] الصبح [illegible] تاخذ

مثقال رصاص غير الاول وتجعله عليه الى الصبح وقسم انه الثاني [illegible]

الصلاح مجرب خذ نصف رطل زنك وترجمه بثلاث

ماذين لى البنادق وربع نصف وقية علم وشله زنجفر و[illegible] فولاذ

وتجمع ذلك به مثل البيض وتجعله بنادق وتقسمه اقسام ثلاثه

ويذوب والزنك في بوتة وترجمه بالقسم الاول وتقلبه في لبن البقر

ثم يذوب في بوطة ثاني وترجمه بالقسم الثاني وتقلبه في القطران ثم يذوب

في بوتة ثالث وترجمه بالقسم الثالث وتقلبه في عسل النحل وتبرده وتلك

تجمع بين المشتري والزنك في بوتة حديد وسبكه سبكه واخذه فائدة

باب

باب في تليين الأجساد

عقار واحد ومكار واحد واحد به الحمر مسحوق واحد
ثم تاخذ اندرانى واحد واحد اوزن الصاعد واحد
تسحق الجميع ثم تعمد قدر شيء من حديد منه تجعل منفرد
وتاخذ الشقة واحد ثم تعمل منه ... الدواء او ... لكل قدر
وتطلع على النار ويدور ثم يدور القامح او الباس لكل ...
قدام ... وجبة تقدر ... بعيا ليتة ... **ايضا في صبغ محرب**
وذلك والنصف في وزن الجزء الى ان يعيا ... وشمس ... الفضة الفضي
سبيكة وفيه علم احمر وزنه وفيه ... قليل قليل ...
وبه خطه في ... على النار
والسقد

واسقه ثلث اوراق من ماء روس العجل قليلا قليلا الى تمام ايام
او خمسة ايام حتى ييبس ثم بعد ذلك حطه في مغرفة حديد واوقد
تحته النار حتى يسيل مثل العسل والاكثر اسقه من ماء الفجل تصفه
دقيقة واطبخه حتى يصير تراب خذ منه قراط او قراط ونصف على
وقية من النحاس الاحمر يكون ابريزا خالصا ويكون على المشترى يكون
قمرا **ايضا في قمر محرب** مشترى واحد عبد اثنين الى المشترى
ودع عليه العبد ثم خذ النطرون واحد والقطران واحد ودم
ربع ويشع من الرسخت واطبخهم بالزيت الطيب والملت فيهم
السبكة حتى تطبخ يوم كامل فاذا اكملت وزن واحد منه ووزنه
نحاس اصفر اخرجهم في النار ووزنه مرة ذلك على ثلثه من المشترى
يصير قمرا او يطهر المشترى من عقرب وعمل وصابون وملح وماء
وهو محرب فاحفظ **الصنعة في محرب** خذ ما شئت

زاويه البيض و يرى من
ويخلطها بنصف وزنه من العلم الاحمر الناس ثم يسدا و يعاد ان
العلم الاصفر و قدر جميعه ثم يشد ثم يعقد البلغ كما في الاول فانه اوجها
ثم يقطرهما في بوطة و البوطة في نار البلغ و يعاد
ثم يخرجهم باخس الاصل ثم ان يسحق البوطة محتسبه
البوطة في الشمس حتى يحف الوصل ثم اسكيه صحيح بالدواء
و اسكه في القباد باب واحد
وانسكابه و هو واقع ثم البوطة و اسكها يخرج سبيكه
وحده من الاسكه واحده وكان من الزهره درهمين و واحد
من الاسكه البالبه و واحد نزيره و واحد من فضه و واحد
سبيكه صفراء من الذهب والفضة و واحد
نزيره اسكيم يخرج
المحمات تم
السكم
من نحر

السبكه و احمر و واحد زهره ثم اسبكهم يخرج سبيكه الزمالات
وان عملت هذه العلامات بين الحديثين ببلغ قمر و بالسبات
بشرط التمام هذا السر فافهم

باب في تبييض عروق مس مجربات

دو من کبریت باده و یک من نمک را بساید و در کوزه کند و سر کوزه
در گل گیرد و خشک کند و شب در تنور یا آتش سرگین نهد و بامداد
بیرون آورد و نمک از آن بشوید که گوگرد سفید باشد و اگر یکبار
نمک با سه سفید نشود کفه نمک سپید اما عیب جواهر شود نمایند
د طریقه در تنور یار سفید گشته آن است که گوگرد یار نو یار زر
شانید و نشوید باید چون بیرون آورد بشوید و لون یار زرد آن
بار شسته تا آن گوگرد چاشنی و عرق یابند و بهتر آن بود که در نمک
چلیپی گشته و بکوشانند تا زر نار بکار برد و گوگرد سفید باشد

باب فی عمل الشمس [illegible]

[illegible]

عروس [illegible]

[illegible] افیض [illegible]

[illegible]

[illegible]

و حصه [illegible]

سم الفاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

انکه [illegible]

آن که آشنه و انهار الی ف کرده که از زر و مسحوق ان

در مبلغ آن فرو بر در آسمر در نهایت خوبی است و

بکار بجربه رسیده است و خلاف نداره باب فی الشمس و

کبریت را که از زرد و در بحساب صحیح دار بریزد ٤ امرشه تا

از سرار باک کهف پس حرکی از آن کبریت رقم درا ب

طرح بیا و ربع مس را حل کنند و بعد با زنند شمس باک

افیض نادیکر شمس کسبی زعفران حدید عقرب زرد

هر دو را حل کن اندر آب اشخار بعد از آن صفحه قمر نما

تا به ده مس کن در او از به بار مثل آرشنیه زنک زر کرد

پس بجرشید ار ماز ش یار سرکه خریکی را ست ازاقی

جانب مستحق و در که از ٢١٢ افیض شمس حمل

روح توتیا را با ماس آن سم الفار زرد در بوته فرش و تحقیق
نماید و در بوته را مسدود نماید و بهمواری آتش دهد او سم
مصعد شود روح ثابت و حافظ النار مشوف یکی بره زیره صبغ
شمس دهد باقی تتمه زهره طلح را سه مرتبه باید که بسایند
تکلیس کن زر وری شود مسح بتتمه القوم زیره را سفید کنند
کند و عطار زر را قوام دهد ایضا قمر جزء عرب علم ورقی
جوز عقرب زرد جوز عقاب جوز [illegible] جوزی سم
ابیض جزوی جمله را داخل نموده صلایه کرده در آب قلیای سفید
و من در چهار من آب ریخته و بهم زده یک شبانه روز بگذارند و
بعد علقه صاف نموده و هر قدر آب که از این آب حاصل شود در
یکمن قلیای دیگر ریخته و بهم زده و یک شبانه روز گذاشته پس حجر و علقه
صاف کرده

صاف کرده [illegible]
زرد را صلایه کرده در آن آب بریزد [illegible] تا [illegible]
[illegible] و در آب [illegible] کرده [illegible]
ریخته و بهم زده [illegible] تا تمام [illegible]
یا و [illegible] بریزد [illegible] بسی [illegible]
بعد از آن [illegible] نشود [illegible]
زر [illegible] تا تمام [illegible] صلایه نموده [illegible]
زر منقوط [illegible] احمر [illegible]
اول با آب [illegible] الطلح [illegible]
عشر [illegible] جمله [illegible] المجمع [illegible]
[illegible]

مثقال برادة النحاس او قطع صغار وضعهم فی بوتقة وانثر
علیهم زجاج مسحوق ودع اسبکهم ثم اسبک المسبوک واطفئه فی
الزیت سبع مرار او کل مرة تلقی علیهم شیئاً من البارود
ویضاف بالتثلیث یخرج قمراً خالصاً جیداً مجرباً عملاً فی
عقد زیبق حلقوس را گرفته با ماست میان قرار
با خل جوش نماید تا عقد شود بعد او را مکرر باب شویند تا از زنگار
پاک شود بعد ماورد و مردار سنگ و لوز را خوب کوبیده
و زرنافته صاف نموده و بر اطراف بوته مالیده و آن عقد
ملغمه را در وسط گذاشته و مجموعه را در بالای او کرده سر او را
مسدود کرده بعد بگذارید تا خشک شود و بعد از زده تا ثبات آمد
باید بوته مزبوره را هفت مرتبه با گل حکمت نموده دیگ تاب داده
دو ثلث باز

بزنه پیاز و کبریت را کوبیده بوته مزبور را آتش دغلطند
دعروس ربی باشد و بعد از آن باید اول عبد را در مغرفة
حدید ریخته و حلقوس را بر روی او بریزد و حل را بر روی آن
دباس سربهن در جوش نماید تا بماند تا عقد شود مجرب
فافهم المتعدد ایضاً عمل قمر خطائی خذ
قمر واحد و عبد اربعة تلقیهم جیداً او تعرش فی برطة قلیل
من الزجاج الکبار و من فوقه درهم اسفیداج و من فوق ذلک
درهم راسخت و من فوق ذلک درهم زرنیخ و من فوق ذلک
الملغمة درهم و من فوق ذلک درهم راسخت و من فوق ذلک
درهم اسفیداج و من فوق ذلک زجاج مسحوق و یسد
الوصل و تجعل الموضع فی الشمس نهاراً او فی الدمس لیلیة و تخرج

مجرّب از معمولات استادان ... نزد ما ثابت

[illegible] استادان ... اکمال الاعمال ... [illegible]

بیان عمل اصلاح ... فاکهه ... [illegible] ... بیاورد

خماهن ... سیماب ... [illegible] ... صبح

عطارد ... [illegible] ... بالای ... نموده

[illegible] اصلاح ... بالا ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... آورده

واند ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

الفصل ... [illegible]

عمد ۱۳

عمد ۱۳ سم ۱۳ علم ۳ برادۀ قمر ۱ مستحق طبخ نموده در

حالت طین مطیّن کنند اشتعه دهد پس لد اشتعه یکی روز ... منفق

طبخ کنند مجرّب ۱۲ انصاف ... اشمس فی عمل ... عمده و

زحل را بالمناصفه از مستقیم ... و بدهد بالیده هرچه

سواد بدهد که سواد آن از ... لیدار ... در ... که قدری زند

واند که عروس درآمده باشد سه چهار ساعت آتش ملایم

طبخ بدهد برآورده با قدری زرنیخ و آب در معرفه حدید طبخ ...

نموده با زرنیخ ... طرف ... لیدار ... در بوته کرده قدری زند

بالای آن ریخته و اگر رنگ مغشوش باشد بهتر است و آهسته آهسته

بدهد تا عمده مقصود بهم رسد ... لیدار ... قدری بسته بالای آن ریخته

و چند دانه آتش بالای بوته کنند ... از بالا بدهد تا شیشه آتش ... لیدار

[illegible] زاج [illegible]
[illegible] سقني [illegible]
[illegible]
[illegible] علا [illegible]
[illegible]

باب صقل الفص وتلبيسه

[illegible]
[illegible] الفص [illegible] القمر [illegible]
[illegible]

باب في تلبيس الفص

[illegible] الماء [illegible] الفص [illegible]
عليه [illegible] والماء [illegible]
[illegible] الصبغ [illegible]
[illegible]
[illegible]

ثم تأخذ نصف اوقية زاج وعشرة دراهم حديد [illegible] دراهم فهذه الاجزاء
تسحقهم وتعجنهم بالماء فاذا اردت ان تعرفهم ساعتهم
فاعمل وان اخرتهم الا ثاني يوم بدت سحقات بالخل وتطبخ
بالعسل المنحل ويرفع لوقت الحاجة يؤخذ منه وزن عشرة
دراهم الى قمر ثم يذيب المثقال في البوطة ويرميه عليه ثم ساعة
تطلع

باب في عقد الزيبق

يؤخذ زادة
اللازورد او الفلفل و[illegible] تسحق حتى يختلط وتوقفه
ثم اصير عليه خل خمر جيد وتتركه فيه ليلة ثم تصفه وتطبخ فيه
الزيبق فانه ينعقد من ساعته وان كانت دراهم عليها زيبق
ثم اطبخ بهذا الماء يحققه وان قطرته كان احمر ١٣

باب العقد الزيبق

[illegible] ملح طعام [illegible] محروق
[illegible] ببياض البيض [illegible] في بوتقة [illegible]

نموده مجرب

بشنید ... ماء ... [illegible]

بخته شده با [illegible] منقش ... [illegible] ... عبید معلوم

مثال ... نموده ... الایمان ... [illegible]

با شیر عجین ... رسیده ... عبید معقود ... [illegible]

[illegible] ... فیصاب ... [illegible]

ایضاً عمل الوثیق

الحجر ... العقاب ... [illegible]

عمل الوثیق ... بسم ... ۱۲ ... [illegible]

تحفه ... [illegible]

با جوهر ... قرش ... [illegible]

و ... [illegible]

نموده

کوبیده با جوهر عبید فرش و تحفه نموده مس باشد با اجزاء خرچنگ

عبید معقود باشد

ایضاً فی عمل الوثیق

مال زیبق ... مثبت ... مبدأ اجر بخته کهنه بوزن جیوه

هر دو را صلایه باید تا ... بعد از آن همچنین در ...

صلایه باید و با سرکه ... شسته ... بعد ... از عرق اسفید و

بذر البنج ... از صبح تا شام و ظرف نوع عرق ...

بذر ... بذر البنج ... اسفند

هر دو را جدا جدا کوفته شب تا سحر ... تا وقت صبح

صد درم آب اضافه نموده مثل گلاب مقطر باید بعد از آن جیوه را

در بوته پخته کرده بالای خاکستر گرم گذارد و عرق را در دیگ

کرده در زیر دیگ سوراخ نشسته و در آن سوراخ میلی از آهن بگذارند

تا قطره قطره از او بچکد و بالای زیبق افتد تا آن عرق ۲ ...

وارثه [illegible] امده [illegible] بیاض [illegible]

خوانده [illegible] شمس [illegible] حکمت [illegible] اخراج [illegible]

ایضاً [illegible] و [illegible] رسن [illegible] از [illegible]

اول [illegible] اسباب [illegible] تا [illegible] بعد [illegible]

تا [illegible] حکمت [illegible] افشان [illegible]

و [illegible] ایضاً في عمل الشمس و القمر [illegible]

شمس [illegible] در [illegible] و یطحن [illegible]

[illegible] اعلا [illegible] عسل [illegible]

[illegible] مره [illegible] و بعد [illegible]

و یطحن [illegible] و [illegible]

[illegible] الاحمر [illegible]

طیب [illegible] للغنم [illegible]

واحد [illegible]

و به

و بعد [illegible] آلمن بد المعمول و من آلمن القمر و مثقال من الشمس یکون

الجمیع شمسا [illegible] ایضاً في عمل الشمس حجر

تحمی صفایح الزهرة و تطفی في خل لعقرب ستوی علی الصفایح

فتذوب [illegible] كلما اطفیت مرة تجمع القشور الی عشرین مرة

و بعد تذوب مثقال قمر و مثقال الشمس و مثقالین من القشور [illegible]

شمسا بعون الله ایضاً في شمس الحملی قمر [illegible] العروس

مغلس [illegible] در [illegible] زجاج و [illegible] ذوب و بعد از آن در [illegible]

ملح [illegible] و زنجار بالسویه ذوب بعد از آن ذوب ملغمه [illegible]

[illegible] شمس ۱۲ [illegible] نیم و قمر ۳ [illegible] در بوته [illegible] ملح [illegible] و زنجار [illegible]

مجرب [illegible] ایضاً شمس مجرب [illegible] براده حدید پاک و براده

زهره پاک و براده [illegible] اجزاء [illegible] با عسل و عروس معجون کن

در بوته [illegible] در کوزه [illegible] بدم تا [illegible] آورده از

زنبق
باید که ... الکتاه ... ارنج نیز بدر ...
... علقه و ... طرف ... کهف
... منقطر ... ان ... عقرب ... و ... مخض
در ... حل و منقطر ... و ... بمود ... بکار ... ... منفصل
... ... الکتاه ... مرمطلی ... ... منهم
نجو ... ان ... ... بر ... ... تمسم ...
في ... ... المعادن ... منقد ... شخص ... صیلی ...
بکل ... تفصیل ... مسلوب ... الماء ...
ایضا تبیض قمر ... لجمیع ... واحد ... ذلك ...
و ... من ... کل واحد ... واحمها واطبخها ... صیاح
و ... القمر الماس ... اخرى ... الکلیة ... عقرب الاکبر
منقحه ... الشمس ... ادن ... اصفر ... اخر ...
اللذان من اصفها ... اطلع ... ... اسحق ... القلعی ... العقرب
قلع ... الشمس ... واحد ... فضة واحد ... دارو ... منهم
... [illegible]

وزن

نورنها مکان شوی فانه یجمع الاجساد ویبلعها واس ... ر ان الجمیع
واقلبه فی شمع وعسل وادخلها حفرة الزبابس ورو ... بالرصاص
فلا یبقی من المجموع الا وزن الفضة والحدید فاضف الیهم واحدة
من الشمس وطاعمهم زادة القرون والزجاج والشعر والقطران
حتی یعجبک لونها وقد بلغت من المیزان الی تمام الاسرار
فافهم باب فی تبییض عقرب ده درم آن ملح قار ... سیم آن
آب ریخته در شیشه کرده ده درم آن عقرب را ساییده در آن ریزد
و بگذارد مدتی عقرب سفید شود و بتر از آن سیاه رنگ و بد بو باشد
بات قراح عقرب را شسته نگه دارد تا بوقت حاجت بکار
برد ایضا فی تبییض قلعی و قش بستانند اینکه خواه
وصلابه کرده و سرکه بدان ریزد و بشوید و رها کند تا خشک شود
و هفت مرتبه چنین کند تمام و در شیشه را به این صفت اندازد باشد
بالا نماید و در وقت حاجت بکار برد بدان و سرباس ۲ ابا فی

لاجوردی صیقل [illegible]

[illegible] زاج سفید مقابل صلایه کنند بعد از آن [illegible]

[illegible] مقطر [illegible] جمیع [illegible]

باب فی قطع [illegible]

[illegible]

باب فی عمل ماء الاملاح

[illegible] حل [illegible] مقطر [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] آمین

و در آتش نرمی غوص کنند و باز زیبق مصعد را در ساعت حل کنند
و زاج محلول بر کاس اندازند سفید کنند و جمله اکسیرها در رنجها
دیگر تنها حل کنند بدان این را و از بالا محقق دارد. باب فی
عمل الخمیر الصغیر اکسیر قلعی عقاب ۵ زاج ۵
عبده ۵ ملح طعام ۱ اما این جمله را صلایه و مقطر سازد و قمر قلعی
هر یک درم آن نیم مثقال کنند و بدان تیزاب سقیه و نثر کنند جمیع
حل و حال شود یکی بر شش مشتر طرح رود مجرب است. باب فی
اکسیر مریخ زراده مریخ ۱۲ جزو و زاج سفید ۱۲ جزو
و ربع آن نمکار در سنگ صلایه نموده و در بوته نهاده آتش
کند فی الفور میکند از روی حدید کشت بعد از آن [illegible] درم آن
زر مثقال و دو درم آن روح منقی و یکی از این حدید بگدازند درم آن یک مثقال
پنج دیگر قمر اضافه کنند بسیار خوب میآید و اگر این حدید مسنتر از

دوم ال یکم ال مشتری بدیه و بگدازد خوشتر آید و اگر یکی از زر ح حدید

باده مشتری بگدازد و قایم شود و اگر چهار از زر ح حدید یک

مشتری بگدازد و بریزد و دیگر یکم ال مشتری را داخل کند

و بگدازد و بریزد بدین نوع شش کدار کند و اگر نقره

و چهار رسد عمل عظیم باشد یکی از زر ح نقره مشتری رود ۱۲

فی عقد ادصاف زیبق انوع حجری صاحب حجری و ... بگدازد

ملغمه کند و در رس کبریت اصفر لمی کباد و تطعیم مسلکند تا منعقد

فی عقد ادصاف زیبق بریزد و آتش معقود بیاید مجرب

تحلیه مهد زراده حدید را باز بد الحجر و نک حرب

نشسته و حک تا بد ابدا زان زراده مزبوره ۱۲ و بوره

زرکی ۱ و مکار ۱ ستم الفار ۱ و دار تو بنیم خرب

صلابه

صلابه ... و جمع ... مرات و

با نفیده ... ربع ارزمنعا ... دامال

و در ... کداخته ... مرات ... و در ربع ... لها

و روس ... دیگر ... بکم ال و ... شود ... از ...

و روس ... را باید ... اگر ... ایدون ... از ... الحج

حمره قمه ... الا الابد ... محروه ... نفها ...

... ارز ... ... از ... ... حمره ...

فی بد بیضا عمل ... انداز ...

و بعد ... ... العمل ...

فائده کامله ... ... العلت ... جمله ...

و ... ... الصوت ۱۲ ... ...

و بطرق و ... ...

فی عمل قمر ... ...

... ...

[illegible]

درهم ملغمه کنند و کمی نشادر در مثانه سرکه کدازند و صبح برآورده

دارند تمام مس را بالقاء تمام را بسوخت بکم الجمیع را سحق

وصلایه نموده در بوته قرشی و تجفیف ملغمه نموده زجاج مسحوق

بر روی آنها ریخته و از بالا بدمند تا نشیته ضرب سحق بعد از آن

از زیر بدمند تا کد که از قمر رسد بر دارد ملغمه عقد شده باشد

یکی از این معقود و یکی قمر و یکی زیبق پاک درهم کدازند قمر

رو باشی شود انشاء الله نعم صحیح و مجرب است و اگر

بوته را نازک بسیار زود در جلبین قدری کوکرد مسحوق

در پشت بوته ملصق باید بعد از آن بکفل بوته تازه اندود کنند

و خشک نموده عمل باید بسیار بشرات افضل قمر

مجرب قمر بتمام [illegible] و تمام آن و بنیم مشتری تنقیه شده

۵۱

[illegible]

افضل عمل

[illegible]

خلص شسته شده [illegible] شسته شود [illegible] قسم

[illegible] شسته شده [illegible] از آنجمله [illegible]

راه و صبح یکی و [illegible] بیاید تا تمام [illegible] از [illegible]

سه مرتبه [illegible] و بعد از آن [illegible] بعد از آن [illegible]

صبح علم را [illegible] غیر [illegible] بعد از آن [illegible]

بار آن [illegible] باید [illegible]

سیاه [illegible] باید تا تمام سیاهی [illegible]

نمود و [illegible] باید [illegible] اول [illegible]

یکی [illegible] اضافه [illegible]

واحد شود

واحد شوند بعد از آن چند مرتبه از آب غسل دهد طلق را با او تعلیم کرده

در ریکه ریزد و اگر خواهد که سفیدتاب شود دو باره هم از آب و در آب

قلیاو سفیده میضه ریزد که سفیدتاب شود بهتر از قمر باشد

مجرب و آزموده است **باب فی عمل طاسطین مجوف** [illegible]

عبده ام ال سم الفاره ام ال ملح قلیه ام ال دار فره ام ال

روغن زیت اسه ام ال علت موم دار ا ۳۱ ام ال در طاسطین مجوف

و معقول حکم باید از وقت تا وقت درس دهد و بعد از برد

شدن از درس بیرون آب قراح خوب بشوید تا تمام سیاهی آن برود

بس خشک نموده اشتر ال کند بعد از اشتراو تکم ال از ربیه و پنج

ام ال مشتری طرح باید و یکی از آن مشتری ربع ام ال زهره پنج

مذکور طرح کند و بقدر خواهش قمر اضافه باید تا [illegible] صحیح شود

فائده دیگر آنکه از معقود نوق بر پنجاه ام ال [illegible] طرح شود

مکلس کند بعد از ان مشتری میرود مکرر تجربه شده خلاف ندارد ۲۱۲

باب فی عمل القمری بالماء [illegible] سفید تاب [illegible] برادهٔ قمر ا

عبده ۲ ال بام ملغمه نموده اول عبد را در خل و خردل مسحوق طبخ

داده بعد ملغمه باید بعد از ان در صره بسته آنگاه جبه کند از زیبق سفید

با ماء القلی بعد از ان خشک شود جبه دیگر را در آب [illegible] و ماء القلی

البیض کند و خشک نموده بگل حکمت گیرد و ترتیب حکم و خشک باید

پس در کوره نهد و آتش نرم نرم دهد و بتدریج آتش را زیاد کنند

تا گل سرخ شود آنگاه بیرون آورده باب زنند و از هم جدا نمایند

سوم ال معقود در آنجا باشد یکم ال قمر دیگر باو اضافه کنند و بگدازند

چهارم آن قمر خالص باشد و اگر خواهد در بوته عقد کنند قبل از آنکه

در گل گیرد و در بوته طلا نهند و بر آن بسته مکلس مسحوق

بریزند تا بوته [illegible] بوته در زمین فرو برد تا [illegible] بوته با زمین

هموار کنی [illegible]

[illegible] بماند از آتش [illegible]

زیاد باید بسته بماند از آتش [illegible] بیرون آورده در زمین بگذارد

باب فی [illegible] القمر [illegible]

بعد از ان [illegible] اول [illegible] حل [illegible] مسحوق [illegible]

آتش [illegible] سفید [illegible] اول [illegible] صابون اول [illegible]

نمک قلیا ۲۲ ال شوره ۱۲ ال [illegible] سفید [illegible] بالای آن [illegible]

نهند و صابون را نرم کرده بالای آن [illegible]

باب [illegible] قمر [illegible]

خالص [illegible] سفید [illegible] اول [illegible] ریخته [illegible]

[illegible] مغسول [illegible] اول [illegible]

[illegible]

جرب بعد آیه مجرب ایضاً فی [illegible] مجرب شوره و [illegible] عقاقیر را

در مغرفه حدید [illegible] از آن [illegible] و [illegible] و یک [illegible] که پخته

سفید بار آید و اعلات [illegible] مجرب ایضاً فی غسل [illegible]

الفا مجرب [illegible] صابون [illegible] با [illegible] سحق نموده

در [illegible] نموده [illegible] صابون [illegible] اضافه نموده

در [illegible] بار [illegible] مرتبه نهایت [illegible] یکی [illegible] منقی

طرح نماید ایضاً فی [illegible] مجرب [illegible] مکلس [illegible]

اجزا و [illegible] صلابه [illegible] داده [illegible] زرنیخ

[illegible] آید در [illegible]

زهره [illegible] ایضاً فی [illegible] مجرب

[illegible] عدد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] داده [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

ایضاً فی [illegible] مجرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب فی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب فی تدبیر مشتری [illegible] منقی یکدانگ از دو یکم اول آتش دهی

منقی بر او طرح و دوم اسرب القار خالص بر طرح کند و دوم ده

تا خوب آمیخته شود اگر بی زراح [illegible] منقی پنجم اول [illegible] یکم اول از

اول بر او طرح [illegible] **باب فی الاکسیر الشمسی**

اذا اخذت براده الحدید للمغرة النفیسة و سقیتها بماء

قشور الرمان الطری سقیا جیدا فان البراده تحلل فیه و یصیر مثل

الماء فاطبخ به [illegible] فانه یجمد مثل الحجر فالق منه درهما

علی عشرة دراهم نحاسا [illegible] فانه یبیض مثل الفضة [illegible]

باذن الله تعالی **باب فی تدبیر المشتری** مشتری را نقره و

ذهب [illegible] حدید و یکم عقرب زرد مسحوق تطعیم و

بات حدید بر هم زده تا خاک شود بعد از آن سه شبانه روز

در سرکه کهنه نشاند بعد از آن برآورده بشوید تا سفید شود بعد از آن

کرده

کرده

[illegible] منقی [illegible]

[illegible] خالص طرح [illegible] **ادخال** [illegible]

[illegible] یکم اول قمر خالص [illegible]

[illegible] تا خوب [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] منقی [illegible]

[illegible]

ادخال [illegible]

[illegible] منقی [illegible] یکم اول [illegible]

[illegible] خالص [illegible]

[illegible]

[illegible] انداخته تکلیس [illegible]

و زر مصری خالص [illegible] بعد [illegible] املاح [illegible] بعد از آن

و بعد از آن [illegible] و باز انداخته [illegible] نموده [illegible]

بالای املاح که گداخته [illegible] جمره [illegible] نموده [illegible]

بالای [illegible] شمس [illegible] اول [illegible] بعد از آن [illegible]

قدری [illegible] ریخته [illegible] باید [illegible]

از آن [illegible] قدری [illegible] بوته [illegible] نمایند

در بکل بوته را [illegible] باید بعد از آن [illegible]

خمیره زر [illegible] بوته را [illegible] گداخته [illegible] بالای بوته [illegible]

[illegible] بوته را در کوره گذاشته [illegible] نموده [illegible]

[illegible] باید بعد از آن بوته را [illegible] خمیره [illegible]

خاک باید بعد از آن [illegible] نموده [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] گداخته [illegible] بعد [illegible]

خمیره آتش بالای [illegible] و [illegible] بماند [illegible]

[illegible]

قمر نه مثقال مسح مذاب کرده آنکه نیم بار آب و زر یکی بر روی زر منقی

طرح نمایند و سه زر مصروح و یکقمر خالص در آب نمایند زر خوب مثقال

انفع قمر عملها عبد رر بار رایحه قمر عقد و معقود را باده

ز آب و یک تخته دهد آب را بیکم بعد قمر خالص طرح و در طرح روح را یکی از چهار

زهره منقی طرح اعلا مثقال ۱۲ باب فی تکلیس روح توتیا

روح توتیا ۱۲ مثقال سیماب ۵ مثقال روح را در آب نموده دو سه مثقال را

کم کم تقطیع در رقعه حدید روباه مطرقه روح را سحق خالص ملغم

یکی از این روح و سه زهره منقی در آب و یکی با به زر هده ملغم

انفع فی اعمال شمس عبده مثقال شمس ۳ مثقال حنا نیم مثقال

نمک عجم خود بوره ۲ مثقال نوشادر ۲ مثقال سم الفار ۲ مثقال نمک ۵ مثقال

اول حنا و نمک و زر را با قدری آب سحق نموده بر بسته

اثر ذوب زر ظاهر شد بعد از آن املاح را تمام سحق تمام نموده

و اندازه

آتشیکه بالای بوته است همواره هموار باد زنند و کم کم تند کنند و چون
زر آن رو بغال [illegible] در کار آتش ریخته افروخته شده است بالای بوته
یکشب و باد زنند بعد از آن با دم ز[illegible] کوره کم کم تند تا بقدر یک
نیم ساعت بعد از آن کم کم تند نماید تا بنهایت شدت برسد اما بسیار
احتیاط نماید اگر آتش تند باشد بوته ترکد و عمل فاسد و ضایع شود
و بعد در اشکال این عمل عقاقیر این آتش است والله اعلم تمام آتش
دو صورت بند ارسید در باب [illegible] مخفی و مستور دار تجربه است

باب در ثبات [illegible] عقاقیر

و از مسوده [illegible] رسید حلال
شاه جهان آباد حضرت چهار توله شنجرف را که میگویند
در پیاله کنند و دیگ را کوزه گل در میان گذارند و پیاله شیر را
زیر کوزه گل گذارند و بعد از یک ماه توله قلیات [illegible] در میان
دیگ در پیاله مزبور ریزند و سرپوش کج دار منعکس زیر دیگ
گذاشته [illegible] دیگ زنجیر محکم نموده و کار [illegible] نماید و سرپوش

[illegible]

[illegible] نماید [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] نمایند [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
بعد از آن [illegible]
[illegible] نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] عقاقیر [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible]

زنگار نابت شود بکمال از آن باده آن مس بگدازد مس پاک [illegible]
چنانچه یکی با یک قمر نباید تا زنگ سیاه نشود بهتر آن باشد
[illegible] صدف [illegible] باده مس پاک سفید [illegible]
[illegible] نقره بگدازند و زنگ سیاه نشود و چون خواهد زنگار
نابت شود چون کاسی [illegible] را از آن بیرون آورده باشد
[illegible] گرم [illegible] در قدحی ریزند و آب [illegible] از آن ریزند در جوش آید
رها کنند تا صاف شود آنرا [illegible] صاف باید [illegible]

باب فی دهن عقاقات [illegible]

و آنکه [illegible] آب [illegible] را [illegible] نموده [illegible]
در ظرف مس [illegible] آب [illegible] ریزند [illegible]
نشستن [illegible] بالای آتش گذارد [illegible]
[illegible] آب ریزند [illegible]
صاف شده [illegible] صاف باید در ظرف مس ریخته بالای آتش گذارد
دیگر [illegible]

[illegible]

باب فی [illegible] الحدید

[illegible]

باب [illegible] اسود [illegible]

[illegible]

ودیگر مثقالی از این مشتری مدبّر با سیم آل لب را ره آهن یا میزر
و بشویند بر دو برنج او زرد و در بوته کنند و استنزال باید سه نوبت
را آهن سفید شود و مرده آل را دانک و نیم نقره یا دو یک بگدازند
را خمیر آید چرا این معدنیات در خمیره نیک ثابت ۱۲ ایضا دیگر

سفید کردن آهن بستانند یکمن براده آهن و بشویند و
رها کنند تا خشک شود و بستانند من زرنیخ زرد و یکمن زرنیخ سرخ
و با یکدیگر صلایه کنند و بار بشویند و رها کنند تا خشک شود از این
زرنیخ و براده آهن را بر صلایه کنند در کوزه مطین کنند
و یک شبانه روز با آتش تنها خلاص بر روی سر دیگ بیرون آورد
و بشوید و بار دیگر با آتش بزدور ها کنند تا سر دیگ دو باز تا آتش
بر دو برنج آورد سفید تر از برف باشد یکمثقال از آن با سه آل
براده حدید یا میزر و بگدازند و سه بار استنزال کنند آهن نرم
و سفید شود چنانچه با نقره بگدازند و یکمثقال از این دارو و باده مس
بگدازند سفید گرداند چنانکه در باب سیاه شود و مرده آل آهن سفید
گرداند

ایضا [illegible] ... بنقره [illegible] ... ایضا
تکلیس الحدید یکلس للفضة [illegible]
[illegible] عتیق و [illegible]
علیه و احمره و انقص فی حاله
نوع دیگر و یکلس فی الاذاب الحدید ایضا لتعقید
الاصبغ [illegible] ... یاید بسحق الذوب [illegible]
الکفار اموال صلایه بموده [illegible] فاطمها [illegible]
و اینکلس انفع علی البراده فاذا [illegible] قلیلا قلیلا الی ان [illegible]
[illegible] بالسیه [illegible] فاذا [illegible] علیه [illegible]
بشی من نطرون [illegible] ایضا اذابة الحدید انفع علیه [illegible]
کالرصاص [illegible] ثلاث اواق [illegible] زرنیخ
[illegible] اواق [illegible]
الله اعلم الموفق

باب تقسية الزهره

بالملح فانه يذوب ويجري مثل الرصاص

بعد از ان زهره را دیگر آب و ملح لول قطعه او زناید تا سفید شود

في تشميع الزهرة

چون قمر و با قمر مناصفه باید ... زاج ۳۰ مثقال

عقاب ۲۰ مثقال [illegible] را ده قمر درهم کرده صلایه ... نموده

بچون نا چند ان ... تمام بسوزد و خاکستر زیر ریک نشیند

بعد از ان یکی از این مرکب بره زهره طرح باید تا مبیض شود

باب في تحمير النحاس كالذهب

انت ... خذ من

المركب جزا ومن الزنجفر الاحمر مثله ومن دم الاخوين مثلهما

اسحق الجميع بالماء واعجنه بدم حار وخذ صحيفة النحاس فاطلها به

ودعها حتى تجف ثم اطلها بطين الحكمة ولا تحققها وانفخ عليها

حتى تصير مثل الجمرة ثم اغمسها في الماء يخرج مثل الذهب الاحمر باب

في تنقية الاسرب

تسحق الكبريت الاصفر ... [illegible]

حتى يصير مثل ... واذب الاسرب بالبلور المسحوق ثم

ثانيه وطاعمه ... مثل الفضه

باب في عمل الاسرب قلعيا

الاسرب فانه ... نقيه ... مثل القلعي ... [illegible]

الخالص ... الشمع ... من ... المصعد ... [illegible]

الذهب ثم ... الشمع ... فانه ... القلعي ... [illegible]

باب في ... التشبيه

الذهب ... بالعظم ... اقلمه ... صفائح

ثم ... الافعال ... كما الفضه ... [illegible]

ماء ... القلعي ... كاملا ... [illegible]

بالصفائح ... [illegible]

الى اخر ... الصفائح ... [illegible]

... [illegible]

مثل الفضة المحرق خالصة على المحك ويثبت والتطريق ولا تتغير ابداً

وحد ثني من صدقت انه جرب في خلطه مع اسفاذاج قليل نوشادر

وقليل ملح القلي نحو من خمسة دراهم من كل واحد فاعمل

باب في صفة اكسير قطع الملح

بايهما شئت اكسير وقطر الملح الجيد وخذ

ما قطرت واطبخ به اسفاذاج الشب يخرج ابيضاً بلا ظل فاجعل تقفضه

بان تأخذ من الشب المبيض عشرة دراهم ومن القمر خمسة دراهم

ويسبكا جميعاً ولتكن في راط الكير فيه سحم مذوب فيخرج مثل

الفضة ايضا اطريق ذلك في بياض النحاس ابريزه وطعمه

بدواء الفار ثم ادفنه تحت زبل ليلة يخرج ابيضاً ويلين ان

يعمل بالزجاج ويخرج ازرق خبر لا يبرد به الرت فتلين ويخرج

مثل الذهب ان شاء الله تعالى باب في تبييض النحاس

تنقع العافقر حافي الملح واتركه ثلثه ايام ثم تحمي النحاس وتطفي

فيه ثلاث مرات ثم يسبك بالصابون الكلس وملح القلي

اياما مع رماد الفحم وملح الطعام فانه يخرج ابيضاً

مثل الفضة ايضا باب في النحاس بالزاج وملح القلي ثم الملح الاندراني مع القمر واحد

ثم يسبك النحاس خالصة فانه يخرج ابيض مثل الاسرب اليابس

باب في تبييض النحاس بماء مرتك فاحمه عليه بياض البيض ثم تقطره وعليها انقله

باب في صبغ النحاس نقيا ابيضا فتحمي العاس في ماء بياض البيض

يخرج احمر احمر والعسل مع الزاج والاحمر وصفره

ما تبييض النحاس الابيض فخذ المناقة مع الزاج ومن الزاج والسن

خمسة اجزاء مثل الفضة ثم فرغ اللص وملح الصدف يدبر ثم اتبع

وحبوب من حفرة فيها ... الدواء

باب في العلوقة ... بلس ينقط ... ثم نصفها

يكون الجميع فاطلع صفائح ... بماء ... بسكه

الكورة يغلي ... الاخلاط فتخرج مثل القمر ابيضا

باب في المطلق الصفائح ...

يحمى النحاس بالوحد الزجاج والزهنيج والاسرنج فيخرج في اره

الذهب ومنه قطعه وبرادة

اذا صعدت في الظل النحاس ويكون ذهبا

اسبك النحاس عشرين مرة

وكل مرة اذ غمره في دم الفصاد فيخرج لا ظل له ثم سبيكه اقطعه

من التوتيا خمس سبكات وفي كل سبكة اطعمه التوتيا من سدسه

فيخرج سمحا

اذ صعا في تبييض النحاس

خذ ماء الاداث والتي

فيه مثل تشرح القلى ومثل ثلاثة كلس القشر ومثل تشرح اندراني

واحم صفائح النحاس واغمسها فيه مرات تبيض مثل الثلج وينقى مرة

مجرب

باب في صفة تبييض مثل ابريق الذهب

خذ الزرنيخ

او الكبريت او مرتك انهما شئت وخذ خل خمر حاذق

واطبخه بذلك انمك وكلما نقص الخل زده خلا حتى تصبك لونه

فاذا ابيض فخذ له ماء الذي ابيض واطبخه فانه يبيض في غاية

البياض في يوم وليلة فوجه سيدي اشرح هذا في جمع كتبنا الخ

مجرب

ابيض شمس

وانفعه حمد للناس وان يحد

وانا نفعه انه ماء الذهب فهذا في [illegible]

باب في [illegible]

عند ما [illegible] المس لباب [illegible] فتح ما [illegible]

باليا بطاله وحده [illegible] انه اتبع وافلح امغنه [illegible] الشمع

طعا ماء الملح [illegible] لتحرج [illegible] تبيع [illegible] لطف

على وصفت ماء [illegible] وتاخذ اوقيه خالصه [illegible] تطبيق

مجرب

والقمر [illegible] ثم تاخذ [illegible] زجاج [illegible] الابيض [illegible]

مع [illegible] اربع مرات ثم تضع عليها [illegible] الملح [illegible]

مع [illegible] عليها ماء الزيبق [illegible]

باب في تحليل الحكمة

ثم تزيح الملغمه ثم تفرغ عليها [illegible]

ربطن الحكمة [illegible] فانه [illegible] عليها مثلها

ثم اعمل الف [illegible] بالماء حتى تنطف فانق عليها بالماء

ازه الحديد الذي فيه [illegible] والشمع ليله [illegible]

صلبه ثم اخرجها [illegible]

ابدا [illegible]

حمرته اغلب بما کذلک مرات وان جعلت فی الحل ادنی صفقل
کما اجر ولا زال تصبغه من هذا الکل وتسویه حتی نشته حمرته
فهذا هو الحدید المحمر فاعرف ١٢ **فی الحل ایضا دلیل نوع** سهل
احمل البراده الحدید فی مفرقه حدید و تطاعمه بملات اوزانه
عفربا ناالتدیج حتی تصیر زنور احمر و تستعمل **ایضا فی الحل**
المحمر والشمس المحلان حدید محمر ام ان رابخت ١٢ ال قمر محمر عم ان
با هم دربوته اعمی یکدفعه بعد از ان دو دفعه دیکر دربوته بر باز
ذاب و بوره تطعیم ان نموده بعد از ان جملان با شمس یکم ٣
چهار مرتبه نا نماید **ایضا فی شمس محمر** و بر بر محمر را
درروغن زیت و نظرون باکنید و نظرون مکرر تطفیه صاف شود
زرین رابخت ام ال قمر ام ال شمس ام ان ذاب و در تنک مقطر بار روغن
بیضه بریزد تمام است **ایضا فی عمل الشمس محمر** مبیض محمر
شمس معلق بالتوبه بام سحق و بعقاب محلول الشمع بس حل
عقد نماید و بعد ال بربعم ال قمر طرح کشنه غرض عقاب محلول
ار

ایضا فی نمود نماید ... [illegible]
ایضا فی صفت قمر ... [illegible]
فی ما ان شیخ فی فائدة کلیه ... [illegible]
... **ایضا فی ما ان مطبوع** ... [illegible]
... [illegible]
ایضا فی کامل ... [illegible]
... نشسته ... [illegible] ... الذهب
کتاب اجمع ... فقط ... الذهب
... اما الفضه ... المقر ... الشمس
کامل فی الطهر القمر ... الذهب ... المقر
النحاس الاسود ... بالشمس ... علیه الذهب
علیها و قطعها ... منها ... حتی
... بقصد الصنع
و بغرض

فیه الا اکسیر وان لم تفعل ذلک لم تعرض الصبغ فهذا سر مکتوم

باب فی اعمال شمس مجرب

فافهم واحفظه ۱۳ ... عبد را
با توتیای هندی در میان پوست تخم مرغ درش اف نموده
و پشت تخم را بگوگرد غیر ناری بقدر یک انگشت با خم
الرص مطلا نموده خشک کرده بعد گل گل حکمت نموده بگل
حکمت گرفته در سرگین اسب؟ ایام داده بعد از سرد شدن برآورده
فراز خاک سرخی بنده قدری از آن تخم طرح نموده شمس ثلث

ایضا شمس مجرب

عیار حاصل آید بکیرند زرنیخ زرد یک جزو گوگرد
دیگر و نوشادر باهم سحق نموده مقطر نمایند و آن مقطر را از تصفیه
دل شوید به زیبق محلول بدهد سه مرتبه آن زیبق بسیار محکم و ثابت
شود آنگاه خمیره برود هم قطاع گشاید از بزنام است و موجب

باب فی صفت زیبق محکم دم الاخوین و کبریت و مس

سحق نموده از آن بیندود در آب گذاشته سرد کنند بعد
نماید

ثابت آنگاه ما ... [illegible]
زرنیخ ... [illegible] ... نموده
عمل زیبق نموده در آن ... [illegible]
شود زیبق محلول ... [illegible] ... نموده ... [illegible]
شود ... [illegible]

ایضا صفت زیبق

آن زیبق مصعد ... [illegible]
مذکور عمل نماید ... [illegible] ... نموده ... [illegible]
شیره ... [illegible] ... نماید ... [illegible]
کرده به ... [illegible]
در ... [illegible]
و بعد از آن ... [illegible]

ایضا

از ... [illegible] ... علاف ... [illegible]

فی عمل شمس مجرب

نموده ... [illegible]
کاس ... [illegible]
... [illegible]

شو مغول مقرض سحق ليخ و دره نف كرده حلك سوق

ويردن اوزرده مقطر ارا لمقطر اعقاب در طرف حديد لسقيه

در مثل سنجرف سوق يكى بر عقير رو ردوا اكر بيكر بيته حلك و عقد بايد

يكى برده باوا اكر اوبرتبه سوق يكى بربيم دا اكر براز زرند كدا زد

وعقد سوف براد مجرب و ازموده است

اوصاف في عمل

سمش زنكار دو دهنه ور انخت بالسويه سحق مثل مباشو

بن من صفره البيض تيقه تامتقابل اخزاو تنقيه سوبي

قطعيج ملمو دفع نحاب بابه و ماده تام عيارو از خلاص برايد به تحرير رسيده است

اوصاف نوع ديكر في لنقش زنكار حكمار اكر قطعيم

نايد قابل حلال سوف زنكار عموم ال ور انخت نيم ال و برنج

اوصاف نوع ديكر عمل سنجى

دانش بايد اعلا سوف

عمل سنجرف ٣ م ال زرانخت ٢ ال توتيا اسبزاج ال

بروغن زيت يا روغن مرضه سحق و تشميع نموده حلك و مشمع شوند

بكبار

اوصاف ... بلكه قيمتن خلق اوفارذر

و نطرى اعلا سوف ... مسدود سحق

... حلال نموده ... دراوف ... الجفاف ... طلقه

... ال بدران ... سحق

انوع عمل ... سحق و ... صفره ... رودر اما ... ال بيان ... تعلق

قتيابى كرمانه ... بر ... نمج ... ياره

اوصاف عمل نقش ...

السر ... ان ... سحق ... نمج ... ارده

بايد تملف ... بيك اخزاو ... ياخته ... جلك

زنكار كركدن زاج زرده ... شوف ال ... مسدود و لك

ديوان جمره بايد باشل ... اباتكر ... حكمت ...

قندى كعاب سمنير اضافه بايد ... بايد اولدده

دليه كيل ... بيكر قيه تنكه ... سحق ... تنيه بايد ...

امر ال ... قطع

اذیقت فی حجر

[illegible] ریم آهن و کبریت را با هم سحق نموده
در بوته فرش و لحاف روح نمایند و آتش کوره بدهند
روح ثابت ملتقی از آن روح و بکلم [illegible] قسم داخل نمایند

اذیقت فی عمل قمر

بقال گداز کنند از قال سالم برون آید
کلس البیض و نوشادر و ملح قلیا و خرده علم اجزاء مساوی با هم
سحق [illegible] باحق البیض یا صفرة البیض هر کدام باشد عجین نموده
در بوته کرده زجاج مسحوق بر آن ریخته آتش فوقانی
نمایند تا زجاج گداخته بعد از آن سخت بدهند بقدر گداز [illegible]
آن جوهر گداخته و ثابت [illegible] یکی روح [illegible] و دو حمره

اذیقت فی عمل القلعی

اضافه نمایند اعلاء است
خذ من [illegible] ما اردت فصب علی کل رطل منه اربعة
ارطال ماء عذبا ثم اوقد تحته حتی یذهب نصف الماء
ثم صفه بالتی واجعله فی اجانة مخضراء و [illegible]

[illegible]

[illegible] فوق [illegible] فانه [illegible] [illegible]
و ازا [illegible] فی [illegible] فانه [illegible] علی الجمس [illegible]
[illegible] فی [illegible] عیص [illegible]

باب اوفی عمل تکلیس عقرب و [illegible]

مثل [illegible] علی [illegible] و [illegible]
فانی [illegible] عظیم [illegible] و [illegible]
والا [illegible] اعلا [illegible] عقرب [illegible]
عقرب [illegible] بسیار [illegible] بعد از آن [illegible] [illegible]
[illegible] تا [illegible] [illegible] عقرب [illegible] مقطوع
[illegible] نموده [illegible] تا [illegible] تا [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] تا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] بار [illegible]
تا آب [illegible] آتش [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
عقرب [illegible]

ثابت و غوص میکند ان شاء الله تعالی بس کوکرد ۲ مثقال
رنگ حنا را کوبیده بیخته در میان آب گذارند
شب که بس حجر علقه نموده نگاه دارند با این دستور زرد
چوبه را آب رفته باز نگاه دارند در شیشه و صلایه نموده
عوض بخور در عقرب دهند تا خشک شود بعد از آن کرباس
آب بدیده و ارض او بکار که طول مثل آن خشک باشد
بکوبی آن را روغن گاو مالیده در عقرب مذکور باشد
لوله باید که آن را با آتش روشن نموده معلق آویزد
روغن عقرب در میان ظرفی فرو ریزد نگاه دارند بعد از آن
زهره ای را آنکه نموده بقرص ولی عقرب ثابت
اول آب و درون عقرب ثانی ریزند در مرتبه
سیم رنگ شمس خالص بهم رساند و مجرب و صحیح ادعا
فی عمل شمس قمر فی حجر را بسته ۲ مثقال بعد از آنکه

شود شبه ثابت
[illegible] نموده که گداز کنند
[illegible] صلایه نموده و در [illegible]
از آن عقرب [illegible] در [illegible] صلایه
بعد از آن با [illegible] نموده [illegible] عقرب
اعلا و [illegible] در آن [illegible] گذارند [illegible]
در شیشه [illegible] بسیار [illegible]
از آن [illegible] نموده [illegible]
[illegible] تمام [illegible] شمس بسیار اعلا شود
[illegible] باید [illegible] ۲ مثقال [illegible]
عمل شمس [illegible]
[illegible] ارض [illegible] شیشه [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]

نهادن و برابر ربع شبه قمر و اگر نباشد و در حجر هم توان نهادن

پس در ریزه بکن و بالای حجر او بوره بریزد و بر بالای بوره زرنیخ سحوق

بریزد و بدم چندانکه او از جوش گداز شود و چون از جوش بنشیند

بردارد و در روغن گاو بریزد چنانکه بالایش روغن بر آید ۷ نوبت

یا ۱۲ نوبت هر چه بیشتر باشد بهتر باشد چون در روغن گاو بریزی زر روی

سفیدان بکنی و زاج و ملح طلا کرده بتاب و جلا ده چندانکه نضج

فقط بکار آید نرم و مجرب ... در تاب اندک سیاه باشد

و اگر خواهی باید اجزا چهار گانه را ده جزو و شبه ۴ جزو و قمر ۱ جزو

درآوری و اگر اجزا در کف بیشتر شود الانک و مجرب

باب فی تصعید العلم ... تکلیس بالنار ثم خذ ... الملح

الملح فی الحجر والظروف مساویا و مثل الکل العلم و نعجن بماء

البقل و بعد اخذ الرطوبة بتکلیس تحج صباحه ثم باخذ الارض

و اخلاط الصاعد منهم و افعل بهم کالاول ثلاث مرات تحج

مثل

باب فی عمل الکحل ...

مثل ... جزو انصاف ... تکلیس ... سه مرتبه ...

... القمر ... سه مرتبه ... سرکه ...

... اران شبه ... بوده ... مثل ...

... الحسن ... بنصف ... بعد ... رس ... مس ...

... کل ... حکمت ... طلق ... صبح ...

... کرده ... بالای ... با ...

... مجرب ... باب فی ...

... ایضا ...

... بار در

دو تا برنج آن را از زرنیخ شسته کرده بریزد و در ظرف آب بنده گذارد تا
کرم در او افتد و هر قدر کرم است را خورد زرنیخ تازه
اندازد و نشانه کامل شدن آن است هر بار صفحه زهره کرم کرم
بالای آن گذارد روان خواهد شد هر گاه از جای خود رفتار او
خطر زر پیدا شد کامل است تعب نموده روغن را ضبط نماید
تا به وقت حاجت

۱۲ باب فی انعام الزیبق بسائر الاجسام

اذا اردت انعام الزیبق ببرادة النحاس فاغسل البرادة اولاً
بالملح ثم الخل فانها تلتغم بسهولة ولا یمکنک مثل ان اردت
ان تلغم ای برادة شئت بسرعة فالق فی الهاون وزن درهم
کبریتا اصفر ودقه حتی یلتصق الهاون من الکبریت ثم اخرج
الکبریت من الهاون واترک فیه غیر الملطخة ثم الق البرادة
والزیبق فی الهاون ثم اسحقه بالاصبع فانه یلتغم فی ساعته
بغیر تعب ولا مشقة وهذا من غوامض الاسرار

باب فی التیزاب

[illegible]

زاج سفید و نشادر [illegible]
نمک اندرانی [illegible] همه را [illegible]
زنجار [illegible] نصف [illegible]
[illegible]
در دیگ [illegible]
[illegible]

باب فی عقد الزیبق

اعلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

خذ المحرق ربع دقیقه قلعی ربع دقیقه در الحرق داح
علیه القلعی وشرطه حتی تمزج بعضه فی بعض فیر(؟) مرد علیه من الشنادر
المطحون واقلبه فی الخل فانه یقوم فلّه فاقف منه عیب داح الله
واکثره الله وضاله عطاؤه

باب فی عمل الشمس

زعفران اعلا جزوی شنجار اعلا جزوی فراز مشقی جزو نیم راوند
قمه جزو نیم راوند شمس اعلا جزوی همه را با هم مخلوط نموده
در شیر برابر اجزاء تیز آب فاروق ریخته بجوش بر میاید و غلیظ
بسیار میکند بکور یا آن دنگ تا صبح بکمال خفه گذارد تا چرب
حل شود از آن هما شیشه را در آتش گذارید اگر آتش ملایم داده شد
با تکلی تیز آب آن ظرف مشتوی(؟) پس شیشه را شکسته اجزاء را
بیرون آورده با روغن کنند با روغن کرشفته چرب منفعه در گزره
کرنجه با ادات قماری منفعه در کل حکمت گرفته تر آن را حکم
منفعه در تنس فصله کاو دست هند ادیغا دقه دیگر بهمین خاطر

دمس هند

[illegible]

باب فی عمل [illegible]

[illegible]

باب فی عمل [illegible]

[illegible]

هاون به بندد بعد از آن بیاورند قدری قلع کاشی را بر هم ریخت آید

و سیمها را سحق نموده در ته فنجان بریزند و آن را بگذارند و بالای آن را

نیز سیم بریزند و اطراف آن را دور آن را سیم داشته باشد دست و گل

فنجان را با مردار سنگ سحق نموده و سفیده تخم مرغ بگیرند و دار

سحق نموده خوب گل حکمت گرفته روی آن را لته پیچیده باز

گل بگیرند و خوب خشک نموده بالای آن را از اول روز تا نماز عصر

آتش میانه دهند و بعد از سرد شدن آن را بردارند و بگیرند و از آن

ریزه ریزه جسته و سیم منقی طرح نمایند و چهار جزو قمر کافی باید و بعد

ده بار قمر زر زرشی در تاب و [illegible] و سفیدی را بر باشد

لاشک و لاشبهه مجرب است

باب فی تنقیة الرصاص

نمک طعام را با اندکی آب حل نموده و در آتش بنهند خشک

نمایند و از آن نمک نصف وافر مکرر کنند تقلیب و بعد [illegible] بعد از آن

ده آن نمک را بگذارند [illegible] ریزند و [illegible]

لیمو صاف

[illegible] قدری

از آن [illegible] را بر [illegible] سفید [illegible] و [illegible]

[illegible] و سنگ [illegible] السماق [illegible] سبز [illegible]

باب فی عمل الشمس الحکیم ابو [illegible]

[illegible] و [illegible] جیوه [illegible] در [illegible]

[illegible] سفید [illegible] در [illegible]

و [illegible] را [illegible] سحق [illegible] باید [illegible]

زعفران [illegible] را [illegible] نقره [illegible]

[illegible] کشته [illegible] سفید [illegible]

[illegible] را [illegible] باید [illegible]

[illegible] با [illegible] نمک [illegible] کشته [illegible]

[illegible] بعد [illegible] نمایند [illegible]

بعد از آن [illegible] و [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] اعلا را [illegible] و [illegible]

میریزد و بحل میکنند بعد از آن گوگرد زرد سه مثقال و آهک آب ندیده سه مثقال

هر دو را با هم صلایه کنند و پنج مثقال [illegible] آب بر آن ریخته

در کاسه چینی زیر آتش بسیار ملایم بپایند تا [illegible] شود و طبخ بسیار ملایم

داده باشد تا سرخ شود و [illegible] هست طبخ میکنند تا آب بسیار سرخ

در [illegible] کرد و علقه آب را نگاه دارد از آن آب [illegible] ملغمه

بریزد [illegible] و در زیر آتش [illegible] حرارت آن چون حرارت

آفتاب باشد [illegible] و ظرف چینی در گل حکمت گرفته [illegible] کنند

هر چند بحرارت [illegible] آب [illegible] خورده شود باز آب تازه بریزد و [illegible]

کنند تا تمام آب را بخورد [illegible] آن وقت ملغمه ثابت شود و رنگ [illegible]

[illegible] ملغمه [illegible] را [illegible] و در میان [illegible]

کرده [illegible] را [illegible] گره زده در میان دیگ [illegible] چون [illegible] گذارد

تا حل شود و از آن [illegible] ملغمه [illegible] تا [illegible] ملغمه زرد

شود

[illegible]

باب فی صفة [illegible]

[illegible]

باب فی صفة [illegible]

[illegible]

باب فی [illegible]

[illegible]

طرح نماید باز ریزند بعد ازان باز ه کند حصه ستم را طرح نماید در ثبات ۱۲

باب فی استخلاص الطلاء عن الغش

بدانکه طلا را
با چیزهای فارق پاک از غش میکنند و با تکلاص اما خلاص آن
بود طلا را تنک سازند بمطرقه بعد ازان اجزا نرم گرفته دیگر چیز به
یکجا ورسن و نمک گرفته چه در هم شده کنند در کوزه از گل پخته با
آنکه در زمین ظرف کوچک قدری دارد و در نبورد ورق مصنوعی
را بر آن بپاشید از ین دارو و صفحه صفحه ورق را بالا نهند در کوزه را
بگل حکمت گرفته و بر دهن کوزه را نیز بگل در کوره نهد و زیر آن
آتش تیز زنند و زغال بر دشته تا هموار آتش تیز آید بالا آید و طبق
بر بالای آن بنهند چنانچه سر آن کوره پوشیده شود و یک شبانه روز
متصل آتش میانه در زیر آن تیز زنند بعد ازان لکه رنگ گردد کوزه را
بیرون آورده بشکنند تنکهای طلا را بی غبار رنگین شده و از غش خالص گشته باشد
بار تیز باز

مقصود در خلاص

باب فی [illegible] الاسرب

الاسرب [illegible] اذا برد
[illegible] یستعمل مفتاحه [illegible]
والملح والاملاح [illegible] یسبک بالملح [illegible] القلی
والصفر [illegible] الطاهر [illegible] و [illegible]
واطیم عکر [illegible] فانه [illegible] والقلی فاخلط [illegible]
والمعروف [illegible] السواد [illegible]

باب فی [illegible] الطلق

الذی [illegible] فانه [illegible] او الحجارة او [illegible] الطلق
فاذا جمع [illegible] الملح والماء و [illegible]
رماد [illegible] و اجعله فی کوز [illegible] حتی یحل [illegible] الماء
واسحقها جمیعا واجعله فی اناء وصب علیه الماء [illegible] ثم [illegible]
ایاما [illegible] الطلق [illegible] بعد [illegible]
فضة رقیق وخفف [illegible] الطلق [illegible]
ثلثة ایام [illegible] والغسل و [illegible] یخفف [illegible]
فی الشمس ثم [illegible] الغبار

يرفعه فانك تراه ابيض شبيه الفضة حسنًا جيدًا فان الطلق المكلس
من اجوده يكون واتم صنعة في التكليس ويكون الطلق من القلعي
لان المحرق يصلح للصنعة والمحرق لعمل الاكحال [illegible] باب في

صفة حل الطلق

تأخذ من الطلق المكلس ما شئت واخلطه
مع مثله وزنه نوشادر وتصعده في الاثال عن مثل وزنه زبد البحر
ثم تسحقهما سحقًا جيدًا ثم ادفنهما في الزبل معلقًا في المنخل كما وصفناه
فانه ينحل في تسعة ايام او سبعة او اكثر بحل ماء ابيض لين فتسقيه
ثم تأخذ جزءًا منه ومن الزيبق المحلول جزءًا واجمع بينهما في قرعة وركب
عليها قدرًا وشد الوصل بينهما واجعل القرعة في قدر فيها ماء
وقد تسخنه بالفحم كما وصفناه وهو مجرب

باب في عمل الزنجفر

تأخذ الزنجفر الاصفر جزءًا واسحقه ناعمًا ثم القِ عليه جزءين
ملح مقلو واسحقه بهذا الملح ناعمًا ثم صعده في الاثال واسع الراس
ليبقى من حرارته واذا ما اذا اصعد فانه صار رجاجًا محققه
[illegible]

ثم تأخذه [illegible] ثمرت
وتغمره بالبيض [illegible] الملح حقق
ثم اعمل له [illegible] اليابا [illegible] الملح [illegible] التعليق [illegible]
ثم [illegible] بالعسل ثم الملح [illegible] الذي [illegible] ما ادرناه
ثم تغمره [illegible] كله [illegible] الالوان [illegible] الطويل [illegible] عن [illegible] اعلم ان [illegible]
[illegible] سدادة [illegible] من [illegible] جابر بن حيان رحمه الله [illegible] اعلم ان [illegible] على الافلاك

باب في ما يعمل من الصناعة

معرفة [illegible] الكل [illegible] منها ما يصلح [illegible] عليه
[illegible] مفردة [illegible] التدابير [illegible] من [illegible] للبدء
[illegible] الكل [illegible] الموثق [illegible] حل
الابدا [illegible] حل واحد [illegible] والادراج [illegible] بحل [illegible]
السبعة [illegible] والاملاح [illegible] فاول [illegible] بها [illegible]

باب في الفعل [illegible] وهو [illegible]

[illegible] المبرة [illegible] متصل [illegible] ابيض
[illegible] الاسود [illegible] وقال [illegible]
فاول ذلك [illegible] الصابون [illegible] فصل
[illegible] مولد
[illegible]

الرمل وقد يكون كبريتا ايضا فلنذكر من تدبير ايسر تكليسه ما يكون كفاية
اولا ونعود الى غير ذلك بعون الله تعالى **باب في تكليس الكبريت**
القه في مغرفة حديد والق عليه شيئا من الملح وحركه بحديدة حتى يحترق
افعل ذلك حتى تراه ابيض مثل الكلس فاغسله بعد ان يبرد و
القه في كوز مطين في الاتون ليلة يخرج كالدقيق **ايضا في تكليسه**
القه في مغرفة حديد وطاعمه الملح ويكون عشرة اجزاء من الملح خمس من
النوشادر وحركه بحديدة حتى يحترق فتراه ابيض مثل الكلس ثم
اغسله بعد ان يبرد والقه في كوز خزف مطين فاجعله في التنور يخرج مكلسا
ايضا في تكليسه ان شئت بعد ان تغسل ويبرد وتسحق بالنوشادر وتعيد تكليسه
الثاني فانه يحترق ويجعله في التنور في كوز يخرج كالدقيق هذا التكليس تكليس
الاسرب في بعضها كفاية فلنذكر الان شيئا من حله ومن المطر عليه و
العقاب **باب في حل الاسرب** يؤخذ رطل عسل من عنبر شمع ويكلف ثلثة
اواق ثم تغلى ثم خذ اخلاطه الصعد باديا خذ حفظها و خذ شيئا لتر
الاسرب فاجعلها في زئبق زجاج وصب عليه من الماء المقطر
ما يغمرها

ما يغمرها ويجعلها في الشمس اربعة عشر يوما ويحرك الماء كل يوم
فانها تنحل كالماء وبهذا الصفة يحل القلعي ومن جرب ايضا في
حله يسحق على المرمر ويسحقه بربعه نوشادر ويدفن فانه ينحل
تجاربه **باب في تدبير الفلك الثاني** وهو المشتري وهو على مجرى
الاول في التدابير والله الموفق **باب في تكليس القلعي** ابرده
برادة رقيقة واسحقه بمثله ملح مدبر وادخله في كوز مطين في
تنور الحداد حتى الزجاج فاجعله على الرميح يوما وليلة ثم اسحقه
واغسله ودبره كذلك مرارا يخرج اسفيداج **ايضا نوع**
ويكلسه حله وحل به وطرح عليه من الزرنيخ المحلول ثم استعمله **باب**
المحلول وادفنه في الزبل والنداوة عشرين يوما ينحل **ايضا**
ذبه ويطرح عليه الملح والق عليه مثل ثلثه اوزانه زيبقا فانه يجعله كهيئة
الشك ثم اسحقه جيدا في اناء فخار وصب عليه من ماء الرماد
او الشب زرق ما يغمره واجعل معه مثل عشره من البورة العجين المدقوق

وتشد رأسها وادفنها في زبل الندوة شهراً فإنه يصير ماء
الرصاص ما فيه كفاية شاطه عظيمة باب في الفلك الثالث
وهو المريخ يخص به الحديد باب في تكليس الحديد تؤخذ برادة
الحديد فاحمها في بوطة او مغرفة حديد والقها على [illegible]
واسحقها بحجارة فاذا كادت ان تبرد فاحمها افعل بها ذلك مراراً
فانها تتكلس تسحق بالماء وتغسل عشرة مرات ثم توضع في قدر
مطينة ويوقد عليها سبعة ايام وتفتح فانه يكون كالدقيق فاسحقه
بالملح والنوشادر وتغسل عشرة مرات واوقد عليها خمسة ايام
ثم يخرج مثل الكوارى باب في تحمير الحديد يؤخذ صفائح الزرنيخ فاحمها
واطفئها في ماء واخرجها من الماء وذر عليها زنجار مسحوقاً
مراراً بين جميعاً وادلكها دلكاً قوياً واغسلها في اناء فيه ماء
النوشادر وزنجار واعدها الى الحمى واطفئها في هذا الماء ثم
اخرجها واعدها عليها الزنجار مثل الاول افعل ذلك ابداً
مرحة

حتى يزيل الصفائح واترك ذلك الماء يسكن يوماً ثم صفه من النفد
برفق وخذ الثفل وضع عليه خرقة حرير صفيقة ثم الثه زيت
ومثل الصفيحة نطرون احمر وانزله ببوطة ببوطة وخذ نقره واشد حمرة
من الدم باب في تحمير الحديد ايضاً واسحق الشب والملح سواء وضع عليه ماء
وجعل في ظرف كالرمل عليه برادة الحديد واطبخ باب في حل الحديد
احمى صفائح الحديد رقاقاً فاذا تبهلت في وسط الشب اليماني مسحوق
حجر ثم افرغ عليها واغمرها في خل خمر جيدة علقها في الكيف
وان كان في الشتاء ايضاً فيرفع في الزبل اربعة ايام مندا زبل خيل يوم
ويحرك فانه ينحل عن لون الحديد وهو مجرب باب في حل ايضاً
يأخذ برادة الانيت فيضعها في لبن حامض سبعة ايام ثم
اجعلها على صلاية واجعل مع كل رطل اوقية نوشادر مسحوقاً
واسحق الكل نعماً واجعله في مثانة ثور وعلقه في ان خمر
شهراً واخرجه تجده ماء كله وقد فرغنا عن تدابير الحديد بما فيه
كفاية فلنتذكر الان من اذاباته وطريق تدبيره عن يكون متغيباً

لمن يحتاج اليه في نقض التدابير **باب في اذابة الحديد**

ضع برادة الحديد في بوتقة وانفخ عليها فاذا امتزجت بطاعمه

بليح الاصفر مسحوقا مرات يخرج كالرصاص **في اذابة ايضا**

انفخ عليه فاذا استرخى طاعمه زجاجا مسحوقا متحركا حتى

من بورق ونطرون بالسوية وطاعمه قليلا قليلا يخرج كانه الرصاص

وهو مجرب **في اذابة ايضا** اذا ابتدأ انفخ عليه فالآن طاعمه زبد البحر

وزرنيخ مسحوقين بالسوية وانفخ عليه تماما يخرج كالرصاص فهذا

كلها يخرج له الذائبة بالبة فاذا اردت ان يخرج لينة يحتمل

المطرقة فهذا الحلزون الزرق المائي فاسحقه وطاعمه بهذا الحلزون

والاهليلج الصيني والاسفيدج او تبه يخرج لينة **في اذابة ايضا** **في تنقية الحديد**

~~اغسل برادة الحديد~~ **في اذابة ايضا لينة** ينفخ عليه فالآن مرداسنج

فادخل على كل رطل منه ثلاث اواق من الدهنا او شبا

مسحوقين بالسوية يخرج كالرصاص وهو مجرب **في تنقية الحديد**

اغسل

اغسل برادة الحديد وجففها واسحقها بزيت واعجنها بزنجار

اصفر وصيرها في خرقة وطينها طينة وشويها في نار قوية و

اخرجها يوم وليلة واغسلها نعما وجففها وانقعها بزيت

ونطرون وبورق واسحقه بلوطا على لوح كالفضة مبيضة

واعلم ان الحديد يذاب باربعة اشياء بالرصاص و

الزرنيخ ويحمله المرقشيثا ويحمله المغنيسيا فاذا ابتدأ بالتهابها

فقد بعد ذلك فاذن مع الزيت والنطرون مرارا كثيرا

حتى تراه ابيض ليس فيه شيئا من السواد فيه قد صار جيدا

ابيض فان اردته اسفيداجا من الدبر فاسحقه بالماء و

الملح ايضا ونحوه يفعل ذلك حتى يصير اسفيداجا و

اردت ابيض فاجعل اكثر ما يدبر بالنوشادر فانه قوام العمل

فاذا اردت اصفاره فاسحق من الاسفيداج المدبر واخلط

مع مثله زنجارا ومثله شبا ومثل الجميع ملحا واخلط الجميع وصعد

في الاثال يوقد عليه يوما وليلة فانه يخرج ابيض فان لم يرض
فاعد العمل مرارا الاعلى على الاسفل وصعده فانه يخرج
حسنا عجيبا. **ايضا في زعفران الحديد** يؤخذ برادة الحديد
ويغسل بماء الملح ويجفف ويشد في خرقة ومعها شيء من
النوشادر ويدفن تحت الماء او يوضع بالنداوة سبعة ايام فانه
ينصدى ويصير كالزعفران يجفف ويسحق ويستعمل. **باب في**
الفلق العاج وهو اسم من الاحجار الصلبة اعني الذهب
وهو حار يابس وقال بعضهم حار لين وهو عندي حار يابس
يطبخ النار ويحول في مدبره وبانية كفاية. **باب في تكليس**
الذهب يؤخذ ورقا فاطلها واخلطها بمثلها الملح المحلول بالماء والسحق
وجففها والق فيها من الذهب قدر ثلثها ثم اطعمه بالشبك
قليلا قليلا ثم رده واخرجه كذا يا كالزجاج يسحق
الكلس ويسقى الماء. **ايضا في تكليسه** اطل واخلط البورق

بالعتيق

بالعتيق المحرق ثم يلقي الذهب الى ثلثها ثم يذاب بالطابع منه الصفايح
ياسا وهو مجرب. **ايضا في تكليسه** بان طرح البورق وطرح عليه شيء من
الكحل المسحوق اخرجه يابسا. **ايضا في تكليسه** بان طرح جبا الزبيب
بالزرنيخ المحلول بالماء فيغشيه الرصاص من الذهب ويفعل مثل ذلك
ولكن يصير منه منقبته. **باب في حل الذهب** يسحق على الحجر بماء
الزاج والنوشادر ثم يسحق بعد ذلك بالنوشادر ويدفن ويحل في البرية
ايضا في حله خذ من الذهب المبرود شيئا والق على كل مثقال منه
مثقالا من الزرنيخ ومثقالا من ماء الزرنيخ ثم اعقد نعما واجعله في جام
مطين وفوقه قدح آخر مطين بطين الحكمة ثم شوه في نار لين ثلثة ايام
ثم اسحقه برفق تماما ثم اجعله في قارورة وسد راسها ثم ضعها في الزبل ارطب
اربعين يوما ثم اخرج القارورة وصب ما كان فوق الذهب بماء مشعر على
انه وجد الذهب خالصا محلولا مثل الملح قد وغسا من الذهب فلينقذ الفلك الذي من

وهو الزهرة **باب في الفلك الخامس** وهو الزهر المحق بالزهرة النحاس
الأحمر والنحاس يكون منه الشبه الاسفيدرويه وهو اخص ما في النحاس
للان تركيب النحاس كثيرة وهذان الجملتان من النحاس افضل فيه وهو
حار يابس وقال بعضهم حار رطب ملايم كل حبة فاول ما يدار تكليسه وهو
المقصود بالقل **باب في تكليس النحاس** يؤخذ عشرة اجزاء ماء
بيض مصفرة ثم اطرح عليه جزء النوشادر ثم قطره بالمجطوته ثم
اطرح ما قطر في الماء جزأ آخر من النوشادر على عشرة وقطره ثانية
وخذ ما قطر واسحق به النحاس وشويه في نار زبل فانه يتكلس وهو الماء
بقال ماء اربعة **باب في صنعة ماء البيض** بگیرند سفیده بیضه مرغ
وبهر ده عدد از آن ده درم عقاب مسحوق داخل کرده بهم بزنند خوب
بعد در دیگ مس ریزند و با سر پوش عرق از آن بگیرند این است ماء البیض و نوعی دیگر گفته اند
ماء البیض مشکل بود از آنکه عقاب با او بهم بندد ظرف کرده بر آتش نرم
نهند

نهند تا بخار از او بر آید و نیز رنگ سبز بخار آن شود و سرخ که رنگ روغن از زرد
ترشح کند جمع شود الکاه او را در قرع و انبیق ریخته بگذارند این است
ماء البیض **باب في تبييض النحاس** يؤخذ جزء من شب وجزء من زجاج
ابيض وربع جزء من زرنيخ الاحمر وجمع الجميع يسحق بماء البيض ثلثة ايام
ويشبه قليلا واجعله اقراصا فاذا اردت فخذ النحاس فاذا ذاب فاطرح من
الدواء فانه يبيضه **باب في تبييض النحاس** وهو تكليس يؤخذ ثلثة
اجزاء نوشادر ويعجن بماء ثم خذ برادة النحاس يلصق من تلك النوشادر المسحوق
ويعقد ذلك بماء حتى يصير زردا **باب في اصعاد النحاس** اذا اردت
اصعاده فهذه صفة اصعاده يسحق المكلس منه بقليل النوشادر ويفرش
تحته شيئا من زاج وملح ويرقد عليه ويوقد النار تحته كالدقيق في
اصلا اللاثال **باب في صنعة احراق النحاس** يؤخذ صفايح منه واجعله
في بوتقة ثلث منه وثلث من الكبريت ويكون رطل من النحاس ربع رطل
من الكبريت ثم يسبك بنار قوية فانه يصير زردا فان بقي فيه شيئا
غير محترق فاعده الى النار مثل الاول وان شئت تجعل ربه

من القلقند والزنجفر والكبريت الاصفر والملح فان هذا اقوى باب في حل

النحاس خذ برادة النحاس ثمانية اجزاء وملح مر جزء ونطرون مثله

ونوشادر جزئين و... جزء واسحقها على الصلاية واجعلها في برنية خضرا

في نار وصب عليها خل خمر معقد حتى يصير كالطين ثم قرب البرنية من النار

قليلا حتى يجف ويصير زنجارا اجعله في قارورة وشد راسها بخرقة فتيق

معجون بخل خمر وملح عتق القارورة والصق على راس القدح مثله وشد

وصله بالجبس وادفنه في زبل رطب شهرا تبدل له الزبل في كل ثلثة

ايام واخرجه تجده ما كلون النحاس اسفل وفوقه ماء الاملاح ابيض فصب

احدهما من الاخر فلذ كرمن يعليه يخرج احمر مثل الدم فانا يحتاج اليه في

تدبير باب في صفة تكليس النحاس الاحمر مثل الزعفران خذ برادة

النحاس ظلا وتقطر المراح بعد حله وتسقى منه البرادة ويلزم التشوية فانه

يخرج زنجارا احمر مثل الزعفران ايضا في تكليس الزعفران اسحق

البرادة بالنوشادر ... ثم تسقى بماء النوشادر وتشوى ثم تسقى فانه يخرج

كالزعفران

كالزنجفر ايضا في حل النحاس المكلس الابيض والاحمر خذ منهما شئت تكلس

واسحقه بمثل ربعه نوشادر واسقه ماء الزاج وارفعه الدفن خمسة ايام يخرج ماء تريد

باب في القلي الشاسي من عطارد الزيبق اقوى ما تخلصه عطارد شيئ

من الاشياء المؤثرة في العالم من العجائب الطرائق ومن زرد وطب ...

بزعم الى البراز باب في تصعيد الزيبق بالكبريت خذ الزيبق واعقده

بالكبريت ثم افرغ للاثال ... ثم صعده تصعيدا في مرة واحدة ابيض

ايضا في عقده بالكبريت تاخذ الكبريت فيه ... في قدح وتصير الزيبق

في خرقة صفيقة وتغمسه في الكبريت ويدعه ... معقدا

ايضا في تصعيد الزيبق خذ من الزاج الاصفر جزءا ومن الشب اي القلقند

جزءا ومن الزيبق جزءا ايدق وتسحق العقاقير كلها ثم يجعل الزيبق في

خرقة صفيقة والقص عليها رقيق حتى يخرج الكل وانت تخلطه بيد

ثم تشويه ثم تسحقه ثانيا وصيره في الاثال وتستوثق من الوصل واوقد عليه

نارا لينة ثم تشد الوقود من الغداة الى العصر ثم تدعه يبرد وافتحه تجده ابيض

مثل الحوارى **باب في عقد الزيبق** اسحق الزيبق رطلا بالملح المصعد والملح
بالماء الى الليل نظرت الى ان يذهب الثقل والملح ساعة بعد ساعة مثل
الذي عليه مثله الشب اي القلقند واسحقه ودعه في قدح زجاج وضع القدح في
قدر برام واطبخ حول قدر برام وصب على الزيبق رطلا وقد سحقت فيه اي
مثل الزيبق زاجا اي القلقند وشبا مصريا انحيا الثقل المقطر
والملح بالتنوية واصبحه في ثلثة ايام ولياليها وكلما نقص الثقل فرد بالسقية
واخرجه تجده حجرا فاسبكه مرارا لغاية يرد على الاداته بو احوده وصلابته
واحمل عليه مثل الفضة ليقوم كله على الاملاص **آخر في عقد الزيبق** يؤخذ شبا
يمانيا ونوشادر وملح اندراني وقشر البيض ونطرون وبورق وبلور كل ربع
رطل يدق فيها ناعما ويصير في القدح ويصب عليه خمسة ارطال الصبيان
ويدعه سبعة ايام ويحرك كل يوم مرتين او ثلثة مرات ثم يصفى الماء ويؤخذ
رطل زيبق حي فيصير في طنجير ويصب عليه نصف ذلك الماء ويوقد تحته حتى
تنشف ثم يصب عليه النصف الآخر ويوقد ايضا حتى تنشفه ثم يخرجه ويسبكه

يذوبه

يذوبه ويدخل براطا **آخر في عقد الزيبق** تجعل في مغرفة حديد وصب عليها زيتا
عتيقا ثم اسحق كبريتا اصفر واطرحه في الزيت ثم احكه جيدا ثم تفرغ
فيه زيبقا واتركه على المكان يجمد الزيبق سبيكة تحت المطرقة الا انه
لا صبر له على النار يطير عنها **آخر في عقد الزيبق** في مغرفة حديد اعقده
ببول وبورق لم يصبها الماء خمرة بمقدار اربع اصابع وضعه في نار لينة
حتى تشربه وترده كذلك ثلثة مرات فانه ينعقد **باب في عمل الزيبق**
في لون الذهب والدر [illegible] ومن يصفر الذهب يؤخذ من برادة النحاس مائة
درهم ومن الزيبق ثلثمائة درهم ثم الغمر بالسحق حتى يصير كالمرهم يسحق
ثلثة ايام ثم اتركه ثلثة اما الاصل ثلثة ايام ثم اجعله في قرعة ويوقد
تحتها ستة ساعات بالنار وقت التقطير من الراح اي بالراح الاكثر
فاذا اقطر ما فيه كله فاخرج الثفل واسحقه بالماء الذي قطر عنه وقطره
ثانيا الى بعد ستة ساعات كما فعلت اولا وافعل به ذلك حتى ينقطع
قطره كله وهو يتلون في هذه الايام بالوان كثيرة فاذا انقطع قطره فانه يصير احمر

مثل الدم فاجعله في قدح وشد الوصل وطينه وجففه وأوقد تحته
سبع ساعات برفق وبرده وأخرجه تجده نقرة حمراء عجيبة ألق منها
شيئاً على مائة أسرب يصير أصفر أو اسبكه ثانياً وثالثاً واطعمه خمسين
من الاكسير فإنه يخرج في لون الذهب الا ان قدرت ان تلينه فافعل
وأوقد بهم لك ما تريد باب في عمل زيبق الأحمر التي في البوطه
ما شئت من الزيبق ومن الكبريت الاصفر المسحوق قدره على الزيبق حوله
مع البوطة ثم اطبق عليها أخرى وطين الوصل وضع على النار الخفيفة
قدر ما يحترق الكبريت ثم أخرجه سبيكة حمراء وهو حجر باب في حل
الزيبق خذ الزيبق المصعد واعجنه بماء النوشادر البول بخمرة عشرة أيام
ومن النوشادر السوق عشرين درهماً فاتركه [illegible] يصير ماء واتم
أدخله المحل في قارورة مضبوطة وادفنه في الزبل فإنه يتحلل في سبعة أيام
مثل الدهن الذائب فوقه ماء أصفر ثم أصفه عن الماء فإن لم يكن نوشادر
السوق فاجعل نوشادر البول فإنه أحكم وأجود باب في حل [illegible]

[illegible]

خذ النوشادر البول على وزن زيبق وخذ البيضة واخرج بياضها وصب فيها ما الزيبق
العبيط حتى يعود [illegible] واستوثق من رأسها وادفنها احدى عشر يوماً
في الزبل فإنه يتحلل وهو تدبير الفلاسفة في هذه العقول باب في الفلك السابع
وهو القمر وأخص الحكماء على المثال ما يخص القمر الفضة وهو بارد ورطب فقل
بارد يابس وعندي كذلك فلنذكر من تدابيره الاكثر مثل ما استيناه
في بعض تدابير الكواكب المتقدمة ليعمل به القول فيقول فيكون تاماً كاملاً
هذا أول ما نذكر من تدابيرها التكليس باب في تكليس الفضة صفائح رقاقاً
واطلها بكل شديد الحمرة وصيرها في صحن طين بملح مسحوق ميزني
مده بالملح ثم اطبق الدرج وشد الوصل وعلقه في التنور وشده
الوقود يوماً الى الليل فبرده يخرج كلساً ابيضاً اغسله من الملح ثم تمت
تدابير الافلاك بعون الله تعالى قد استيناهم تدابير الافلاك الكواكب
السبعة ما يخصه للأحجار الصلبة فلنذكر الآن تدابير الأحجار
المعدنية مثل الزاج والطلق والكبريت والاملاح وغيرها والله الموفق

باب في حل الطلق خذ الطلق واسحقه واحله بالملح ثم ضعه وجففه
بالشمس واجعله في كوز فخار مطين بالطين الحكمة وطم رأسه وطين
رأسه وجففه وادخله في التنور فدعه ليلة كلها ثم اخرجه مثل
كلس البيض ثم اسحقه على عقاب الشمس فيحل ويذهب **باب في**
اذابة الطلق لغير خاصة تأخذ جزء ونشادر جزء من البورق
وجزء من المرداسنك المبيض واسحقها جميعا والق منها درهم
او درهم ونصف على اوقية طلق ثم انفخ عليه نفخا شديدا فانه
يذوب ويصب في الماء **آخر في اذابة الطلق** خذ اوقية
من الطلق المحلول والق عليه في البوتقة نصف درهم نوشادر
النعام وانفخ حتى يذوب وصب منه في اي حال شئت تم
باب في حل الطلق اسحقه واربطه في خرقة صفيقة واجعلها
في بول الصبيان في الشمس يسحق فيتعفن جدا واعركه عركا جيدا
فانه يخرج كله فضة واجعله في خرقة اخرى واعده الى العمل الاول

اقتل

افعل به ذلك ثلث مرات فانه يخرج كالدقيق ابيض **في حل الطلق**
يطبخ الطلق بالخل الحامض حتى ينهري او الكبريت او الكحل اذا
تهرى فدقه باربعة اصابع من كله بحق ثم صفه في ذلك الخل
عن الثفل واجعله في الشمس اربعين يوما فانه لا يصيبه الماء
شيئا الا احرقته فخذ منه فصبه على الطلق المحلول فانه يحله
على المكان ماء رجراجا فاذا اكل فضعه في قرع وانبيق يقطر
او لا ماء وينبغي في القرع الطلق المحلول كالزيبق المحلول فخذ
فالقه جزء على سبعين جزء من الزيبق يصعد على هذه المكان حجرا
مدبرا من بعض التدابير مثبتة تحت المطرقة قد انتهينا من تدابير الطلق
فلنذكر من تدابير المرقشيثا **باب في حل المرقشيثا الذهبية**
قطعه قطعة والقها في خل حاذق ودعها ليلة اجمعها ثم عند كدها زردرا
فاعصرها في خرقة حتى يخرج الكل منه والقيه في اسطال طين فاجعله في قارورة
والق منه مثقالا في زنجار محروق وشدد رأسها وادفنها في موضع النداوة

بحيث حتى ان الربعين لا تجده ما منحلا انشاء الله تعالى باب في
اصعاد الذهب الملقى خذ قمقمة حديد او طينها بطين الحكمة
غلظ اصبع واجعل على بيتها ترسا واضبطها على مستوقد متخلخل
بالباس والنار يأخذ من جميع جوانبها من اسفل ويهدم الترس مع
الطينة على المستوقد ويعمل للنار نفسا بعيد الخروج الدخان
ثم اخرج الرماد واوقد ما يحطب الجزل وقودا لينا حتى اذا رايت
حرق الغمر كالنار فاجعل فيه المرقشيثا شيئا بعد شيء بمغرفة
حديد فاعد ثقلها ولا يقطع الوقود ثم ركب الانبيق على القدر
وشد الوصل بطين قد ربيته بماء الملح قبل ذلك وبياض البيض
والخطمي ثم اجعل احليل الانبيق في القابلة على العادة ثم
تلبثان يقطر فان القطع قبل ان يخرج جميعا فارفق بالنار
ثم شدها ثم ارفق بها ثم شدها فانه يسيل حتى يقطر كله واول
ما يخرج ماء ابيض فاعزله ثم ماء احمر فاعزله ثم يقطر الاسود فاعزله
على حدة وشد وقودك ثلثة ايام ولياليها اخر في اصعاد

المر

المرقشيثا البيضاء الفضي رضه والق عليه البول الصبيان قدر ما يغمره
وضعه في الشمس سبعة ايام واغسله واخرجه واقله على معلاه والقه في
قرعة مطينة وركب عليه الانبيق والقابلة واوقد وقودا متوسطا
معتدلا فانه يقطر منها ماء غليظا فارفعه لحاجتك باب في تنقية
المرقشيثا الحمرة والفضة الكل مرارا واسحقه بماء الملح والنوره
مطبوخين على النصف المرقش بفضة وادفنه في بوتقة يخرج مثل الفضة
فاستعمله فيما تريد اذا صار باب في تنقية المرقشيثا اسحقه الفه في خل خمر
حاذق وحامض في الشمس حارة ثلثة ايام وجففه وصيره في قدر مطينة
واوقد تحتها يوما وليلة تخرجه واسحقه والق على كل عشرة منه درهم اسفيداج
الرصاص وادفنه يخرج كالفضة باب في تدبير المرقشيثا خذ الزيتون
العفص الذي لا يقع فيه الماء فدقه مع نراله واغمره ماء ووجد المرقشيثا
الذهبي فاحمه واغمسه في هذا الماء افعل ذلك مرارا فانه يلين ويتحرك تحت
المطرقة وكذلك الفضي يطفى في هذا الماء مرارا كثيرة فانه يلين وينقص
ويلين ويبيض سفيدرونه باب في صنع المرقشيثا اسحق الملح والكبريت

الاصفر كل واحد على حدة فافرش في قدر فخار شافا من ملح وفوقه
شافا كبريت حتى تفرغ منهما وطين رأسها واوقد عليها حتى
ينعقد واخرجه وارفعه والق منه درهما على عشرة من قشينيا يخرج
ذهبا

باب في تصعيد المرقشيثا

اغسله بالماء والملح بدأن بدقه ثم اغسله
بالخل حتى ينقى ثم يجفف وصب عليه مثل نصفه نوشادر في مغرفة حديد
بقدر ما يبله واوقد تحتها بالنار فانه يحمر

باب في حل المغنيسيا

اسحقه بماء الملح سبعة ايام وجففه وصيره في كوز زجاج يوما وليلة بنار قوية
فاخرجه واسحقه واغسله بالماء العذب وجففه وادخل على كل رطل
منه زرنيخ اصفر وادخله نطرون واسحقها ثلثة ايام بخل مصعد
ثم بيتها وشويها بنار قوية يوما وليلة ثم علقه في الدن بخل ماء بعرقه
واعلم بعد ذلك ان هذه الاحجار بعضها كلا بعضا فيما سلكت
في تدبير المرقشيثا فهو تدبير المغنيسيا فانه مثله يفعل في
ذلك وصفه

باب في تدبير النشادر وحله

خذ اشنان
الكبير الصبغ الذي يميل على السواد وفرضها مثل العدس او القها

في اناء وصب عليها ابوال الصبيان ودعها في الشمس سبعة ايام ثم القها في مقلى
شديدة واوقد ورشها عليها حتى تحمر مرارا كثيرة واجعله في قرعة الى [illegible]
او حديد او زجاج وطين بطين الحكمة واوقد تحته حتى يشتد بنار فانه
ماء احمر صاف حل الاثمد كهذا الحلول

باب في تدبير التوتيا وحله

اسحقه جيدا ثم اجعله في اناء وصب عليه ماء سخنا بالغمرة مرتين وصفه
في الظل شهرا ثم اقلع ما عليه بالرماد ان احتاج في كل عشرة ثم صف الماء عنه
تجده كالكحل اجعله في قنينة وسد رأسها وادفنها في الزبل عشرة ايام
واسحقه بمثله نشادر ثم القه في مقلى حديد على نار فحم غير ملتهبة فانه كلما
احمر رش عليه الخل فانه ينقطر قليلا قليلا حتى ينتهي ثم الباقي الى
اخرجه

باب في تدبير الاقليميا

دقه مع مثله ملحا افعل ذلك ثلث مرات واغسله
جيدا واسحقه واغسله بماء عذب حتى لا يكون فيه ملوحة وبيته وارفعه
الى حين

باب في تدبير زرنيخين

وهما جميعا بمنزلة واحد

باب في حل الزرنيخين

اسحق ايهما شئت وصب عليه اللبن الحليب مثل ثمنه

مرات واصبخه في قدر حتى ينشف اللبن كله واسحقه على صلاية مع
ثلثه نشادر وصب عليه خل خمر مصعد وضعه في الشمس شهرا ثم صف
الخل عنه واجعله في جام زجاج وشد راسه وركب عليه ملبته من قبض
وحده له بلبد مبلول وادفنه في الزبل الرطب القوي والبس عليه من
الزبل ما قدرت وبدل له الزبل في كل ثلثة ايام واتركه اربعة عشر
يوما فانه ينحل ماء جاريا **باب في تبييض الزرنيخ** خذ الزرنيخ الاصفر
فدقه والجه بمثل صفيتو واجعله في قدر برام وصب عليه خل خمر
ما يغمره مرتين واوقد تحتها حتى ينشف الخل كله واسحقه على الصلاية
بماء الفجل يوما الى الليل واجعله في قنينة مطينة واوقد تحتها
يوما وقودا لينا فيصعد فيصير ولكن القنينة مفتوح الراس واخرجه
اذا برد واسحقه بالسحق من البدر حتى يصير كالطلق واعده الى القنينة
وشد راسها بالصوف واوقد عليها اشد من الوقود الاول قليلا قليلا
وانزل الصوف لما اشتعل وارجع النار واخرج القنينة من
القدر فخذ ما فيها واجعله مع مثليه ملح عجين واسحقه وصيره في الاثال

يوما وليكن يخرج زرنيخا ابيض كالجوهر **باب في تدبير الكبريت وحله**
اسحقه واجعله في قدر واغمره بالبورق الذي بالماء العذب مرتين
واتركه في الشمس ثلثة ايام وصب خل الكبريت في الطنجير ثم اجعله في
مثانة البقر وعلق المثانة في قنديل في مرجل فيه نصفه ماء من
حيث لا يصل الماء الى القنديل فارفعه واعده في المرجل واعده
العمل حتى ينزل كلها من المثانة الى القنديل ماء صافيا **ايضا حل**
حل الكبريت خذ من الكلس الذي لم يصبه الماء جزوين ومن الكبريت جزوا
فاسحقهما جميعا وصيرهما في قارورة وصب عليهما غمرهما ماء وشد راسها
وطينها وجففها وخضخضها حتى يختلط ما فيها ما رسب بيده ساعة من
واتركها على النار وصف الماء يخرج كالدم **ايضا في تبييض الكبريت**
اسحق الكبريت الاصفر ناعما وانقعه في لبن التين في الاثال اسود حسن واخرجه
واسحقه وجففه اللبن انقع ابيض والغم سحقه القم ورده الى اللبن
ثلثة ايام واحمل عليه حينئذ ملح العجين الدقيق المدقوق المسحوق
والقه في غضارة واسحقه بفهر زجاج واغسله يفعل ذلك به ثلث مرات

رخو مرات فانه يبيض باب في تدبير المرقشيثا فحله دقه وصب عليه
خل خمر صاف وضعه في الشمس عشرين يوما حتى يصير الخل كالمداد وصب
الخل واجعل المرقشيثا على الصلاية مع بوله الشب واسحقه مع المرقشيثا و
اجعله ذلك في قارورة وشد رأسها وادفنها في الزبل اربعة ايام واخرجه
تجده مثلا اسود او صبغه في وقته ما ينبغي فان ما الشب يصعد اولا ثم
يصعد المرقشيثا بعد ذلك [illegible] باب في تبييض المرقشيثا خذ [illegible] واسحقها
في هاون واحملها في اجانة وعليها [illegible] وصفه المرقشيثا واعده الى
السحق مع الملح حتى تخرج مثل الذرة باب في صفة ابن العذراء
اخذ اربعة ارطال خمر مصعد والق فيه رطل [illegible] ورقه
وادفعه وخذ القلي القلي رطل فاذا اصبحت الفه فاختلط الماء منق
واستعمله حيث يكون جيد باب في تدبير الملح وحله وخذ الملح
ولينه بكل مصعد واجعله في قارورة وشد رأسها واثق وادفنها

[illegible]

في موضع ندي يتحلل باب في تصعيد الملح خذ عشرة دراهم ملح ودرهم
من جلنار وزن اي القدر من موسوم بالبارد جهرة اسحقه وقلبه واصعده
فانه ينعقد ملحا مثل الطبرزد صاف وبيض وهو مجرب باب في عمل
ملح البول اخذ البول في مغرفة حديدة كثيرة وقد فيها الى النار كماله
تحتها على النار حتى ينعقد ملحا باب في عمل ملح الشعر خذ منه سودا اغسله من ترابه
وقطعه صغارا ودقه على صلاية منقعه وصب عليه من الماء غمره واطبخه
حتى يتهرا ما غمره صفيقة في خرقة وضعه في طشت في الشمس حتى ينعقد ملحا
باب في عمل ملح القلي خذ جلين بزره ونصف جرة من القلي بالمغمره
ماء واطبخه ثم صفه واعقده باب في تدبير البيض الاسود وحله صفه في قارورة
بلبنها وضعه في الماء في طنجير او مرجل وشد رأس القارورة واوقد تحتها
يحل وكذلك ان جعلت النوشادر في قصبة وجعلته في الماء وطبخ واوقدت
تحتها وقودا شديدا اكثر في جوف القصبة وهو مجرب وصحيح باب في
تبييض النوشادر دقه واجعله في الاثال واوقد تحتها فانه يصعد

كالثلج وهو مجرب باب في تمليس الزنجار يسحق بالبصل اللاصق في قدح
مرطين على نار لينة قليلا قليلا ليسق ما يشرب فانه ينعقد يسرا واعلم
انه لا بد على حبه صلبت ينسك الا الهينه بحكمة كالشمع باب في حل الزاج
دق الزاج واسقه خلا وشره فانه يحمر وادفنه في الزبل في القارورة
ينحل في ثلثة ايام والاشنب فقطره وهو مجرب باب في حل
البيض الق على كل رطل من ماء البيض اوقية نوشادر فانه ينحل انحلالا
في تحليل قشور البيض خذ من كلس البيض اوقية ونصف ماء
البيض المصعد رطلا واخرجهما في زجاجة وسد رأسها وادفنها
في الزبل سبعة ايام ينحل فصفه وارفعه باب في اخراج دهن البيض
اسحق الملح وادفنه حتى يصير كالماء واطله به طشتا نظيفا واجعله
شمس حارة في الظهر وتستقبل به قرص الشمس يسيل من ساعته وهو مجرب
وهو صحيح باب في تدابير الزنجفر خذ الزنجفر فاذوا حله في جام ما

الابيق

للانبيق واحده في قرعة مع مثل نصف وزنه ما الزيبق المحلول واستوثق
من الوصل بالبورة والجص وصاعد بنار لينة فان ما الزيبق يصعد
معه يحل الزنجفر فيقطر ان جميعا ما الزنجفر كالدم باب في حل الصدف
خذ ماء الكحل وما جاء في التروح اي النارنج مصفيين والق على كل ثلثين
درهما من الماءيين درهم ونصف مصطكى مسحوق فانه ينحل بمنحل وصفه
من العذر وصبه على الصدف المدقوق فانه يحل كالعجين باب في
حل اللؤلؤ اسحق الجميع صغارا كالكحل واحده في موضع زجاج والق عليه
من الشير زق وانقلبه ومثله نوشادر وصب عليه ما الموضع الدرنج
المدقوق غمره في الموضع فانه يصير كالعجين باب في اذابة الذهب ورق الذهب
ليسقه ماء الطرطير وبورق الصناعة في اناء واسع وذر عليه شيئا من الكار
ان كان مسكه فاسقه له بورته ميرته وطاعمه قليلا قليلا كورق فانه
ينزل الرجاء منه مشاع فاستعمله بماءزيد باب في اذابة اللاجورد
احمر ما يكون من اذابة اللاجورد ان يذاب بملح القلي ويشل

بوته بورق فانه یخرج منه کماء احمر کالعقرقیه مس الشمس منه جزو علی مائة
جزو من زرنیخ اصفر یصلحه اعجب وان القیت منه حبة علی الزجاج
الفرعونی اخرج حمری کشقایق النعمان وهو مجرب وصحیح باب فی اذابة
التوتیا والاسرب یقول ره هو الذی یخرج در زبد البحر والصدف والکلکلس خذ
ایهما شئت جزو ومن التوتیا کر جزو فاذابهما فی بوته فانه یذوب واجعل علیه
فان اردت تجمره فخذ از کبار و دستق با رامق المعقود فانه یجمع فائق
منه مثقالا علی عشرة من القمر **خاتمه** در شرح کلمات و الفاظ مصطلح
باهل صنعت بر ترتیب حروف تهجی فی حرف الالف **باب**
الالف آبق در لغت غلام گریزپا را گویند و باصطلاح اهل این
عبارت از سیماب است **اثال** دیگی است که در وی اجساد را التصعید کنند
تا روح و جسد صاف از الدردی و ثقل و جرم آن در ته بماند **آنک** سرب است
آهک جیرانی عبارت از کلس قشر البیض است **ابو الاجساد**
عبارت از سرب است **ابو الارواح** کنایه از زیبق است **ابو قلمون**
می گویند

مس را گویند **ابو معی** عبارت از زحل است **اخرین** عبارت
از زرنیخ سرخ و زرد است **اذخوان** معرب او ارغوان است و آن
کنایه است از زرنیخ تمام عیار است **اذض** جسد را گویند که زر او
طرح کنند از حل حصا عبارت است از نقره سفید با غش **اسد الارحی**
اشارت به زرنیخ است وجه تسمیه آنکه همچنانکه اسد غالب است بر عموم حیوانات
زرنیخ قادر است بر همه اجساد و ازین رو زر و نقره سفید و زر زرد
و استنزال الطلق فرود آوردن دواها و اجساد است از بوته به بوته دیگر
در وقت گداز به بوته بالائین ته بوته زیر چهار سوراخ کنند در زیر
بوته دیگر بگذارند تا جسد گداخته از بوته بالائین مستنزل گردد
داخل بوته زیر شود **نوع** دیگر استنزال است در عمل اخذ
سیماب از شنجرف می گویند در اینجا تکرار آن حاجت نیست **اقلیمیا**
دو نوع است یکی ذهبی و دیگری فضی اقلیمیا ذهبی اخبث الذهب است ملمع

و در هر کارگاه زرگری که از زمین می‌آید و اقلیمیای فضی خبث الفضة

و در هر کارگاه نقره می‌باشد ام حمیله نزد حکما کنایه است از

منعقد کرده ماء فی حرف الباء باروط عبارت است باصطلاح اکسیریان

از گوگرد و شوره و بعضی گویند عبارت است از شوره مخلوط با آتش

باران و رعد اندازان لکن زر بندق در لغت فلوکار را گویند و در

اصطلاح ام صنعت عبارت است از قلعی زر انداوده نباید اکسیریان حیات

و در زمین نمناک کنند که حل کردن و بندارت شغوب و املاح و مانند

آن عمق آن یکدرع نیم و عرض آن یکدرع نیم باشد بیضا عبارت است

از نقره در اکثر مواضع و گاهی مس اراده کنند و گاهی نوشادر خوانند و عمل

باید از سوق کلام این مراد فهم کنند ماء فی حرف التاء تبر عبارت است

از زر خالص غیر معمول و در است یا تبر در گداخته باشد و از معدن بیرون آمده

باشد تبییض سفید کردن است مس و انچه زر زنج دیگر است و

و امثال آن است تکلیل حل کردن ارواح و اجساد است در عمل

و احجار

و احجار و املاح در عرف اکسیر تحمیر سرخ کردن است اجساد و ارواح را

در عمل صنعت تخنیق آن است که دارو در شیشه دراز کنند و آن مطین

کنند و آتش تحت ملایمه دارو و از قعر شیشه بالا آمده در گلوی شیشه تخنیق

شود تصعید مغرات دادن داروها است در وقت مستحق و صلایه

باید از ه و جرعه جرعه تشمیع عبارت است از شمع کردن مادام اکسیر یعنی ممثل موم

نرم و ملایم ساختن او چون زر بر زبان نهند ممثل ملح بگدازد و همچون

موم از او باقی نماند و اگر بر صحیفه مس یا آهن گرم کرده نهند چون موم

حل شود و روان گردد و چون بدین مرتبه رسد او را شمع گویند تحمیر

محجر بیشو معنی بریان کردن است خشک ساختن دارو است در ظرف

مطین بر آتش نرم او را گرم نگاه دارند تا رطوبت غیر ... ابل شود

اصعد تکلیس دارو در آرد آمال گذشته و بآتش معتدل خلاصه او را

بالا آورده تا بر طبقه مصعد شود و در فوق ظرف آمال نشیند تطهیر پاک ساختن

ادویه است و این باب وسیع و شریف است و در ورود اعمال بسیار
و اعمال منقیه را نیز گویند در اعمال اکسیر این عبارت مکرّر است
و اکسیریان در تنقیه و تطهیر ارواح و اجساد مبالغه عظیم دارند و گویند تا جامه
پاک نشود مانند صبغ نقوش نپذیرد همچنین جسد را منقیه تمام نکنند جامه
طرح نپذیرد [illegible] التعریق تعریق آوردن است و آن آنچنان است که [illegible] را با ملح
القلی [illegible] بر آتش نرم نهند و قدح تحتانی را بر آتش قوی مطیّن
سازند و قدح فوقانی برهنه [illegible] بر قدح بالائین [illegible] ظاهر شود
از آتش بردارند و سحق کنند و این عمل را تعریق گویند التقطیر
قطرات چکانیدن است و طریقه آن چنان است که دارو در قرع نموده بقدر
نصف یا ثلثه انبیق را وصل کنند و قابله را زیر لوله انبیق وصل
نموده و انبیق و قابله را از گل حکمت سد نمایند پس آتش کنند تا دارو
قطره قطره از انبیق داخل ظرف قابله شود و چکیده را تقطیر آتش [illegible]

حکیمانه

حکیمانه شرط است تا نشود التخفیف یعنی خشک کردن دواها است
در بوته [illegible] و فخارها و غیر آن با لطریق صحیح [illegible] تخفیف نمایند
در بالآنکه حکم تخفیف نمایند تمامه باب فی المخفی الثانی تا ثابت گاهی
این کلمه گویند و مراد اشیاء [illegible] قایم النار است باب فی [illegible]
جاریه عبارت است از سیماب و وجه تسمیه جریان او است همچنین از روان
جاری است حجر کنایه است از قرع و انبیق مقطرات حجر عبارت از [illegible]
زر ارضیه اگر بدان طرح نمایند پس اگر حکیم روح دارد جسد حکیم بدرنج
کنایت است از زماره های فلزات حل کنایت است از سیماب [illegible]
در روشنی دارد و در اصطلاح عموم اهل الصنعه باب فی [illegible]
حجر عبارت از ماده اکسیر است حکما بدین نام خوانده اند اگرچه در اعمال
اکسیر احجار بسیار است اما از همه این حجر معروف و مشهور است
در اصل اول از مقدمه اشارت یافته و در اینجا حجر مشهور است
اصل اصول [illegible] احجار [illegible] حجر الاسود عبارت از [illegible] است

در داخل یکی ازین احجار خمسه است و سر را نیز مینامند حجر اعظم عبارت است
از حجر حکما ذکر آن در فصول دیگر است حجر الدم شادنج هندی است
حجر الغم کنایه از نوشادر است حسناء اشارت بمس است خنثی
الذهب کبریت کنایه زرنیخ است آن کنایه از شنجرف است حل البر
در بعضی مواد استعمالات حل اکر نمیدانند سیماب را نیز نامند حمراء مینامند زرنیخ
کنایه است از زرنیخ حیّ سیماب را گویند حیوان باصطلاح است
کنایه از سیم است حیّ العالم بغیر زر خالص قایم النار است آب
خراطین دار القضاء عبارت است از بوتقه خالص است
برای زر و بوتقه رو باش است لین نقره دم الاخوین عبارت است
بر زرنیخ خواه زرد باشد خواه سرخ ذهب هرگاه بر سبیل اطلاق گویند
بی اضافه بچیزی مراد از آن سیماب است و زر زرد جمع دهن مطلق عبارت است
از آن ماء الشعر بقرع و انبیق از حجر حکما گیرند ذهب البدر عبارت است
از زر و غیر منیه دانه ذهب النفس کنایه است از زر و سفیده مرغ
دهن صفره

دهن صفرة البیض خوانند در اعمال شمس آید گاه دهن ماء البیض گویند
از سفیده تخم مرغ گیرند بجهت اعمال قمر و طریقه اخذ این روغن چنان است
که بگیرند زرده های بهر ده درم از آن یکدرم نوشادر اضافه کنند
و بهم زنند و بر آتش نهند معتقد در طشت مسین یا بخار از آن بر آید
و زرنیخ شعر و غیر از زر و نقره شسته کنند و اخذ دهن ماء البیض نیز مثل
عمل سابق است و بنوع دیگر هم گفته اند کنند و طریقه آن چنان باشد
سفیده تخم مرغ را بعد از طبخ ریزه ریزه کنند و بعد بیخ زده در
دهش کلاب نهاده بطریقه کلاب مینمایند آن را اگر گیرند از سفیده
از او حاصل شود در اعمال قمری ضرورت و بکار آید ذهب
حکما عبارت از آن ماء اصفر است ذهب الحل عبارت است
از زر غیر نقد و گاه زیبق است و هم مقالات امین الدین
ما فصح الذال الذهب و ان عبارت از زر خالص است
ذهب معقل آنکه زر را مثل خشک زرد سازند و آن هم قسم نامند

و دیگر آنکه چیزه **باب فی حرف الراء** رجراج بدو راء مهمله و دو جیم

در لغت متحرک را گویند و در اصطلاح بر سیماب اطلاق کنند در حل

گویند و مراد از آن سیماب مصعد باشد روح نزد ایشان عبارت از سیماب است

و گاهی روح در مقابل نفس و جسد مراد است و در خلاصه حرم مرتب شد روح

مراد از این سیماب است **باب فی حرف الزاء** زحل عبارت از اسرب است

و شهد اسماء او نزد اهل صنعت این است زعفران الحدید عبارت است

از زنگار آهن و آن در بسیاری از اعمال شمسیه دخل تمام دارد و براو

اعمال کثیره قمریه ملتفت مثل عمل حدید محرق مکلس ساختن با ملح و غیر آن و

صنعت سه انواع است زنجار معروف است و انسا از [illegible] کنند

و اعمال آن بسیار است زهره عبارت از مس است بدین اسم نزد ایشان

اکسیریان است و تنکیه ایضا است انواع است از آنجمله

یک عمل حرف مقبره این است که هر زحل خالص ده جزو و نوشادر

و ملح طعام و زاج هر [illegible] جزو همه اجزا را استخوان ساخته نماید

در حل

محرق و غیر محرق

و در حل [illegible] زیر زر و بقیع و [illegible] تعفن کنند بعد از آن صحیفه مس

[illegible] ساخته و بر یک رشته و بالش تافته در سرخ کرده در آن حل مقطر

فرو برید بار [illegible] رنگ پاک گشته و سرخ نموده الفه که در آن حل [illegible]

تافته و تصفیه نموده [illegible] بار [illegible] سفید شود [illegible] باید سفیدی

[illegible] و چون رنگ تیره و سیاه شود باز تجدید کرد [illegible] هفت مرتبه

اکسیر [illegible] را بر [illegible] است و [illegible] **زیبق المغاربه** عبارت

از آن ما [illegible] است در عمل [illegible] بقیع و [illegible] گویند زیبق اسم [illegible]

و سیماب را گویند زیبق الغرب هم عبارت است از [illegible] و [illegible] گویند

در اعمال قمری از ضروریات است **باب فی حرف السین** ساج عبارت

از مس است مسمی به در لغت [illegible] و در اصطلاح زاج را گویند سوری عبارت

از زاج سرخ است [illegible] باشند **باب فی حرف الشین** شب [illegible]

معجمه و [illegible] در [illegible] واقع [illegible] از [illegible] بلور است یعنی سفید و

و شنقرف [illegible] را [illegible] نامند باصطلاح اکسیریان عبارت است

ارزیز و شهر اسماء در میان اهل صنعت این است شاه زر و حکما

عبارت است از زرنیخ است شمس کبری کنایه از کبریت با بیض عبارت

اطلاق کنند باب فی حرف الصاد صفراء عبارت است از آب

و بچیزهای زرد نیز استعمال کنند باب فی حرف الطاء طرح

افکندن اکسیر است بر جسد طلق جوهری است معروف زر او در

عمل قمری بسیار است طلق اجاجی نزد اهل صنعت عبارت از

ملح بول است یعنی آن نمکی که از حل اجساد از بول صبیان سازند طیار

از اسماء ستهذره زیبق است و وجه تسمیه او بطیار ظاهر است

که از پیش آتش بپرد و تاب حرارت او نیاورد و در بعضی مواضع

این نام را بر نوشادر نیز اطلاق کنند پس عامل ذکی باید

که حاضر بود و غلط نکند طین حکمت گل حکمت است

که دهان ظرفها و شیشه‌ها را و دیگها را بدو طین کنند و با آن سر

ظرفها دو ظرف را وصل کنند و دو ظرف را بهم پیوند دهند و

عملی

عملش چنان است که بگیرد از گل پخته و خاکستر بیخته و نمک طعام مشوی

و موی مقرض و زبل فرس بیخته با ریم حدید بیزند با آهن همه هموزن هم مگر آنکه

جدا جدا کوفته و بیخته و بهم آمیخته بعده از گل زرد با آب یا گل سرخ با آب

و خون و موی مقراض نصف اجزاء مسطوره و خمیر سرشته یا با بیاض البیض و آب

گل خطمی مدت هفت ساعت بهم صلایه نموده بگذارد تا خمیر مشغول بود

بند وصل باید و هر ظرفی را که طین میکنند اول یک تیر اهن نازک در او

گل بدان ظرف مالیده در سایه نهاده و با خشک شود بعده یک تیر دیگر

بمالد و اندک در سایه خشک کنند بعد از آن تیر سیم را اندوده در سایه

خشک باید و تمام است و در اصل نسخه مرقوم بود حضرت والدی علیه الرحمه

در آخر فصلها نوشته بود و فی فیها تجارب لذا بالغ فی التجفیف و هو اللطیف

باب فی حرف العین عامر در اصطلاح کنایه از نشادر است

چون عامر در اصل لغت زن زانیه را گویند مسمی بعقاب حکمت اند

همچنانکه زن عاهره با هر بیگانه آمیزکار است نوشادر نیز با هر جسد
تا بغایت مختلط و یار کار است عبد آز اسماء مشهوره زیبق است
غبیط در لغة مخزون بسته را گویند و در اصطلاح بر زیبق اطلاق
کنند عدو باصطلاح کنایه از آتش است که دشمنی او با همه اجرام
تمام عیار نیا ظاهر است عروس گاهی آب نوشادر را اخراج کنند
و گاهی زرنیخ و گاهی مس را گویند اما در لغت مشهور عروس
زرنیخ را اطلاق میکنند عسجد از اسماء مشهوره زر خالص است
و اسم عربی زر است عطارد از اسماء مشهوره زیبق است در اکثر
و اهل صنعت او را بدین نام خوانند عقاب نشادر است نزد اهل صنعت
اسماء مشهوره نوشادر است بدین نام خوانند عقد باصطلاح ارباب
صنعت آن حکم کنانیدن محلول است یعنی ماءی که بر حل و عقدا
و لفظ عقد در این باب مشتمل است بر عقد سیماب که در فصل
هشتم از باب اول مذکور شده است عقرب از اسماء مشهوره
نوشادر است

گوگرد است عقیان بکسر عین و کسر قاف نیز از معدن زر است را گویند
علم بفتح عین و لام عبارت از مطلق زرنیخ است علمین عبارت
از زرنیخ زرد و سرخ است عمیا ظرفی است مثل قدح که گاهی بالای
قرع که جای آب است و قابله میکنند و نهند و شیشه وصل کنند تا خلاصه دارد
از قعر قرع آید و در آن زیبق جمع شود مثل داروی مصعد و گاهی عمیا گویند آن
قاروره را که گل حکمت را در او ریزند تا پر از اعضاد و غیر آن و
در اصطلاح کنایه از آهن است عنصر اول گویند و بآن نمک احراق کنند عنقا گویند
و بآن حجر اصل را احراق کنند و حجر اهل بیت علیهم السلام علی المیراه د عیون

باب فی حرف الفاء

الحیوان عبارت از زیبق است فرار عبارت
از زیبق است و از اسماء مشهوره او است فریش آنست که در دیگ انام ل
با غیر آن در زیر دیگ داروی مایک فرش نمایند و تصعید کنند و آنچه

بر بالای دار و ریزند از الی فرو خوانند و تجفیف هم کنند و فضه عبارت
از نقره سفید پاک است **باب الفاء مع القاف** فرش الذهب در زمینه
پوست تخم مرغ است قبض فضه مکلس آنست که پوست تخم مرغ را در ظرف
فخاری نهند به آتش کوره کوزه گران گذارند تا آهک شود و مثل خاک گردد
قمر از اسماء مشهوره نقره است قمر مزرّ آنست که نقره را عملی کنند و او را
زرین و ثقیل سازند و استعمال در فصل پنجم از باب نهم گذشته
معکّس آنست که اجساد را سازند مثل سفیداب قلعی و گچ کرده و این
لفظ شایع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار زاج زرد
گویند قلقند قبرس زاج سبز را گویند و یکی از شعرا این مضمون را
بنظم در آورده **بیت** زاج سرخ سفید قلقدیس قلقند سبز آمد
زرد است قلقطار و ذکر سوری که زاج سرخ است در باب سیم گذشت

فلود فی

فلود فلی در اصطلاح کنایه از بوره ارمنی است و نمک قلی هر گاه اطلاق کنند
از او نمک قلیا را خواهند قنبار مرکب است از زیبق و کبریت در
اعمال کلیه اکسیر بکار برند و هو اصطلاح اهل الصناعة **باب الفاء مع الکاف**
کبری عبارت از زر کامل عیار است کبریت گوگرد است و اهل این فن
بدین نام خواهند بلکه در اکثر مواقع او را عقرب گویند کبریت احمر
باصطلاح قوم عبارت از ارواح احمر است و از حکما گیرند و شرح آن
در فصل پنجم از باب اول گذشت کلس عبارت از ادارد و خاک کرده شده
مثل مرداسنگ پخته باشد و هو اصطلاح اهل الصناعة **باب الفاء مع اللام**
لبن در لغت شیر است و در اصطلاح کنایه از زیبق است لبن العذرا
مرکب است در اعمال قمر بکار برند و طریقه آنست که جیوه را با سنگ بگیرند
آب را از شنا و سحق بلیغ کنند و در مرحله را روی منخل حاضر با عقیق
بریزند بعد بگیرند مرداسنگ خوب و سحق تام کنند و در مرحله ...

آن را در حمام عفن عنبق بریزند و سه روز تشمیس کنند پس بنهند که یخ بندد
آنگاه بحجری از آن آب اشمار مقطر دست حجر و از این آب آمده مانند
پیاله میز رود در سحق نقشه مفص مکلس حل کرده باند و تشریه دهد تا آن مکلس تمام از این آب
بخورد مانند شیر سفید لعقوا مست لبن العذرا او در آن عهد و سایر
اعمال قمری مستعمل است لبن بلغت عرب نقره است و نقره نیز عروف است
و بپارسی سیم است

باب فی حرف المیم

ماء الابیض بعضی اطلاق کنند بر زیبق
و بعضی بر بیاض البیض ماء الالهی عبارت از زیبق است ماء الجوامع زیبق را گویند
و هم بول صبیان را اطلاق نمایند شاید حجر است ماء الحار ماء الحو گفته ایم
مراد از بول صبیان نفس است ماء السحاب زیبق است ماء العالم هم زیبق است
ماء الفاروق عبارت از شیر الیه است معروف به شهد ره جا [illegible] در ادرار حل
کنند ماء الکرم هم کنایه است از زیبق متحلل الماء عبارت از قلعی است
محرق بکبریت است مراد در اصطلاح قابله را گویند و آن قاروره
است بطبق و قرع ترکیب کنند مرکب عبارت از سنگ می‌باشد

مرطب کنایه از قلع است مرقشیشا لفظ یونانی است و آن حجری را گویند
و از نجاره و دخان تولد کند و چند نوع است مثل ذهبی و فضی و
حدیدی و نحاسی که هر کدام طاهر شده باشد و طعمش رنگ فلز می‌باشد
مریخ باصطلاح اهل صنعت آهن را گویند مستوفی لفظ یونانی است
و آن عبارت از کف شبیه بصابون در روی قدر که زر بر می‌آید مشتری
قلعی را گویند و اسیران همیشه بدین نام می‌خوانند معقد در لغت کان زر و
جواهر را گویند و در اصطلاح کنایت از قرع و انبیق است مکان اکسیر و مکان
مغز اسم زاج است مغنیسیا لفظ یونانی است و آن از اسم معروف است بلغت عرب
رمس [illegible] پانقیه سفید کرده باشد و قلعی زرب را حکم کنند مفلوج کنایه از [illegible]
گویا مرض فلج بر او طاری شده است ملح ابیض عبارت از [illegible] است ملح الیمنی
عبارت از نوشادر است از بول صبیان گیرند و آن ملح در اعمال اکسیری بسیار
بکار آید و از [illegible] الصبی گویند و [illegible] محتاج است [illegible] گیرند از بول مراهقین
تمیز کرده و [illegible] تشمیس کنند تا از کوزه شوره [illegible]

مایل بزردی آن را بتراشند چنانکه از زنگ کوزه با آن آمیخته شود منضج [illegible]

این ملح را طلق اجاجی گویند چنانکه در حرف الطاء مذکور شد [illegible]

امّا القضاء غیر ملح القلی عبارت از بوره ارمنی است ملح متکلس نمک طعام

و آن را مشوی گویند سازند و در اعمال قمری بکار برند ملغم عبارت

از دارای اکسیر است و روح جسد است از املغمه سازند یعنی سفید و نرم متصل

مسکه و عرب لثام گویند یعنی نفس دهان شتر را و بدین سبب آمیز املغمه

منور زر پاک براق و روشن را گویند منور بکسر واو هم کنایه از

زر است روشن کنند دیده ناظر و روشن کنند روز رونق کار عالم است

مهد عبارت از قرع و انبیق و قابله است دارو در آن پرورش

میدهند باب فی حرف النون ناری باصطلاح قوم عبارت از آتش است

نافذ کنایه از سیماب است مراد از زیبق البدل است عبارت

از [illegible] نطرون عبارت از قلعی است نظار گویند از حبه [illegible]

ادویه

روی رو دارد نطرون ترکی است از بوره طعام در ساختن نطرون

عمل آید و آن چنانکه از بوره نان نطرون سازند بدین از بوره نان

در آن تنقیع کنند سه روز از آنکه صاف کنند تا بسته شود و نطرون سرخ

رنگ است نطرون معمول و بوره نان بوره است سفید [illegible] و

سخت و نطرون بوره است سرخ و بزرگ و نرم و صاف بحری

باب فی حرف الواو ورق بکسر را عبارت از نقره مسکوک است و سرخ

عبارت از آتش است بسبب سرخی و سوادی در نهاد او است باب فی حرف

الهاء هارب در اصطلاح قوم کنایت است از آتش [illegible] گویند از زیبق است

هرا باصطلاح قدما حکما عبارت از ماء اصفر است از [illegible] حکما [illegible]

وابیق گیرند و از جمارتیه و آن [illegible] صفت النفس است و اکسیر [illegible]

باب فی حرف الیاء یمانع عبارت از ملح خطاف است نوره آتش [illegible]

پوشیده باشد و در حرور [illegible] اطعام [illegible] حدیث [illegible]

ابتدا آتش نرم میکنند و ختم بتند میکنند تمت الکتاب **باب فی سحق** نظر و به

الملح قلیا فی ... تلخ و ریزه سفید از هر یک بگیرد و جمله سحق کنند با آب

ملح معجون کنند و خشک کنند و یکبار دیگر **باب فی عمل الاسفیذرق** رایت

فی بعض الکتب فی ترکیب شیء یقوم مقام الاسفیذرق خذ النوشادر جزءا

و کلس القشر اربعة و ملح البول نصف جزء و یجمع ذلک و یسحق و یجعل فی

القدح سلیمانی و یشویه بنار زبل ثلثة ایام یعرق و یشمع دهن ... یقوم مقام

الاسفیذرق قال الشاعر خذ الف ... المعادن ... زاج و عفر ... یقطر ثلثه

نقص حتی یصفو ثم اعمر المنورة و ملح القلی فیه ثم قطر بالحجر و العلقة و لذا

مسح ... مهذا کما الجلال الذی یحل فیه النفوس و الارواح و الرادات

کلها و یشترط تحدید النورة و القلی و کل نقص استوی **باب فی تدبیر العلم**

بگیرد از علم اصفر و بکوبد و بشوید با آب و در ظرفی کنند و بر آتش نهند و

آتش بگیرد پس بیرون آورد و طبخ کنند با آب ... برابر علم

با ثلثه یک شبانه روز طبخ باید و بعد از آن طبخ خشک شود با قیماق

... کند

تحرک کند پس چون خشک شد با مغرکان تحرک کند برابر علم با بوته با مثل آن زرد شود

و در ظرف مطین کنند و در آتش بنهایت تشویه کنند و بعد از سرد شدن بیرون

آورد اگر هم قرص شده باشد چون قمر نماید و الا آتش شده باشد باز

مغرکان کرفته در شیشه تحشیق کنند و مثل قمر در سیلی ... شیشه مخنق نشوق

پس بیرون آورده با روغن کوکان در ظرف کنند و در زیر آن در فرح ... نهند

و آتش بالای آن کنند یک شب بیرون آورده متغالب بمثابت ... صرح کنند

باب فی تبییض العقاب یحرق الرصاص و هو القلعی بالزیت الحجر

لکل مائة درهم عشرة دراهم من الزیت و یطفیه حتی یاکل الزیت و یسحقه

و یسود ثم تطعمه النورة التی لم یصبها ماء بالماء القراح لکل واحد

من هذه النورة اربعة اجزاء من الماء تطفی بهذا الماء النورة الجدیدة

ثم نترکه ساعتین حتی یصفو و تصفیه و تبدأ ان تذیب الرصاص و تجعله

فی مغرفة مثقوبة علی الماء حتی یجری الی الماء قلیلا قلیلا فیقع فیه

تفعل هکذا عشر مرة او اکثر حتی یبلغه و ذلک ان یخلص الرصاص

ليكن فيه صبره فعمد من الرصاص المنقى بحذر ان يطرح وان طرحت
الاكسير عليه من غير منقى يحبط فيصف نصف ما يطرح عليه وكيفيته
ثم خذ لكل عشرة دراهم من هذه الرصاص دانقين ونصف ونصف
ذهبه دانق ونصف دانق اكسير تبدأ بالفضة فتذيبها تقليل تذوبه
امرض ثم تطرح الاكسير على الفضة في البوتقة على النار ثم ترسل الرصاص
المنقى على الفضة في البوتقة حتى يذوب جيدا ويفرغه كيف شئت
او يصبه في التدريك ويكون حشوه رماد الزجاج حتى لا يمزج الفضة
اكسير الذي يصلح لهذا الباب يؤخذ على بركة الله تعالى مائتين وعشرة
دراهم زرنيخ اصفر وزرنيخ احمر وزاج سخت وثلاثا من كل واحد نصف
معنبا ونصف منها كبريت اصفر يدق كل واحد على حدة ثم يحل
بحيره ويجعل في الآثال اوقية في قدر يار ويوقد عليه يوما وليلة
على مستوقد كهيئة التنور صغيرة وتترك حتى يبرد ويؤخذ ما صعد
فهو الاكسير الرصاص المتقدم ذكره وعندنا ان هذا الدويه لمارحرائه

فان اخذت الرطوبة او لا بالتقطير وصعدت الاكلاس بعد مقعد
واخذ الروح المصعد وسقي النفس المقطر فهو الحمل وجلب الاكلاس التي
لم يصعد وسقى بها الماء قد ثلث وكان راسا وتدخل عليه التجمر اليابس
للقمر والحمرة للشمس وسقي المياه المحمرة او يمزج بها بعد الحل حينئذ يكون
كاملا ان شاء الله تعالى باب في عمل المكلسات بنحو ان من عمل القمري
يكلس بجيز الفضة مكلس وتمحز وكبريت با مكلس يا مبيض مصعد وتمحز و
زرنيخ مكلس وتمحز وتكلس النحاس وتمحز وعقاب مصعد افتابي ثم تموزن اسم باب
زاج تسقيه كنند وتشويه دهد اما طريق تشويه عهد است بايد النقدر تسقيه
وتشويه بايد مشمع شده بر روي صفحه حالب وعقاب شود طرح كند برجوف
زهره وهفتاد قلعي روباي صحيح وقمر قنات خالص هم باب في طرح القمر
كوفتن با امض ارجماريه كمبر جيل عدد درهم امض ارجماريه وده درم
نوشادر وده درم ارتك اشخار اول نوشادر واشخار را نرم سايد
پس ليد سفيده مرغ به برزيده محموجرا در آب كه سه چهار شبانه روز

ذرور و فرس روغن کنند تا حل شود پس آن را بقرع و انبیق تقطیر کنند تا ماء ابیض

این است در سیاه چال از اعمال قمری بکار آید **باب فی ساختن**

بوره زرگری بوره زرگری اشخار و ملح طعام همه را بهم صلایه

نرم کرده چهار چندان آب بر او کرده شبانه روز محفوظ کنند

دیگر از زر صاف شود صاف او را بگیرد و علاقه گرفته با آتش عقد کنند

که بوره اعلا منعقد شود **باب فی عمل شب یمانی مجرب** است از [illegible]

و فلقطار و عقرب اصفر از هر یکی ده سیر سیر [illegible] بوره مقدار

چهل و پنج مثقال است و در صلایه [illegible] نرم کنند پس این اخلاط

یکی برعه یا بره با ماء البحر بریزد و در آفتاب گرم نهد تا ملتقی از ماء

البحر برود پس این اخلاط با آن آب که مانده با آتش نرم بجوشد

ده [illegible] بگذارد تا صاف شود پس مصفا را بگیرد و بحرد علاقه و در شیشه

ضبط کند بعده بدین آب عینه مصعد را سقیه کند در هر شش آفتاب

سه روز بگذارد پس در توی ظرف چلمک زرگر گذاشته و بر روی آتش

سفالین

سفالین پر کرده گذاشته بالای اوجاق گذارد تا دارو در ظرف

بدرون چلمک تصعید و صاعد را از آتش دور کنند آن روز نیز بگذارد

تا آنکه سرد شود پس او را بگشایند و ببینند اگر این مرتبه

شده باشد زیرا که لا اله الا احمر فقد تم الاکسیر و الا سه روز دیگر تصعید کنند

بهمان ترتیب صعید همان طریق و این عمل مکرر کامیاب ورود تا مدت یک جمعه

و هر مثقال شقایق النعمان مثقالی از این مدت [illegible] چهارم مثقال

باب کنده طرح کنند سیم حرب اعلا بر آورده آید **باب فی عمل زنجار**

من قول جابر بن حیان [illegible] مشهور بزنجار حکما است یکی از روش حکما

و طریقه [illegible] نشکه یک درم ... [illegible] مقدار او [illegible]

خوب سحق و صلایه نموده بعده بگذارند و [illegible] آن را [illegible] کنند

روش حکما بوده او را سحق نموده [illegible] بسیار [illegible]

با شیشه بگذارند و حفظ کنند از غبار تا جمیع از نگار شود

[illegible] سحق و صلایه بعد صنع [illegible] وزن او عمل بسیار [illegible]

باب فی عمل زعفران الحدید بگیر چهار مثقال زاج زرد را صاف و پاک
باشند مقابل سه وزن او آب خالص در او کنند و بجوشانند تا
حل شود و در حین جوش شاید اندکی اندکی نمک قلیاب در او ریزند و
بجوشانند تا آب مثل خون سرخ شود آنگاه آن را بگیرند و علاقه صاف غلیظ بعد فرات
بر براده حدید بیخته باشد ملایم تشویه و تسقیه کنند و بیاب تا براده
مثل زعفران سرخ شود و عکس آن اگر بجای زاج زرد زاج قبرسی سبز
باشد بدین طریق عمل کنند زعفران الحدید کامل شود باب فی حل
الطلق یوخذ من الطلق المحلوب رطلا و من ماء الثوم مثله و من العقاب
عشرة اساتیر ای الجص و من الحلتیت ای الانکدان و قیس و دق
العقاب والحلتیت والقه ذلک جمیعا فی ماء الثوم و اترکه لیلة
فانه یصیر مثل المرهم ابیض ثم اجعله فی الشمس حتی یجف ثم اجعله
فی قارورة و شد راسها بالصاروج و ادفنها فی مکان ثار ندی
ستون ایام فانه یصیر مثل الزیبق الرجراج الرقیق مثل الدهن

باب در تکلیس نحاس که شمس ستانند براده مس چندانکه خواهند و بشویند
صاف انگور بر آن ریزد و صلایه کنند مدت سه روز و رها کنند
تا خشک شود و باز اندکی اندکی بر او بریزد و بسایند در مدت سه
روز یا پنج روز هفت بار او را تشقیه بدین آب سرکه انگور نمود
و هر بار سحق و صلایه کرده بگذارند تا خشک شود و اگر در وقت انگور
نباشد سرکه احمر ترش و شیرین و یا خمر ریزد بدین بیست و پنج بار تشقیه
مستحق باید سحق کنند تا رنگ زرد از وی حاصل شده و نوشادر که دو بار
نمک باید بوده باشد آن زنگار را احمر صمغ و مرغول نطرون اندرند و بیند او
رقیق عقد حل شود و بعد بهر ده مثقال از این زنگار یک مثقال عروس
با او یار کنند و با عسل میامیز و بسایند و بعد از آن از عسل شوید و خشک
کنند و بروغن زیت یا روغن کنجد بسایند و سه نوبت او را از بوته بجوش
دیگر سه بار باید بوده یکی از آن و یکی قمر همسایه بر هم هفت بار بگدازند
هر بار را میگدازند در روغن تخم مرغ میریزند تا نرم شود چنانکه زر در مطرقه

بتران صفحهٔ نمک گون و خلاص بر دن و سم الارض جوهر الارض خلاص
بیرون آید برنگ بهتر از شمس معدنی و ترکیب ارض جوهر بهتر در عالم
نمی باشد و اگر روغن تخم مرغ حاضر نباشد نسخهٔ دیگر تکلیس ملح طعام شده
بر مکار و بوره و ملح قلی را با روغن تخم زیت حل نموده و تصفیه کنند

باب فی اکسیر القمر نمک را در آب عذب بشویند و در آفتاب گذارند
تا خشک شود بعد از آن بکوبند و بوزن چهار یک نمک قلیاب
داخل کنند بعد از آن در قلیاب سوده در آب شسته باشند پاک کرده باشند
در هر ده مثقال از این جوهر الارض زیبق کوفته داخل نمایند و در بوته
اشتعال کنند بعد از آن بر دارند و بکوبند و در دیگ آثال
کنند و تصعید نمایند چون تصعید یافت نگاه دارند بعد
بیارند نوشادر اعلا و هر کدام الهم را با یکم ال شحم حنظل بکوبند
و در دیگ آثال کنند و تصعید نمایند دو بار تا مصعد
شود بعد بیارند یکجزو زیبق مصعد دو جزو از آن نمک مصعد
دیگر دو

دیگر جزو نوشادر مصعد و بوره همه را با یکدیگر ضم کنند و بهین القدح حل شده
نمایند اگر قمر است و از قرعه چنین معهود شده در بلین القدح حلی
لکل حکمت مطلق گردد تصعید کنند دارو ها را همه بر یکی آن
وقت طرح نمایند یک بر پنجاه زیبق مسقی میرود اما باید دارو سفید
عقاب باید دهن الکبریت تشمیع کنند تا قابل طرح کند **باب در بیان**
تولد معادن و احجار و املاح و شیوب و خواص و منافع اینها
باید دانست که در زمستان معادن بخار متکون شود و بخار
جواهر بکمی حرارت تعلق دارد در تابستانها و علت الخ
در زمستان تحقق نکند و ازین بوده باشد در تابستانها که ...
پر زور و پرورده آید بخار که در تابستانها بسیاری رطوبتها در شهرها
از گرمی هوا تحلیل شود و عرق از زمین بر آورده آید و در زمستان تحقق
و از جهت حرمنافس و مسامات استه نگاه دارند که ... تحقق
و هرگاه قوه متکون ضعیف باشد ماده ... ... برابر

و هرگاه ماده بسیار شود قوی گردد و نیز متکون شود چون در شکمهای زمین

در مرکز به نصف و بعضی با احتراق چون طلقها و زاجها و بورقها و آنچه بدین ماند و بعضی

به کلی چون گوگردها از جهت آنکه بطبع از صنعت محترق شده

و دلیل برین آنست که مرچه را آتش چون بشست و عقد کرد در وی [illegible]

پدید آید بقدر قوت وی و گوگردها و زیبقها آنست که منعقد شد و [illegible]

از این است که چون ما در زمین کان شده آتش کنیم زیادتی از آن متحجر

شود و [illegible] لون او بر قدر اتفاق خاک و اندازه [illegible] بطبخ نشد [illegible]

مینماید و بعضی بخارها این است که [illegible] صاعد شود و در قدری [illegible] کننده

چون کبریتها و بعضی رطوبتهایی است غلیظ در طبخ نرم غلیظ

تا خشک قوی ظاهر شده است و دیر اجتماع کرده است و از رجوع [illegible]

چون زیبق و بعضی رطوبتهایی است در طبخ نرم از این غلظ شده

فسرده برودت چون زر و نقره و رصاص [illegible] و آهن و [illegible] بعضی

احجارات که چرا از همین جنس ها است و از بخارهای آتش چون [illegible]

و مرقشیثا و مغنیسیا و نوشادر و [illegible] و لاجورد و فیروزه و آنچه بدان

ماند متولد شود این همه [illegible] از زمین تولد یافته اند و از آن تأثیر

حرارت و برودت در این چیزها چو آنکه حرارت از آن فعل است

و تأثیر زیادت و اگر گوییم همه فعل و تأثیر مر حرارت است از ضوء [illegible]

[illegible] از جهت آنکه فعل [illegible] فعل [illegible] کیفیات [illegible]

مر بدر را قوت نیست چیزی را حرکت دهد بلکه جمله چیزها موضوعات

چو بند و چو فاعلند و رطوبت و برودت منفعل [illegible]

و اکنون اول از ضوء [illegible] از جهت آنکه ما [illegible] بفزاید و بعضی

[illegible] از بعضی جدا میکند [illegible] بخار را از بیرون آمدن [illegible]

[illegible] بخار جمع شود آن جسم جدا کند و بیرون آید [illegible] جدا کننده

جسم بخار بود پس فعل حرارت آنست که ماده را برد و آن حرارت رانده هم
رها کند از داشتن بخار از بیرون آمدن و حصر فعل سرما است و این شاید که
فعل حرارت بود بار را با استقصای این حالت مثبت از جهت آنکه اگر قصد
بیرون آمدن است و قصد با تکوین اجسام معدنیات و ذکر طبایع مرکب
از اجسام و ابتدا خواهد کرد از تکوین کنیم تا مفهوم شود

باب فی تولد الزیبق و طبیعته

تولد وی در معدن از بخار غلیظ است که حرارت شکم زمین
در زمستان آن بخار را در زمین باز داشته است و منعقد نمی تواند بیرون
آید و بجو متصل شود جز آنکه مقداری در راه می یابد بر جا آید و چون به معدن
رسد حرارت در وی کمتر باشد و آن معدن بود نزدیکتر بود بجو از جهت
آنکه در زمستان شکم زمین گرمتر باشد از سطح زمین پس فراهم آید
و مجتمع شود و برودت وجه ظاهر و پراکنده نتواند آن اگر در
معدن حرارت غالب شود در همه معدن و به بالا رسد و سوی جو شود
و اگر

حرکت کند بدان مقدار در راه باید و همین حال وی چنین است اگر معدن
سرد بود مقام کند و اگر گرم بود به بالا میرود و چون بجو عالم رسد و
معدن را برودت غالب است بر برودت هم اندر وی آمیزد و اورا انجماد
نتواند و منجمله زیبق سرد است و در جسدی که گدازنده را بمیرد

باب فی تولد الکبریت و طبیعته

آنکه کبریت از بخارهای گرم دخانی
متولد شود و آنکه اجتماع باشد از بخارهای گرم با بخارهای زمین از حرارت
زمین پخته شود همچنانکه حرارت آفتاب در رطوبات اثر میکند و نفط
و قیر میگردانند پس کبریت از بخار دخانی شود و از بخار رطب است
و حمرت آن ... آنجا در وی رطوبت بود و ... شود لطیف حرارت
سبک از این سبب آتش در وی زود می افتد و زود میسوزد از جهت
آنکه کبریت گرم است و آتش به سبب مشاکلت جنسیت در وی می افتد از جهت
آنکه آتش رطوبتهای گرم چرب طلبد از یکطرف بوی نزدیک است

و دلیل بر این آنستکه چیزهای سرد دیر سوزند از جهة آنکه مضادّت میان
چیزهای سرد تر و آتش از اطراف ثابت است و آتش علوی است لیکن
بالا رونده است و در زیر مقام نمیکند مگر متعلّق بچیزی که او را از زیر جذب کند
همچنانکه حجر بالا مقام نمیکند مگر بسبب تنفیذ که حجر را ببالا دارد و چیزهای
گرم زود محترق و سوزنده است از جهة آنکه آن چیز بسبب احتراق درخور شده
و آن رطوبتی است که غذای آتش است و حرارت که مشاکل آتش است
در تکوین کبریت گرمی بسیار است از بخارهای دخانی آتشی و از این سبب است
که کبریت قوّة عظیم دارد که در اجساد غوص میکند بسبب لطیفی و ناریت
و از آن محترق میکند مر اجساد را که با اجساد میآمیزد و در همی محترق
میشود لازم آید که آن چیز را محترق کند و دلیل بر این آنستکه ذهب را
نمیسوزد از جهة آنکه قادر نیست بر حمار خشت ذهب بر زیبق میامیزد
که مسام ذهب سخت تنگ است و مسام ذهب از آن تنگ تر است که در آن
همدان

تنگ خشک است و رطوبتیکه با زیبق آمیخته است چون آن بخار رطب را بطبع
آتش مستحیل شده جمله جوهر زیبق صاف گشت و چون آن بطبخ منعقد شد
نقره زرد و سپید گشت اصفر از جهة آنکه طبخ قوی نیافت و از طبخ قمر و نقره سپید
از جهة آنکه بخارهای در قیر و نفط منبعث بود و طبخ در آن عقوبتی پدید آید
تا سیاه شدند همچو کحل و زرنیخ اسیاه گوگرد از آنکه بدین ماند و بخار بأس در
کبریت اینچنین بود عفن شده و منعقد شده اصفر و از کبریت اختلاف بود اما بخار
ابیض بخار رطب بود در اصل مشتبه بود و خلاصه از سواد است و صفره از بیاض
و حمرت وی گوگرد است جسد را گدازنده و چون بدر آمیخته شد سخن در تکوین چیزها بدانکه
موضوع هر چیز آن بود که در آن چیز از آن بحث کنند و چون این معلوم شد
گوییم زیبق موضوع کبریت است و کبریت در وی فعل کننده همچنانکه حرارت در صنایع
حرارت است و حرارت فاعل در وی و چون زیبق از کبریت فعل پذیرد از آن اجساد
گدازنده در وجود آید و بواسطه گرمی کبریت و مقدار طبخ و اتفاق بقاع و
کمیت و زن کبریت و اندک بسیاری صفا و کدورات و سرعت انقطاع

طبخ و درازی مدت طبخ این جسدها متکون شده اند و معتدل تر

و تمام تر جسدها همیشه ذهبست که زیبق و کبریت در غایت اعتدال اند

و کبریت در نهایت صفا و امتزاج زیبق و کبریت بهم باندازه و طبخ در میان

و افراط متوسط و مدت طبخ نه دراز و نه کوتاه و این همه احوال طبخ

دادیم و شمردیم در زیبق و کبریت اتفاق افتاد تا ذهب متکون شد

بدلیل آنکه جمله جسدها زیبق اند بعلت آنکه چون ما جسدی از این

جسدها بگدازیم بگدازی باصل خویش باز گردد و زیبق شود و ما

صفتهاء زیبق را در آن پدید آید تا روان شود و در جوف [illegible] زر

و در ذات [illegible] شود و اگر پاره از زر جدا گردد و آن را بر [illegible]

لوا چون زیبق و چون آتش از رنگ زر شد منجمد شود و بعضی در زیبق آنکه

عقد میان [illegible] است و چون جسدها را بگدازیم ما بگدازیم و او نیست [illegible]

به بینیم آن گرمی از آتش است دلیل آنکه اگر مثل قلع را در گداختن

احتیاج با آتش بسیار ندارد در صرف کنیم و چیزی را از [illegible] با موم

دارم

در ریگ افکنیم تا [illegible] و برار [illegible] صاف کنند و آتش از او [illegible] ذهب چون یک [illegible] الوان

هم است که بعلل او باشد زرحبه آنکه در گداختن او در آتش بسیار حاجت نبود

ارزان و در [illegible] کنند اکنون صفت [illegible] ذهب بیان کنیم باقی متکون

الذهب و فی طبیعته ذهب گرم است از صافترین زیبقها است و صافترین کبریتها

و دلیل بر آنکه از لطیف کبریت حاصل شود از زرحبه است دلیل آنکه صفرست

از بیاض و حمرت متولد شود و زیبق و کبریت چون در آتش جمع شود

بیاض و سواد و حمرت لازم آید و ذهب اصفر است منشی ملکوت [illegible]

حمرت است دلیل آنکه چون بسیار گرم گردد کبریت از زیبق بیشتر بود او را [illegible] کند

و مر ذهب را بوی بسیار است معلوم شد که کبریت زر بیش با افراط [illegible]

میکوییم که زیبق ذهب تمام رخت لطیف کبریت کم کرده اند و طبخ معتدل با [illegible]

تا فضلات رطوبات از وی بر دو در رطوبت [illegible] بیش [illegible] ها [illegible]

محکم بسبب طبخ نرم معتدل اشیا [illegible] و چون آن از وی منقطع گردد

منجمد گردد و چون بگدازند از جهت رطوبت از ضبط [illegible] این است

علتهای تکوین آنها ذکر کردیم من البدایة الی النهایة پس طالبان این علم را ست

از ترکیب ممازجت اشیاء بطریقیکه گذشته شد در آید باید که بحکم تکوین ذهب و فضه

و طلا نیز و فضه نیز از ذهب اقرب است باعتدال از سایر جواهر زیرا که تکوین

او در زیبق صاف است چنانچه ذهب الا آنکه زیبق صاف از کبریت آن مدد یافت

بغایت رسیده لاجرم سفید باشد و زرد نشد از جهت ضعف فعل کبریت

در زیبق و نیز رطوبت تام بوی متصل نشد و غایت نداخل در ذات

لازم نیامد و ازین جهت یبوست در وی زیاده شد و کبریت رطوبت در ان شف

که ازین آهن در [illegible] میشود و در میلد از جهت سبکی رصاصیت در اندک [illegible]

و ازین آهن تو با جسد دیر احتراق میگرداند نزدیک [illegible] ملح و خلج

نحاس از آن [illegible] گشت و حدید [illegible] صفرت متولد میشود و از سواد

و مدد زیبق که کبریت میانه اعتدال صفرت لازم میآید و افراطی

سواد و [illegible] گشته و حمرت از افراط لازم آید که کم از افراط سوادی [illegible]

را کبریت گشته در [illegible] ازین جهت [illegible] مدد حدیدی [illegible] و رصاص [illegible] میانه

[illegible]

پیاچی باشد ز فعل کبریت در زیبق رصاص قلعی ماند لیکن اسرب که آلتی گشت [illegible] شود

از جهت زیبق و کبریت وی تمام و غلیظ لیکن چون محترق [illegible] شده [illegible]

تیره و سیر رنگ از جهت کدورت زیبق و کبریت وی و از جهت آن [illegible] مقام

میکنند انعقاد را اندک اندک [illegible] طبخ [illegible] و در [illegible] باز ذات اندک [illegible] نشد

همه دیر و در از جهت آنکه عقد محکم نیست اما جسدی هست مثل قلعی و دیرا

خارجست چنانچه انشاءالله در کیمیا ذکر وی [illegible] جلد [illegible]

گدازند و فضه را هم [illegible] کاس رنگی را میکنند و اسرب و [illegible] از معدنیات [illegible] بکار

میکنند انشاءالله ذهب از جهت آنکه باعتدال [illegible] میکنند

از جهت آنکه ظاهر ذهب باطنی دارد [illegible] قبول [illegible] میکنند [illegible]

را طبع معتدل کدام است [illegible] کیفیت میل طبع باعتدال است [illegible] طبع معتدل حار [illegible]

چون [illegible] و اینها همه در ذهب موجودست قلعی [illegible]

در رطوبت میلی [illegible] اسرب [illegible] میلی [illegible] حدید [illegible] یبوست

میلی مفرط پس اینها [illegible] باعتدال [illegible] علت [illegible] پس [illegible] علت فضه

چنانکه گرم حرکت کند باعث آنکه نحاس را چیزی که سردتر کند سردی در ترکیب

و قلعی را چیزی که گرم حرکت کند همچو نحاس و اسرب را چیزی که گرم و نرم کند گرمی

و نرمی حاصل و حدید را چیزی که گرم و تر کند با افراط و از این اجساد بدین اقرب

و فضه است جهة آنکه بر یک انقلاب ذهب شود اما انقلاب او دشوار است بواسطه آنکه

جسد او آلیست و عمل معدن در او رانده است در سیر انقلاب او بقلعی و نحو آن سیم

بعضی و حدید حاجت دارد به تصفیه جسم و نسیم و کون ذهب از آن بعض و بغیر از آن

خشک کن باعث او حدید از این جسدهاست و از حدید تر او رسته

معالجات و مضادات اثر یا در ذهب و شش است جهة آنکه ذهب از رضا و

و کبریت است و تمام اجساد در طبخ و صابرتر از اجساد است و در باره اسرب کلیه

اینها است ما فی میان اجسام احجار و آن یاقوت است و آن چند گونه است

معروف‌تر این احمر و اصفر و ابیض و اخضر و کبود و یاقوت است اما اندک است و اصل

اینها همه احمر است و ابیض و اصفر و اخضر از آن عدد او اجسام که افشا است و یاقوت ابیض

سردترین یاقوتهاست و اخضر ابیض است از ابیض و اسود ابرد است از اصفر

اندک است

نزدیک است با حجر و در ترکیب او در تری گرمی است از آن لون وی اصفر شد و جرم گرم خشک است

و زمرد و زبرجد نکو رنگ است چون حجر نکو آن یاقوت شد و مخصوص است از آن

مشرب وی از معادن نحاس است و زجاج بسبب افراط از یبست و دودی خبث صاف است

و از شنگرف رنگ بیرون آید اما روشنی وی بر دودی یاقوت نرسد

رطوبت بروی غالب است در اصل تکوین و نهایت سبز و نرم و نهایت

دارند با زمرد و زبرجد الا آنکه مشفاف نشده است از جهة آنکه اصل

از خبث صافی نشده و لاجورد نیز مجانس ایشان است الا آنکه

و از خفته بروی غالب است و علل احجار محتجب هست هر کدام

زاج است و نفخ او متخلل گشته و جرم وی فراهم آمده و دلیل بر این آنست که

چون زاج جوهری بریزند بر آتش که در روی چشمه ... اگر

چند بار تصفیه کنی تا کامل شود ... آنچه از زر است

... بر انواع است ...

و طلق است و سنج است ... و طلق و سنج فرا آورده است

از جهت آنکه در زیبق و کبریت در آن فرود آمده است بسیار زردی و چند گونه است

و در بعضی جوهر اندک است و در بعضی جوهر بسیار است و بعضی زردی احمر است و در

وی زیادتی حد بیش است کل جوهر است و از آن جهت صافی کمی اکسیر است

و اگر یکبار دیگر او را باز اکسیر کنی زیبق [illegible] نوع است و معتدل‌تر از آن

اصفر است و زر زیر احمر است و ثقیل‌تر آنچه گفته است و ملایم بیش است و کار

دخانی در کبریت بیش از آن جهت که محترق نمی‌شود چون احتراق کبریت و ثقیل‌تر

و صابرتر است از آنکه بر آتش ملح از احراق متولد می‌شود و در سیلان آب

و دلیل بر این آنست که هر چیز که محترق می‌شود ملح است پس آب [illegible] از وی

ملح متولد می‌شود و اگر خواهی که از زیر ملح اکبر حمل [illegible] طریقه وی چنانکه

آتش [illegible] محترق شود [illegible] از زیره حد [illegible] افتد

[illegible] ملح شود و از جا [illegible] ملح باشد و نیز چند گونه است متفاوت [illegible]

تفاوت حالها در متولد شدن ملح [illegible] حرارت [illegible]

نقص قوه کبریت مشتق است ملح نقص آنست که [illegible] معدن [illegible]

خیزد و در وی بخار لطیف و حریق وی از شادر است زاج مرکب است از جوهر

و طلس و کبریت جوهر وی زیبق است مرده چنانکه یاد کردیم و کبریت قوی

با ارض آمیخته است مشتعل جوهری بارقی سبب و وی چند گونه است و طعم

وی حامض است از جهت برودت وی شادنه دیگر کبریت است و طبع جوهر

اندک است چنانکه وی چیزها ابتر [illegible] شده است [illegible] الماس بکار [illegible]

آمیخته با ارض لطیف نیک [illegible] بود و از این [illegible] بر یاقوت [illegible] اثر [illegible] شد

از جهت آنکه با خشک و در آن [illegible] جمع شده است طلق و بسیار [illegible] سنگ

و کی متولد شود زیبق سردتر و غلیظ است و در وی قبض است دلیل بر این

آنکه اجساد را [illegible] میاورد و چون در تصعید کنی گرم خشک شود و جوهر

و حمل [illegible] و بر بنده شود و دلیل بر این آنست که چون [illegible] را [illegible] چون

طلا کنی کبریت گرم لطیف است در وی خشک و حدت احتراق است

دلیل بر این آنست که بهق سفید را چون دایم از وی طلا کنی نیک شود و

چرب [illegible] از جهت حرارت و لطیف [illegible] دارد [illegible] کنند [illegible]

زنجار نیه از جزها مشو و آن زنجارست و زنجار را از نحاس گیرند وی را
شحمها کنند چون صفحه کاغذ تنک و در ثفل خل نهند تا همه نحاس
زنجار شود و زنجفر را از زیبق و گوگرد گیرند هر دو را سحق نموده بهم در
شیشه کنند و شیشه را در میان دیگ خاکستر گرم یا ریگ نهند و در زیر
دیگ آتش افروزند تا شنجرف شود و تجربه این حال معلوم شود و دارن
یکجزو زیبق یکجزو گوگرد بگشند مرداسنگ از سرب ایکدار زند و اجو گرفته
در زیر نهند و ملک بهر منند چون منحل شود مرداسنگ بود اقلیمیا خبث
جسدها است سفید از صفحهای رصاص گیرند با خل حیفا که در زنجار
یادکرده ایم و همچنین عفص از حدید را باز گیرد آنچه حدید شود تنکار اسم العطار
که نوع است اصفر و ابیض و هر دو بکار فضه است تنکار قاره خاکی است
و دران کیل و وی معمولات از مرداسنج و دلیل بر آنستکه فعل وی
بفعل مرداسنگ نزدیک است و وی خوراک بود و گرمانی بود و محمود [illegible]
و بحری و هندی این بود احجار یکه متولد شوند از حجرهای معدنی

امر الصناعه

امر الصناعه ما فی باب افعال احجار بدانکه بعضی زیبق عقل
زیبق آنستکه با خل مر احسادی شود ظاهر احساد را سفید کند
و بشکند همه را اگر مس مطعمه کند مگر حدید را و شورارت آمیز شوی با حدید
و زر و فضه را با خود جمع کند از سبکهای این زیبق برود گوگرد تیز و زانند
همه احساد را اگر منیست او فضه را بسوزاند و زر را ابارد
و زر را از فضه بدر آرد و فضه را بسوزاند و زر خالص ماند
و زر بهتر بن حوکش و فضه غالب آید و نحاس چون با وی آمیزد در زیبق
عرض کند در دیگ جسدها بر اینکه نحاس با زر آید و فضه با مس با [illegible]
کند زیاد با صلابتی و چون سفید شود نیکو آید فضه را و چون [illegible]
رود زرخی با فضه بیامیزد و چون سوخته شود با نوشادر شمع کرده آید فضه را
زر کند و همچنین نقره با فضه بیامیزد و [illegible] خالص نقره یاد دواها دارو
جنبه کرده صبغ بود فضه را صبغ دهد و چون رود کل وی ظاهر نقره نکرده گون
و جواب در ده درم و نیم درم بود و قلعی را سخت کند و جبر [illegible]

وارزیز زنگار سبز باشد قلعی نحاس را سپید کند و مغنیسیا شکننده گرداند
و چون اندک لعل اندک زرنیخ هم محک کند وارزیز پیش جدا افکند
و از وی سپیده روشن و بوی قلعی را منجمد کرده اند و حبس وی همین فعل کند
و فضه را مغنیسیا کرده اند هم زرنیخ و هم بوی خود بسوزاند فضه را
چون ازو مفارقت کند مکرر اند که از ده درم نصف سیم و قلعی حدید
بگدازند و ازرنیخ را منجمد کرده اند هم زرنیخ هم بوی دیگر درفزودن
چون ممتزج شود با وی و ازو متخلص شود تا بال ازو بسرد فضه را
از نحاس خالص کرده اند در گداز و از غیر نحاس و ذهب را مغنیسیا شکننده
کرده اند هم بوی هم زرنیخ و الماس هم همین عمل کند و از بوراق (?)
و سفیداب روی یک بگدازند حدید [illegible] حدید رصاص صلب کند و برآتش مقام
دهد و هر چه از وی ببرد و بوی وی کم کند چه آنکه وی را سیاه کند و فضه را
حدید صلب سیاه کرده اند در کند و شرار او خلاص ازو [illegible]
وارزیز و زرنیخ را منع کند از وی برد چون زر در کفه باشد و حدید [illegible]

بگدازند چون با وی تشویه کنی قلعی را صلب گرداند و سیاه کرده اند و ذهب را
سپید کرده اند اگر مصعد نبود و اگر مصعد باشد سیاه کم باشد و زیبق را
بپرد (?) حجر و حفظ منجمد کرده اند با قلقطار (?) بگدازند حدید را [illegible]
بسوزاند و فضه را بسوزد و چون نحاس با رصاص ممتزج شود [illegible]
بیامیزد و بختی با اسرب نحاس و رصاص ممتزج بیامیزد و رصاص [illegible]
صلب کند مغنیسیا [illegible] زر حدید را و رصاص را صلب کند و سیاه کرده اند
و فضه نیز سیاه کرده اند و بسوزاند و زجاج را صبغ دهد تا
نحاس را زرد کند چون محترق شود به [illegible] و حجر ذهب را شکند
و سرخ کند چون با کبریت تشویه کنی باشد در [illegible] بیرون آید از وی
نحاس [illegible] و ذهب را نرم کند و گونه دهد [illegible] از الحجر زرنیخ [illegible]
چرا که نحاس وی فاضله [illegible] سرخ نحاس بیرون آید طلق
و خبث [illegible] کند در حد [illegible] و اگر رصاص با وی تشویه کنی باوی
فانه [illegible] رصاص را صلب کند و شکننده همین فعل کند [illegible]

تنکار نرم است هر گاه نقش کاسه را سفید کنند سفیدی اندک و هرگز آتش را جوش را

شایسته شود مقناطیس کاسه را بر بانند و ذهب را مضمت کرده اند و چند بار

بکذارند کمال مثل ارزیز است در قتل های نحو جراکه فضه را نعمت کنند

و همچنین تعیین قبل مرداسنگ آنکه زاج ذهب را لون دهد و فضه محترق

و زرنیخ و کبریتها را سفید کرده اند و زیبق را چون بار تصعید کرده اند پس اهم سفید

کنند نوشادر زیبق را حل کنند چون بار وی ممتزج شود تصعید کاسه و فضه بود

تشمیع کنند و روان باید و چند بار را حل کنند و چون از زیبق جزوی با فضه بود کهدا

و یرانیک کنند ز ... را سخت فضه لون صفرت دهد و زرد

نرم کنند و زجاج را ضع احمری و زرنیخ محقق را از آن چون بلور گشته

زجاج شیشه الوان صفرت دهد و قلعی را ملت گشته از آن تنقیه کنند

و زرنیخ را سرخ کنند چون ممتزج شود و اشتراک کرده آید و بلور را

صبغ دهد از زرنیخ شیشه از رنگ دهد با زهره کاه و بوی نرم شود و زرد کنند

باز زرنیخ فضه و ذهب را خشک کنند چنانکه گردانند اسفیداج زر و ذهب را مانند

و زیبق را در تشویه عقد کنند و خشک کنند و زرنیخ را با فرا هم آرند چون از زدی

تصعید دهانت زیبق محقق را جمع آورند با در صابون غروض کند الا تعالی

باب فی تصعید شنجرف و عقاب را علی التویه در ظرف آمنش با تبهیم

بکمر زرنیخ و تشویه و تقبه و سحق کنند بعده تصعید نمایند چون تصعید از تقم

طرح کنند تمام شود بعون الله تعالی **باب فی طریق فتح** ... اشیاه از قلعی اول

او را اکدا ... در حلیه کبد از موم اضافه نموده هر چه حرم بسیار مساوی در بکیرند

بعد بهرشش ام القلع یکم ال روغن کنند و یکم ال روغن زرده تخم مرغ اضافه نموده

در کنار تا تمام روغن بسوزد و بعضی بجای این روغن بهار روغن زیت

یا روغن زیت داخل میکنند و بهرشش ام القلع روغن ده مثقال آفتاب

فی عمل ورق ذهبی یا فضی آن را مثل اوراق مسحوق بسازند

تا چون غبار شود پس با آب خالص بشوید تا رفع ملوحت شود بعد خشک نموده سفتط

برا و بریزند در آفتاب یا آتش ضعیف تشویه یابد تا آنکه بر روی نفت مرتبه
سرکه اضافه نمود و تشویه داده تا آنکه انتها شود بعد باز بعض نمک و زیبق
زاج سفید بباید و مصعد کنند و این مصعد را در کاسه سفالین مرمتوا
نمود با تمام حرارت آتش مصعد شود همین مصعد رافع حمرة و سواد و تزهق قلعی
مبیاض و افهم و احفظ باب فی کتاب مدخل تعلیمی در علم کافی از تصنیفات
محمد ابن زکریا الرازی اما بعد چنین گوید مؤلف این رساله محمد ابن زکریا
الرازی که اهل صناعت را التهامات مخصوص بآن صناعت از ادویه نام
نهاده اند و همه ایشان بدانند و صنعت کیمیا را التهامات و داروهای آن
و آن التهام و داروها را نامها است و چاره نیست مر کسی را که خواهد در این
علم شریف و عزیز غوص کند دانستن آن التهام و داروها و معنیهای آن
باصطلاحات آنها باید دانست داروهای این صنعت را گویند
یکی آنکه چون آتش را ببیند بپرد و بگریزد از آتش تمام آنکه مقام کند و ثابت

ماند بر آتش پس اهل علم را مردار و هرچه بر آتش نماند اجساد میخوانند
از جهت آنکه غلیظ اند و اجزاء خاکی در ایشان غالب است و آن دارو که
از آتش بگریزد ارواح خوانند از جهت لطیفی روح و قوت حرکت
وی و اجساد زر است و نقره و قلعی و اسرب و حدید و مس و خارصینی
و قلعی را صریر بود و اسرب بی صریر است و ویرا صریر مفقود و خارصینی غریبست
مانند معدوم وجود ندارد و ارواح گوگرد است و زیبق و زرنیخ و
نوشادر و اینها از آتش بپرند و بگریزند از آنچه اشتغال از ارواح
خوانند ازین چهار دو بپرند و محترق نشوند و بپرند و از جمله
داروها ملح است و ملح چند نوع است یکی نمک خوش و یکی نمک تلخ
و دیگر نمک اندرانی نمک خوش آنست که در طعام ریزند و نمک تلخ آن است
که زرگران نقره را بآن روشن میکنند و اندرانی نمک شفاف
که آن را نمک بلور میخوانند و نوعی آنکه نمک نفط میگویند در زرد

معدن نفط قرمشیه و نوع دیگر عملی است و آن بی بوی سفیده ماند
و دیگر نمک نوشادر است و دیگر نمک قلی است و نمک زبادی است و دیگر نمک هندی است
و نمک طبرزد و نمک اندرانی است و دیگر نمک صرافی است و وی شفاف است
و دیگر نمک نفطی صلابتی است بمنزله صلابت اندرانی جز آنکه قدری سیاه است و بوی
نفط کند از جهت آنکه در معدن وی نفط بود است و نمک طبرزد صلب است
صاف و روشن است و بعضی اندرانی را طبرزد مینامند و نمک هندی سرخ و سیاه
گونه است و چون طبرزد است در صلبی و شفافی است و نمک احمر سرخ است
و نمک نوشادر مکرر است که ابیض و صافی است قطعه قطعه و مر آن را از سمرقند
آورند حریف است زبان را بسوزد و آن دیگر معمول است و آن نمک
و نمک بول و نمک بوره و اهل صنعت معمول دارند و نوشادر را دو نوع است یکی
آنکه بادیه گویم و دیگر آنکه از شعر میگیرند و طریق صنعت وی بنویسیم و از جمله
داروهای این صنعت بورق است و بوره چند نوع است یکی بورق

الخبز

خبز است و در خمیر نان میکنند و وی ابیض قطعه قطعه و نوع دیگر را نطرون
خوانند و وی از بورق نان سرخ‌تر است و نوع دیگر بوره زرگران است
و وی ابیض است و نوع دیگر بوره زرد است و وی بهترین جمله است و او را
وی صاف است او را سرخ زنند و نوع دیگر آنکه بورق عربی است
در عرب سنجه و دیگر مکار است و وی اصفر است و ابیض است و ابیض
گونه است تکیر را به تکار است مر او را از آنکه در رنگهای سبز و دیگر را بورقی
میخوانند منتهی را تکار است و وی ابیض است و خالص آنکه سرخ و سیاه
نمک میخوانند و آنکه سفید است و بعضی از آن نمک مینامند و نوع سفید را
خوانند و زاج اصفر نیز چند گونه است یکی آنکه زرد است و پاره پاره
و پاره چون شکل شبیه به صمغ و وی بهترین زاجها بود و دیگر آنکه سبز
است که به کار دارند و وی در چشمها و در اصناف زاجها نفاذ
و نوع دیگر قلقطار است و زاج احمر است و وی عزیز است و کم اندر

دار است لا جرم چیزها از آن سازند و قلقند زاج اخضر را گویند و مشهور است زاج قبرسی

و [illegible] است که [illegible] کنند و آهن را بوی [illegible] کنند و بعضی سرخ شود و از جمله

دارو های [illegible] است و وی چند شکل است یکی مربع و یکی مدور و [illegible] بندد

و یکی از جمله پاره های مجوف است و بعضی خرد و بعضی بزرگ و وی چند گونه است یکی اصفر است

چون ذهب و او را ذهبی [illegible] و دیگر را فضی نامند برنگ فضه و [illegible]

و دیگری احمر است [illegible] و او را کاسی گویند و وی حجر [illegible] است بلکه مثل

جوهر است و از دارو های این توتیا است و وی حجر است که نوع از وی اخضر و اصفر است

و نوع دیگر اصفر است و نوع دیگر ابیض است و وی هندی [illegible] عزیز است

و اصفر معدنی است [illegible] و هندی معمول است و دیگر [illegible]

و وی حجر احمر است بعضی وی را [illegible] خوانند و بعضی وی را [illegible] گویند [illegible]

بهتر است اما [illegible] و فیروزه [illegible] بهتر آن

کهنه است و فیروزه [illegible] زیاده [illegible] و اینها همه ذهب را اگر [illegible]

سرخ کنند [illegible] از جواهر [illegible] و دیگر گل است

زردی

و کل جوهر حجری است بلکه مثل جوهر است و وی جوهر زر است و دیگر منسوب است

و وی حجری است که از زجاج روان شود و وی ملح است صلب [illegible] و لونی

وی سخت است و دیگر [illegible] است و آن اسم الفار گویند و آن [illegible]

ابیض و صفر از معدنهای فضه خیزد و وی [illegible] زرنیخ [illegible] آید و دیگر [illegible]

و وی [illegible] است و دیگر سکنه است و وی حجر است زرنیخ [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] است و وی [illegible] و دیگر زرنیخ است زرنیخ سرخ گویند و اصفر و احمر

و اخضر و بهترین زرنیخها صفائحی است و [illegible]

زرنیخ اخضر است و از دارو های [illegible] است [illegible]

معمول اند و از آن جمله [illegible] است و مرداسنج و زعفران [illegible]

زنجفر و اسفیداج و سکنه و زنگ و توتیا و اصل [illegible]

[illegible] باید [illegible] اما [illegible]

احجار است [illegible]

احجار [illegible]

انگشت را و کیفیت شناختن هر یک از اینها از زرگران معلوم توان کرد و
دیگر آن بوته بر بوته و آن بوته بوده دیر او سوراخ باشد سوراخ دریر
آن زر که گشته را از این بوته دیگر نهند و موضع وصل هر دو را بطین حکمت گیرند
آنچه خواهند بگدازند و مشتعل کنند و در بوته زیرین صاف و خالص ... جمع
و خبث و وسخ در بوته بالائین بماند و دشوارترین کدا خشتها که ... حدید آ
خصوص در اشتعال هر زاده دیر او چهار یکش زرنیخ و نشش یک وزن
وی انطرون در حصه بسته در بوته نهند و سر یک و از آن هی زیبت بر روی او رد
و یکشب بتنور بر ده بده بر اشتعال ها بند و طریقه که آهن نرم کشن استکه کافی
صفحه صفحه و جزو جزو در بوته کنی و در کوره نهی و انگشت بریزی و چندان
بدمی که از زرسی بریده زرگران بر پاشیده و این را کلام اهل صنعت ...
میخواهند یعنی طعمه او را دهند و گویند بده است طعمه ما خوشتر یکن باید یعنی بجوش و برا او
در بوته میکند و صنعت زر اچسبیند میکند از زانها صاحبان را رود و کدار رنر
و در کنجه آهنی کند چه شود و سریع الذوب است اما آنچه صفت زنک صلابت آ
و نهایت بسته باون با مهره شسته و بستر قد نشسته یعنی از آتش نمان و در تن رها کنند آن

زمانی انقفشه و ریح و کوره و فرق و دامنیق و قرع انبی با سر پیش قرع انبی زخشن
مرقد چون بیاض حلش شرب و در زیر مشاک کن تا انگشتها در آن مشاک جمع شد
و این مرقد را که باید شناختن هم نرم در آید از آن و مرقد را در زیر خماخ
کشند تا می زر دون آید و انبیق را بر قرع سخت کنند و موضع وصل را بر سر
ز خطمی محکم کن و بگذار تا خشک شود پس بر سر مرقد نهی و مرو بر آقا با یکبار و
مغنی قابله انستکه بر زیر انبیق در موضع نهی تا آنچه بچکد در مقطر شود در آن موضع
و ظرف جمع آید و موضع قابله بالو له انبیق وصل کنی بر اصابع تا نمازی بیرون رود و حمل
ضایع شود پس آتش کن در زیر وی بقدر حاجت بعضی چیزها بود که نار نرم مقطر
شود و بعضی چیزیست که با آتش قوی باید مقطر شود و مقدار آتش در این باب بتجربه
معلوم شود و اگر بیش از مقدار آتش مشتعل شود بسیار شود و دیر آتش
کرده شود از قرع و انبیق آنچه در قابله جمع شود آن آب را مقطر خوانند
و این اعمال را کم تقطیر خوانند از چیزها باشد اگر خواهند بطریق
رفق چیز را تقطیر کنی این وضع را در یک از خاکستر بنه و در زیر دیگ

انگبین یا گرمی حاصل شده است تجزیه اخیر منقطع شود اگر و عرض در دیگ ظاهر باشد حاجت

دیگر آب هم نیاورند تا هم تقطیر حاصل شود این نوع عملها با تقطیر رفیق در میان

بود اما انبیق اعمی از جهت عملهای دراز مدت حاجت آید و چون عمل

کنند در عملهای شداید تجربه انبیق اعمی ساخته شود حاجت بر این

در عقد کردن چیزهای محلول است چون محلول را در قرعی سنگین ریزند دفعی

ریزند و بر وضع محکم کنند چنانچه یاد کردیم و در زیر آتش نرم نهند

تا آن آب محلول منعقد شود و چیزی که عقد رود شیرها را نیز عقد کنند

و همه چیزها را که تنجیه کنند و قدحها و شیشها از جهت تشویه

دارو حاجت آید از جهت آنکه اهل صنعت عقاقیر را از صلابه آنها بنهند

و آن آب داروها را تسقیه میگویند و چون تسقی کنند از آن دارو شیشه

کنند یا در قدح مطین کرده در آتش نهند بقدر آنکه حاجت باشد

و این عمل را تشویه میخوانند و قنینه مطین حاجت آید در تصعید همه چیزها

که خواهند یا در شیشه یا قنینه مطین معلق شود از جهت آنکه اهل صنعت

بالا

می خواهند چیزها را تصعید کرده باشند تخشیق کنند مثل زرنیخ و زیبق

و معنی تخشیق یعنی گلو گرفتن شده باشد و در این صورت آن چیز را در گلوگاه

و کدوی شیشه تخشیق شود از تخشیق میخوانند اگر چیز اندک باشد

در کلاب یا در مطین کنند یا بسیار بود تا و تخشیق حاصل شود پس این تخشیق

چون خواهند که زیادتر باید تخشیق کنند و اگر مراد از آن منفعت

بی دو من تخشیق کنند و ور ابخاج ساخته باشند و بر سر قدح نهند و

تر کنند پس اگر در آن چیز رطوبتی زیادتی باشد چنین بود که قنینه را

استوار کنند و اگر رطوبتی و دهنی چیز باشد نم بار بر سر قنینه نهند

تا رطوبت و دهنیها بیرون آید و آتش کنند بر قنینه تا صعود شده آن چیز در گلوی

قنینه جمع شود و تخشیق حاصل آید و آنچه بر سبیل عموم در صناعت

تصعید کنند زیبق است و کبریت و زرنیخ و نوشادر و معالجه چنان باید

کنند و قنینه را بر سر نهند و آتش کنند بر قنینه تا متصعد شود بر گلوی قنینه و ابنال

فوقانی جمع آید و علاج التصعید ... آن است ... و الات ... سفال کران

[illegible]

خرد ریز در چیزها تعلیق کنند معنی تعلیق آنستکه اسباب این فن چیزها را که ثابت
آمد در کوزه مطین کنند و بآتش نهند تا هرچه از آن دور شود این را پیش تعلیق میگویند
و ساختن آلات این صناعت مر دانا را هر روز بتجربه معرفت زیادت شود تا
معرفت افعال و جابر و ارواح و احجار معلوم کند و معنی آنکه بعضی چیزها در
زیر خاک سخت بدانند و معنی آنکه بعضی روحها را آتش قرار است
بداند و ارضا بداند و بعضی ارواح در عبیط چگونه عمل کند و معنی عبیط
آنستکه چیزی را همچنانکه هست در عمل آرند بیش از آنکه دارو برو افکنند و
بیش از آنکه وی را اندر یک کنند آن چیز را عبیط خوانند باید این جمله چیزها را
بر شمردیم بداند تا در وقت عمل خطائی در او از مقصود در آید را افتد
و در کتاب مدخل بر بیان هر انواع اعمال معانی تمام گفته ایم و تمام این کتاب است
طریق گداختن حدیدی که از زنده مثبت یاد کرده ایم و در رتبه کتاب آینده
گفته ایم و طریق منجمد شدن زیبق یاد کرده ایم و گفته ایم که شبه را چگونه جبه کنند
تا لون زر شود اینها همه را یاد کرده ایم و در کتاب مراتب حیل در این فن
صناعت را اندر آن کتاب بدانند هر چه در کتاب اثبات ایم یاد کرده ایم تا
عمل کنند با آنچه یاد کرده ایم عارف باشد و بحکم حاصل کند بخوانند

کتابهای

کتابهای ما بترتیب و باید که عامل این کتاب اول نظام خود کتاب مدخل
بر بیان آرد که اول کتابست که از انواع اعمال معانی تمام گفته ایم تا بداند اجساد
و ارواح و احجار و معادن چگونه است و دانستن صحیح این کتاب آثار را
بخواند آنگاه کتاب حجر را بخواند تا بداند که این صنعت از چه چیز است
و معرفت احجار خمسه و احجار غیر خمسه را عالم باشند آنگاه کتاب تدابیر بود
مطالعه کنند تا تدبیر عمل او را معلوم شود بعد از آن کتاب اکسیر را در عمل
آرد بعد از آن کتاب شرف الصناعة را بخواند و در معرفت آن صناعت
او را حاصل شود و نیست بعد الکتاب **باب فی عقد زیبق** بار صناعت
و سیم آن قلع در بوته بگدازند بعد سیم آن زیبق بر سر آن ریزند ملغمه شود
آنوقت سیم آن برگردانند اندک اندک در جره ریزد آن بدها کش و خفف
و باید که آنچه ماند زرنیخ و قدری روغن زیت بر سر ملغمه باشد آنقدر که آتش
ملایم بدهد تا سه شبانه روز منعقد و ثابت شود و بعضی مدت سه شبانه روز ساعت
قرار داده اند **باب فی تجمیر عقاب** عقاب را جزو با زاج زرد و زعفران الحدید سه بار
سحق و صلایه و تصعید کنند مجمد شود از زاج و زعفران الحدید هر کدام باید بقدر نصف وزن

عقاب هم باشد **باب در تخمیر کیوان مجرب خطیب الرحمن** زحل ده مثقال را سخت مسحوق
نماید با نشادر سحق نموده باشند و قدری زجاج باید سحق کرده نوبت دوم
و چهار کند و بعد بوته بسازد اول زجاج مسحوق را در بوته ریزد
و بعد از آن این ده مثقال را سخت مسحوق را به سه نوبت قسمت کنید
و یک قسمت را با ده مثقال زحل نمک کرده بغرض [illegible] در بوته کند تماما
و بر بالای مجموع زجاج مسحوق ریزد و بدمد تا مذاب شود و بعد از لحظه بیرون
آورده شکسته کند کیوان مزبور را و قسم دیگر از را سخت را همچنان مستور (?)
[illegible] کرده در بوته جدید مع زجاج مسحوق [illegible] بدمد و بیرون آورده
باز شکسته سازد و قسم دیگر مانده است با همان طریق عمل کنند و از قسم سیم
همان ده مثقال کیوان مجمر بیرون آید دارا رو صبغ فرا گرفته باشد و این حقیر در
هر ده مثقال را سخت یک مثقال زعفران مسحوق داخل کرده بودم اما زجاج
داخل نکرده بودم و کیوان را آنکه نمک زده بودم و فرش و تحفه هم نکرده
بودم بلکه قطعه قطعه نموده بودم اما نقره شد و سه مثقال قمر از این مجمر را سه
دفعه بقمر داده و یکماه بعد ثقال بر تمام نوبت صبغ فرا گیرد در مرتبه

سیم صبغ خوب بقمر فرا گرفته باشد تمام خ شمس ملک شد و مثقال شمس را به نهد و گداخته زند
و صبغ خوب می بخشد **فصل** از ارباب حکمت دیدم که اینه قدیم را مشاهده
نمودم که عقبه منقل را با مثقال لوز و فلفل چندان سحق نموده که از عقبه باقی
نماند بعد از آن در شیشه بکل حکمت گرفته مسدود النقبه در کانون نهاده
و چراغ فتیله ضعیفی افروخته باشد در شب آن نهاده اما چندان
حرارت داشته باشد که عقد ارز و مضاعف نشده مدت هفت شبانه روز
یا یازده شبانه روز بعد از آن در شیشه بمقراض شکسته بیرون آورد
و یکی بره زهره طرح کند تمام شود **باب فی ساختن لعل** اگر خواهی
و سازی لعل [illegible] نشاط تمیم کرده بدانی بیابد [illegible] از قلیا گرفتن
زجاج با هم بباید نهفتن دگر از رب بباید که چون خاکستر شود
جانش از غلتی باک شکر [illegible] از او چو هر باید نه آن که خاک
که آلود آید بوزن این جمله را درهم گداز زنند از آن سرکه [illegible] بسازد
چه بگذار زر و او بگذار آتش منید از از و چرم [illegible] چو با این چو امر زنگی گیرد
منور چو مری قیمت بپذیرد تحفه نشاندش از لعل کانه بود اینها ثابت [illegible]

و هو مجرب و صحیح فهو المقصود باب فی عمل زعفران الحدید مریخ را براده کنند
و در سرکه نهند و صفایت [?] آفتاب براده سرکه سحق بلیغ نمایند تا زعفران شود
بعد از آن سرکه حلول بیفشانند چندان بر سر ریزند تا در تحت آن بر شده شود
بعد از سه روز تمام حل شود پس آن سرکه را از او ریخته در ظرفی کنند و
با آفتاب یا آتش ضعیف او را تخفیف کنند و مجفف را جمع کنند زعفران
خالص و چرم پاک است ادویه زعفران الحدید براده حدید را با ماء البحر سحق
کنند و اندک اندک شوره دهند و ایضا تصعید کنند با ماء البحر با این است
زودتر زعفران شود زودتر حل شود و هو مجرب ایضا زعفران الحدید
براده مریخ را با ملح [?] را آن خالص تازه بتازه باشد سحق باید زود
زعفران شود ادویه فی عقد الزیبق چون آن مصعود [?] است اثار برسر را
با براده حدید بسایند او را حل کنند پس [?] که در آفتاب گذارند تا حل
شود چون با حلول او عقد فرار نماید از ظرف آن باز نماند و ثابت و قائم
است را شود باب فی حل عطارد یک سیر ملح [?] با ماء الحصرم [?] سحق بلیغ
کنند

کنند در قاروره [?] طین [?] نماید در شوره تنور یا در آتش کوزه گری
و امثال آن یک شب تمام پس بیرون آرد و سحق کنند و باز تشویه نماید
بطریق سابق تا ده بار این عمل را مکرر کنند بعد از آن از زیر طبخ
مس قدری زعطار را افکنند و قتیکه عطارد را در زیر آتش
گرم نرم که شعله زند بدین مدت ز روی حل شود و بعضی گویند هفت
بار همین بر منوال [?] شود در قرع و انبیق مقطر کنند در نوبت
مقدم این مقطر را گرم که در زیر عطارد محیط ریزند و قتیکه او را
با آتش نرم گرم کم باشند حل شود باب فی طریق تولد امور معدنیه
و سبب رنگها در اول حکمت از معدنیات تمامی متولد میشود از بخار و دخان
معدنی از زمین این بخار و دخان مرتفع میشوند از جمیع اجزای ارض
بتحلیل آفتاب و بخار انکه و اصل میشود با ولادت جمیع اجسام عالیه بخار [?]
و شعاعات آفتاب اگرچه از شمس قویتر باشد در اول این خصوصیت از

بدانکه خبری بار پرتو باید در او بود از حیوان و نیز از نبات و نیز از سایر اجزاء ارض
دنیا تنگ کار و غذا و نیز تحلیل آتش حرکت یافت بیش زیاد آمد کو سخت بار نیز حکم
را امکان نداد رده از آن ماند خروج تیم ان عکس بار گرفت بجای خود را حرارت
در او عمل کند به دوام حرکات اجرام عالیه بر او پرتو میکنند او را بر کیفیت بر آن باز
میکند او را در دوام چنانکه باز میکند رطوبات در اشجار جمع میشوند در روغن
در او نیز در شاخهای درخت از آن جا که از زمین بسوی جهت بلند جا
باید او را شعاعات که از حرکات نیّر قبول میکنند از حرارت و از حرکات
آنچه قبول کند جمیع رطوبات در این عالم است و این حرارت تحلیل آن
آن رطوبات در اشجار میکند بر روش طبیعت و پیدا میشود از قوه ماسکه
غذا او را حفظ اجرام او نگاه دارد رطوبات ثابته را حافظ او است
با انواع لون از اول آنچه که عرض جذب میشود بهنگام که در ظاهر شود پیدا میشود
از ملاقات میوه و شعاع شمس پس برگها و اسباب او پیدا میشوند از ملاقات
هوا و شعاع شمس پیدا آنکه حرارت بار رطوبات امتزاج یافتند حرکت بالا

[illegible]

گردید آن طبیعت در نبات پیدا شده میل به بیرون آمد که در او نیز تمام اتصال یافتند
و رطوبات ارضیه روغن شده روغن نرم چنانکه در درخت و میوه مشاهده میشود [illegible]
پس این تحلیلات بعینه حالات معدنیه آتش کبریت و زیبق در او رطوبات
متخلخله را از باطن ارض بار او رسیده و آنجا که در بخش گوهر [illegible] میکند از درون آن
رود و بار میکند بر یکدیگر چنانچه در اشجار ذکر کرده شد پس میشود عنبهای
مختلفه با تمیز بار نبات دیگر مانند جدا میشود از او نبات یکی
از این کار دیگر آنچه از اجزاء ارض با او مختلط شده بتدریج [illegible]
می‌نشیند در میوه و این اجزاء لطیفه از ارض میوه های مختلط [illegible]
اجزاء باریک با آن کار مغذی امتزاج یافت میشوند با او پیدا میشوند از آن
در بخش کمی و از انواع کیفیات این انواع چیزهای مغذی پیدا شد اما آنچه
بخارات دخانی در او بسیار شد و اجزاء ارضی در او کم است حاصل میشود اصناف
که بتهها و آنچه از اجزاء ارض زاید شد پیدا میشود اصناف زینتها که از آنها

بخارات آبی وابسته شده دخانی در زمین و ریحان ها بند پیدا میشود اصناف
نفطها و اگر غالب شده بر او اجزاء ارضی بسته شده و اگر اجزاء ارضیه
کم شد و بخار بسیار حاصل شد پیدا میشود اصناف زیبقها و اگر اجزاء
ارضی زاید و مدد حال او شد روغن آمیزی بخار دخانی شباهتی حی بند و قلع
پیدا میشود و اگر ارضیه بااین مقدار زاید شده در رصاص بود پیدا شد
در او آهن و اگر متوسط حال شد با طهارت بخار و دخان پیدا میشود نقره
و اگر بخار دخانی زاید شد آنقدر که در فضه بود پیدا شد از او مس و اگر در
میان این مقادیر معتدل شد و هیچ غالب نشد بر یکی نه در کیفیت و نه در
کمیت و ترتیب بخار و دخان و معتدل بود پیدا شد از آن ذهب و از آن
معتدل‌تر میانشان مس سوخته و میان فضه و رصاص قلعی و میان آهن با مس
و الرصاص سردتر و میان نقره اسرب و کاسرم قوام او و لون او معتدل شد
میان آن هیهات و چیزهای معدنی بر اکثر بیشتر از جنس نبات
و حیوان پیدا شدن و حاصل از آتش از ... با طبع ارض ... منبع الحیات

ذهب

دهر جرم از بخارات با حل شود از وفا تا نبات و حیوان ... خارج زند
... زمین بلا ... شعاعات آفتاب مبیض و متحلل شده بس بخار زاید
حاصل شد در میان اشیاء وابسته شد بر یکدیگر در محتاج شدند به غذا از حل
از او متخلف و طریقه معدنیات اجناس در تولد و حاجت ندارد
به غذا و از وجیزی حل نمیشود

باب فی عمل شنجرف

تکبار شنجرف
در میان زاج زرد مصفا با روغن زرده تخم مرغ و با زیت صاف تخمیر کرده
در میان بوته فرش ... شنجرف بر بر نمایند و مس ورقها با آتش خفیف
مدت ساعت بیده بیرون آورده و غلاف ... بار فرش ... بدر
نموده بعد مس ... بعد ... از غلاف ... تا ... مرتبه
این عمل کنند و مس داده باشد یکی بر پنج میرود لطیف و اگر مثل چهار درس
داده باشد یکی بر ده لطیف میرود اما بعد از درس مفتاح بخور برکش ... شیخ

مفتاح

... زاج زرد ... عقاب
نبید لطیف زرد ...
جزو ... صفرة البیض سر جزو تقطیر باید و باز اعاده باید

تا سه دفعه که بدود اما مقطر [illegible] را اعاده تقطیر کنند تا عمل [illegible] شود

نکلس [illegible] جزء ملح القلی و سه جزء زرنیخ [illegible] علی السویه [illegible]

مرغ سحق و صلایه کرده جمیع ملغمه زیبق و قمر و باز زیبق در روح توتیا کنند و باقی

ملایم نموده [illegible] و با [illegible] دهند و باز [illegible] جمیع [illegible] شود

مجدد اجمیع [illegible] نموده باز [illegible] زیبق را عقد کنند [illegible] مجرب است

ایضا [illegible] جمیع [illegible] نموده بآتش خفیف [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] قمر [illegible] ملح القلی و سه جزء [illegible] سفید

زرنیخ سفید [illegible] علی السویه [illegible] جمیع [illegible] نمایند

[illegible] شود [illegible] باب فی عمل طلق

طلق اندر [illegible] روح ملح القلی حل کرده [illegible] القدر [illegible]

شود [illegible] زیبق [illegible] و صلایه [illegible]

[illegible] خفیف [illegible] القدر [illegible]

و صلایه

و صلایه نمایند تا [illegible] ملغمه شود بعده در [illegible] تا [illegible] زیبق [illegible] عقد

شود [illegible] مثقال [illegible] روز [illegible] باب در [illegible] سفید

سم الفار [illegible] ملح [illegible] قلی [illegible] القدر [illegible]

از [illegible] شود مجرب صحیح است [illegible] باب فی عمل [illegible]

عطارد را روح توتیا [illegible] زعفران [illegible] سحق کرده

بعده با صفوه البیض [illegible] عطارد [illegible] کرده نماید [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] آتش اول خفیف [illegible] وسط

[illegible] شده [illegible] زیبق [illegible] عطارد [illegible] ملغمه

نموده زیبق [illegible] عطارد [illegible] بعده [illegible]

ایضا فی عمل توتیا [illegible] اوست [illegible]

[illegible] ملح [illegible]

[illegible] ساوی [illegible] هندی [illegible] آنکه او [illegible]

سائیده در تغار امیانن با روغن زیت بریزند بقدر یک چهار انگشت بر رو فوق
ایستد ریخته بجوشانند تا روغن با شهار رسد پس آتش را تند کنند که
دهنیت را بالتمام بسوزانند و مانند خاک سیاه شود کلس آن باید که گرم شوید
تا رفع دهنیت او شود بعد با نمک مسحوق بسایند و در کوزه مطین کنند
یکشبانه روز در آتش تنور یا شعله آن بگذارند پس با آب گرم بشویند
تا نمک زایل شود بعد بآتش خشک نموده بدستور با مثل آن نمک بسایند
دیگر شبانه روز در آتش مزبور گذاشته بعده با آب گرم بشویند
اعمال را بسیار کنند تا مانند برف سفید شود هرگاه در کوزه گوره
گری و امثال آن گذارند در سه مرتبه چون برف سفید شود و اگر دوازده
مرتبه مبیض او را با ماء الاحمر تشقیه در آتش خفیف نموده در کوزه
و زنجفر مطین یکشبانه روز در آتش غیر تند تشویه نمایند با دوازده مرتبه
چون یاقوت رنگین شود در زوفت حجر زاج سرخ و قمر را شمس خالص نماید
و از مجربات باب فی طریقه گرفتن ماء الاحمر زاج زرد و لاری کرد قیمه

را نیم

نرم بسایند در چهار مثل آن گوگرد بسیار زرد ریخته در ترنج شیشه مرحوم مطین
کرده با تش خفیف گدازند تا گوگرد رنگین شود بعد بجز علاقه صاف که با شیشه باید
رنگین را بنحو نرم زعفران اکلید و در دوش با نمک بگذارند بعد از آن ظرف درو بند کرد
کرده در آفتاب گرم یا در آتش مثل آفتاب گرم گدازند بعد بجز علاقه صاف
نموده استعمال کنند و مجربست باب فی عمل شمس اگر مرغ سیاه جوان را
به بند بند و هر روز اندک گوگرد بقدر آتش با نیل زرد جوب مخلوط بخورد از آن دهند
تا چند روز رنگ آن اخضر شود بعد بیاید وقتی که بعد از آن فضله او را نرم
نمایند طرح کنند مس شمس شود باب فی تنقیه روح توتیا روح توتیا را تنقیه
تو آن نموده در دهن زیت یا دهن زیت یا دهن زرده تخم مرغ بریزد
را تنقیه مثلث و حجر زیت هرگاه روح توتیا را با زیبق عقد نماید بعد از تنقیه
روح یکی و دو از آن سه آل باید طعمه را تا مدت دو ساعت بآب نیم گرم بشویند
تا اثر کاف و سواد آن زایل شود باب فی تنقیه زهره صفایح نازک زهره
را آتش سرخ نموده بمدرآب پر بهم اندک قدری شوره حل نموده با نشادر چون صفایح زهره

تافته را این است طریقه باید که اول ثقیه او شده را رافع اخلاط از سرب

اسفیداج ثقیه زرد مره چون دار تو ملح القلی و شب یمانی را سحق نموده تمامش به آب

تطعیم و تطفل کنند سفید گردد اسفیداج ثقیه و زره دار تو و شوره

بالسویه با بیض البیض همچنین مدام تطعیم کنند از التشمع آن نموده سفید

کنند باب فی عمل شنجرف این آب او بیرون دهند سقیه از باعث

حل شنجرف است و در نقل مشتری بمرتبت شمس از مجربات نسخه امر اده

حدید و نحاس را ممزوج میکند یک نموده زعفران ربیب دهند و ان زعفران

بار که حل و تقطیر کنند سه بار و آن مقدار را شنجرف سقیه نموده شو را

تکلیس کنند و در نزد اکثر حکما زعفران الحدید بار که با قلع مشتری است

مقطر اکثر تابا زعفران الحدید باب فی عمل شمس محکوم الاحمر صعقه شنجرف

کبریت زرنیخ سنده روس صدف هر کدام را جدا سحق نموده و

بوده همه را یکی داخل هم نموده با روغن گرده تا زه خمیر گرده صلایه باید آنوقت

روغن کنند با روغن تا دل بلح اندک اندک یک دو رشویه بخور داده سحق باید

نام درب

نام درب بخور تا هفت روز بدین روغن سقیه و با آتش خفیف تشویه کنند

و سحق و صلایه باید نمود از اتمام مدت هفت روز این عمل را سحق و تشویه

و سقیه نموده باشد آنوقت حبتها شده از بخور دادن حلیه و در دیر گرده و شیره را

سه بار بگل حکمت مطین نموده با آتش تکلیس باید و باید تا شیره را

بقدر دو انگشت ریگ بر ریزند نموده با آتش خفیف نموده تا روغن تمام از عقب

بچکد و در ظرف شیشه را المومی با آن گرفته تا روغن صاف شده بچکد بعد

زمره بار در آتش شرح نموده از آن روغن خط ملمع شده و طاهر و باطن را

بقدر نموده شمس اعلا حرارم بود و مجرب است باب فی عمل شمس قرعونی

از زنگ و سوادی بدارد زعفران الحدید را با زرنیخ بالسویه سحق نموده

نموده بعد با صفوه البیض عجین کرده حبه عطار زر منقش روح توتیا باید

گرفته بعد بگل حکمت مضبوط نموده سر بند درس اول خفیف درس

دوم وسط درس سیم شدید بود تمام است آنوقت با زهره الماس نموده و

در بوته ریزند باب فی طریقه رفع سواد شنجرف نشادر در بلاد نما

در آب قلیاب حل نموده بجز علقه صاف نماید آنوقت بدین آب شنجرف را
بجوشانند تا سه دفعه بدین آب شنجرف را تنقیه و تشویه و سحق نمایند
تمام سیاهی‌اش زایل شود من المجربات باب فی عمل زاج الحب چون
ریخت را با روغن خالص صاف کرده زیت بجوشانند و سحق کنند
و هر دفعه روغن سیاه میشود چند بار روغن اضافه نماید تا بانجام
سوادش زایل شود بعد با عصر زاج و زرده تخم مرغ تشویه و تنقیه و
سحق کنند ریخت رنگ شمس میشود او را صنعت مکرر با مغد را
بتجربه رسانیده اند باب فی عمل دهن کبریت کبریت زرد ده مثقال
زاج زرد ۲ مثقال زرنیخ ۱ مثقال شنجرف ۳ مثقال ادویه کرد و زاج
با شیر گاو زرد سایده بعد زرنیخ و شنجرف را با شیر گاو سایده
اجزا را داخل هم کرده در میان شیشه و با ظرف دیگر کرده بکش بدهد پس
بر روی صباح را سر آن آورده با تنقیه شیر گاو نموده و سحق نمایند
تا سه روز [illegible] بتدبیر با صباح [illegible] روز هفت بدین طریق

عمل نماید

عمل باید نمود هر شش جزو اجزا را در قرع کرده با انبیق و قابله بگذاشته تقطیر نمایند
اول آب سبز رنگ بچکد آن را بریزد که بکار مصرف نیست بعد از آن روغن زرد رنگ
بچکد او را نگاه دارد که بجهت مطلا ضرورت است بعد از آن روغن سرخ بچکد
روغن سرخ آن را نگاه دارد چون زهره گرم شده را بدان روغن
غمس دهند شمس شود مجرب و آزموده است خلاف ندارد باب فی تطفیه زهره
بجهت طرح اکسیر [illegible] فضه را با بلور انگیشه بهم زده
همه یکی صلایه کنند خوب با چراغ غبار شود بعد با سفیده تخم مرغ سرشته
فندقها بسازد و خشک کنند هر وقت زهره را خواهد بگدازد و
بجهت طرح در وقتی که آب باشد چند حب از آن فندقها داد تعلیم عمل
و [illegible] در میان [illegible] رفته بعد در آب قلیاب تطفیه کنند تا آن زهره
بدارد [illegible] رنگ [illegible] کنند [illegible] مکرر [illegible] نماید
و از مجربات است [illegible] و زیت باب فی عمل [illegible]

یکم ال کلس البیض بقدر حاجت هر کا کلس را شکسته برت تخم مرغ را سحق نموده
خوب بقدر احتیاج فرش بی لی ف سر ب مخفف ضرب کنند مدتی
بود بیرون آورده بود همین ضرب الیقات کنند با یک قلباب
بقدر احتیاج انقدر او را سفید کنند بوده و دم نیم بوته که زیر بوته
شیشه مسحوق ریخته فرش کنند و در بالای دو سه مثقال زرنیخ بریزد
بهتر خواهد بود و بالای زرنیخ دیاره زرنیخ شیشه مسحوق ریخته ضرب
نماید سه دفعه هر دفعه بوته را بیرون آورد بگذارد تا سرد کنند
بوته را شکسته زرنیخ را بیرون آورده در جای دیگر ریخته
ضرب کنند و دو دفعه شوره بریزد و بیرون آورد تا سه دفعه تمام کشف
بعد مرتبه ثالث ضرب میکنند یکم ال روح توتیا را او هم بریزد و بعد هم خوب
و بعد یکم ال نقره بزند بهم زند او یکی او یکی نقره و یک دفعه دیگر ضرب کنند
و یکم الشمس ماه بزند و در ریخته خاک کنند اضافی عمل خواجه نصیر
طوسی علیه الرحمه خذ عشرین مثقالا من برادة الحدید اول او را
بار ریزد ا

آب نمک سحق و صلایه کرده چند بار باسرا و در ابال شود بعد آب سیر زرشته
تا ملوحت برود و خشک نموده در بوته گذارد شد انداز زر بلشنه تمام بوده
در کفچه آهنی کرده بار بوته مرزور چهار درس [illegible] در روس و شوره یکم ال
عقاب و سه مثقال زاج اصفر داخل کرده در کفچه آهنی در آتش
زنند تا معنی یکم ال عقاب و سه مثقال زاج و در [illegible] ال سرکه حل و تحریر
علقه مقطر نموده در جلیل چهل درس شقه و تقطیم زاده مزبوره
نماید تا چهل بار هر بار زاج و عقاب اضافه کنند یحیی نحو الذار بید بحج
و یسحق الی اربعین مرة چنین کنند تبن مس بهند تا بطریق زعفران
شود الکفاه یکی بنصف قمر طرح کند طلع الشمس من بابه فی المغرب
فحمد الله اما در نسخه صحیح اصل حسین مرقوم شده از خواجه مرحوم
ر یکبار یکم ال عقاب و سه مثقال زاج اصفر را داخل مثقال [illegible] برادة
در سرکه حل نموده چهل بار اضافه چهل شوره دهند و از شوره
بیرون آورده سحق کنند و از [illegible] شوره نماید تا تمام شود

باب فی عقد سیماب را ده قیراط آن عبد سرم آن ملغمه کرده خوب
با آب بپرورد که شد سحق و صلایه بلیغ نموده دار تیر و سم الفار
سم ثابت باشد الحک همه وزن هم و بمقدار آن عبد بریده باشد
علیحده سحق و صلایه کرده با ماحضر الیقین عمل نموده چنین ملغمه کرده داخل
کار رطوبتی نمود در میان برند بیرون آید عقد ثابت و دائم آن از
بر بیج حو و طرح روید **باب فی تثبیت سم الفار** سم الفار را در میان
کفچه آهنی ریخته با روغن نیایه کاو بجوشانند تا دمی بجوش بیاید بار
زاج بجوشانند تا دم هست آن بر رود و بآب گرم شسته و تخفیف
نمود آنوقت بمشتری بدارات کرده در رطوبت مشتری فرو برد تا
ثابت شود بعده یکی از این سم الفار و یکی از زرنیخ نام سفیده انجم
مرغ چمیده نماند و بوته بسیار بند تا اندرون کامل بوته بدین خمیر اندود
نمایند بعد یکی از سیماب و دیگری در میان آهنی بوته مرموز
کنند از سم و زرنیخ ساخته است آنوقت این بوته را
در میان

در میان بوته دیگر گذاشته و تا بر مدت سیاه ظرف شود و بعد از آن با نمد و نقره طرح کنند
و باید بوته بالا پایین را سوراخ نموده باشند چون رو سیاه ظرف شود
سوراخ سوراخ بوته بالا نموده بی مدد بعد طرح شود **باب فی اخضاب**
رفع سواد شنجرف اول شنجرف را در سرکه مقطر بجوشانند سواد او رود
و احتراق او کم کند بعد در روغن کرده بجوشانند هفت مرتبه هر دفعه از روغن
سیاه شود بریزد روغن تازه کنند **باب فی تنقیه الصباغ** شنجرف و رفع سواد
شنجرف را در بول صبیان بجوشانند سیاهی بول او دهد بریزند و تجدید
بول نموده بجوشانند تا هفت بار زیاده از رفع سیاهی شود و مجرب
ایضا رفع سواد شنجرف شنجرف را در نوشادر روشنایی دار آب نمک قلیاب
بجوشانند تا سیاهی رفع شود چند بار که شد سواد شود مجربست از این
نسخه از آب حرام الصنعه نوشته شده است عرض دادم عقاب
و شنبلیله را در آب قلیاب حل نموده و بجوش علقه صافی مقطر کرده نقطه

معقود

دستور به شنجرف باید تا ثابت و بجای شود **باب فی سر اسرب صباغ**

ملح قلیا را نرم سایده و چهار مقابل آن آب در او ریخته بجوشانند تا از سه یک

آن آب ریخته ثلث باشد و ثلث همین آب را در ظرف نگاه دارد

بعده آهک تازه در دیگی ریزد و چهار مقابل آن آب ریخته بگذرد [illegible]

بعد بجوشانند تا نصف آب بسوزد نصف دیگر را بگیر علقه صاف نموده این دو

آب بهم یکجا در شیشه کن و نگاه دارد و در [illegible] پیاله ریزد و بعد از آن بریزد

بدفعات بالای اسرب مسحوق ریزد و بجوشاند تا آب سرخ با قوت تمام [illegible]

یکم همین آب سرخ را و نگاه دارد باز چند دار آن قلیاب و آهک بریز

بالایش و بجوشانند تا خوب آب سرخ شود یکجا بجوش علقه و آنگاه آنقدر

آب میریزد و بجوشاند تا اسرب تا شهار رسد و اجرامش باشد بعده ابها که سرخ شده بود

در ظرف تشویه بدهد بالای آتش خفیف جوش بدهد و بالای ظرف تشویه سرپوش

قرار بدهد و آنقدر تشویه بدهد تا آب سرخ غلیظ شود و احتیاط کن از تندی

آتش باید مثل آب تابستان باشد و زیاده نباشد چون اگر بیشتر [illegible] آتش

لطافت

لطافتش از حدت آتش بر طرف شود و عمل صابغ بیکوجه [illegible] از غلظت تا قوی

جمع شده اند انگاه از آن بالای صفحه قمر امتحان کن اگر جوهر مومی گرد آمده خشک شده

و شعله بکند و در صفحه رویده و کنون دیگر تمام است والله [illegible] با آتش ضعیف تشویه

نماید تا که شعله بکند و بعضی گفته اند هرگاه بدین مرتبه غلظت رسید و شعله

کرد او را منقطرات تر کن طبخ دهند تا که بکلیه رفع شعله شود و عوض آن کهنه

همین آب سرخ محمر بدین صفت سیماب را عقد محمر میکنند و ازین کارها

میتوان نمود و مجرب **باب فی عمل منقلوش** بابل زر و مس گرفته از سنج

سرخ و گوگرد زرد هر که مقابل [illegible] یکبار سحق نموده در ظرف حدید ریخته بالای

آتش خفیف بسوزد و قدری گداخته شود و بهم ممزوج شوند بعده بگذارد

تا سرد شود از او [illegible] و جلا نموده [illegible] او را زرد [illegible] بجوش داده

آنقدر سحق و جلا نموده تا مثل مرهم شد بعده از آن شکل [illegible] و روغن [illegible] در آرد

سرخ حاصل شود بعد آن روغن را [illegible] ظرف [illegible] طبخ دهد تا که بکلیه

بر صفحه نقره انداز و در آتش نقره را سیاه کند و زرد گردند و تمام است

بدان آن را در شیشه کرده کف آن را بدمر و فت و خواه عمل نماید بدان ده یک

یکمثقال با یکمثقال زنگار زرساده سحق بلیغ در آفتاب گرم با آتش خفیف

مثل روغن شود بعد از آن صفایح قمر را بدان آلوده در بوته قرص کرده

صفایح قمر نموده و سر بوته را بگل حکمت گرفته خوب بدمند و در بکه [illegible]

مطلب فی عمل شمس چون شیشه ذوب سواد را با عقاب مصعد آفتابی سحق و تصعید

کنند مصعد از آب ادرار آنرا با روغن صفر البیض بصاید و حکاک کنند باید

تقیه و شوید دستی کشند مشمع شود و نقره میرود باب فی طریق جلا

کردن تیزاب فاروقی چند نوع است یکی آنکه تیزاب ساز و در قرع نو کرده

تکرار تقطیر کنند [illegible] بخار آتش نکو دهند و دیگر آنکه نمک طعام

تقطیر کنند و یکمقدار زرنیخ تقطیر آن در چهار مقدار زرد زرد آن

زنند و باهم تقطیر کنند چنانکه کرده [illegible] آنکه دارد و

بعد از آن تقطیر کنند نقل شد از کتاب خلاصة الحکمة باب در صفت

تیزاب فاروقی و خواص و بسیار از چنان باشد بسیار زند شوره

منعقد کنند

منعقد کنند و در آب گرم و آن مقدار زر [illegible] اعلی و در ربع شوره

زنند [illegible] دارد و با یکدیگر بسایند و در قرع و انبیق تقطیر کنند

تیزاب [illegible] اگر کاری را در او فرو برد کار دیگر [illegible] در شیشه

در رست باید اما طریقه آتش چنان باشد [illegible] مستعد کنند

قرع [illegible] انبیق بنهد در قرع و دور [illegible] انبیق [illegible]

رباید [illegible] بگذارند [illegible] سفید [illegible] تیزاب [illegible]

باب فی صنایع نوع دیگر تیزاب [illegible]

[illegible] و مو [illegible] چهار

[illegible] قلم [illegible] و [illegible] معتدل [illegible] باید در قرع [illegible]

[illegible] و قرع [illegible] بگل حکمت [illegible]

[illegible] کهنه [illegible] باب فی تنقیه [illegible]

[illegible] و تقطیر کنند نقل [illegible]

در عمل قمری صفایح [illegible] کنند در [illegible] شوره

در او حل کرده [illegible] باید [illegible] خالص [illegible]

[illegible] باب فی صنایع [illegible] چهار

پانچ بار دیگر بسیار شد سایند و با آب عقد تا در مرتبه پنجم یکی گردد رسد آنچه ثابت
شده حدید را مس را سفید نماید در حلیمن عقد نکند از جرم تطعیم او کنند
ادهان سفید از قلع و سفیده تخم مرغ را باهم سرشته حبها ساخته
زجاج گرده بشمار تا تطعیم کنند جرب نقره مثقال **باب فی عقد** زر از نمک زر
بمرو از نمک بگیرند و کبریت بگیرند و کبریت اندر مغرفه آهنین کنند و بر آتش نرم تا گداز
جون شود آب باقی از آتش درش هم زر حدید یا الین زیر طلیم در زلال او نقره باشد
بمثل سبز زاغ نوشادر قلعی زیر آن مغرفه گذارد در هلیلج سیاه حرف الفور
سر آتش را در مغرفه است بکل حکمت بگیرد و یا سحوق معجون بیاض البیض
بگیر در جوب بیده فرو برد اندر آن گرم لعم در زیر آن کند یک کار کنند و فرار
شود آنوقت از نقره فرو ریزد عقرب ماه سبز زاغ را با صحن
بیاض البیض جداب بگیر تا بمار کنند و آنگاه زیر آتش کنند و بگذارند تا بر دو
بس بر دو آنگه در عقد شده باشد آنگاه عقد شود اگر هاون بحته
سحق صحیح کنند نسخه دیگر بیاض البیض را با نمک سحق و نقره نماید
از آن مثقال عبد صعد خاکی شده سحق و نقره و تشویه نماید جای

باد

باب فی عمل الطلق فاسحق المحلول بماء الترمس فانه یحرس من ساعته قال الطلخ
الا زرو بصق بماء وره بعد سحق بماء الترمس و یلقی فیه الطلق فانه یعجن ثم اطرح
القلقس فانه یخرج قمرا فی العام **اتصال الطلق** بالزیبق خذ الزیبق واسحقه
بماء الاشنه ثلثه ساعات ثم ادخل وقسمه علی کل منه وقیه طلق محلول
واسحقه فانه ینضج ثم تنوره فی نار شدیده الحر یوما و لیله یخرج
بحرا **باب فی عمل** شمع مس سوخته ده پاره خرد و براده آهن مغلول
ده حد و بادام با جوز عقاب محلول سحق و تصعید و تشویه نماید
تا زمانی که شمع گردد آن شمع را در ظرفی کرده در بشوید
خمره او را بسیار انظف دو وار و قندیل بگذارد
در ظرف دیگر تعلیق کنند و سر آن خمره را محکم بندد و بر آتش نرم گذارد
تا دیگر بار عمل کند و بار دیگر محلول روی
حوش با جهار جزو از آن محلول سحق و تشویه شمع نماید پس
تجربه کنند اگر ثابت شده باشد فهو المراد و الا مکرر می کنند سحق و تشویه و تشمیع

تا وقتیکه بالش نگون شود زر را اکسیر ... جزو قمر مذاب طرح کنند
در شمس میگیرد بسر آید **باب فی عمل** دهن کبریت که زیبق زر زرد زاج زرد
زرنیخ شنجرف اول گوگرد و زاج را بآب بیاساید زر زرد ساید زیبق شنجرف
زرنیخ را بآب بیز کاو بساید و همه را یکجا بهم داخل و در میان شیشه
بلورین ریخته و بآتش معتدل مثل آفتاب تابستان دو سه روز بگذارد و صباح
باز ... الحض ... و هر دفعه ... کم کم اضافه بتدریج نماید
دستی کنند تا آنکه در شب ... نشیند تا صباح مدت هفت روز
بدین دستور عمل نماید ... اجزا را در میان ... فرو کرده و ...
وصل ... نمایند اول ... رنگ بعمل آید آن ... زرد
بعمل آید آن را ... مطلقاً ... از رنگ زرد
در ... کند در کمال لطافت آن را گرفته ... نمایم
چون زهره را ... قدری ... شمس شود
در ... قمر مذاب چون طرح کنند ... صفحه ... نماید
شمس کند

شمس شود **فلکت محجر** ... الشمس ... شنجرف اکسیر خام است چون
تابت ... الناز ... اکسیر شود اگر ... ملح قلی و صفرة البیض و عقاب
در قرع ... بکاه و بعد از ... مقطر شنجرف را ... ملایم ... و ...
دستی نماید ... تا ... صالح قمر است ... مجرب **باب فی ... مجرب**
آن از ... و در آن شیشه ... البیض و ... مقابل
یک ... دستی ... هم ... در قرع کنند و ... و آنچه مقطر شود باز
اعاده تقطیر کنند با سفل و اعلی تا تمام ثقل مقطر شود بعد از آن اگر زر
کبریت زرد ... تا ... کبریت ... دستی ... کند
نرم ... بار ... عرض کنند ... عمل نماید تمام شود بعد از آن
در ... دو ... در گل گرفته ... و ... کرده
زر ... بگذارد ... طبخ ... ضعیف کنند و ... مقطع
بخورد ... سیاه ... [illegible]

دیگر باره در او ریخته تا زمانیکه مطلق احتراق او برطرف شود و قوة
ناریه در او تحلیل یابد و چون بدین مرتبه رسید اگر بعد از آن پنج شش روز
دیگر باره بگذارد همچون فلزی ذائب گردد اخضر تر شود بعد از آن از آن
کبریت احتراق از او برطرف شده بعد از آن بر آورده از جنبه و در او داب
شیر بریزند تا پاک و سفید شود بعد از آن برتیب انداختند بعد از آن الفقیه منتهی
واضح است و قد طرح در آن مجرب رانش مسیح ملا یک **انصار من کتاب** تحفه
زکریا فی عمل کبریت الاحمر خذ جزء من الکبریت الاصفر ثلثه اجزاء من الزرنیخ
الاصفر فصیره فی قدر مطین من زجاج و علی راسه طبق منهدم منقب بقدر احمر
و اوقد تحته مثل السراج و یدخل فیه مثل اللالی فاذا اخرج علی العود مثل الوف
ذلوا الکبریت الاحمر فاقطع النار فدعه حتی یبرد ثم افتح و اکسره کبده اجزاء مثل
الدم و اعمل منه ما شئت فانه حسن **باب فی تبقیه للمشتری** اگر
فس مسحوق را با قلینه سفید تر سحق و صلابه عمیق در حلیب
مدار تطعیم مشتری نماید رافع صر برد داده است داگر برش یا قلینه
سفید با صدف سحق کرده با ماض البیض چند بار تخته خشک نماید
دهند بر

دهند بر مشتری طرح کنند روافع سواد او صریر اوست در هر محرب اگر برش مشهرت
یکدرم مصعد زرنیخ سفید برس رواگر یکدرم مثا صدف انداز و
صدف صاف در شفاف یکوبند و در هر درم مینا در مشتری با ماض البیض
طرح کنی نخست و در کرده از شود این تجربه رسیده آمده سرمنقبه لبش اول آن سیاه
قلعی اگرفته بوده زرنیخ مصعد را بر او طرح کنند **باب فی صقل** زرنیخ بکار جای
حیاء فرمزده همین زنگار رشته ای صبغ قرمز رنده و طریقه آتش آن استکه یکدرم
برادهکامل و یکمیان لوقیش و مرارا با هم حرب سحق و صلابه نموده بوده بگدازد
و بعد از گداز چون بر سرکش بهادن نرم گرفته بوده از ور زنگار عقاب
مصعد زنگار زرنیخ بیدهد با هم مثل او عقاب بلعم بانشو اگر بسیار شود
نم دیم در سحق و صلابه نماید بار زنگار شود همین زنگار شهرها صبغ قرمز بیدهد و زرد
عمی بسیار ظاهر شود **باب در دو ساختن** بوره زرگری آشنا زده ملح طعام
بهم صلابه نموده چهار چند آن آب تیش اضافه نموده یکشبانه روز
مخضخضه کنند بعد از آن باعث اورا بهم بند تحریک دهم بگذارد صاف شود

و صاف او را اگر حلقه رفته بر آتش عقد نماید برآید اعلا شود عمل فی عقد

عمل قمری مجرب برادهٔ قمر ۳ مثقال عطارد ۲ مثقال عقاب مصعد آفتابی

۲ مثقال سم ۲ مثقال محمود عراسیم سحق و صلایه نموده بعده با عسل خمیر نموده و

مستحکم کنند جرب بر مرغ طاس طین و باطراف ایمن بر آتش دار گذاشته

در شد و وصل آن بسفیده تخم مرغ و ملح مشوی نموده یک شب بدین خفیف گذارند

تا صباح بعده اگر در بلوت بسته یکی به ۹ از زهره طرح نیر و زر مجرب

و سفید آب باشد ایضا عمل فی قمری برشته ملیله زر ریا نیم گرفته زر آب

کرده هشت روز بگدازند و بعده او را بریزد چنانکه ثلث او کم شود و

شیرهٔ او را کمپیر ربعه بهار در برادهٔ حدید در بای الملح بالا رشته بدین آب

صلایه چندان ازین آب تسقیه بدو کند و حدید در زیر آب حل شود

بعده بار دو عبده را با مشتری ملغمه نموده نیز هر یکمثقال مشتری را بیخ

هر ال زیبق ملغمه نموده بماء الملح تسقیه و سحق کند بعد بر مقوقه حدید بمونه

زر آن آب حدید الکبرش کم کم بر او بریزد چندانکه کم منعقد فقرا و قطره راو

مدام چندانکه عبده بسته شود و از ما تبر آن آب حلول حدیدی را عقد شده باشد

بعد ازان

بعد ازان یکی از ین حبه معقود زیبق زهره طرح کند قمر ره بک مثقال

و در مشتری نیز یکی ریت طرح مسحوق ایضا عمل مشتری یکمرده جز و کند

و بلعو و کف ریاله با تجربه نموده هرگاه منعقد از کف دریا عقاب

مصعد آفتابی باو بارگ گنند ملح و زبد الورد اگر از این عمل صحیح آب

و بگدازند ازین هر دو را چهار ده بار قایم کفف بروز زرنیخ قرمز

الیض بروز آن سحق کن یکروز و یک شب به تشویه گذارند بعد معلق یکم آب

زر روسم ال مشتری و بگداز رکن با زیبق ال دیگر طرح کن بهمین مر آل

باز دیگر ابقه یکمثقال دیگر طرح کن بهمین طرح مر بروز تا تمام شود

تا تب قمر ربابی قایم النار ایضا عمل مشتری صحیح

و منقیه او عقاب و ملح اندر آن مثل بریزد و دو دیدار صیاغ

بعده گذارند تا سر در صاف کند بعد در ظرف تشویه بهمین آب صاف

کرده بهمین عقاب و ملح مذکور با تسقیه و سحق و صلایه نموده بعده

شعه مثقال از ان زر حبه مشتری طرح کند سواد و حده

دیگر بار ایضا عمل روح توتیا اول صفحه نموده صفحه او را در ظرف

همین آهن را باندازه دست قرص ملایم نموده در آتش بدمس تا دو روز
سرخ شده ببند بیرون آورده چکوش زنند تا از حجاب ظلمت اخراج شود
مرتبه چنین کنند تا بند بر آورده که مثلاً آهن را بر زر زنند تخم مرغ عمل این
نمود چنانچه شنجرف قرار دهند و مدت ۱ ساعت بدمس زنند در مس اول
خفیف مس [illegible] وسط در مس سیم شکر ببند شنجرف قرار دهند [illegible] از علاج
و [illegible] اصلاحات اگر صنع کم [illegible] نشود هر بار همین [illegible] را
اعاده و عمل کنند تا رنگ شود **باب فی عمل شمس نصف بکمال الحکمه**
زر عقرب را سخت زنگار مانند [illegible] بمقدار شش زر در [illegible]
وانار ربقه آفتاب مبدار [illegible] صاحب [illegible] زر [illegible]
ده درم یکی را [illegible] تا [illegible] طلا شود بمعیار [illegible] بنعمة الله [illegible]
زرچها نان بمقدار بمقدار زر سخت [illegible] و شنجرف [illegible] و زعفران
[illegible] و زنگار [illegible] زر [illegible] عقاب [illegible] [illegible]
را دار عقوه [illegible] کنند [illegible] [illegible] کنند [illegible]
در مقابل [illegible] بزنند **باب فی عمل** [illegible] را دار عقوه [illegible]

بمقدار وزن

بمقدار وزن کبریت زرد باشد وزن آنک تا نیم [illegible] رسید و چهار وزن آب
در [illegible] زر [illegible] بگذارد و بجوش [illegible] ازان بجوشاند تا از نصف
آید این آب [illegible] را دار عقوه سه بار [illegible] وزن ادویه [illegible] آب را بجوش
اگر [illegible] و [illegible] کنند و باتش نرم [illegible] تا [illegible] که [illegible] رنگ شود
دیگر این [illegible] همین آب را [illegible] کبریت و عقاب اضافه نموده [illegible]
همین [illegible] بجوشانند تا نصف شود سه بار [illegible] نموده [illegible] را دار عقوه
کامل شود و نقوت [illegible] تحلیل [illegible] [illegible] کنند [illegible] تمام است
باب فی تدبیر الجفر [illegible] الخف [illegible] الزاج ای [illegible] والنوشادر
ثلثة ایام یخرج احمر [illegible] علی القمر [illegible] و [illegible] الزاج
والعقاب [illegible] **باب فی حل الزیبق** [illegible] [illegible] اندر [illegible]
[illegible] [illegible] مدت [illegible] [illegible] نموده [illegible] تمام
در [illegible] نان پزی [illegible] زرگران و امثال آن [illegible] تمام نماید
صباح [illegible] [illegible] قطره قطره از [illegible] [illegible]

و سحق بلیغ نماید و شب را الکحل بر بهمان قاعده به شوره برده و ده روز و روز ده
این عمل اگر به ده روز سحق و صلایه کرده و شب به شوره برده تا ملح مزبور رسته
شود بعد از ده بار این عمل کرده تا شبیه ملح دم و مثل شود پس عطارد را در
آتش نرم گرم کهنه و در مهر مدور را اینر گرم کهنه بر عطارد رر زیر زر این
مدور زود حل شود و ثابت کهنه و این عمل از مار به حکیم آمده است

باب فی عمل

منقیة الرصاص بصلابة و اقامته تو خذ عقاب و شب ملح اندرانی و طبخ
و منقعة فی بول البعیر او فی ابوال الصبیان و ترکه تصفوا ثم یعزل البول
عن الدواء و تعزل الدواء و یطرحه علی صلایة و یسحقه و یقطر علیه من
ذلک الماء قلیلا قلیلا الی ان یتبیض بالسحق ثم یطرحه منه وزنه
مثقالا علی مائة مثقال من الرصاص المنقی فانه یذهب برایحه و صریره
و یصلبه و افهم

باب فی تبیض قلع

یک بار آب ملک سحق و صلایه نموده روزها و
بعد از آن قدری بگذارند تا آب سحق شود تا موخت برد و بار دیگر پاره با نمک
اضافه نموده جزء سحق و صلایه نموده بعد با آب تغسیل نماید تا موخت او
او برود سفید شود چون برف

باب فی عمل شنجرف

ملح القلی و زاج و زرد

با الم از

با اسم زنند هر سه را علی السویه بر زرده تخم مرغ سرشته حب شنجرف باره عمومه
بدهس برند خفیف بدهند اساعت انیم علاف از او شنید
و همین علاف را با زر سحق و صلایه نموده با زرده تخم مرغ حب نموده بار آن اساعت
بدهس بر متوسط باز همین علاف را مرتبه سیم سحق و صلایه کرده حب
نماید بدهس قوی برند مرتبه سیم شنجرف از آن نماید شمع اعلا شود

اضافا ملح قلی و زاج بوره و سم سفید را با سفیده تخم مرغ حب نماید قرص
حب نماید سه بار بعد از آن نموده قمر خالص شود

باب فی ملغمه قمری

و اثبات ملغمه مزبوره و مثبوت آن در بار قمر و سیماب را با هم ملغمه نموده
چنانکه رسم است چون ملغمه رسیده در بوته کرده و نقبه حجر مارقشیشا
و تجفیف نماید پس مقداری مرتک مغسول بر بالای ملغمه ریزد و مقداری
عقاب مسحوق بر بالای مرتک ریزد بعد بوته دیگر بر سر این بوته وصل
نموده و بند وصل محکم نموده و هر دو بوته را خوب بگل حکمت مطین نموده
بعد از تجفیف یک شبانه روز و در بعضی نسخه سه شبانه روز در آتش

امثث معتدل تشویه دهد مرمور زا ثابت تو منعقد شود حجری زردی رنگ سرخ و
منسر منقی بطرح رود و قمر خالص شود و عمل تشویه را با اعتدال
کنند انرز زر باب فی طریقه عقد ملغمه را ده قمر یکجزو ع ۴۲
سیم جزو بهم ملغمه نموده پس تشعیله و عقاب نکند و ملح اندرانی اثر رنگ
جرمی تا که آنکه بارسیحی نموده تا مرمور منغل ملغمه ثابت دراو محو شود اب عذب
ریز آیقهر در لمه کذارد بعد آبرا ریخته بار آب جدید ریز پس ریخته
استعمال احنیدان بار ملوحت ملغمه بتمام زایل شود پس تخفیف کرده
کرده بعد بطریقه بالا تشمیع ذکر رشد و پس قی فی نعیم یکشبانه
روز باتش معتدل تشویه کرده بعد از تشویه و کرده مقالش و جهت عقاب
حلول هرکاه بسی خواهد مشمع کند جرمی ز نصف جرمی متنسر بطرح
رود و استعمال خم المجربات. باب فی عمل مندر قمری تم سفیده ده مثقال نوشادر
ثقه دارد ده مثقال بهم سحق و صلابه نموده خشک کرده در ظرف حلکی که حکم
کذاشته

کذاشته یا کوزه که چگلی بنیه مس برد بار نمک او با تجمع کرده و در بریدیم کنند
حلکها را در آنجا کذاشته سر و طرف آنها را نمک کل کذاشته آتش زنند
آتش شدید یکشبانه روز بعد دوار ابرده آورده و سحق کنند باید
بجمیع این ۲۰ مثقال ۱۰ مثقال آتش باز ده مثقال شوره اضافه نموده مس بریزد
بطریقیکه ذکر شد سر درون آورده باز وزن کنند ده مثقال شوره اضافه
نماید تا سه بار استعمال کرده مرتبه سیم طریق طرح آنست که همراه
۱ مثقال مس منقی را که از نعمت و ده مثقال نقره خالص در حلیه جرج
داخل او نموده بعد همین ده مثقال دوای مزبور را کم کم در حلیه
تطعیم نماید همراه قمر و مس مذوب باید تا تمام صرف و تطعیم او کنند بعد
همین نصف قمر رد با اشعه و بعضی گفته اند بجای شوره نمک ملح
با سه جزو نمک سه بار بهمین طرح سحق نمایند سابق شد و دزدی کاو
و مس مهشد و بعد از سه بار در ظرف ریخته آب آنرا کذاشته صبح بردارند

روغن است بعد قدری از گرد طاحونه آورده در میان آن روغن سرشته
شده بپخته خشک نمایند بعد یکدرم از آن بر پنج درم مس منقی طرح کنند
و یک خمیره نهند قمر روبای شود و هم از مجربات است باب فی ترکیب
شمس بدلیل موجه قمر ده درم روح توتیا ده درم سیماب ده درم
اول قمر را بگدازد تمام گداخته پنج درم روح توتیا را اندک اندک دهند بعد
پنج درم روح دیگر را بگدازد و ده درم سیماب را الغم کرده داخل روح
کنند بعد از آن همین ملغمه روح و زیبق را داخل قمر مذبور را آهسته آهسته
دخل دخل دهند تا تمام آن روح زیبق را بقمر که مذکور است در اول
پنج درم روح بخورد او داده طرح شود بعد از آن قدری از مرغ عقاب را
حاصل تطعیم او کنند قمر خمیر کند بعد خمیره زنند شمس است باب فی عمل
قمری مجرب علم زرد و زرنیخ و مس و نوره زرکی و شنگرف است قلع
و نمک قلیاب و الک و طلق و حلوب و عقاب همه هم در میان بلدیکدیگر و صابون مجرب

برابر همه دواها بهم خوب سحق و حلالیه منعقد بعد پاره زر رنگ کرده
و صفحات زهره را در زری رنده بدین دارو ها فرش و لباس کرده
تو با تو نه پر شود بعد با گل پر ده خوب نمایند زهره قمر کعب نقره گردد یکی
از رنج حسد قمر را از کشتم با یکی زهره منقی بهم آب نمایند و زر نیز
بعد یکبار دیگر از آب زنند و مقدار سرسی رنگ قمر داخل و در وقت گداختن
دارد اسکنه تطعیم زر نماید خوب مشق باب فی عمل دیگر از عمل قمر مشتری
و عبد بهم زرنیخ هم ملغمه کرده بعد آن را در میان سرکه شده نمک اندرانی خوب سحق
و حلالیه منعقد نام ملغمه خوب رسیده شود بعد در میان خمیره آرد گندم نهاده بر بالا چرب
کرباس سفید در میان طعام چرب شده تا شهوات خوب پخته باشد
دهن ریزند پخته باشد در میان آن قلب طعام فرو برده در میان طعام بعد باشد
تا طعام پخته شود چون طعام گذشت سرد شده دست بار دیگر در آن آورده
باز بگل حکمت سحق و حلالیه نماید بعد باز در میان طعام نیم پخته کند از زر
ایجمل است بار کنند زیبق عقد شود و یکی از آن نیز زهره منقی طرح نماید

قمر یکه زیبق المجرب **باب فی عمل مشتری** اخذ المشتری زیبقیه ولو نیه
ذهبیه فیه الکبریت والملح عشر مرات ثم یذیبه ولطاعمه الغضص المسحوق
قلیلا قلیلا ثم تفرغه فانه منغش زیبق بجه وضربه ولصلح ویحکم منه
واحد علی واحد من القمر یخرج قمر جیدا **باب فی عمل الصاد مشتری** از ارباب تجربه
گویند اگر حلق مجلو را با عقاب مصعد اقلعی با کبریت سه بار تصعید کنند
سبک یکه و مشتری را قمر کند **باب فی الصاد** زار المسا از اشباه قلعی را
رفته بود او را با عقید کبریت مطعمه کنند وطعمه را اوزان کنند بود از آنکه او
با ملح و زاج سحق کنند باب ملح و زاج مقطر انجیر حلقه نموده باز و سحق
کامل کرده و باب نشسته ملوحت او را رفته و خشک نموده داده او را بگ
و مقدار الصعقی شوره مصعد بخبه دار سحق ملح مجموعه با ماحص الشاش کشته
بند فرمهار برت داده خشک کنند بعد زمره منقش را که اخذ کرده با ابی آ
خ ... یکمن از آن منقق اضافه نموده زغال ... ریزند در کره خانه
بر ناط امکنه سم ثابت بعد بهمه یکی زرده بطبخ میرود در دقیقه
تمبد تشن انکه یکمرد از سم بیفید مثلا جوال دهم بول ... و
سیاه ...

ریم قلعی دوای زنگار یکمثقال اجزا را حدا حدا سحق کرده و سم را هم سحق
نموده همه را باهم در ترتیب مرتبه کرده همو را بر بالش طلایم دمیده تا بخان
از طرف شود تمام ثابت یکه و این سم ثابت شده با این دواها
سحق و صیقلاره نماید و بعض تنها با ملح قلی و زنگار سم را ثابت میکند
باب فی ثبوت تلخم زجه سم او در خمیر زر ارد و چرکه گشته و در بر جا نهند
کم ... پس ... صباح حبه را از او بر دارند و ... بار از خمیر ارد و چرک حبه نموده
در ... سم ثابت شود و در من ... **باب در ثبوت** ... گر عقرب با
مبال جا ریکروز تا شب دوازده ساعت آتش دهند و هر قدر
از بول جا رکم شود در شیشه بکند در شیشه نقبه باید بود قدری از آن
مطبوخ بول جار با او بدهم او را سحق صیقلا به اندازد سحق کامل کنند
تا بحد ... شود بعد در فرع ... منقق نموده منقش را یکه ... ابس
را از قمر ... چراغ طرح کنند صبح ... بعد و ... ثابت
در آتش ثبوت دارد و ... قمر را اضبع ... در این تکرار

به تجربه رسیده اگر بهمین روغن زعفران آلوده شمع کشند تا شمع و
هر جا را بقوت تمام ثابت میکند و شمع شود اگر عجیب باشد در زعفران
آلوده این عمل را به نسخه شیخ بهاء رحمه فرموده است در آن
رساله مرقوم است بدان صاحب رساله تراشیده و همین زعفران
بدین دستور هم شمع سازند تمام است و بعضی از حکما فرموده اند
هر گاه کبریت [illegible] اعقاب مصعد از آن بکمال [illegible] مسحوق و صلایه
نموده تصعید نمایند و همین مصعد را [illegible] مسحوق و صلایه
تنقیه [illegible] نمایند بعده با همین زعفران آلوده مسحوق و شمع سازند
[illegible] و [illegible] همین را [illegible]
طرح کنند [illegible] شمس [illegible] شود و مجرب مافی العمل
قهوه دان قمر را اگر [illegible] معکوس نمایند با [illegible] قمر را
با [illegible] معکوس [illegible] قمر معکوس را

در قهوه دان

در قهوه دان سنگی ریخته [illegible] مثقال [illegible] هم [illegible] در قهوه دان
یکجا غنچه و تریاک در زعفران [illegible] نمایند بعده بالای آتش [illegible]
[illegible] که دانسته [illegible] چهار [illegible] بعد [illegible] آورده [illegible] را
در تری قهوه دان در آورده [illegible] اگر تمام عقد شده ثابت [illegible]
در تری [illegible] ریخته افتد [illegible] میکند تا عقد باید
و آنچه فرض شده در تری [illegible] کرده [illegible] مسحوق
نموده بالای آن [illegible] مسحوق [illegible] کرده
در تری [illegible] اول [illegible] مثل قال
کوره [illegible] و قمر معکوس
[illegible] بعده [illegible] باید
[illegible] قمری حاصل شود معکوس [illegible] معکوس [illegible]
کوفته [illegible] ریخته [illegible] وصل نموده محکم [illegible]

خفیف نموده باشند بهم رسیده در زجاج فی الحال شعره بی عیب باشد

باب فی صدرت تبییض زهره از قول جابر ابن حیان طریقه آنکه

بگیر زرانب یا نیم درهم و از زجاج سفید جزو و ربع جزو از زرنیخ احمر

و رقیق و هر کدام را جدا جدا سحق نموده خوب بیم همه را یکی در ظرف

آلت دارد یا سفیده تخم مرغ در ماء الابیض باشد و سفیده مروارید

بهم پیدا نه لوم ال عقاب صعید افتاب با خل منعقد خوب بهم زده آنوقت

اجزا او را با آن سحق و صلایه کامل نماید بعد بیست ساعت شبانه روز

بعد قرص نموده نگاه دارد هر وقت زهره را آب نماید از این اقراص

تطعیم او نماید بمقدار نصف زهره او را سفید سازد و مجرب

باب فی اکسیر روح توتیا از علک صحیح و نسخه معتبر آرد روح توتیا

خوب و از سه جزو روح را اراده کرده فرار را با دو ملغمه نموده

بعد تشش ساعت مدام از سحق و صلایه کرده بعد با آب سحق کرده بعد

بگذارد

نمک اشست ... ملغمه را از ... صاف نموده آنوقت بمقدار

نصف ملغمه از قلقند قبرسی با آن [illegible] سحق و صلایه نموده در قرع و انبیق کرده

بعد از آن تصعید و حل فرع ادر ... حلک یا در دیگ ریگ تا کم کم کند تا آتش قوی بتدریج

در اول آن خواند که قوی تا مقطر آب ... و ثفل آن سیاه لون حی باشد

آب مقطر اندر ... شفیقه و سحق نموده تا تمام مقطر و تطعیم شود بعد

بگذارد در زیر آسمان شب شبنم داده صباح آب ... مقطر

تا بیات ... را بعد از سحق و صلایه و تطعیم مقطر ملغمه ... باز

شبنم داده ... بمقطر ... بعد ... باز

بار یا ده از آن تا ... ملغمه ... ورق طلا باراده طلا

یا ورق نقره یا اراده نقره ... خفیف در ... گرم ...

همه ... قدری باد ... الغور اراده نقره روغن

شمع ... اگر قلعی ... سیاه قلع گرفته

شده باشد تا قلع شعبه گردد تا بدین دست مدهن مهروره کهنه را وجهید
دسته است جای کهنه را آتش نهند تا برزد چون تمام برخیزد شده
نهند قرص شسته نمی گردد چون نگشید در میان آن حوض تا جوهر فرنی خالص
فتات بیرون برده اگر نشد و اگر قطرها بدین روغن تا برارده طلا
بدین تا زردن تن شمع کنند بنظر بعقیله گفته شیم بیدان شمع شده زر را چون
زرین است بسبب مستغنی آلید در رتبه حدّت آتش زرده بدار از حلش
لته قرص را آن آورده علاقش را تشکسته شیمی با غش منعقد
زر حالت نبض طرح شده هم قمر روم شمس ان و منعقد حل
حکیم رستا نبیه **باب فی عملی** بدانکه دستار شمس بلند
اگر آن در ترکیبات از نقش بهتر عمل نمی بلند جابانکه صاحب
نکرده در رساله خود در خواص فلزات تحریر آورده است قشانی
ذهبی در فصل رابع جزء اول از رساله افهم طریقه انکه
مرتبه را باید مصعد نمود تا این فایده از دستور رسد طریقه تصعید
الخ

املاح ادویه را باشد با مسحوق شنجرف مصلا یکعدد با عماس نقد در ظرف چینی با
خالص شده باید تا رفع رطوبت تا تمام شود باید مسحوق را خاک نمود که
مقطر را در رنجیده در آفتاب نهند تا بابش آفتاب نشرت شود تحریک
باید چراک سوار خود را بر که دم برکه را از رنجیده جدا اضافه باید
تا هفت بار یا پنج بار خیس نمود سوده در دیگر ریخته بریده الوف ادویه را
تا آب خالص نشسته و خشک نمود سفید در اواق کف آلوقت بار نمش
نمک در نمش را چه بکند سفید باید مصعد نش باید تا اکثر جوهر او آب
مصعد شود با زرنیخ اکال هالیم حجر مصعد را بگل زیبات مشتری مقطر
طرح باید قمر لقد و مد المحرب **باب فی تکلیس** جابار شکننده عقاب
تا آب بصل سفید شسته نمود در قدح مطلق باش نرم نرم نشر به در نشسته
تا آب بصل هر بار باید تا منعقد شود همین منعقد شنده را در علی
زرنیخ چابار شکننده تطلیم کنند آن حبه را شمع بغلیند ملغم کنند جرعه

نکته هرگاه ملح را با کف دریا خرد بسته باشند خوب باید هم دران
کف دریا با عقاب داخل باید هم بعد از آن غرب کنند **نسخه** هرگاه
کف دریا با صدف مرتد بیاد و تنج در بسیار الکل را امیخته باید خوب
نماید اول از سحق صلابه نموده با نمک عقاب سید سوخته کرده بکوبند بعد
طلا آب شود در ساعت واصبح علیه ان ارادت بجمیر فقد اراد انکار
و اتسو به الزیبق المعقود فانه بحجر فالق منه مثقال اعلی عشره من
الفضة بصبغه فانه مجرب هرگاه زرنیخ را با نمک عقاب آفتابی زرد
طلا باید نام زیبق معقود فانه بحجر فالق منه مثقالا الی عشره

باب فی عمل سکه بات حکیند سه بیضاه روغن آب کرده نیم گرم
نصف بیضاه و از لعاب کتیرا سه مثقال با فلفل آب زعفران تخته ریکش
زبانت خلوط کرده با نو مانند نیم گرم [illegible] بعد در ظرفی کرده با
سفتنمه ته سکه شود و با آب زعفران هم درست میماند حقیر
خود قرار داده [illegible] ار ارباب زعفران ساینده ماس [illegible]
الهی

ادویه نوع دیگر باب یکی از روغن آب کرده شود سرم قبا دستره تخم
کافه حلم آل حمید در حافی کرده روغن را نیم گرم کرده ربات
مزبور را بیزند در تابستان پنج علاوه بسند و در زمستان آب نیم گرم ماو بزند
در ظرفی [illegible] نماسکه شود و هم مجرب **باب فی عمل** دیگر از اسرار عزیزه حجر
گل زرنیخ با گل صابونی رنگ را اجزاء اش به نسبه باشد با بلکه خود از جانب
ماست طلا نموده بعد ۲ ع ۲ ۲ ع ۴ ز را آتش زده نرم شسته زیر شعله
آن بدار درجه نار سبز زنند مثل صغیره را بعد بات ریک نشسته همه جانبی
خود را نصف ور [illegible] و هم عمل [illegible] **باب فی عمل اتصال** دیگر از اسرار عزیزه
استخوان گاو یا گوسفند را از زیر خاک آتش دار را خشک بعد کوفته
و بیخته و مثقال یا شیر هم بیده ریزه نموده در [illegible] داغ آتش
بجوشانند چون این روغن را بر عضو یکه بریده باشد مثل بینی
گوش [illegible] یا درست [illegible] و امثال آن از زخم بریده جراحت [illegible] بمالند
و هم بچسبانند و بیه بندند بعد سه روز [illegible] ان عضو را بهم

وصل زهر و کند مثل اول و خون را هم به بند و در اول مجرب مالیدن
و مرهم کاری در الحال باشد در سه روز به کند و به تجربه رسیده است
باب فی خواص گیاه نیش دار از سموم قتاله است و آن را باصطلاح
گیلان مار بجا میگویند مشهور است و در مملکت خطا و ختن مار آنجا نیش
بر نیش را میبویند و زهر نیش در ریختن تا اثر می نماید چون در [illegible]
سوزش زهر را کند مهر و بند علف حدوار روشه آن را میخواهند زهر
نیش را باطل کند و از خواص او آنکه خون ریشه او و برگ و تخم او
تربیت اند و اگر می نماید دار از مسمومات منصوص ریشه او
[illegible] در رگ [illegible] و زود حل شود با اگر [illegible] است و مجرب
باب فی خواص علف عنب الثعلب انار ده [illegible] خوانند
آب تخم و علف او مشتری را کم کند تا [illegible] صدق [illegible] کند [illegible]
شکر [illegible] باید در [illegible] مفرقه جدید تطعیم مشتری نماید
باب فی عقد و تکلیس زیبق دار [illegible] الفار سفید [illegible] زیبق

اجزاء است کانه اول را جدا جدا سحق و صلایه نموده بعد همه را در یکجا سحق
و صلایه نموده زیبق را بعده داخل اجزا نموده باز سحق نموده و بعد
او را با سفیده تخم مرغ خمیر کرده مجمد [illegible] ساخته و خشک نموده بعد
در میان بوته کرده [illegible] محرق بر آتش بسیار ریخته در کوره [illegible]
اول [illegible] سه ماه [illegible] از بالا دمید تا شیشه از [illegible] فرو گیرد بعد [illegible]
دیگر از زیر دمید بعد همراه [illegible] از بوته [illegible] زیبق را
در ریجه ریز در [illegible] منعقد شده و باشد [illegible] سحق و صلایه نموده [illegible]
شده باشد مثل خاک سفید تجربه صحیح آنکه چون [illegible]
سحق نموده بعده در قرع و انبیق کرده تقطیر نماید و [illegible] مقطر [illegible]
خاک شده را سحق [illegible] نماید [illegible]
ایضا فی عقد [illegible] از قول [illegible] طریقه آنکه صفائح [illegible]
شده [illegible] فرو برده در [illegible] آن [illegible]
مشوی نموده در ظرف خزف مطین [illegible]

ولهش را قوه دهند که در آتش ۱۲ ساعت بست و معلق امر ضمن شود
بعد از سرد شدن بیرون آورند و باب یک شر بیدرا مخصوص است **باب فی**
عمل تمام بیت الاکسیر بالخواص یکبار از زر اده یک کس ده درم و از زیبق سیر دو
این هر دو را باهم ملغمه نموده و از قلقند حل کرده اکلیل خالص با او تنقیه و تشویه
نموده بمدت سه شبانه روز بعد همین ملغمه را با انمودرش از زاج قبرس
مقطر زرده مقطرش را بهمین ثقل ریز نموده سحق و صلایه کرده باز
تقطیر نموده بمدت شش ساعت و شش ساعت دیگر همین مقطر را
با ثقل نموده سحق و صلایه کنند چند بار تکرار تقطیر و رد با ثقل نموده
تا منعقد شود تقطیر کرد بعد از انتهاء تقطیر از رخ ملیق بمثل خرج
موبد همین سیاه جگر را در قدح چینی کرده باشد بشد وصل حکم و مدت شش
ساعت آتش برده بعد از سرد شدن بمثل قمر جسد بی باشد
همین جسد یکی برده از زر بطرح میرود اما در سه بار باید طرح کنند و مجرب

باب فی تدبیر عقرب سیماب اول از مرد باعقاب مصعد نموده بالتدریج مجرب
سه مرتبه عقاب یکم ال سحق و صلایه نموده به تصعید برد بعد سه روز از آ
بمثل جا کار غسل کنند و از بامداد تا شبانگاه در هر وقت که غسل شده
بر بزر کنند که غسل نماید چند وقت او بعد از سه روز بر دارند و در یک ظرف از حار را کم
[illegible] رفته باشند و مقطر از قرع و انبیق صاف ساخته باشد که [illegible]
القدر تا صفحه قمر تجربه نماید اگر حل خرج را سفید نکند بلکه مطوش سازند
عمل تمام است والا باز همین شراب آتش یک مرتبه دیگر حل نمایند تا علامت
راست آید بدانکه همین عمل کوکرد در عقد سیماب کنند عقد محکم دارد
کار نماید بدانکه خرج این عقرب بعد از طرح بر نحاس منقش سحق
کنند و در ظرف چینی سفید را بنهند در هم ظرف زرد سفید زر
بر شد چنانکه ظرف بالائین در زیر نشسته و بکل حکمت مستور
نماید و چراغ از زیر آنها زیت با پنبه در زیر او روشن کنند فتیله

نطرون زیبقی ده با آتش ملایم یکساعت زود رفیق بر افروزد لیکن

چون لغزان نشاند و بگذارد تا سرد شود و اخراج کند چنانکه بگسل

شنجرف سرخ بر آید پس از آن مدبر جوهری بر نهد جزو و قمر طرح کنند

و شمس اعلا بر آید و سرب منتقی بطرح مس درو مشتری ابیض طرح کنند مرورد

فی تصعید الغل عقرب عقرب را سحق کنند با مثل او املاح تازه

آب بدیده پس تصعید نماید و آن مصعد را برداشته آنچه با مثل او ملح

تازه آب بدیده سحق نمود باز تصعید نماید بهمین دستور تا سه بار

بیخ بار بخوبی سفید شود و حکما فرموده اند عقرب مصعد چون با عقاب

مملول عقاب اصلی شود اگر سیاس منتقی و مشتری منقی آید فی سیخ

جزو و مه رجوع مقتبله ملغمه ... علیحده بهتر از آن و طرح

النقد بآب الملح سحق و حلال نماید سراد عطار را بالتمام آید

کون

زایل شود در بعقیه زند و نیز سحق نیز بهمین با الملح ... ان تجویز ... اند

و ملح اندر اند باید لیکن تا شود باب فی عمل عقرب جز از آن جا ... جند

طرح پذیرد و مستوی گردد عقرب اصفر و بما الملح چندان سحق و تعقیه لا

نشده تا مانند سقف شود پس از متقابل آن عبید نشا و نهرده چون

از مشتری منقی ... کنند و عقید معلول ... او را در زیر ... تا تمام تحریر شود

و با ملح چندان او را نشست شود ... و سواد او با تمام از زیر ... ازاله

بعکس پس مر ... او را بآب ... مغرور مغرور سحق نمایند تا بهم تحریر

شعاعی پس ... قدح ... مطین کنند و قبح ... مطین ... بر او

مینشند وصل قدحین را نشد وصل نموده نمک و ... و ... در شهر

آتش معتدل داشته با ... افته باشد ... و ... حکم کنند

بگذارد یک روز ۱۲۱ ساعت ... چون سرد شود قدحین را اخراج نماید

و از هم بگشاید و در دو صاعد بر قاعده باید و سحق بلیغ کنند و اعمال تصعید ورزد
صاعد بر قاعده را هفت مرتبه رسانید چون آید بدین مرتبه رسد حجر
ازین پس جزو از زهره منقی طرح رود و از آن قمر حاصل آید زین حجر
خواهم قوت هم پس کامل باید طریقه آنکه مدبر را بماء الحیات چندان سحق
و تشمیع و تشویه کنند چون بر روی صفحه زهره محمی تجربه کنند دخان از زر و
بر نیاید پس بر ظرف چینی سفید روغن ... باشد و آب ...
بر آن ریزد و پس ساعت در آتش نرم طبخ دهد و پس ساعتی بگذارد
تا سرد شود باز دفعه دیگر از آب خالص بر او ریزد و پس دیگر طبخ دهد و پس
ساعتی دیگر بگذارد تا سرد شود و این عمل را چندان کنند که مدبر در ظرف ...
خشک شود پس بر زهره محمی چون موم ... شود آنکه از او دخانی نبر آید
چون بدین درجه رسد جزوی از وی بر ۹۰ جزو زهره منقی طرح رود
قمر خالص ... بر آید و مشتری ... طرح رود ...

والله اعلم

عمل دیگر

و نهایت ندارد ایضاً از عقرب مس القمری عقرب اصفر را ابدالحمار
... باید تا ثابت ... پس ... کرده ...
نهند تا حل شود و صاعد ... رود ... قمر منعکس عطارد مصعد
و عقرب ... اجزا از آن مرموز ثابت محلول ... الدوام
تقیه کنند و سحق باید ... آن ... و ... آتش
آتش نرم نهند تا ثابت و مشمع شود ... از آن ... جزو
منقی طرح رود ... اعلا شود ... قاعده ضابطه
کلیه در ... صنعت آنکه بعضی ... اکسیر را ... خواهند
... کنند اول آب سیاه قلعی را ... آن قلعی را
... زهره منقی در ... طرح کنند ... باملغمه
تا ... طرح ... تا کامل ... شود ... المطلوب فی باب عمل
القمری العقد الملغمه ... مصعد

اقتاب یکشبانروز در تحت تشمیع نماید تا حل گردد مثل خمیر ضعیف شود الی آخر

فایده این است که مکرر از این مرموز زر در چهار ملغمه رسیده عقید

قمر و یا عقید و مشتری در بات [illegible] سحق و صلایه شده و [illegible]

تمام رفته باشد در بوته فرش و لحاف بدین کاس و عقاب مطهره

نماید و هر یک شبانروز به رده صباح هر روز در آورده اگر خوب

عقد شده باشد فبها و الا باز سحق و صلایه نموده بدین کاس و عقاب ممزوج

باز فرش و لحاف کرده بدین سر تا ثابت شود و قایم النار گردد

پس حجری از روی آن جبل حجر زهره منقی بطرح رود و اصلاح آید

ایضا و در ملغمه عقید و طلق [illegible] همین عمل نماید تا کامل شود

فی عقد ملغمه ملغمه رسیده قمر و سیمات را در بوته کرده و کف قشر البیض

فرش و لحاف نموده پس مقداری مرتک سفید بر بالای ملغمه ریزد و

مقدار عقاب مسحوق بر بالای ریزد پس بوته دیگر بر سر وصل کرده

دانند وصل

دانند وصل محکم نموده بعد از تجفیف شد وصل یکشبانروز در آتش نهند شبانه

روز بر آتش انگشت معتدل تشویه دهند هر روز ثابت و منعقد شده

حجری را در سبیل حجر و مشتری منقی طرح رود و خلاص کنند ایضا

فی عقد ملغمه لصاف لصاف صیصبح ملغمه سیمات و قمر را قمر یک و عقید [illegible]

سهم النعام ممزوج بعد ثلث تامه و عقاب مکلس فی و ملح اندرانی از هر یک جزوی عقاب

ملغمه یک کرده و سحق نموده بعد ملغمه را باین اجزا بسرکانه سحق نموده [illegible] ملغمه

در او حجر شعر پس آن عقاب بر آتش این کرده و زمانی بگذارد و آن را

ریخته باز جدید از ریخته تا بکرات غسل دهد ملغمه تمام [illegible] تجفیف کرده

اگر مقدار روی ملغمه و من عقاب [illegible] تشمیع تطعیم ملغمه مرتب نماید [illegible]

حجری بر سر جزو زهره منقی ها مشتری منقی بطرح رود و از ان عقاب

هر حجر زمانی [illegible] قشر البیض در تمک و عقاب در بالا ذکر آن [illegible]

فرش و لحاف نموده بدین سر تا ثابت و منعقد شود ایضا فی تخمیر [illegible] تصعید گردد

اوّل او را ابر کرده اند سه بار شسته و سحق نموده بگذارند عفن شود تا رکود
بر روی حجر سیاره زیبق با آهک سپیده ضم کنند و حرارت سحق و صلایه نموده
بعد تصعید نمایند بر این وجه ملح مسحوق در تحت آن آثال فرش کنند و تور کرد
معتدل مدبر را بر بالای آن نهاد و صعید نمایند و این تصعید یکشبانه
روز است آتش اوّل نرم و ساعت بساعت نرم تا آخر مدت و باز آنرا
جدید سحق نموده مصعد نمایند تا سه بار چون زر سفید شود بهمان عقوب

فی التصعید القمری

مبیض عقد بیاض میکنند و مو محرب و باب خطاب
الکلس ابیض یکلس البیض را اگر بدید تمام با آب قلیا دو زنگ سحق و صلایه
نمایند و یکشبانه روز در شوره گرم تشویه کنی و باز با آب قلیا
دو زنگ یکی مرتبه تمام سحق و صلایه نمائی و سه بار چنین کنی با آب آتش دوز
و دو زنگ سحق و صلایه بازی و شب بدو سن برین مرتبه سیم بگیرد تمام ملغمه
عقد را التقیه و سحق نمائی و تشویه بر تشویه تمام است کس حجر از این

مدبر شست حجر زر مره متفق طرح کنند قمر رو نیک شود محقق ساز
سحق و تشویه و در این عمل در مرتبه سیم بلبن عذرا باید نمود در تمام آست

باب فی صبغ لبن عذرا

اکبر دو شهار اشنان و سحق بلبع نماید
بر هر یک جزو از وی پنج جزو حل خالص عتیق بریزد و کیم دو مرد آهنگ
سفید صاف و سحق تا تمام کند و هر جزو را از پنج جزو حل عتیق بریزد
در سه روز تشمیس کنند لیکن بیابد کیه اکنده یک جزو از این استخار مقطر
و سه جزو مرداسنگ بیامیزد و این مر موزر را در سحق التقیه الابیض معکس
خراند و سحق و تنقیه و تشویه بهمین ادب کنند تا آن معکس تمام آن را
بخورد و ماند سفید کفو سفید کفو است لبن العذرا

باب فی عمل ماء الفرج

نسخه آن ده وزن علیه مصعد عبیر را تا آب
دو حل میکنند و چون بمدت یکشبانه روز زیبق غبیط را با آن طبخ
دهند عقد نماید زعفران احمدید بتجربه و عقاب مصعد افتاب را هر دو

مع النقل هم جزو زاج زرد هم جزو هر دو اشیا را در هاون کرده مند سحق و صلایه
نموده و با آفتاب تشویه داده و سحق کنند یکروز کامل بعد در آخر کار ریکهم
اضافه نموده ایضاً یکدست سحق نموده بتجریر علقه تقطیر نماید همین مقطر را
در شیشه نموده نگاه دارید بوقت حاجت عمل نماید باب فی طریق تقطیر
زعفران الحدید که بشنجرف در حل کند و در نقل مشتری بمرتبه شمس شود
از مجربات آنکه زعفران آهن و کاس علی السویه ممزوج یکدیگر نموده
زعفران زرتیب مینند بدین وجه که عقاب مصعد آفتابی را در سرکه حل بتجریر
علقه تقطیر نموده و مقطر را در ظرف چینی یا مینای کاشی به برادهٔ آهن مطار
نقیه و با آفتاب تشویه نمود تا زعفران شد بعد آن زعفران را سه بار دیگر
مذاف اضافه نمود و با آفتاب تشویه داده بتجریر علقه تقطیر نماید و خشک کنند
همین زعفران مشتری را صبغ شمس دهد و در جواب ان صبغ از وحدانیت نموده
و چون سه بار این مقطر شد زر شنجرف تعلیم نموده با آفتاب تا [illegible] و عقد تشمیع
نماید همین آب را از شنجرف [illegible] در [illegible] تا غوص نماید و یکی بر ده از مشتری
بیرون رود شمس خالص سازد باب فی عقد سیماب سیماب را با عشر آن

مع قلی یا قطرات ترکه بشد بیخ نماید بعد کفکم و ظرف ولعی را در آفتاب
گرم یا خاکستر گرم گذاشته باشند تا رطوبت بسر که رفع شود پس آب گشته
با عشر وزن آن شوره بدستور ... نماید و یا شوره ضعیف بعد شوره
هم بسنق لیموی زرد رفع نماید این است کمال صفحه زیبق پس با نصف وزن
او عقاب آفتابی و نصف وزن آن نمک قلیا را سحق بلیغ کرده و
نمک [illegible] فرش نموده تصعید نماید و مصعدش را گرفته باز بدستور
سابق با اجزاء مذکوره جدید اعاده تصعید نماید تا سه بار را مانند
الماس معقود گردد و اقل این تصعید سه بار دارد ... هفت بار است
سه جهت عالمهای ... هر دفعه مصعدش را گرفته با نصف
عقاب جدید و ملح قلیا بجدید مصعد کنند و همین مجرب باب فی تکلیس زیبق
طریقیکه مصعد مرتبه ثالث را از کهنه با نصف وزن آن گوگرد
اصفر و ربع وزن آن زاج زرد معقود مصفای تشمیس شده و مع ... عقاب

محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک معکس لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و هر بار

زر تصعید بعد اجزای مذکوره باید با حجر باقی تر باید نرم شود و آن تخمیر در امور

شمسیه ضرر رساند و در سه تصعید آتش را خفیف نماید تا باعث احتراق

و سیاهی زر نشود ایضا عقد و تخمیر زیبق است سه بار از زرشک تصعید کرده

مصعد یا غیر مصعد منقیه کرده و هم وزن او کاس مقلس محترق منقی و مر

بمبالغه سحق و صلایه باید و مقطر آب علقه قلقند قبر و در کره تا بند الحموضه

روز تمام تا بود در قاروره طین کنند و بر زبر نفل حکمت استوار کنند

و مکث در شمر گرم تا بشود به بر دو دیگر روز در آفتاب تا نسبت به بشوید گذارد

با زیبق آن مقطر مذکوره یکروز دیگر سحق نموده با زیبق تشویه گذارد چون

زر تشویه بیرون آید مجری نشده باشد این معجونه زرنیک یاقوت لیکن زرده

بده قمر طرح کند شمس شود و نیمه مشتری اسم طرح مثقال ملک حل زعفران

از زرده عقاب بهتر که باشند و خشک معقود باشند چون به آن انداز را

زرده عقاب مصعد آفتابی حل کند در آفتاب تابستان با آتش ضعیف [illegible] از زرده

مرتبه منقیه تشمیر کنند شمع و یکبار زیبق از قمر زرد و مجرب

ایضا حل زعفران الحدید را بآب معصور پوست انار ترش باید در

مدت سه روز و هر روز خوب سحق و صلایه نموده بعد در آفتاب گذارند

تا زعفران در آب معصور حل شود چون با محلول او عقد قرار باید او را

در ظرفی زر دارد و در بار ثابت گواید حل نشد و صل [illegible] با فرع و انبیق

و غیرها مسحوق تخته منخته با بعض نمک مشوی و غیرش زرشک با سفیده تخم

مرغ خوب سحق و صلایه نموده استعمال نماید و بعضی حکما قرار داده اند که

اگر بدید با زرده تخم مرغ سائیده حل نشد و صل محکمتر شبات

ایضا در شفقه زهره الحمینه [illegible] البیض ذ نمک را با التوبه سائیده با بیض اعلی

رشته در صفحه آن طلای غلیظ کشند بعد از آنکه با سفیده تخم مرغ

سحق و صلایه تخمیر کرده باشند بعد یکدار زبر بند رفع سواد زهره با الکلیه نماید

و بعد شوره و غار گیس در طاس چینی با هم بسایند و تکلیس شده میکند صفایح زر را

مکرر در آن تطفیه کنند تنقیه شود چون دار تو و ملح القلی و ... را

در سرکه حل باید و زر مذاب را صفایح باید در آن اندازند سفید گردد

شوره جوهر دار تو را با شوره تنقیه دار با سفیده تخم مرغ سرشته و چون

ساخته بمالیم مذاب التطعیم کنند سفید رو شود و مجرب است ایضاً عمل قمر

مجرب از استادی کامل رسیده و در او حلال فضه بستانند یک آن منزه ...

و ماء الحدید ... با هم ممزوج نموده در آفتاب نهند تا ... شبانه سفید ... روز

... بار بجز یک ... با هم ممزوج شود ... صاف ... علقه ...

نموده عقرب اصفر با علیم ... و ... گرفته ... باید با علیم ... مقابل

مثقال وزن ... از این آب بجز ... خشک نموده نگاه دارند بعد بستانند

زر مقطر سفید و ... از آن سرکه ... درم ... نقره

از قطره ... شد ... سفید ... کند ... درم آمد ... درم

از آن عقرب با علیم مطبوخ ... ذکر کردیم در آن ... حل باید اجزا او ...

در آفتاب

در آفتاب گرم نهند بعد روز دیگر وقت عصر صاف نموده و این آب حیات قمری است

در شیشه کنند و نگاه دارند بعد بستانند ملغمه قمری را یک ... سحق و صلایه شده و سفید

با ... که ... آب آتش خفیف مثل آفتاب تابستان یا در حرارت آفتاب ...

باشد بدین آب حیات تنقیه و با آفتاب یا آتش ملایم تشویه و سحق باید مقابل

مثقال وزن ملغمه ماء الحیات تطعیم او شود و سحق باید تا ... کنند و عقد

و در آتش ... نمایند ... کامل است پس از این اکسیر یکی بر ... از زر منقی

طرح باید قمر خالص شود چنانکه ... سالم و ... را بدو اکسیر ... حل

منقی طرح باید قمر خالص شود ایضاً فی تبییض ... از ... عمل ...

ملح قلیاب ... زر ... مقطر سفید سحق و صلایه نموده با آتش ملایم عقد

نماید چون از این معقود را در حل ... تطعیم نماید ... را

ز اجزام ... خالص نموده صاف سفید گردد و قابل طرح اکسیر ... تمام

ایضاً ... تدبیر کبریت زرد ... با زرنیخ و ... هر کدام را ... حل و از

سفیداب قلع ... آن و این ... سرکه ... بسایند ... آتش خفیف

هر دو بار کبد بدید سفید ... فتح کشته مثل التصعید
... و تصعید ... ۲۱

نشویه دهند یا با آفتاب یا ستانند تصعید کنند و مصعودش را از قفه در مرتبه سیم
بخیه ید سفید اب قلع نموده باز نمک نشقه و تشویه و سحق کنند و تصعید نمایند
تمام آنکه تحقیق بلیغ ... یافته از زر مره بطرح میرود را **ایضا فی تصعید کبریت**
در زرنیخ و بعضی از حکما در تصعید کبریت و در زرنیخ بعینه قرار داده اند مقابل
کبریت یا زرنیخ نوره صاف سفید را همو زن شان با آب جمع اندر انی سحق و
صلایه نموده و بدین سخیف بگذارند بعد از انکه بداد ... تا ... تشویه نمایند کنند
مصعود که اند باز تجدید بوره کرده و بات بک سحق و تشویه و تصعید کنند
سه بار بلکه بعد از انشقیه و تشویه و سحق نمایند بعد مرتبه مصعود را
باو یار نموده بدین عقاب تشمیع کنند چنانکه در صفایح جاری شود و جوهر از
ریختگی ... **ایضا فی تصعید زرنیخ** و زرنیخ کبریت یا زرنیخ را ...
کاشی ... نموده و چهار مقابل آن از نمک قلیاب و زاج علی التسویه در او
ریخته ... سه روز بگذارند و هر روز در آفتاب بنهاده یا با آتش خفیف طبخ داده
چند باره آن را حرکت دهند و برهم زنند بس انک قلیا را از او را جمع نموده
ابکم

٢٤

ریخته و با آب شیر ... کشت دهند تا طوبت آن بالتمام برود و بعده
بتخفیف نمود باز بدستور مرطوب از آب نمک قلیاب بر او کرده و در آفتاب
تشویه دهند تا سه بار این عمل را نموده و هر بار سه شبانه روز بگذارند انگاه
بعد از آن نمک را از ریخته با آب شیر ... شست شو دهند و خشک کنند و در مرتبه
سیم سواد و فوت یافته او بتحلیل رفته بطول عقاب تشمیع نمایند و سحق
و تشویه کنند در صفحه تجربه نمایند اگر سیاه نکند و جز این به سفید کند
و دیگر از رو در حل ... آتش چون سیماب را گرم کرده در بوته لوی ... افکنند
عقد شود **باب** در ریختن مقدار نمک قلیاب و نمک طعام از هر یک بیک جزو
و بوره سفید سه جزو با شیر گاو و یا شیر گاو میش منعقد ... او را
... تا شوند قدری بپرورده با آتش خفیف یا با آفتاب تا ... بگذارند تا عقد
و بکار برند **باب فی صفت** ... زیبق و طلق ... نمایند و حل کنند
نمک اندرانی ... علی السویه نرم سائیده تقطیر نمایند مقطر آن
باعث جریان طلق و زیبق است مهتر بطرح میرود **باب فی عمل** [illegible]

عقد سیماب کنند اول نمک ۲ مل زیبق ۳ مل زرنیخ ۴ مل گوگرد ۵ مل
توتیای هندی همه هموزن یکدیگر همه را سحق و صلایه نموده بدیشه کرده
در میان دیگ ریگ یا خاکستر گذارند بدستور شنجرف آتش دهند
تا شنجرف حاصل شود پس آن شنجرف را در بوته قرص ریزد دلی ف
ملغمه سیماب ۴ مل در روغن کم ل منعقد نموده و سر خفیف دهند عقد
شود **باب تبییض** زرنیخ بستانند زرنیخ و همورن او عقاب
مصعّد آفتابی و هر کدام را جدا جدا سحق نموده بعد هر دو را بهم (یکی)
سحق و صلایه کامل نموده در کوزه کرده و سر کوزه را مهر شد و گل نموده
یک شبانه روز بپزد بامداد بیرون آورده و در ظرف سنگی یا چینی مالیده
نموده دارمیگا در میان کرده و سفید و صاف بهم باشد در نیل نموده در آتش
بجوشانند چون تیره شود بدل نموده به سفید تازه علاوه کرده
بمدت سه شبانه روز تا در ظرف زرنیخ مزبور آب شده قرص بسته
دهد او را با آب نمک گرم بشوید بعد با آب زاج چند بار جوش داده
تا زرنیخ

تا روغن از جسد او بیرون آید مثل قرص زنا بسته شود و هر گاه پنج یوم بامداد
او را اگر از زر مثل نقره جسدی بیرون آید اکسیر مس و قلعی است و
در بعض نسخه چنین نوشته اند اول زرنیخ را با آب قلیاب و سه روز
و طلح اندازند بالمناصفه علی السویه بدین آبهای مسلطه بمدت سه روز
طبخ داده و سحق و صلایه نموده تا خوب سفید و جلی و عاری شود آنوقت
بالمناصفه با عقاب مصعّد آفتابی بدین روش جدا جدا سحق و صلایه
نموده بعد تشویه برده آنوقت در ظرف سنگی یا چینی کاه جوشانده و در سه
شبانه روز بعد با آب نمک شسته و با آب زاج طبخ داده تا قدرت
خدای جل جلاله را مشاهده نمائید چگونه اکسیر خواهد شد **باب فی عمل** ...
یک نوع بوره است که بوره طعام میگویند و بوره نان هم میبایند
و داخل خمیر نان میکنند بوره است سفید و سبک دانه همین
بوره را سه روز آب قرار دادن ریخته مدت سه روز پس از آتش
بپزند بعد از سه روز صاف نموده منعقد تجرید علقه دیگر آتش عقد نمائید

سرخ لون شود و نطرون همین تا مافی صفر مقطر یکه زرنیخ را
شمس لون کنند و احیا نماید و حل کنند اول نیم چارک زیبق حل
بقرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را انگاه دارد بعد شب نا بر زیبق
مثل زاج قبرسی و سحق کنند و نیم مثقال کبریت زرد مسحوق یا زرنیخ کنند انگاه
این مرکب را سرزده تخم مرغ سحق و صلایه نموده تا چون حمری شود و
هر یکوقیه زاج را اسد سنگ کبریت و رسد وقیه زرده میسایند
انگاه بقرع و انبیق تقطیر نمایند انوقت بمقطر این عسل و همین زاج
مقطر و زرده تخم مرغ زرنیخ را سحق و صلایه انداخته و تشویه
نیم سحق کنند تا مدت سه روز زرنیخ برنگ شمس شده حل کند
و این کار با نظهور رسد چون یکی از این با قمر ... و طرح کنند
خلاص بیرون آید چون تحسین زرنیخ را منعقد الجمر کنند
و آن سرب مجمر با المناصفه در ... طرح دهند ... صبح

دهم در خلاص خالص لعبه تمام عیار شد مافی در شقه زرنیخ زرد را
بآب نشوره طبخ داده هر دفعه سحق و صلایه نموده چون از نشوه شود بخته
الیفه باب سمی ره طبخ ملایم داده تا سه بار بعد با خالص نیم گرم تغسیل نموده
خشک نماید از آتش تجفیف شود مجرب است مافی عمل زرنیخ روح و نفس
و جسد بستاند یکوقیه زیبق و مقابلش یکوقیه مشتری را که گداخته
زیبق را بدو ملغمه کنند و ملغمه مزبوره را بهم خوب سحق و صلایه نموده بآب
الملح نیز خوب سحق و صلایه و تشویه نموده ملایم ملغمه چون رسیده شود و مثل
مغز استخوان نرم و نازک شود آنگاه باب خالص تغسیل و رفع کدورت
نموده خشک نماید و بعد همین ملغمه را با او وقیه زرنیخ مسحوق سحق و صلایه
نموده بتشویه برد و صباح را برآورده بمقدار او وقیه زرنیخ در
خوب مسحوق اضافه نماید و باز تشویه باید باز بعد تمام حاجت و امثال
آن بتشویه برده یکشب و صبح بیرون آورده مرتبه سیم نیز او وقیه دیگر
زرنیخ مزبور را اضافه نموده و خوب سحق و صلایه کرده باز یکشب تا صباح

برده سه نوبت با تمام رسید بعده اجزا را بیرون آورده در آب ملح اندازند
نهایت سحق وصلایه کرده بمقدار یک ساعت یا زیاده از آن بعد
با آب خالص شسته رفع ملوحت نماید و خشک کند بعد ما عشر آن عقاب مصعد
اضافه کند سحق وصلایه نموده تصعید رود بعضی با عقاب هم گفته اند تصعید زرده
و درین تصعید اول مراعات آتش را منظار رود نشسته تدریج آتش را
شد نماید تا آخر کار زنک قوی بهم باشد و بمثال آتش جوهر زرنیخ نکند بلکه
اندکی اضعف از آن هم باشد اجزای سیماب روح است باد اکثر امتزاج شده
باعث احتراق جوهر سیماب بشود پس جوهر مصعد او را بمفتاح دوم
عقاب مشتمع نموده اگر واقع است یکی از شش و چهار تسع طرح شده
و کمرکه اند و نصف چهار قلعی را مقوم کرده اند و نصف و چهار مس را
سفید کرده اند و کی آهن را تکلیس ازو قمر کند و مستقیم نماید و این طریق نقها
دو باد کردش هم دارد بسیار خواص ازو بظهور رسد باب در تبیض
نموده زرنیخ آب قلعی و ارسیف ساین و آنچه اندازند هر سه اجزا نامنا صف

علی التسویه بجز علقه تقطیر نموده بدین آب بهای شستن زرنیخ را طبخ دهند
هر قدر مرات بیشتر مشق ریخته حد نماید تا مدت سه شبانه روز البته
زرنیخ را سفید کنند و جای نماید مجرب است و بعضی بمقطر قرع انبیق هم
قرار داده اند باب در جلا دادن طلای کم رنگ قدری شوره را با آب قلیل
سحق و خمیر نموده در صفحه آن طلا اندوده و بر آتش تاب داده تا شوره جوش
کند و خشک شود بعد بدست جلا دهند و بعضی زرنیخ و شوره و نمک را علی التسویه
خمیر کنند و بعضی زاج زرد و شوره با التسویه خمیر کنند و طلا نماید

باب آبجی

ملین بابت سیماب از قول محمد زکریا منکار است بوره لب شب سرب ملح
قلی است زرنیخ کار همه یکوزن جزن زرده از آن میکنند زم از کدو احجار
اجزای مذکوره را با جرن زرنیخ شسته تجفیف نموده قرص ساخته و خشک
نماید در محلول آب نقلعیم جسد بشکنند نماید ملین کو

اضافه ملیبض

احجار مسرده و مبیض زمبیض آن بوره سفیده را با بوره از هر یک اجزا

حل نموده بجهت عقد مقطّر کرده سبیکه سرب را در آن با صیقلی تمام داده
تا یک دو روز در آن مقطّر غمس کنند سه بار تا هفت بار رنگ سرب او را آن بالکلیه
زایل شود و من مجرّبات است ایضاً وسنم تا خشن قمر یا سرب گیرد را
تاب مقابل آن تنش درم و متقار رحیند درم در آن سحق کرده قمر یا سرب را
تاب داده سه بار در بین آب ریزد بسیار نرم شود و من الاسرار
باب فی صفت ماء الفضه بگیرد سفیده بیضه ده عدد و از آن مثقال
عقاب مصعّد آفتابی بهم بند و سحق نماید چون بسته شد در قرع و انبیق کرده
مقطّر آن را بگیرد و بعضی گفته اند مقدار آن مقطّر را داخل نسب دیگر روز
مسحوق نموده سحق و صلایه کامل کرده خشک نماید تا نطعیم زهره دار کنند
ازو سفید شود باب فی صفت رنگ حکماء الهند صنعت در نقره
تجربه نموده اند آهنی که مس داده باشد کاس و هموزن او مرقشیشا
با فضه و مرادرا تمام سحق کامل نموده بعد بگذارد در سبیکه نموده این آب
ربیع و در آن نسخه جابر بن حیان تعیین نموده بجهت ارباب صنعت

در زنگار هم چون خواهند ترتیب دهند از همین زر نسخه مر بر در آ
تا وزن خود سحق و صلایه نموده بعد او را در شیشه کرده عقاب کرده
با آفتاب تشویه دهند تا زنگار خالص بعمل آید بدانکه همین زنگار
صبغ قمر دهد و مصعد زیبق کنند در بوته مدتی خفیف و محکم نماید باب فی
عمل جابر بن حیان در سفید کردن مس مانند قمر با کبریت و نقره
آنکه نیم مثقال نمک قلیاب را در مغرفه آهنی کرده از کبریت و زرنیخ
بقدر آنکه در او فرو گیرد و باش طبخ دهد تا آنکه با نصف رسد تجدید سرکه
نموده ایضاً تا سه بار نمود خشک شده سحق کرده سه درم الی زرنیخ
اندروت و صابون بوزن همه بمقابل سه وزن ملح قلی و تیزاب
زیبق سه بار بطریق زر طبخ نماید چنانکه در سرکه نمود خشک
کرده همین دوا از فرش ملح قلی زهره نموده تا نماید و در حلیه
تاب بمقابل ثلث زهره یا ربع آن از این دوا الطعیم زهره دار کنند
زهره مرور بسیار نرم دست شود هرگاه همین مصنوع زهره قمر شود

چند دفعه باتش نرم تشویه شده در ماء الیوم غمس شده بسیار خوب سفید تمام شود
مثل قمر و این عمل ز بهترین رسیده تا در نهایت بدارد انفاق فی علم
تبیض زهره شب بمانی [illegible] آن بلور مسحوق و اما آن زرنیخ ورق مسحوق ربع آن
سحق نماید آن اجزا را نگاه دارد اما بیاض البیض بعد [illegible] قرصها
ساخته زهره را بجهت جلیس آن [illegible] اقراص را تطعیم زهره
نماید باید و سفید قمری شود و در نسخه دیگر مرقوم است که بجای بیاض البیض
با بیاض البیض اجزا را سحق و صلایه کرده خشک باید و تطعیم کنند

باب فی عقد ملغمه قمری [illegible] ملغمه کرده و ملغمه را
با آب الملح سحق و صلایه نموده با مسحوق [illegible] شده البیض [illegible] ملغمه را
نهایت سحق و صلایه نموده آن وقت [illegible] الفار را همه وزن
همه یکی باشند علیحده هر کدام را سحق و صلایه نموده با بیاض البیض تحلیل
کرده جسد ملغمه قرار داده داخل طاس طین [illegible] خفیف [illegible]

یا امثال

یا امثال آن [illegible] عقد تام الثمار شد و جزئی زرنیخ جز و زهره را طرح روز در
بر طبلکه [illegible] سیاه مشتری گرفته ده یک از آن زرنیخ را [illegible] مشتری در
جلیس [illegible] تطعیم نماید بعد طرح اگر [illegible] تمام است **باب فی عقد** [illegible]

[illegible] ابن حیان [illegible] اگر عجب [illegible] ثم آن [illegible]
سحق کند و [illegible] با آب بگذارند و [illegible] سحق نماید و ده مثقال
زرنیخ زرد و ورق مسحوق [illegible] اصفر [illegible]
نمک اندرانی مسحوق این اجزا را [illegible] سحق و صلایه اندازند و سحق
و صلایه کامل نماید [illegible] دوا [illegible] مسحوق را
در [illegible] بگذارد [illegible] طین الحکمه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] آجر [illegible]
[illegible] مخنوق شده مثل قمر سفید [illegible] مخنوق را
[illegible] نقره پاک [illegible] نقره [illegible] قمر را
[illegible] جز و زهره طرح کنند قمر خالص [illegible]

همراه آتش نرم میدهی تا وقت حاجت باشد و این عمل شد باب در تصفیه زاج زرد

قلقطار را در آب چهار مثقال نشادر حل نموده با آتش خفیف یا در آفتاب

تا بسته شود انگاه [illegible] داده با آب آن زرنیخ و زنگار حل شده بعد [illegible] علقه صاف

نموده با آتش خفیف یا با آفتاب عقد نماید از همین زاج معقود مصفا

یک جزو در [illegible] روح توتیای مبیض نموده صحیح آتش را در پارچه کهنه

[illegible] نماید با صفحه صفحه روح توتیا را در میان پارچه کهنه کند نهفته

[illegible] از زیر و بالا و میان و اطراف صفحات مذکور را همه جا زاج [illegible]

و دارید بعد پارچه را بنوعی محکم پیچیده که زاج بهم نخورد بلکه همه جا برابر او اکثر

و از ریسمان [illegible] بسیار پیچیده و در قدح [illegible] نهاده و در زیر صفحه [illegible]

آنقدر زاج را ریخته که او را فرو گیرد و مهر شده با آتش ملایم تشویه داده

تا [illegible] باشد [illegible] و خشک شده بعد [illegible] مطبوخ شده [illegible]

[illegible] [illegible] گرفته [illegible] خشک نماید بعد [illegible] حکمت

گرفته [illegible] خشک نماید و [illegible] [illegible] سیار خفیف دهد

شبانه

شبانه روز در آتش شدید دهد و باید آتش از زیر و بالا اطراف و فوق همه جا

در [illegible] برابر باشد تا پارچه بسوزد و خاکستر شود کمال [illegible]

او وقت [illegible] او را در بوته کرده و بر جاج [illegible] در [illegible] ریخته گداز زر

و اگر [illegible] کند [illegible] زاج [illegible] قمر را [illegible] میکنید شمس و

زر را احمر کند بنهایت حمره اگر [illegible] مثقال سرب محکم و یک مثقال از زاج توتیای

ثابت باهم گداز شد نقره خالص شود [illegible] اتصافی

تصفیه روح توتیا او را صفحه صفحه نموده [illegible] [illegible]

کرده با آتش [illegible] تا اندرون [illegible] سبز [illegible] بعد [illegible] او را [illegible]

او [illegible] زده تا رنگ [illegible] ریخته شده [illegible] ظلمات اخراج

بعد [illegible] برداده نموده و بر زرده تخم مرغ [illegible] شنجرف پارچه [illegible]

[illegible] [illegible] بعد [illegible] را در میان [illegible] قرار داده [illegible] ساعت

بدین [illegible] بسیار خفیف بعد [illegible] دیگر [illegible] صفحه [illegible]

عمل نموده [illegible] شنجرف پارچه [illegible] قرار داده [illegible]

دفعه سیم چنه مقدار ایضاً که برا او قرار داده مس بسیار رشید بدر نهند بعد از ساعت
تمام است انوقت سحق نموده مذبور را اب ملغمه در ریگه بریزند جیوه
خالص نقره باشد واین نسخه را شیخ در بینه بدارد بر در رنج بعد حل مس [illegible]
از جاهم کلام صاحب نسخه که بدیه حبه جزو درست بلکه یک حبه در دریو شده بوده
سه مس دفعه اول خفیف دفعه دویم وسط دفعه سیم قوی تر که حبه را
با جاقو برداشته نهاده بالا [illegible] باب فی عمل جوهر سم
سم سفید وصابون جوهر ملح القلی هر سه برابر سحق وصلایه
نموده تصعید کرده فرش از ملح مکلس مشوی باید و بمقدار [illegible] ازو
ساعت با آتش بسیار شده تا تصعید شود بعد جوهر سم بالا را گرفته با هفت
ماء العرق که سم ملح قلی در او ریخته با ملح مذبور حل شود همان محلول [illegible]
کم کم در سحق وصلایه بخورد همان جوهر سم داده سحق و تشویه باید کرد روز بدین
ترتیب از همان محلول تطعیم جوهر سم نموده سحق و تشویه با فتاب [illegible] صباح
با مانند آن آتش ملایم بعد در بوته ریخته در اثر [illegible] نموده [illegible] شده
[illegible]

در شمور گرم با خاکستر گرم یا آفتاب نیشانها باشد ضرر ندارد اگر مس در مدت شبانه
روز یا سه شبانه روزی چهار مرتبه مس [illegible] باید مدت [illegible] هفت ساعت
با آفتاب گذاشته [illegible] بار زیر بیرون آورده سحق وصلایه کرده مقطر مملوح القلی تقیه
باید و سحق وصلایه کنیز اگر با آفتاب در مس [illegible] دیگر ضرر ندارد [illegible] دو مرتبه
چهارم [illegible] صنعه [illegible] ثابت شده [illegible] آنگاه [illegible] تمام
[illegible] آورده اگر زود در خرج [illegible] باید [illegible] مثقال قمر [illegible] ریخته [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] آن [illegible] همان [illegible] را [illegible]
[illegible] طرح کنند [illegible] قمری شود در کمال خوبی و لطافت و اگر همان جرم را [illegible]
قمر [illegible] قمر مکلس [illegible] دارای [illegible] مکلس [illegible] جزو [illegible] ملغمه
کنند [illegible] جزو [illegible] تصعید [illegible] همان ملغمه را سحق وصلایه باید [illegible]
[illegible] نموده مثل این ملغمه با عقاب سحق [illegible] وصابون خالص [illegible] جزو [illegible]
سحق وصلایه کامل نموده تصعید کرده [illegible] مصعد را گرفته [illegible]
[illegible] تصعید [illegible] همه [illegible] شود [illegible] آنوقت [illegible] این [illegible]

شده را در ده زمرد مشتقی طرح کنند قمر زرد می‌شود اگر در وی سال [illegible] فرقات باشند

باب فی عمل [illegible] چند زر با زاغ و عقد کبریت احمر که در اکسیر زرد بکار رود

و از زرنیخ زرد و ورق زر سرخ جزو بهم سحق و صلایه نموده بعد در قرع انبیق مطین

یا در شیشه رجاجی مطین ریخته بر سر قدری گذاشته و در زیرش چراغ [illegible]

یا روغن روشن نموده و مثال [illegible] زرد [illegible] اما مثل حجر الذهبی باشد برداشته

در شیشه قرار دهد تا که عقرب و علم [illegible] آید چون [illegible] زیاده [illegible] خلالد

بر آن سوراخ نهد چون حجر بسرخ و رنگین شد آتش را قطع کند و سرد شد بعد

بکشاید ببیند در گلوی شیشه بسته مثل حجر احمر یاقوتی [illegible] کبریت احمر

خاصیت او را دارد هرگاه در قدح رجاج مطین کنند و سرپوش بر او گذارند

[illegible] مثل حجر الذهبی سوراخ [illegible] دانسته [illegible] وقت در زیرش چراغ برافروزد [illegible]

[illegible] جزو [illegible] سخت قال الحکیم ان کبریت الابیض الذی [illegible]

احراقه اذا القی علی الحدید [illegible] وعلی النحاس [illegible] وعلی القلع [illegible]

وعلی الذهب [illegible] بقیمة العیار [illegible] ولونه [illegible] کل [illegible]

الوزار

الوزار بالتسویة اللینة باب فی عمل شنجرف مع قلی و زاج زرد [illegible] یا سیم زرد

هر سه علی السویة بصفرة البیض سرشته جزء سحق و صلایه نماید بعد همین حجر را

جهت شنجرف یاره نموده در زیر یوته قرار دهد و سرپوشش را به تنخیم نموده

و مطین الحکمه کرده سه بار آتش دهد آتش اول خفیف مثل آفتاب آتش ثانی

در میان وسط آتش سیم قوی بعد شنجرف را برداشته خوب نموده [illegible]

دار [illegible] قمری مع قلی و زاج سفید یا سیم سفید جزو سحق و صلایه کرده [illegible]

شنجرف یاره نموده بدستور سابق آتش دهد بعد از [illegible] دور یک [illegible] نماید

باب فی عمل طلق محلول مجرب جزء طلق محلول را با عقاب مصعد آفتابی

و نوشادر عقاب زیبق معقرات با نیم همزوج و معظمه نماید به تصعید بدهد

مصعد شد باز دیگر [illegible] با ثقل نموده [illegible] سحق و صلایه کرده [illegible] مصعد

نماید و در نوبت سیم بنجز و مثل اول عقاب اضافه نموده بعد از [illegible] ثقل [illegible]

سحق کامل نموده به تصعید برساند تمام است [illegible] کبریت [illegible]

[illegible] طرح کند [illegible] باب فی ضابطه کلیه [illegible]

احجار [illegible] حل [illegible] المدیح [illegible]

ارکان ثلثه روح و نفس و جسد را بطریقة العین مشمع تواند نمود خواه قمر
و خواه شمس حکما رمز گفته بود جیوه خام بود که بگیر عقاب صعود آفتاب با [illegible] الفضه
بهم سحق و صلایه کرده ۱۲ ساعت پس اضافه کن برآو به همه وزن عقاب شوره شعیه
دار بعد از آن سر را بگیر و زر به تکلیس بر شراب فار نمو گذاشته تا جمع مصعدات شده بمقدار
از وزن عقاب برآو اضافه کن و ۱۲ ساعت دیگر همه را باهم سحق و صلایه انداز
بعد عقاب این احجار شده زیبق از جیوه اضافه و ۱۲ ساعت دیگر سحق کن تا باقی
نماند از زیبق هیچ اثری بعد به تکلیس این همه را در زیر آتش ملایم بنداوه بگذار که چون
صباح شود بیرون قرع و انبیق را بر بند و وصل کن و قابله بگذار و وصل
قابله را نیز مطین کن تا نیکی زیر آن نرود و تقطیر آغاز کن تا صاف سفید مقطر
شود پس آن آب را در قاروره کن و از وزن به همان آب معقد از ضیبه را
سحق و صلایه کن تا تمام مقطر شود تشویه گذار و صباح زیبق سقوط
اول تقطیر اگر باز مقطر را در تشویه و سحق و تصفیه و تقطیر نقل
کن تا هفت مرتبه چون مرتبه هفتم شود تمام است هر چه عقد را نیز نیست

جمع شود

جمع شود مرتبه ششم و هفتم مهمد از بوهمین عقاب را از آن مقطر اقلمی گیرند
چون آب حل شود قطره از این بقدر یک مثقال ورق نقره یا ورق طلا
بار اول هر کدام را در این شراب آتش ملایم مجرد و قلمند حل کنند و همین
محلول اگر قمر است و قلع و سرب را یکی از صد قمر رویایی نماید و اگر ورق طلا است
ایضا مشتری و قمر را یکی از صد شمس خالص نماید و این عمل از اکسیر
کامل است در روز یکشنبه بنماید اگر عامل خطا نکند عمل عجیب شده است

باب فی تدبیر طلق بوجه صحیح اول او را محلول نموده پس محلول را او نمود
تمام با سحق و صلایه کامل تا مثل مرکب جای شفاف نمی خشک شود آنوقت
با آب لعاب سبحان اگر اله آتش میکنند به همان لعاب روز سحق و صلایه
تا بقوام عسل باشد بعد او را در نشمه مسقی آب سیاه از روغن گرفته
شده باشد در جلوی آن طرح نموده و تحجیه در آب بلکه دار شتر را
و غم خالص کنند و تقطیر آب ضیاعت شها طلق محلول به لعاب سحق

اول زرنیخ در عمل باب که عقب [illegible] باشد مشتمل تطعیم و صلایه نموده
او را اگر بعد از زرنیخ و تخم را بعد جزو سحق و صلایه نموده از وقت مقدار
[illegible] وزن آن از نمک قلیب را اضافه نموده باز جزو سحق کامل نماید
پس در کاره واسع الرأس از طین حکمت گل فرش آن نموده او را در مصعد گذارند
تا جوهر او در کاسه فوقانی مصعد شود بعد آن جرم مصعدش را از قرع بر بار
بعد باید سحق و صلایه نماید [illegible] او را با سرج المحلول الماء المقطر
بیست علقه طبخ دهد با نصف آب انگور سفید یا مطلق انگور طبخ داده اند [illegible] بار
بعد باید سحق و صلایه نماید و آب شیرین شسته رفع ملوحت آن نماید و
کنند بعد او را العسل صاف تخمیر نموده ایضا سحق کنند بعد او را از طبخ
دهد [illegible] آن را که [illegible] ریخته باشد بعد از طبخ که ملوح القلی او را
با آب خالص نیم گرم شسته تا رفع ملوحت شود [illegible] سفید شده باشد برف
بهترین جوهر مستقیم زرنیخ است و مجرب و صحیح باب فی عمل
زر [illegible] نصفه کمال صحت دارد و مکرر به تجربه رسیده است
بزد

یک درم زرنیخ ام ال زعفران اکسید ام ال شنجرف ام ال زنگار ام ال
کبریت ام ال عقاب ام ال ده مدت شش روز رانید دو انا باز ظرف
چینی باد سنه البیضه باشد بار او از غیره تنقیه و سحق و صلایه نموده و قنات باشد [illegible]
شمس در شربه نماید و باز بکار آرد تا آفتاب صفت شربه و تنقیه و سحق
نماید با عرق کرم کامل بعد یکی مرده ازو قمر طرح کنند و نصف از شمس نماید
زنند مخلص خالص باشد باب فی عمل زر او از غیره له نسخه حاکم باالله فرا
گیرد الملک جدیده سفیدات رسیده و عقاب تخمیر زرنیخ زرد را از آن دو چهار
چند از [illegible] ازین آب زرنیخ [illegible] با قنات [illegible] شربه ده با آتش ضعیف پس
صاف آن دو بار [illegible] ابرا چهار وزن [illegible] الف و عقاب تخمیر مدبر ورق
باز تنعیس کن صاف کن تا زرنیخ شود به نمک [illegible] و [illegible] بار کن تا آب
به همه آید انگاه [illegible] کن [illegible] ما از غیره اما در نسخه دیگر استاد
بجهت همین عمل قرار داده است این است یکی وزن کبریت زرد با [illegible] وزن

آنگاه سفید چند بار و چهار چند آن آب در دیگ کن و بجوشان را در مدت یک شبانه
روز در سر بار بایستی بهم زنند بعد از آن بجوشانند تا آب نصف شود باز
چهار روز دیگر از همین آب نصف شده را بجز علقه حک نمایند باز تجدید نمایند
موزون کبریت بگذارند نماید و اندکی بقدر نصف مثقال ملح قلیاب در آن
آب اضافه نموده باز در مدت یک شبانه روز در سر بار بایستی تحریک داده
بعد جوشانیده تا آب نصف شود بجز علقه حک نمایند و در شیشه ضبط نموده نگاه دارند
بعد از آن سه روز دو امثال از آن تقیه در شیشه [illegible] کامل نماید بعد یک بار تیزاب
قمر طرح کنند و نصف شیشه باد بار کنند ایضاً ضابطه آنکه سر بار بهم زنند
او در بهار [illegible] از [illegible] اگر [illegible] و جای [illegible] کنند و
باشد نرم نموده [illegible] ابیات شیخ نعمة الله مرحوم فرموده [illegible] جمله
رموز [illegible] کان [illegible] رمز جمله اسرار [illegible] در جای دیگر نسخه صحیح دیده
مراد آنکه مقابل کبریت زر یک مثقال آب [illegible] چهار چند آن
بسیار [illegible] شبانه روز چند بار تحریک داده بعد جوشانیده تا آب نصف باشد

از وقت همین آب را بجز علقه حک نمایند در همین آب داخل نموده عقاب
محمد مصطفی یک مثقال نمک قلیاب نصف مثقال همین آب [illegible] مثقال
بعد ایضاً در یک شبانه روز چند بار تحریک داده آنچه باشد ضعیف شده با ملح
آب کم شود باز بجز علقه حک نمایند در شیشه ضبط نماید در کمال است یکی از ره
طرح نمایند **باب فی عمل** [illegible] نقره از جوهر فضه رباب اصفر طرح [illegible]
اگر این رمز را فهمیدی پادشاهی و [illegible] شعور عامل است بجز نقره است
آسان [illegible] است اختلاف [illegible] از شنجرف [illegible]
بمقابل زر [illegible] قمر [illegible] ملغمه [illegible] قطعات [illegible]
جسد یا شنجرف [illegible] مس زر [illegible] قمر [illegible]
ایضاً نوع دیگر از شنجرف [illegible] ملغم [illegible]
زر [illegible] مقابل شنجرف [illegible] ملغمه [illegible] والصفرة [illegible]
شنجرف فرار [illegible] مس [illegible] اول خفیف [illegible] متوسط

نان شده باشد علاوه بر آنکه شنجرف هم بر زر راه یافته باشد زر و جسد را [illegible]
علیحده بود بیرون آنچه مراد است آب [illegible] باشد هیچ نقصان
در او واقع نشود این اشاره است [illegible] استاد در اول فرموده است این آب
[illegible] قرار داده اند و دانسته شود علامت [illegible] افهم باب [illegible]
فصل زیبق مصعد را با جرم زرنیخ و قمر [illegible] بر روغن عقاب یکروز
تا شام در ظرف [illegible] سحق و تقیه و تشویه نماید و اگر روغن عقاب موجود
نباشد [illegible] الکحل [illegible] عمل کرده باشد همان [illegible] تقطیر داده باشد [illegible]
[illegible] است [illegible] اگر شده باشد [illegible] سحق و تقیه و تشویه نماید [illegible]
[illegible] باشد یکی از [illegible] شده را بر قمر زنند در [illegible] سوم [illegible]
[illegible] را [illegible] حل [illegible] چهار ده [illegible] منتقل زنند در [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] اما اکثر را بر ورق نقره [illegible] نماید باب
در ترکیب عمل شمس [illegible] سوالله را [illegible] مثلا [illegible] کرده و [illegible] زده
[illegible]

تمام [illegible] شنجرف [illegible] یک قیراط [illegible] باشد قرار
آنکه [illegible] زر در [illegible] بوته [illegible] قرار داده
[illegible] ساعت [illegible] آتش [illegible] خفیف [illegible] سیم [illegible]
گرم [illegible] دفعه [illegible] شده [illegible] آورده
[illegible] شنجرف [illegible] زر [illegible] شده در [illegible] باب
[illegible] نماید [illegible] اعلاست اما طریقه آنکه اول سوالله را [illegible] روح [illegible]
زرنیخ ظلمات اخراج [illegible] مثل آفتاب شود طریقه اخراج ظلمت
سوالله آنکه اول صفحه [illegible] حدید [illegible] سفید [illegible]
[illegible] در بوته [illegible] آتش [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] باشد و [illegible] زده
[illegible] باب در عمل [illegible]
[illegible] شود [illegible] آنکه [illegible]

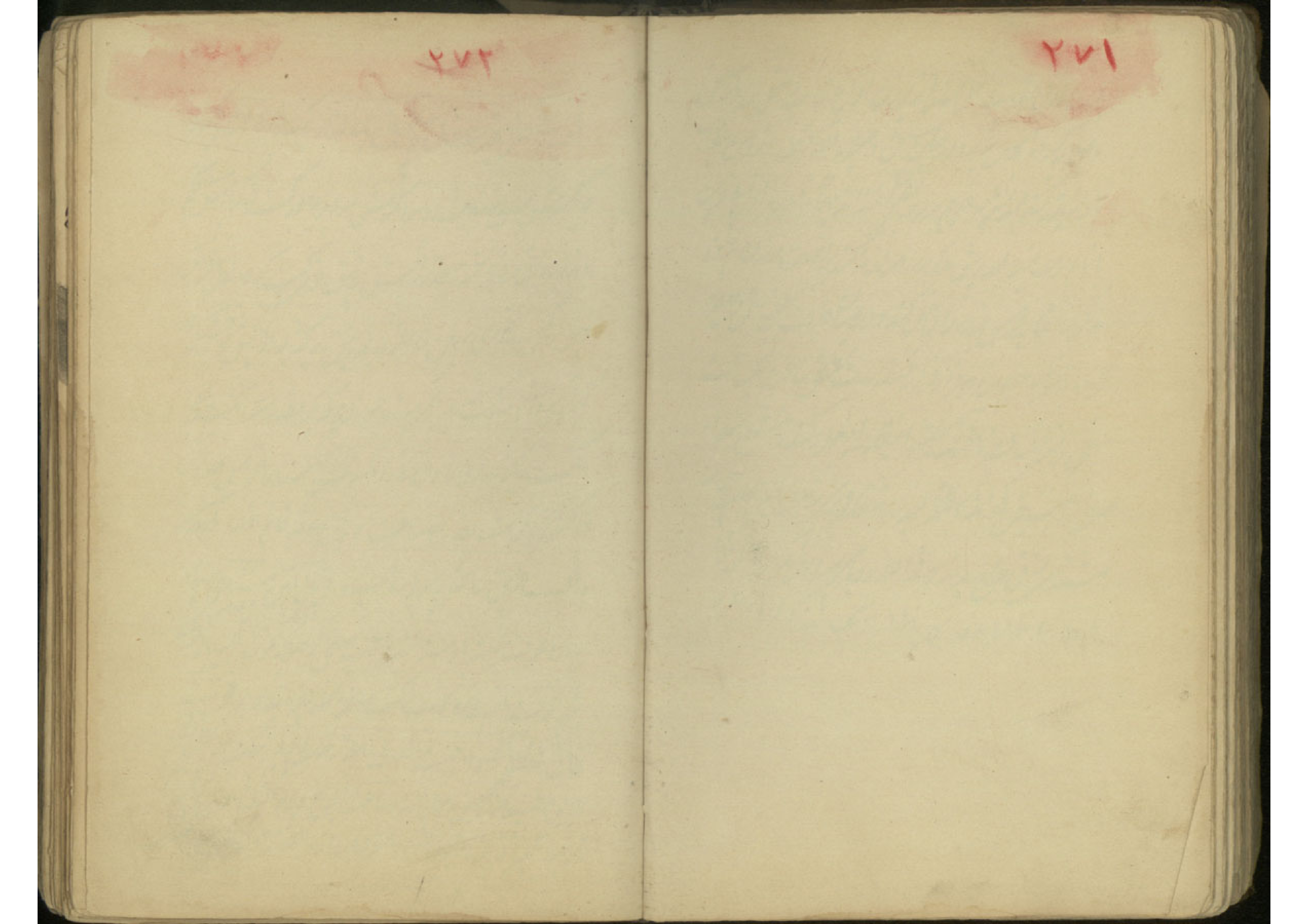
از مس و ریت در کوزه گلی عفو در زیر و در آن او در الکحل حکمت مطلق
که مانند دلیله التحقیق قدری ل زاف بیس یعنی مرقشیشا و حوت ع حق
نیز شیخ حض ریزه ریزه که در زر هیرا فکنند و با آتش تیز تقطیر باید
و چون تمام مقطر شود ثقل را بگدازند تا سرخ شود پس اخراج نموده و سحق
بلیغ نماید و در حین سحق آن مقطر را بدو سقیه کنند بار دیگر تقطیر
و از تقطیر نماید بمثل چندان مکرر نماید از آن ثقل جوهر مقطر
نقره پس جوهر زرین مدبر رصد جوهر و سیماب مغسول محمر طرح کنند
قایم النار شود و در آن آید **باب فی تدبیر و تصعید** گوگرد اسهل
تدبیرات گوگرد آنست که گوگرد را سحق کنند با نمک و زرنیخ الحدید
ات ببه ملح دیگر از تصعید نماید و همچنین تکرار عمل کرده سه دفعه
و تکلیس تا پنج دفعه بمثل برف سفید شود **باب فی عمل شمع**
از کبریت مصعد شیئی اخلاط کمصدر زاج قبرسی با دراتیحا نماید و
بکر

ریخته بگذارند تا صاف شود و بگیرند مثل قلیاب میان زنجفه در حال
سرخ شود و بگدازند تا در رفت حاجت چون آهن زرنیخ را در بوته آورده
برادهٔ آهن در سنگ سماق کداخته با زرنیخ طرف گلی با آن نیز آب
سقیه نماید بگیرد تمام و در دست در ظرف سفید دار تا شود و آنچه ظرف الکحل حکمت
گرفته در هشتاد سیماب هم و ریزد مثل گل قلیخ حمام و غیره این قلع مذکور را شربه
کرده دهد از صبح بردارند و همچنین تا آب بحد رسد پس در هم و باید در آتش شربه بدهد
و امثال را مکرر کنند تا مثل شنجرف سرخ شود چون شنجرف مثل غبار شود
و زرنیخ را زعفران کرده پس از این زعفران تکلیس نماید تا سه مرتبه آن نوشادر
کار نماید و در زنجفه آهن کنند و با آتش آب کنند و در ظرف ریزند یده
و باز آن را در آب باید پس ... دانه در بوته نهند و سر آن را زیر
ده او ریزد و بگدازند و همچنین بریزند و سرد کنند و با رستر یک ...
برا او ریزند و در بوته بگدازند و سرد کنند تا ... ارزد با آن ...
سرخ شود و مانند طلا از او بر بسیار کار نقره نماید و تکلیس شود

در عمل زحل به اسرار مخفیات **ایضاً عمل دیگر** التعویز
مضمون شده را شراب آن لعبه با شب با کبریت و عقاب النقم بزاب
کشیده بوده ۲ مثقال سیماب با پنج مثقال براده زر ملغمه نموده در قدح چینی
بدستهٔ شیشه بسای و زرنیخ مبارک بخوردش ده متصل
شبانه روز علی الاتصال پس در کاسه کن و کاسهٔ دیگر بر سر آن
دار و زرنیخ مبارک بر سر آن بریز و نرم نرم آدر اکرم کنید تا آن
از آنجا برو باز در قدح چینی انداز و دست بر زند تا آب ابر
باراده سحق کند و بعد از آن زرنیخ اک قدری بر سر آن بریز و در کاسه
مذبور گذاشته و نرم نرم آتش را ده تا خشک شود امید اکبر کن تا عمر مرتبه
مشت شود بعد از آن بدین مرتبه رسید یکم مثقال از آن بر چهار مثقال
طرح کنند زر شمس اعلا شود **نوع دیگر** کلس سنا کلس الفضه مقلب جدید
و زرنیخ مبارک هم کم بخوردش ده در ظرف چینی بساید تا
برابر آن زرنیخ بخورد بوده و برابر آن زرنیخ آب بر سر آن ریزد
ذرات ...

در شیشه بگل پر کن و بر بند سر هفته و همچون آب سرخ شود و این
آب را به قرع و انبیق کشند و مقطر را در پیاله چینی بر سر زیبق بریز
بر آتش نرم نرم بگذارد تا زیبق عقد شود و هو مجرب **باب فی عمل الشمس**
شیبه روح توتیا را سخت زیبق مشتری مشتمیر براده
۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال
کهربا روح دسار اجزا با هم صلایه کرده بوده به نوبت با عقاب
حلوا سحق و صلایه و نشادر نرم کنند و پنج قمر با دکیه ... با زیبق مثقال
اجزا پنج مثقال قمر داخل کنند و بعد ... داخل نموده بگداز
زر شمس اعلات زر منقد بر آید ... مدت بدید عمل
صحیح شود اعلا شود **ایضاً عمل قمری** براده قمر یکم مثقال زیبق مقطر
با کمند با نمک سحق کرده ... را مرهم لعقه ببدر ... در مینا ...
ببرند با لعاب ... خشک شده بود ... کلس الفضه با ... عقاب
آفتاب سحق و صلایه کرده در ... با صباح و صبح ... آورد
و بگداز از ... خشک شود انوقت ... کنند ... اعفا ...

برزن اوّل عقاب را داخل کند باز برزن اوّل عقاب را داخل کند با زیبق
وصلایه کرده بعد از آن زر را در حل ... وصلایه قطره قطره از دهن عقاب
با دقیقه کند بعد از آن شوره ملایم برزند بعضی گفته اند بجای قاعده اوّل ده درم
با تمام رسانند بعد زیبق مذکور را مراوزنه کنند بر نصف وزن زیبق
مذکور عقاب بعد از آن زر پاره را داخل کنند و در میان ظرف چینی سحق و صلایه
کرده به آتش ملایم بر روی قرار کنند مدت شش ساعت تا یک ساعت
سحق و آتش یک ساعت تا خشک شود همچنین امقدار امعمل کنند تا متشمع شود
صفحه را مبیض کرده اند کالقمر بعد از مثقالی بر زهره یا بر چهار چهار
مشتری منقی طرح بر بندد قمر اعلا در بازار بیرون آید بعون الله فتأمل
باب ۲ طلوع عقد ... باشد ادوات ... [illegible]



باب فی طریقهٔ عقد زیبق با نی آزاد یک نی از آزاد دیگر

دیگرش سوراخ نباشد و سر دیگرش سوراخ باشد بعده کیسه از کرباس مستحکم
باندازهٔ آن نی دوخته بقدر ربعش زیبق توی کیسه کرده اوّل قرش
زیبق در کیسه قدری بهمین دوا غنوده بعده زیبق ریخته بربالایش قدری دیگر در
کیسه کرده آهسته سربه با گوگرد ممزوج یکدیگر بقدر ربع انگشت یا چهار
انگشت ریخته در توی نی و آن نی را مکشوف الرأس یا مسدود الرأس در آتش
خاکستر گرم گذاشته بقدر ۳ ساعت ۵ زیبق عقد قائم النار فقط

باب طریق ساختن سرپوره سیاه توپال آهن مینای سیاه

میان ظرف شیشه با دسته شیشه آب سحق و صلایه نموده تا بسیار نازک
شود آنوقت با آب بوره خون مرکب ساخته بکار فرمایند ۵ مجرّب

قال الحکیم فاذا اجبت العمل فی ساعة زحل و یوم زحل و هو بطیء الحرکة
و یابس الطبیعة فانه لایتم به عمل البتة و ساعة المریخ و یوم الثلثاء والمریخ محرق
نار حید للطلیق فاجتنبه و اما یوم الشمس والقمر ففیهما تدبیر الصنعة و کذلک یوم المشتری

لانه صاحب الحكمة والزهرة هي الوزيرة للامور وعطارد اتمام العلم

باب في عمل قمر يكو قيه بهم كبريت را با چهار وقيه شب يمانى در صره كتان

بسته در ميان سركه او آويزان بمقدار طبخ ملايم تا سركه وشب بر طرف شود

ابقه او برباید و سركه بدستور سابق طبخ دهند تا هشتم آب

در مرتبه هشتم ده مثقال از آن كبريت باقی میماند و تمام همان ده مثقال را

بر صد مثقال قمر مذاب زنند و زود بوته را بر دارد و قدری سرد كنند باین معنی

ده بوته را از كوره بالا كشیده و كهن بوته سر ده بار آن كبريت را بر او زنند

و بوته را در بن كوره گذاشته چیزی دیگر بر سرش طور شده تا زیر بوته گداخته شود

ده كبريت بدر زر زر [illegible] زر شد ده مثقال از این قمر را ده بمقدار یاره مثقال

عقد مطهر منقی ملغمه كرده در ظرف زجاج در آتش مشوی اكمشبانه روز دهند

بعد از زر شدن بار سه مثقال عقد اضافه نماید و بدستور دهند بار سه مرتبه

از زيبق نه مثقال شود بعد از آن بر هزار مثقال مشتری طرح كند قمر خالص شود

باب في كلام مولانا وسيدنا امير المؤمنين علي ابن ابيطالب عليه السلام في تعريف

الاحجار وجواهر الادوية في علم الكاف بطريق الرمز قال ان في الزجاج

والزاج وزيبق الزجاج وقشر البيض الدجاج والزنجار الاخضر والحديد المزعفر

جوهر الاحجار والكل عقاقير الاكاسير فقيل له عليه السلام زدنا يا امير المؤمنين فقال عليه السلام

هو هواء ونار كذا هو حجر الفلاسفة وماء جامد وارض سائلة ونار حائلة واين

بنجره است و چهار طبع مرموزه در او موجود است و اين اشاره و اين جوهرست

و نموده و حجر الذهب العلی [illegible] به عمل الاكاسير هو چهان جوهر القدر [illegible]

لكن مزه بماح و بيشتر اشاره بهمين حجر است كه بجوهر است و چهار طبع مسطوره

در او موجود است و اين حجر موسوم است بحجر الفلاسفه قدما فيلسوفان همين حجر را

وضع نموده و بهمين حجر را بمقصود ميرسيدند و اين حجر بسيار نفيس است و صانع

وغواص او در همه جا بقدر و بسيار است **باب في عقد زيبق و عمل القمر كلام**

شاه نعمت الله

این است مولف اكاسير [illegible]

[illegible] صنعت احكام [illegible]

[illegible]

در زهره جان نفوذ دارد / كبريت خسیس قمر شمارد / [illegible]

[illegible]

[illegible]

در وقت اولش کبر زحل ... احیای ... آب منعقد ... پس غسل کنند ... [illegible]

[illegible]

پس طرح کند بروح زجاج   که عقد کند سفید چون عاج

و هو مجرب و صحیح

باب فی تدبیر زحل اول او را هفت مرتبه ذوب نموده در بول حمار
تطفیه کنند صاف مستحکم شود بعده سنگ را آسوده با سفیده تخم مرغ
سحق کامل جهار ساخته زحل را که گداخته شده بر او طرح کنند و دیگر از نه
بعد عقاب اقبابی را هم بر او طرح کنند سفید و دیگر از شود اگر چهار یک او
قمر بود آمیزند تمام است و بهمان دستور بگیرد و کبریت مصعد را از ده جزو زحل زر
قمر میکند بشرط آنکه قوت نار بتش متحمل شده باشد ضابطه تجمر زحل
اگر منعقد بپنج وجه مسطور شده یا هفت بار ذوب شده و در بول حمار تطفیه شده
در حلیب ذوب کند از آن عقاب اقبابی مصعد بر او طرح شده باشد کمال یافتن

و بطی الذوب

و بطی الذوب زحل است چنین زحلی را مثقالش را سخت ثقیل کرده
شمعی آن سه بار به قسمت در بوطه فرش نحاس نمایند و دور کنند
تحمر شود تخم تحمر مذکور را در روباس بگذارد هموزن او نقره دهند شمس پاک
دهی حاصل شود و زعفران الحدید اصلح از جوهر زعفران را ارقه باشند با هموزنش
عقاب اقبابی اگر عقاب تحمر باشد دیگر تمام است سه دفعه فرش نحاس
زحل منعقد نموده ذوب دهند نهایت تمام تحمر شود تخم این تحمر را در روباس بگذارد
هموزنش نقره دهند جان شمس حاصل شود از زر معدنی فرق نکند باشد تمام شد

باب فی طریق دهن لا یحترق از ارکان ثلاثه روح و نفس و جسد را
باو تشمیع کنند طریق آنکه بگیرد روغن زیت صافی بمقابلش نمک
قلیاب و آهک با دو سحق کرده و در قرع و انبیق تقطیر نماید و باز
بدان منقطر نمک قلیاب و آهک جدید سحق کند و باز بقرع انبیق
تقطیر نماید تا سه بار پس این روغن در آتش نمک زند بعد میزان قرعی را
بدینگونه تمر ده سه جزو سیماب مصعد بگیرد و قمر مکلس یک جزو جوهر علم را
بگیرد و دهن لا یحترق مقدار سه ساعت در ظرف شیشه بسائید

پس

دیگر ساعت تشویه با آتش ضعیف نموده چنین که اثر آن ظاهر شود از زیر
آتش بردارند تا باعث احتراق نشود و مکرر چنین کنند و بعد از سردی خشک
آن بار بگیرد و از زیبق مزبور اضافه بدستور عمل کنند تا مساوی ارکان
از زیبق تسقیه شود پس برای امتحان بصفحه نازک زهره زده هرگاه چون
موم گداخته شده صفحه را سفید سازد و گم نکند کامل است دیگر ثانیا
بدین مزبور تسقیه و تشویه نموده تا مشمع گردد بعد از آن جزوی از آن
برده جزو زهره یا مشتری طرح باید دا اگر حال عقد نموده باشد نقره خوب است
بطرح رود زهره و یا مشتری و در زر نصف مراد ارکان بالسویه است
و از او فساد کمتر باشد **باب ایضا فی عمل شمس** براده آهن
سه مثقال سه دفعه در میان آب نمک شست و شو دهد بعد
در میان دستمال خشک کرده بعد یکی سه مثقال سم زرد و دو
مثقال درد شراب بهم یکجا سحق و صلایه نموده و شیشه را گل حکمت
گرفته اجزا فوق را در میان شیشه ریخته در بالای کوره استوار
کرده در زیرش بقدر شعله چراغ آتش کنند تا یک روز بعد
دیگر آتش شدید تا مدت چهار روز آتش دهد تا تمام است
یکی بر چهار زهره یعنی آهن مدبر را گرفته بر زهره طرح باید جمله
شمس

شمس شود اما شکن است علاج او با مایه که یافت فی صورت
نسخه مجرب ادر وشنی رکنی دهن وکفن جف نوشته زر زرد [illegible]
که چون عمل کنند بخود رسید روح توتیا براده قمر قالع سیماب
سه الف عقاب مصعد آفتاب روح توتیا را تشقیه نموده خرب نموده
ع ٤ زیبق در او طعمه باید بعده براده قمر را اضافه بدو که اجزا
خوب سحق و صلایه باید بکمو رنکالت وا آفتاب با آتش ملایم آفتاب
و در حل سحق و صلایه من عقاب تشقیه نموده باد تم داده که یکیه سحق و صلایه
شود تا مشمع گردد که و یکی برده از زهره منقی بطرح رود سفید باشد
باب نسخه فی الشمس چون زعفران و درو و مس سالم باشد و هو مجرب
الحدید را با زنجار و در اسخت و شاخ و عقاب آفتابی با روغن صفره
البیض با روغن شود سحق و صلایه و تسقیه و تشویه باید مشمع گردد
و هو مجرب **ایضا** چون زعفران الحدید را در سرکه و عقاب
آفتابی مصعد حل کنند و تجرد و علقه صاف نموده بتمام در تشویه
و سحق و تسقیه تنشیف کنند مشمع گردد و یکی زیبق از قمر طرح گردد
ایضا خواص حدید چنین زجاج و عقاب بالسویه با روغن زیتون در شیشه

در حل من آب بخورد حدید و هند سوادش با اتمام زایل کرداند و هو مجرب

باب عمل کلس البیض و عقاب آفتابی منقر است چون صفایح مشتری را

در دیگ سفال مع ملح مکلس و کلس البیض و کلس استخوان و عقاب مصعد آفتابی

و زجاج بلور روز و تلحیف کنند به نحوی که آن ظرف محلو شود بعد سر پوش

گذاشته و شد و صل آن محکم کند یکشبانه روز در آتش بسیار شدید گذارند

در هر وقت بی سواد و صریر و ریگداز کند و هو مجرب ایضا

فی عمل قمری زیبق مصعد را با جوهر زرنیخ بدهن عقاب یک روز تا شام

در ظرف آلت وارسنج و تسقیه و تشویه نمایند و همان شب را دهن خفیف

داده بعد امتحان نمایند اگر متشمع شده است یا نه اگر شده نهد فهها والا باز

بهمان دهن مزبور سحق و تسقیه و تشویه و دهن خفیف دهند تا متشمع شود

چون خوب متشمع شد یکمثقال از این متشمع شده را بر ده مثقال قمر مذاب طرح نمایند

درست مثقال شود بعد همین سه مثقال را به حلت و عقد بر چهار مثقال زهره

در حلیه آب طرح نمایند قمر قالی آید و در اول یکمثقال را بر بیست مثقال

قمر طرح نمایند بشرط آنکه بر ورق صفحه نازک قمر پیچیده را و طرح نمایند تمت

باب فی تقیه زیبق درست باید را در میان ظرفی با آب حر نمایند تا نصف کند

بعد اورا

بعد اورا صاف نموده سیماب در ظرف ریخته آن آب را خورده خرده

روی آن سیماب ریخته با کف دست بسایند هر قدر آب سیاه می شود ریخته

باز آب دیگر اضافه نمایند تا منقی شود و هو مجرب ۲۲ باب فی عمل قمری

عقاب ۱ اندرستم سفید ۱ آهک سفید ۱ تخم مرغ ۲۰ عدد سحق و صلایه کرده

در شیشه ریزد و سه هفته در حرارت زبل تازه گذارد و بعد روغن او را گرفته در میان

کاسه ریزد و همون زن او فرد را با یکدیگر سحق و صلایه کرده بعد در بالای آتش ملایم

خشک کند و در میان بوته تازه ریخته روغن را اضافه و حل کند با گچ آب نماید

در ریخته ریزد و باز در بوته تازه کند و آب نمایند و ریخته ریزد بعد یکی از ایشان دو دا

و یکی قمر را آب نماید یکی از این قمر و دو دار ازشت مس منقی طرح کنند که

انشاءالله قمر ملموف **ایضا فی باب قمری** خوش کیفیت تمیز زرنیخ

این بیخ با وفا را | زرنیخ سرب و زیبق | گوگرد و تنکار را | بادزهر

شبر بخت زرگر | بنار در گل | از زهر سه قمری گل | این است کیمیا را

اشیاء مزبوره را سحق نموده و صلایه نموده در بوته مع سرپوش نهند و حل

از گل بوته نموده دهن خفیف وسط و تنم شدید داده پس برش آورده سحق و صلایه

کرده از خاک سیاه زنگ است پس از ۱ نقره و ۲ از مس را آب کرده

یکمثقال دوای مزبور را چهار دفعه تقطیع نموده جزکی ده درمیان
روغن زیتون ریخته است تمام شد **باب من عمل الشمس** شنجرف ۱۰ عدد
سیم زرد ۱۰ عدد قشار ۱۰ عدد را سخت ۱۲ عدد اول بار زرده تخم
مرغ را بهم باگوگرد سیم سم مع زنشار چهارم را سخت یک یک را جرم شنجرف
گرداند بعد از آن در مس گداز داول بکشت را بهم ضمنت بکند هر دفعه
بکشت زیاد کند تا هفت مرتبه تمام کند شنجرف ثابت است بعد از ثابت
شده یک از آن ثابت و یک ذهب و یک فضه طرح کند مراد حاصل است
باب در ثبوت سم در عمل قمر اول سم با سوزه قرص دلی کند
در میان تیغ مرطین محکم اول یک مس داده بار زنلیسی برخون آورده شسته شود
تا مانند آب نرم گرم بعد خشک کرده تا سه بار در مس ده هم سیم در مس تون حمام است
بعد یکمثقال از این سم ثابت باده مثقال را ده مس و قدری منقار و سفیده
تخم مرغ سحق وصلایه نموده [illegible] کرده در ریجه ریز دلیس بکیرد قمر است چهار مثقال
و جوهر زرنیخ ۲ مثقال و سم ثابت مذکور ۲ مثقال اجزا را با سرکه سحق
بلیغ کرده تا هفت مرتبه تصعید کند و قبه فر سرکه به کشش داده تا جمله
ته نشین شود بعد یکمثقال از این ته نشین را ده مثقال مس مذکوره فوق
طرح کند عمل تمام است **باب فی عمل الشمس** صفحه مس را گرفته هر قدر

بخواهد بکرد عمل مالیده روی عمل مالیده را گوگرد بپاشد روی دیگر روغن زیت
مالد روی روغن زیت شنجرف بپاشد تمام صفحه را هر قدر که دارد بدین
نوع رفتار نماید بعد در کوزه آب ندیده بالای یکدیگر بچینند و سرش را
سند و وصل محکم بکرده زندیکشت در تون بگذارد بعد بیرون آورده شسته شود
کنند با این نوع تا هفت مرتبه تدبیرش سه مرتبه تون حمام است و سه
مرتبه کوزه آجرپزی بکم بسته کرده کوزه گری دفعه آخر شسته و سوز کرده
خشک کنند سه از این دوا را از شنجرف و مس و از گوگرد و زرنیخ
و زیبق ساخته باشند و را چندان و مس صفره البیض بخورد داده
تا هشت مرتبه بالای آتش نرم سحق و تشویه نماید بعد یکی از این دوا ۱۰ مثقال
نقره یا مس طرح نماید شمس شود ثابت الله درد مجرب **باب فی عمل قمری ترکیب**
سم سفید زرنیخ گوگرد نقره کلاهیون جیوه [illegible] در نمک قلیاب
یکمثقال تمام را سحق وصلایه نموده خشک کرده در میان تیغ ریخته [illegible]
در مس دهم هر دفعه بوزن او تر ده آنچه از اصل کسر کند زرنیخ و عقاب
مساوی ریزد این عمل مکرر کنند تا بوزن اصل در آید بعد از آن با چهار مثقال
زنشار مس خفیفی دهم از مس برخن آورده یکمثقال از آن دوا سه مثقال نقره قلعی

دهفت مثقال مس زرد [illegible] زاد المسافر باعه مدر ایضاً

بوره زرگر قلیاب نمک سفید سیم زرد سیم تکلیس قمری

و مس ۴ کرده ورق مثقال چهار خاک نمک شود خشک کرده صلایه و سحق جیوه

مس بالای و زیر مس و مضمون باهم کرده مس لحاف و فرش اورا دوا در بوته

بیاید صاف [illegible] شده بوته با گل زده سرپوش را بوته و گذارد فتات نقره یکمثقال

در [illegible] شود مس تا بریزد اورا بالای آتش و کند پنهان گرم خاکستر در

گذارد کوره در را بوته شد سرد [illegible] گذارد بحال [illegible] ساعت

بریزد دیگر بوته در را چند شکسته را بوته [illegible] و سرد یکبار [illegible] بر روی و بعد

نقره مثقال نیم هفتم دفعه مرتبه هفت تا کند تکرار بریزد [illegible] در کنند آب

باب فی عمل شمسی کبی سرنج

فتات داخل کند نام آب [illegible]

صلایه و سحق الحدید زعفران فرنگی زنگار شنجرف سوخته [illegible]

قیچان یا دار سرپوش زجاجی بوته در و دهد خفیف مس چهار کرده

مثقال چهار با مس هر [illegible] وصل شده بوته گل با دار سرپوش حلی

در دوا زاغ مثقال یک مس چهار [illegible] دهد مس [illegible] آفتابی عقاب

کنند آب شمس مثقال یک با بپیچیده کرده ورق نقره مثقال یک [illegible]

[illegible] بار

باب طریق خفیف قمر

[illegible] بار ۱ مثقال شمس اعلا بر آید

مرتبه ۳ تا بریزد بندیده آب شوره میان در باید [illegible] قمر را

منخف داده کبریت دهن [illegible] قدری مخفف آب از آن بعد شود رنگین قمر

۳ قدم

باب ایضاً دهن کبریت

کفک [illegible] ازرق منحل گوگرد [illegible] نگاه

سی ظرف در کرچک روغن درم هشت [illegible] آتش طریقه

گوگرد درم چهار بعد آید [illegible] تا گذاشته آتش بالای ریخته قلعی [illegible]

کرچک روغن در قسمت یک دفعه هر کند قسمت چهار کرده سحق

مثقال چهار آنکه تا دهد [illegible] با امتزاج و حرکت اورا [illegible] بریزد

ایضاً دهن کبریت

گوگرد [illegible] بجوشد کرچک روغن [illegible]

دهن کبریت نمک [illegible] قلیاب [illegible] ده درم گوگرد [illegible]

باشد [illegible] شیشه اما بریزد شیشه در کرده سحق باهم [illegible] درم پنج

[illegible] نماید [illegible] دوا [illegible] بپیچیده [illegible] شیشه و در

گذارد [illegible] فنجان زیرش در و گذارد [illegible] شیشه را در

گذارد آتش [illegible] دست [illegible] زیرش [illegible] کند آتش فوق از [illegible] شیشه را در

هرکدام سیاه شود دارد و عوض کند تا وقتیکه لقطه موقوف شود
امّا باید شیشه را گل حکمت بگیرد و خشک کند این است تنکیس دهن
کبریت و انجه بجهت هر عمل بکار رود **باب فی عمل قمری** از طلق درهم
زرنیخ درهم و انکاه از عقاب زاج زرد بکیرد حلّ کنند تا و عقد الطرار
اکهنه شد اندر چه زیبا بکوره دود می بیهوده عمر بهای تلف مکن
دانه شاید هوا کبیر اعظمی **باب فی حلّ الزرنیخ** زرنیخ یکهفته
با خلّ صلایه کند یکهفته با شیر انجیر صلایه کنند و شب در آفتاب گذارد
دیکر هفته هم در زبل گاو گذارد امّا با این طریق اجزا او را در شیشه ریخته
و دهن شیشه را سوراخ کوچک کرده و در میان فنجان که اشته فنجان دیگر
باشته شد و حل کند و در شیشه را اکذا او بشیده حلّ ملوف طلق
و فرار را هم حبس کند حلّ شود و من المجرّبات است **باب فی**
عقد قمری ملغمه آن کرداکنده و خاکستر آب تنک جمع نموده در کودال
ریخته محکم کند پس سوراخ کوچک در آن کرده بقدر کفاف جوره را اکنه
سوراخ را بروغن زیت آلوده بعد جوره را در میان آنجا ریخته بریزند
باز خاکستر دیکر ریخته بسطبر انگشت بالای جوره ریزند و قدری کهنه بالای
خاکستر

خاکستر گذارد و باز خاکستر دیکر بالای کهنه بریزد و قلع آب کرده
بروی خاکستر بریزد و ظرف سفالی بالای قلع گذارد و در سفال آب
آتش روغن بجنبشند بگذارد بهمرور از صبح تا شام بعد بر چیند آورده
این است ملغمه قمری **ایضا** در تدبیر قمری بند ملغمه شمس زیبق را با قلع
کمیدر همزن در پیاله آهن بجوشانند بعد او را با برّاده زرد بیاد در بوته
لعاف نموده و بوته دیکر را او استوار کرده شد و حل نموده در کوره دمیده
و بگذارد و بعد بیرون آورده قدری نقره در آن داخل کرده بعد او را به زنند شمس است
باب فی خواص علف و بارگیاه قلیل دارو است که عطار دارد
رنگ او چون رنگ زردچوبه و بوی او چون بوی عود و مزه او چون مزه
خرما اگر مثقالی از آن دارو به پنجاه مثقال مس که گداخته زنند قمر کند
ایضا گیاهی است شمسی در ولایت او را خرفه و در هندوستان
بوقه و در خراسان جوفه او را شمس بکار آید چون بیابد در سایه خشک کن
و با مس صلایه کن و با این آب شده بزن شمس کند باعتماد **ایضا**
علفی است او را غلیه میگویند رنگ دو چیز زردچوبه و قدش مثل
درخت بادام باشد شیران درخت را گرفته سایه خشک کرده در وقت

حاجت باشد کاو تازه کرده بقلعی آب کرده زند قمر کهف ایضا
گیاهی است در ولایت روم قوج خوانند و در هند ورق و در
خراسان نالش جرس سفید باشد بیخش بهمن باشد و او را میخورند بیخ او
خشک کرده یکی از او یکی از شیر قلیلا ممزوج کرده رحسب طرح کم قمر کهف
و هو مجرب بالعلی مدد ایضا گیاهی است در [illegible] او را بالغ میگویند
رنگ او چون رنگ خیار اول که از زمین روید هیچ رنگ ندارد هر چند
ماه فزون میشود رنگ میکند تا نیمه ماه بعد از نیمه ماه رنگش میریزد تا آخر
ماه بی رنگ است و باز در اول ماه دیگر رنگ میکند بهمین دستور او را
چون او را یافت یکمثقال از آن بر هزار مثقال قمر طرح کن شمس کهف بالعلی مدد
ایضا گیاهی است در ولایت روم حرارت گویند و در هند [illegible]
را [illegible] و در خراسان کفه گویند و در حلوا میریزند [illegible] او را بیخ او
گرده یکی از آن یکی از شیر قلیلا با هم ممزوج کرده ده مثقال از این بر یکم مس
طرح کند قمر خالص کهف و هو مجرب بالعلی مدد ایضا گیاهی است
او را انانما گویند رنگ او چون رنگ باقلی و آب سبزی دارد چون آب باقلی
بسته او را خشک کن و سحق کن و زهر بگدازنده زن یک دانگ و طرح کن
جزوی از آن بر صد جزو از زیبق عقد میکند و قلعی را حکم میکند ایضا عقد زیبق
گیاهی است در روم او را البرز گویند رنگ او چون کافه سفید تر و دانه
اندکی دارد

گرچک دارد و در میان حرارت و زراعت می روید [illegible] او را آتش را
بگیر یک ربع از آن آب و یک ربع زیبق و چهار ربع نوشادر ممزوج کن در جایی
گذار تا سه روز باشد بعد از سه روز در میان طاس حدید ریخته در زیر او آتش
ملایم کرده تا عقد شود یکی از این عقد شده زیبق بر صد زهره زند قمر کهف بالعلی مدد
ایضا گیاهی است [illegible] رنگ او مانند رنگ [illegible] است
و رنگ گیاهش مانند زعفران زرد است و بیخ او هم زرد است [illegible]
رگهایش خاره گرچک دارد و [illegible] حرارت اگر آب او را
بگیرند و بر هزار جزو زنند او را احکاک کنند و آن محلول هرگاه بر هزار جزو زیبق
و بار زهره و بار مس [illegible] زنند قمر کهف و در طرح دادن اگر بر هزار جزو حدید اندازند
مانند موم شود و آن گیاه در الغار [illegible] رنگ ناخن کبک گویند مانند روی مس
ملیانه و هو مجرب بالعلی مدد ایضا گیاهی است [illegible] شیر زردی دارد و مثل
زعفران اگر او را گرفته باریک و چرب کوبند و شیره او را بگیرند بر هزار صفحه
قمر بالله شمس کهف و اگر یک جزو از همان آب بر صد جزو قلعی یا سرب اندازند
[illegible] قمر کهف و هو مجرب بالعلی مدد ایضا گیاهی است [illegible] ارکش مثل
رنگ الخجرت و گلش مثل گل [illegible] زهره میباشد سفید سیاهی دارد و برگ او

خارهای کوچک دارد آب او را گرفته در ظرف ریخته و یکشبانه روز
طبخ حکیمانه دارد تا مثل صمغ عربی نرم شود برنگ طلای احمر بگیرد واز
رصد جزو رحل زند شمس بکهف بامعدن **ایضا کیائی است**
دارو را الکفیه گویند و در کوهستان در منابر اهواز باشد و در بیابان هم
میروید و ساق برگش مثل تب است و چون بشکنند و شیره سرخی
مانند خون بیرون آید اگر بگیرد او را بر صد جزو زیبق یا مثنی با رحل انداز زند
شمس بکهف موجرب بامعدن **ایضا کیائی است** و برگ ساق او
او مثل زیرنت در وقت شکستن اب سرخی از آن بیرون آید
و در کوهها و بیابانها و لب نهرها بروید اگر آبش را گرفته بگیرد
او را بر صد جزو زیبق انداز دو یکشبانه روز طبخ دهد زیبق را
شنجرف کند و بگیرد شنجرف را بر هزار جزو احسان ازند شمس بکهف بامعدن
ایضا کیائی است دارو باشد مرده سنج گویند و برگ او
گرد است مثل درهم وگلش مثل گل زرد است و بوئی
مثل بوی مشک و شیره زردی دارد و او را گوبیده آبش را بگیرند
و بر هر او را قمر مالند و در آتش اندازند شمس بکهف بامعدن **ایضا**
کیمیا

کیائی است دارو را اسورنجان گویند و بکاسنی مانند و برگش روی
زمین میباشد و ساقش از میان برگها بیرون آمده جرایند و گلش
مثل گل سرخ است گویا قاشیر باشد آبش را گرفته در جاهای ریزند
و سرب را آب کرده چند مرتبه در آب او بریزند مانند شنجرف
خدب نقره ملی از هر صد رحل انداز ز شمس بکهف بامعدن **ایضا**
کیائی است دارو را است میکویند و در کوههای بلند برف
دارد میباشد و در محل که نشستن آب میباشد و برگش مثل برگ
خیار است و بارش مثل مید انجیرات وگلش مثل گل یاسمین است
و آن بسیاری زردی دارد و بوی بسیار بدی دارد و او در سیم ماه بچینند
بارش و برگ و بار او هیچ از او باقی نماند اول او را فشار دهند
آبش را گرفته در ظرف کرده نگهدارند و بعد او را گوبیده و بار او دارد
فشار داده آب او را جدا کرده در ظرف دیگر بریزند و آن را که
حکمت گرفته نگهدارد و بیارد براده حدید را و در آب مذکور بریزند
و در آتش نرم بجوشانند آب او سرخ شود مانند یاقوت آنگاه بگیرد
او را بر صد جزو قلعی طرح کند شمس بکهف بامعدن **ایضا کیائی است**

و اورا هلالی گویند و در کوهها و صحراها میروید و شکوفه اش مثل بنفشه و هرگاه
شکنند شیره سفیدی از او بیرون آید و برگش مثل برگ عشقه میماند و
علامت دیگر آنکه در زبان دنب ماه برگش زبانا میشود و چون بافق النور شود برگش
کم میشود چون اورا گرفته بکوبند و بیفشارند آبش را گرفته در آفتاب خشک
کنند و مس را الصند در قمر اندازد شمس شود والله اعلم بالصواب ایضا
گیاهی است و برگش مثل برگ مورد است یا مورد تازه هرگاه
اورا گرفته بکوبند و بیفشارند و آبش را با شیره یمانی و توتیای سبز سحق کنند
و اجزاء هم مساوی باشد و خوب سحق نمایند و بگذارند و مشتری منقی را چند
مرتبه در وی ریزند او را اصلاح کند و صد آنش را ظرف کنند چنانکه
او را حمارت تحمل نماید قمر شود والله اعلم ایضا گیاهی است
مانند درخت نیم و ریشه اش زرد است هرگاه او را بکوبند و آبش را
گرفته سه مرتبه قمر خالص را بگدازند و این آب را بر او ریزند
قمر شمس شود و اگر در آب قدری نوشادر و بوره ریخته طبخ دهند و زیبق را
در او بجوشانند سه مرتبه مثل سرب سفید شود و تمام تحقیق یکی از
آن زیبق بریخ و در آن زهره اندازند قمر محقق و موجود است والله اعلم
ایضا گیاهی است شاخش از مبارک گیاهی روید و گلش زرد است

و هرگاه

و نسخه ج

و هرگاه او را بشکنی آب زردی از او بیرون می آید مثل زعفران یکجزو او هفتاد
جزو زحل را شمس کند والله اعلم ایضا گیاهی است که او را نوت
زباب گویند و آن گیاه بر روی زمین پهن شود و دانه اش مثل دانه بلوط است
و علامتش این است مگس بسیار بر وی می نشیند تمام خاصیت دارد والله اعلم
ایضا گیاهی است برگش مثل عباسی باشد زرد و رنگ مایل بسبزی
اما زردیش بیشتر باشد و چهار رگ دارد مثل رگ عباسی و شاخش است
سرخی دارد مانند خون و نشان دیگر آنکه بیخ او نورانی است مثل پیاز و گلش
در قلب الاسد است و دیگر بیخ نیم قدش ملیح رنگ او را گرفته در سایه خشک کنند
با بیخ او و صفحه زهره را سرخ کرده بقدر یک مس در او ریزد شمس شود در
مثقال او بر برابر مثقال طرح زهره کند زهره شمس شود العلم عند الله والله اعلم
باب یکبره در براده مریخ سه بار باب نمک شوری خوب بعد از آن باب
خالص سه بار بشوی بعد یک مثقال در دو شراب و دو مثقال سم الفار جمله را
سحق بلیغ نموده در بوته ریزد بگدازند در پیش آتش تا آب اینها بسوزد
بعد از آن بر اسفت فرش ولیف کند مثل قلع اینک نمک و بالای سراه
آتش ریزد تا نمک بردارد بعد از آن یکجزو از آن بده جزو زهره طرح کند
شمس محقق والله اعلم باب فی عمل قمری قلعی بار زرد و ورق سازد بعد از آن

تکرار میکنم در این عمل چون آبی آهک ما سرکه تیز از آتش بگیر در یک بکوب حل و قمار سرب شت

از آن پس باب ملح مصفا دیگر شوی جوش ده دیگر باب به نشادر کشوی و آنکه

مار دیگ سفالین در آن بریز ته به ته ارزیز آنگه کفگیر از آهک زرنیخ بلیار

آتش کن اندکی اندکی نرم نرم تا شود یک بر تو هیچ اخگری بگذار تا که

سرد شود اگر گشت قرص قمر مانی از زر دراق مشتری است ۵ باب علاج دیگر

ایضا کیانی است در عمل شمس و قمر زبان هندی و ملک زبان

عربی درخت شمع بزبان فارسی درختی که زانت بوص جاجو گویند و در قره باق

بسیار است وقت رسیدن ماش بود از دخول تابستان است و آن در

هندوستان و عربستان و عمان بود و داغستان و در گنجه و در چهار فرسخ

آن در ایروان و قزاق و در حوالی گنجه نیز میباشد و در جائی زرقی نیز افتد

و گرم باشد نمی باشد و در کوهستان و ایران زمین می باشد بشرط آنکه برف در زمین

نیفتد و آن درختیست پوستش قدری سیاه و برویش زرگونه مایل

کهنه و مغز آن شبیه درخت شمشاد است و در زمین جنگلستان

میرسد و شاخ آن با اصلش یکی است و از بالا بیشتر است در یک آن

در یک شاخ مثل برگ چنار و دیگری مثل برگ بید و توت همین برگ

ریخته

ریخته دانه و میوه دارد و آن اخری و آنکه در زیر آنش است معروف است اما شاخ

و برگ بیشتر باشد اگر آن را خشک کند بهتر است یک مثقال بر ده مثقال

قلع طرح کن آتش با میان بشرط آنکه با چیزی از چوب و غیره حرکت دهم

تا امتزاج گیرد قمر خالص گردد اگر به قمر زنی طلای خالص شود و اگر

بر طلای خالص زنی بشرط حرکت امتزاج آید بقدر رنگ و قدر رنگ معلوم است

قلب نمیگردد خالص خالص گردد و اکسیر اعظم شود و چون یک مثقال از آن خاک

مدبر رسد مثقال بلکه بیشتر مس زنی طلای خالص گردد و اگر بر قلعی زنی قمر گردد ریخته

بلکه بهمه چیز الا سرب مذاب قدرت الله سبحانی و اینها عمل لا نسبة علی اعلی آنه

به تعلیم حضرت علی شاه هندی دریافته بود و همین درخت مذکور در طالش

درخت الذس گویند در قبه و داغستان توز جی نامند زیرا که روی برگ آن

غبار دارد و آن بسیار است و در شکلت شمع میسوزند و او باید درخت

زانت نیز میگویند باب علاج دیگر باب فی عمل شمس حلال سلم الف ریزند ... بالادر

توتیای هندی نیم ... زاج زرد نیم ... عقاب ... تمام را با آب لیمو حل کنند

و با عسل حب سازند و ضبط کنند پس ده ... نحاس سرخ فام را صفحات

کنند و در آتش سرخ نمایند و در آب تنگ شده اندازند تا سه دفعه تنقیه کف

[illegible]

سواد او شود و باد خالص شد [illegible]

دو تکلیس قمر

[illegible]

الفاظ طریق تکلیس قمر

[illegible]

[illegible]

سری چون شد اول خوش رنگ تازه رو   اگر آوری شرط ما را بجا   بگویم جواب

ز ادر سما نیفتد ز اخوان بدل هیچ کف   نگفتم غصه نشد از رنگ فی زرد

بیامرز خدایا تو عبد فقیر   روز قیامت بر دنش بگیر   باب در

تکلیس طلق   طلق را در میان سرکین گاو تازه اما انقدر در سرکین

باشد طلق را فرو گیرد بعد ازان آتش دهد تا سرکین و طلق بسوزد

انوقت خاکسترش را جدا کنند باب آهک شسته شود دهد

تا انقدر که حرش برود بعد ازان باب صاف غسل دهد و خشک

کنند بکار آید   باب فی تدبیر گوگرد   بگیرد گوگرد احمر جوفی

عقاب سحق کرده جزو با هم صلایه کنند کم کم آب بخورد دش دهد تا

هفت شبانه روز بعد ازان او را در میان پیاله زنگین کنند که

حکمت گرفته در آتش تنور حمام گذارد تا سه ساعت بعد بیرون آورده

بشوید و خشک کند باز همو زعقرب احمر عقاب صلایه کرده به پیاله

بریزد و بندد و حل بپا بها را درست در آتش گذارد باز مدت سه

ساعت مذکور بعد ازان بیرون آورد بشوید خشک کرده بر صفحه مس گرم

بپاشند

باب فی دفع ... و بلغوت ...

باب فی عمل ...

بکیر ... عقاب ... بابت ... ساعت ...

عقاب آتش ... ده ساعت ...

کروه وده آتش ... خراب ...

بگیرد زرنیخ و رفع علاء ... بعد ازان ...

رسد ... زرنیخ ... حلب ...

باکار ... زده ... بعد ازان ...

ار روز ... آب ... افتد ... مدت ده روز ... قطع ...

دیگر زرنیخ ... بعد ازان ...

باب در ... جوهر ...

الغاه ... باب ...

دانه ... زرنیخ ...

بر چهار درم مس که اخته طرح کند سرب خاکستر شود یک از آن خاکستر
بر چهار مس که اخته طرح کند و یک از آن مس بر صد درم قلع طرح کند قمر
شود باعلامه باب کوفتن جوهر زرنیخ زرنیخ ورقی یک درم
سرکه شند چهار درم زرنیخ را در سرکه بجوشانند تا سرکه خشک شود بعد
کوزه را نیک حکمت گرفته و خشک کرده آن علم را بریزد در کوزه قدری
نفط سفید و قدری صابون در کوزه ریزد بر هم زنند تا ممزوج شود
و سر کوزه را با نمک و سفیده تخم مرغ خمیر کرده بگیرند و بر آتش سرگین است ده کاو
گذارد تا جوهر نمایان شود بر دارد بشوید از چرک پاک کند باز در کوزه
ریزد و سرش محکم کند در آتش نهد و باز بیرون آورد این قدر چنین کند
تا جوهر مثل برف نمایان شود باعلامه باب در کوفتن جوهر
زرنیخ زرنیخ ورقی هر قدر باشد با شیر گاو و همون قدر بجوشانند
تا خشک شود باز همون زرنیخ را بیخته و مغز کردو با پیه گاو در کوزه
ریخته سرش را به طریق مذکور بندد در آتش گذارد تا جوهر آن نمایان شود
آورده بشوید و باز با پیه‌ها از کرده در کوزه ریخته در آتش گذارد تا سه مرتبه
چنانکه جوهر چنین قمر بسته بدین کرده تا جوهر شود باعلامه ایضا
ادبسه نعم اله

کنند
شمس اعلا کند
دارچینی و عقیقه برآمده قطره
ایضا شمس مخلط زرده
دفعات رود مثقال شنجرف ماکه اسب برکه ساده رد بشو فمثقال نعیم
لعل مثقال باب جوهر بد برگزار در آغری سو مثقال نیم گرد
زرنیخ بود و مثقال زرنیخ بالای آتش کند بفرمثقال آورده دو فرسنگ سبمد برخی بدید
در ملاس فلعی جمع کرده دیگ داده دواند برشته کانمو نیمه برآورده انگلیه
باب جوهر شمس
تا به مس زنده جمع کرده واز گرمی وقت باعلامه اول
باید مس زرد با نمک قلیان و مشک زر اعلا شود ارادت ۱۰۲ استعداد کند
در ورقها سلیس با ملک بابه دیگر شمس اعلا شود حسب الطلب در شبها کرده برده
دیده بدین دارد دیگر ۱۸ مثقال ترو زر زر نرم سفوف کرده در شبها امراه آورده
ریخت ۱۸ نمک با آب لیمو جوش مکره با دیگر زر پاره ریزد ده با اینها در صورت مذکور
سالطلب با آب ارد ده ورد در آن نیز کرده ورقه در آتش قوه ساخته باید
لعل درسیخ از آب بینش ورد ده وسه در آن آخره قه استاد جدید ده را صلابه
دفعه درهم یک مثقال روح بیشتر بخیزد در بوته زر بخیزد و سیخ ده را صلابه
در بوته انداز تا جوهر بخیزد بابد طرفه تحقیق سیخ ده را
آماده با علامت باید سیخ شفاف سفید ده را
کنند بابد

[illegible]

افضل [illegible]

[illegible]

افضل علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب في القمل [illegible]

[illegible]

باب [illegible]

[illegible]

باب في علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

افضل [illegible] مجموع [illegible] موافق [illegible]

عقاب [illegible] زیبق [illegible] مثقال [illegible]

افضل دو عمل شمس [illegible]

[illegible] افضل [illegible]

[illegible] مثقال زهره [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] افضل [illegible]

عمل [illegible] قمری [illegible] زیبق [illegible]

[illegible]

افضل عمل شمس [illegible] زیبق [illegible]

[illegible]

[illegible]

الفصل فى عمل [illegible]

[illegible]

الفصل فى عمل [illegible]

[illegible]

الفصل فى عمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

الفصل فى عمل [illegible]

[illegible]

الفصل فى عمل [illegible]

[illegible]

تا یاد و چون زرد شد بیاید [illegible] و فی تکلیس
زردی بیضه [illegible] الفضه [illegible] بشکند [illegible] العمل فی
و جمال [illegible] با فضه اعلا [illegible] فضه خالص طلا [illegible] الفضه
مثقال [illegible] چهار مثقال فضه خالص [illegible] اعلا
مثقال او [illegible] از آن [illegible] چهار [illegible] رود و [illegible] حل
نشم [illegible] ده مثقال [illegible] اعلا [illegible] چهار [illegible] القمر [illegible] خالص
مثل [illegible] خالص [illegible] عقاقیر [illegible] نیم [illegible] مثقال [illegible]
اقلیمیا [illegible] الفضه [illegible] شد [illegible]
الفضه کبار [illegible] است [illegible] آن [illegible] شد و ربت
آن در همه جا [illegible] یکی [illegible] یک [illegible] نقره [illegible]
نیشه از زرقه [illegible] آتش [illegible] شبح
آن [illegible] چون [illegible] انقلاب [illegible] شمس [illegible] یک [illegible] مثل [illegible]
مجرب [illegible] الفضه فی عمل الشمس [illegible] گداخته [illegible]
بارچه [illegible] گداخته در [illegible] سفید [illegible] پخته [illegible]
[illegible] بالای [illegible]
قدری

قدری [illegible] رنگ [illegible] نشسته
جمع کنند [illegible] از آن [illegible] آب [illegible]
پخته [illegible] گداخته [illegible] عمل [illegible] انواع [illegible] بعد
در میان [illegible] دیگر [illegible] شنگرف [illegible] و فی [illegible] الفضه و فی عمل
جیوه [illegible] شمس [illegible] فضه [illegible] آورد در جان
شنجرف [illegible] و قطع [illegible] مثقال [illegible] و [illegible] با حجر
و عقاب [illegible] آتش [illegible] ابد [illegible] را
کلس البیض را [illegible] اسید [illegible] شب [illegible] صفره [illegible]
گرم آب را [illegible] آب [illegible] عقاب [illegible] ادویه
[illegible] نقره [illegible] الثانیه [illegible] مقطر
جاف کرده با عقاب [illegible] سفید [illegible]
[illegible] کلس البیض [illegible] نیم [illegible]
الفضه فی عمل الشمس [illegible]
[illegible]

ده جزو . شب یمانی جزو . تخم الفار [illegible] بکوبند و از آنجا بوده [illegible]

نمکار شنبه جزو . [illegible] جزو . همه را بکوبند و از حریر بیزند [illegible]

جوز بوا جزو . بسفایج جزو . تمام را با عسل [illegible] منعقده شود [illegible]

بزند با آب [illegible] خود ده [illegible]

ایضاً فی العقد و تریق [illegible]

او را طبخ سازد و روغن [illegible] داخل کنند [illegible]

که بیرون کند طعام و کف [illegible] اگر که بکوبند [illegible]

و قدر آن [illegible] داخل کنند [illegible]

ایضاً فی العقد و تریق [illegible]

[illegible] القدر [illegible] معقود [illegible] زرنیخ [illegible]

و منعقد [illegible] یکمثقال [illegible]

الشمس [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible]

باریک [illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible]

باب فی عمل القمری [illegible]

قلعی و [illegible] زرنیخ [illegible]

باب ایضاً فی القمری [illegible]

[illegible] سفیده [illegible] یکمثقال [illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] یکمثقال [illegible]

[illegible] مسحوق [illegible]

ایضاً فی الشمس [illegible] صفرة البیض [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

افضل [illegible] شمس [illegible]

نسخه مس [illegible] مرغ [illegible] را ای را بامند [illegible]

چون [illegible] مبتدی را عمل [illegible] آنکه [illegible]

الف [illegible] جز و [illegible] احداد [illegible] آنکه [illegible] متعقد [illegible]

و اخوان کنند [illegible] تازه [illegible] چون آب [illegible] از [illegible]

سرکه آوریز تا از [illegible] مجموع آب [illegible] و شمس [illegible] ۵

طرح کنند از [illegible] مثقال ۲ [illegible] ۵ [illegible]

شنجرف [illegible] علت [illegible] بعد از آن [illegible]

دو را بار را [illegible] شنجرف [illegible] شنجرف [illegible] آفتاب [illegible]

وصلایه کرده [illegible] خمیر [illegible] بعد [illegible]

در زیر آتش [illegible] گذارند و [illegible] خشک [illegible]

آتش گذاشته تا خشک [illegible] بعد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] نمایند

نمایند [illegible]

و [illegible] را [illegible] بنمایند [illegible]

از [illegible] را [illegible] آنکه [illegible] شمس [illegible]

خشک کرده بعد را [illegible] ریخته [illegible]

کار باید [illegible] در جای [illegible] در میان جای [illegible] ریخته [illegible]

آنکه [illegible] نیم من [illegible] زیبق [illegible]

[illegible] ثابت شده [illegible] شنجرف [illegible]

دیگری در [illegible] آورده [illegible]

زنند و [illegible] گذارند [illegible] انجام [illegible]

زرنیخ و رقی زر [illegible] ۲ مثقال [illegible]

کرده درست زرنیخ را [illegible] صلایه نمایند [illegible]

ممزوج کنند [illegible] حکمت [illegible] خشک کنند [illegible]

بگیرند [illegible] کاسه [illegible] گذارند [illegible]

پائین ریزند و بالای [illegible] آتش [illegible]

قدر [illegible] نمایند بعد از آن آتش میانه [illegible]

شب [illegible]

ثابت نماید

بمانند [illegible] اول [illegible]

[illegible] سفید [illegible] آن [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] تمام است [illegible] مثقال [illegible]

سفید [illegible] تا صبح [illegible] مثقال [illegible]

بکیرند و در آتش [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] اجزاء [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] اجزاء [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

نوع آخر فی صنعة الشمس

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] نطعیم [illegible]

بمانند [illegible]

[illegible]

در روغن [illegible]

ملغمه را در آتش [illegible]

و نظیم [illegible]

العاب [illegible]

و مس [illegible]

[illegible]

باب فی عقد زیبق

[illegible] زیبق [illegible]

[illegible] نوشادر [illegible]

قلعی آورده [illegible]

[illegible]

ثم وادنیه نصف

زنگار بریزند و زنگار را در دارند و با [illegible] نصف [illegible] بجوشانند

دیگر از آن سم [illegible] با زنگ [illegible] اجزاء [illegible] و در [illegible] بجوشانند

زیبق بریزند و در [illegible] بگذارند [illegible] طاس [illegible] بالا

دیگر ریخته طاس [illegible] اطراف آن [illegible] بگیرند [illegible]

لبهای طاس را [illegible] با چهار [illegible] طاس منعقد شده [illegible]

وآتش آنگشت در [illegible] طاس [illegible] بجوشانند [illegible]

طاس بر دارند [illegible] زیبق [illegible] در طاس [illegible] ریخته را [illegible]

باید سخت [illegible] ورق ورق [illegible] طاس [illegible]

واجزای ریخته را با آب [illegible] بشویند [illegible]

منعقد شده را بر دارند [illegible]

یک مثقال از آن را بر [illegible] آتش منقطع [illegible]

باب فی ترکیب [illegible]

کرده [illegible] چهار [illegible] نطعیم [illegible]

[illegible]

الفصل فی عمل [illegible]

بار [illegible] فلع [illegible]

بر [illegible] بسایند [illegible] بگیرند [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

الفصل فی [illegible]

ربار [illegible] در دار [illegible]

الفصل فی عمل [illegible]

[illegible]

وبار [illegible] شمس [illegible]

زر [illegible] عقرب [illegible]

کرده [illegible] عقرب [illegible]

[illegible] حمره [illegible]

[illegible] صفرة [illegible] چهار [illegible] بساخته [illegible]

[illegible]

[illegible] ذره نیم

[illegible] شمس [illegible]

دراین باب افضل عقد زیبق [illegible]

[illegible]

الوجه [illegible] افضل [illegible]

اول او را [illegible]

گوگرد داده [illegible]

بعده مرتبه چهارم [illegible]

[illegible] افضل [illegible] وصل

در قدر [illegible]

[illegible]

بگیرند [illegible]

[illegible]

افضل فی [illegible]

[illegible]

[illegible] لطیف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افضل تسهیل [illegible]

[illegible] افضل [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

افضل ... [illegible]

[illegible]

باب فی عقد ... [illegible]

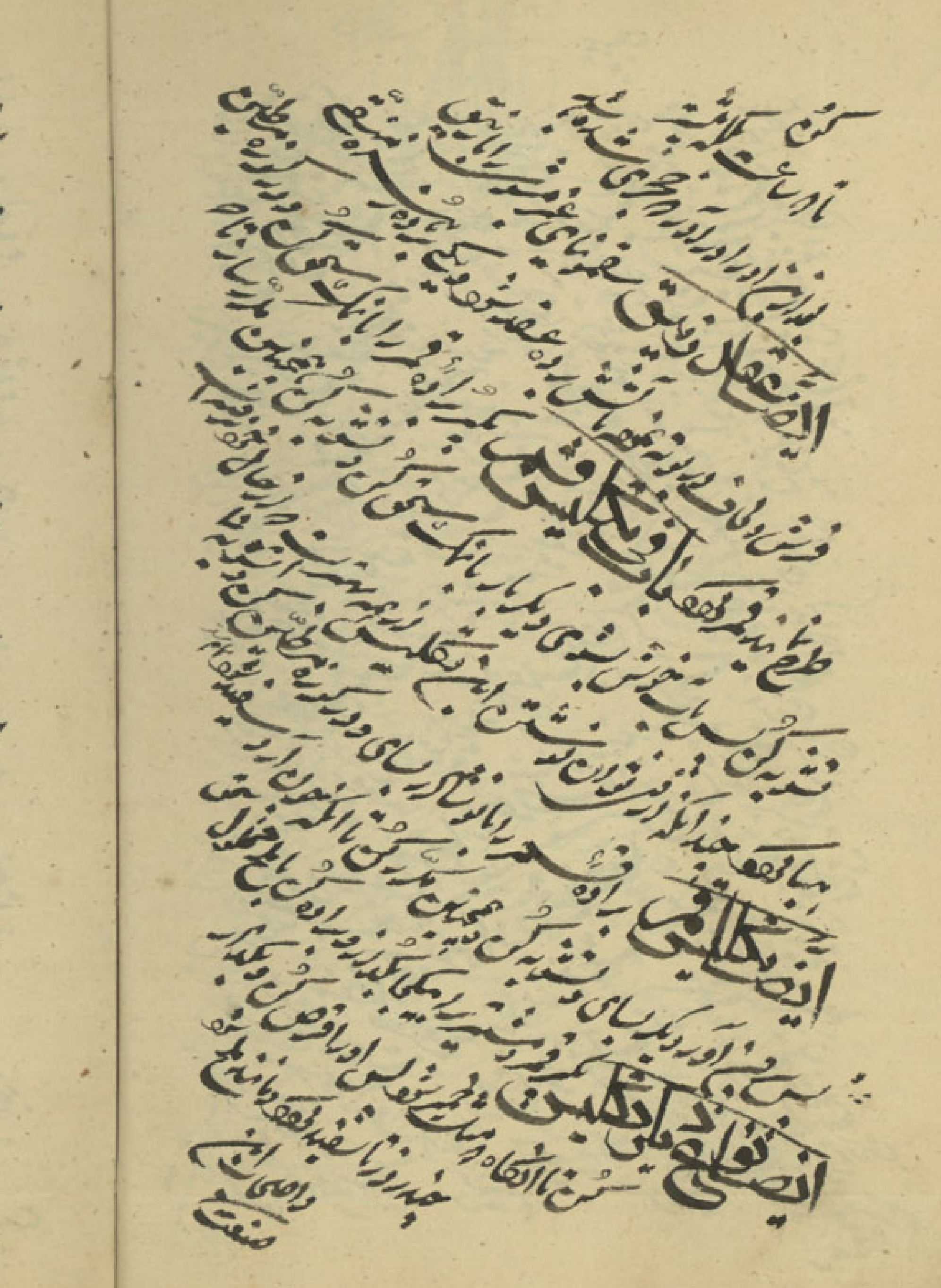
[illegible]

افضل ... [illegible]

[illegible]

افضل فی عقد ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

در بیان اعظم ارتفاع الشمس

[illegible]

[illegible]

عمل قوس القطعی

[illegible]

جیوه [illegible] میکنند [illegible] نموده [illegible]

از یخ [illegible] شد [illegible] سفید [illegible]

منعقد [illegible] تمام [illegible] شد [illegible]

ظرف [illegible] شده [illegible] آتش [illegible]

را در [illegible] باشد [illegible] میکنند [illegible]

و با آتش [illegible] ربع [illegible] سفید [illegible]

مثقال اگر قدری [illegible] آتش [illegible]

جزء [illegible] مخلوط [illegible]

بابن [illegible] مثقال [illegible]

دیگر [illegible]

چهارم آن جرم را [illegible] آتش [illegible]

[illegible]

لعل [illegible]

از [illegible]

هم [illegible] آتش [illegible] سفید [illegible]

ظرف [illegible] آتش [illegible]

چهار [illegible] ان لعل [illegible] قبل [illegible]

[illegible] الجماد [illegible]

[illegible] آتش [illegible] سفید [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

حکمت [illegible] کامل العیار [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] زیبق

[illegible]

باب [illegible] کبریت

[illegible]

از آن [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible]

بصفحه [illegible]

دیگر [illegible]

اندر [illegible]

[illegible]

[illegible] زیبق

[illegible]

[illegible] زیبق

[illegible]

[illegible] افضل [illegible]

[illegible]

شیمی

دیگر رصاص شوای اقصای قمری

زرنیخ سیم [illegible] نطرون اون درهم زرنیخ [illegible] درهم [illegible] اجزا [illegible]

قلع درهم زرنیخ ۲ درهم [illegible] آب [illegible] نوره [illegible]

سیم [illegible] اول زرنیخ رادیوبه [illegible] سحق [illegible]

[illegible] کنده [illegible] نطرون و سیم زرنیخ [illegible] نقره

[illegible] زرنیخ [illegible] لطیفه [illegible] اجزا [illegible] اول [illegible]

[illegible] زرنیخ و [illegible] قلعی [illegible] داخل [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] قلع و زرنیخ [illegible] صاف [illegible]

[illegible] آتش [illegible] کره [illegible]

[illegible] قلع [illegible] اقصای قمری [illegible] زرنیخ

[illegible] شیمی اقصای [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible]

مغزاوه [illegible] زرنیخ [illegible] درهم [illegible]

کنده درهم ۴ درهم زرنیخ [illegible] صلایه [illegible]

[illegible] صلایه [illegible] حکمت [illegible]

صلایه [illegible] کنده [illegible]

اجزا معلومه [illegible] آتش [illegible]

[illegible] کنده [illegible] آتش [illegible] سفید [illegible]

کل حکمت [illegible] آتش [illegible]

[illegible] سفید [illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible] درهم [illegible]

ناصح [illegible] آتش [illegible] درهم [illegible]

[illegible] صلایه

وصلابه ریخته [illegible]
کرده در ظرفی [illegible] چهار ساله [illegible] خاک شود [illegible]
دیگر [illegible] چهار ساله [illegible] شود [illegible]
باید و صلابه [illegible] بهمینکه [illegible]
دیگر [illegible]
بداند و [illegible] چهار ساله [illegible]
بباید و کوزه [illegible] مقابلت [illegible]
آتش بریزند تا خاک [illegible]
بالای اجزا [illegible]
شمع آتش [illegible]
شده است [illegible]
الا باید [illegible] لا ینقطع [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
بداند [illegible] افضل عمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
هفت [illegible]
[illegible]
گرفته [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل [illegible]

و ده مثقال

جیوه و ده [illegible] آن جمله را [illegible]

قطره قطره [illegible]

بگذارد [illegible]

و قلعی [illegible] چهار [illegible]

[illegible] الکل حکمت [illegible]

بستگی [illegible] جیوه [illegible]

و بعد از آن [illegible] آورده [illegible] ده مثقال [illegible]

و ده مثقال [illegible] مثقال از آن جیوه [illegible]

باب فی خواص گیاه و عمل شمس

[illegible] و صفت [illegible]

چون [illegible]

این باب

نمایند

[illegible]

[illegible]

افضل عمل قمر

[illegible]

[illegible]

العمل [illegible]

[illegible]

و صفت [illegible] ده درم و [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] و قلعی [illegible] ده درم [illegible]

و [illegible] افضل [illegible] شجرة الله [illegible]

الغائب [illegible]

[illegible]

در ... طلق [illegible]

[illegible] صاف [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] صاف [illegible]

[illegible] آب صاف [illegible]

[illegible]

صاف [illegible]
با نوشادر [illegible] سرکه [illegible] انگاه [illegible]
انگاه صاف کرده [illegible] طلق [illegible] مکلس [illegible]
[illegible] سحق کنند [illegible]
در آفتاب نهند تا خشک شود [illegible] سرکه [illegible]
و نگاه دارند اگر خواهد [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] مقطر [illegible]
[illegible] سال [illegible] طلق [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سحق کنند و نگاه دارند [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] مقطر [illegible]
انگاه [illegible]
طلق [illegible]
[illegible]
و اگر خواهد [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سال [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] نفس و ارواح [illegible] زیبق [illegible]
[illegible] اگر مقصد [illegible] روح [illegible]
[illegible] نفس [illegible] روح [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طلق [illegible] ارزیز [illegible]

بگدازد ارزیز [illegible] طلق [illegible]

با ارزیز آید ابتدا کار [illegible] حل [illegible] ۳۰ [illegible] بار [illegible]

حکمت [illegible] بعضی [illegible] حل [illegible] ارزیز [illegible] بار [illegible]

در آفتاب [illegible]

منفعت [illegible]

تمام افضل [illegible] مفتاح [illegible]

اول [illegible]

حل [illegible] در [illegible] گرده [illegible] طلق [illegible]

نقش چون [illegible] حل [illegible]

۱۸ و بار [illegible] گرده [illegible] بیک [illegible]

[illegible] بگنند [illegible] یکبار [illegible]

[illegible]

با نقش [illegible] گشته

درو انداخته [illegible] گرده [illegible] از قلعی [illegible] جوهر [illegible]

بجوش آید تا [illegible] آید [illegible]

باب دویم در بیان [illegible]

دو بار [illegible] یکبار [illegible] بگدازد [illegible]

نشف [illegible]

نهد [illegible] از خلاص [illegible] گرده [illegible]

خام [illegible] اگر خواهد [illegible] یکبار [illegible]

اگر خام [illegible] بگدازد و در خلاص [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب در اکسیر اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یادداشتلر

[illegible]

آمیخته ... تمام ربع
ها ازده ... شش ... جیوه‌دن ... لعقد ... انجمد ... [illegible]
جمع کرده در ... الطبخ ... شود و عقد ... [illegible] ... ایله ... قلع ... [illegible]
مقطر کنند . الطف ... بر ... مطلب . ... ایله ... [illegible]
حکما ... اخلاق ... شود ... رجاج ... ببسباید ... اید ... [illegible]
در جام کرم و بجارات ... طام حل ... عقد ... حل ... جیوه ... [illegible]
تا خفقه شود ... بهشت ... ابن ... ملحق ... [illegible]
در تمام بجارات ... آفات ... نسق ... ملقه ... ایله ... [illegible]
منفعت ... لعقد جیوه ... ثابت ... لعقد و عمل ... [illegible]
در کمال حکمت مطلب جیوه ... صحیح ... زنجفر ... [illegible]
آمیخته شود ... ده دینار قلعی ... [illegible]
و مطلوب ... [illegible]
مستقطر ...
مقطر

عوضه ... مقطر ... الزجاج المطینه . خمیر ... مجالس
در خورده ... بر نفس مطبوخ ... قلع ... [illegible]
حب مبارک ... الزجاج المطینه ... طبخ ... [illegible]
لعقد ... ملحق ... [illegible]
جیوه ... اولور ... مطلب ... [illegible]
ثابت ... در ... جیوه ... [illegible]
زنجفر احمر ... مسحوق ... مثقال ... [illegible]
مقطر کنند ... طبخ ... [illegible]
از این زنجفر مذکور مطبوخ ... مقطر ... جیوه ... [illegible]
تا که ... القلای ... [illegible]
... طبخ ... [illegible]

باید [illegible] مکلس [illegible] جیوه

و آن جسد [illegible] منحل [illegible] مکلس [illegible]

باز سفید شود [illegible] بار [illegible] شیر [illegible]

مبارک [illegible] مکلس [illegible] مثقال [illegible]

مبسط [illegible] افعی [illegible]

یکبار [illegible] اکسیر [illegible]

و مکلس [illegible] **افضل عمل شمس** [illegible]

مکلس [illegible] مکلس شود [illegible]

[illegible] مکلس [illegible] تلطیف [illegible]

بعد از آن مکلس [illegible]

[illegible] **افضل دوا نوع اکسیر** [illegible]

[illegible] شفاف [illegible]

مع الطلق [illegible]

[illegible] مکلس [illegible]

[illegible]

[illegible] مکلس [illegible]

[illegible] افعی [illegible]

[illegible] روح [illegible] جسد [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] سیاه [illegible]

حکمت [illegible]

جدا

علاج سیاه بشود آن

زاج و با عنبر و بابا زرد طبخ بیرون بیست روز قرار شده بود

و محو میکند تا آن اشیاء در زاج طلع [illegible] بیست روز [illegible] حل

دارد در سرخ بیرون آید و از طریق زاج [illegible] عمل بیست روز در [illegible]

بادزهر بست و عنبر و چند شش با زاج محلول [illegible] طرح [illegible]

بیرون آید و در زاج که از نقش [illegible] بست نوبت [illegible] خلاص [illegible]

مجربست این است [illegible] سرخ [illegible] بیرون آید [illegible]

یکدانه تا آن کفه اگر تا به یکدانه زرد اگر بار [illegible] بیرون آید [illegible] نقره

تکرار چون محمد [illegible] بار [illegible] نقره [illegible]

نقره [illegible] یکدانه [illegible] باره [illegible]

[illegible]

محمد

محمد [illegible]

و بیک یکدانه خلاص بیرون آید تمام [illegible]

یکدانه و در خلاص [illegible] بیرون آید [illegible]

از خلاص بیرون آید و در آن [illegible] الفضه [illegible] سلوق [illegible]

و در البدن [illegible] و آن [illegible] جام [illegible]

چون عمل در جمره [illegible] مطلق [illegible] بیست [illegible]

باشد [illegible] یکدانه [illegible] جام [illegible]

با جرم صفرة الفضه سلوق عمل [illegible] تمام [illegible]

و در [illegible] آسان [illegible] حل شود والله اعلم

هر که [illegible] منقل و جام گرم [illegible] محمد [illegible]

محمد منور [illegible] محمد [illegible] قایم مقام [illegible] غفران

مقام او [illegible] الاحد [illegible]

در [illegible]

الفضه [illegible]

مجرب
شقوق سن محمد مجرب وقتهم
معمول شیشه را چند از آنکه جواهر الفلح فقط آن بعد از آن جمع
سازد و در کوزه جدید نیم باید زنجار بریان نیم سمّ الکهف
کوزه را سر الکهف سر آب بیش قلع شود و قلع دیگر
دیگر حاج در صحیح جلی بر آب زرشی صاف بکند آن از آن
نه با جمله آن شیشه با احتیاط شکن سمت الکهف
دیگر بیخ باید بر نمک از آن باید بالکه دو آن دو
دیگر کند و بکند در صیاع ابونه صاف زرد آن الحکمت
جیحون شقوق زرد سفید
الفصل تدبیر توتیا صفت
توتیا زرد صاف
جمله اسم

خیال کمه
و بعد توتیا با جوز غفران حیه
و در آن بر ده صوت الفضه با فضه نیلود و باره نیکو
موی ادامی و شیشه با نفت و نیت نام سمعاد و آب دادن سدان
جوی سه بر آن کنید جهار نیم عباب آب در او بکدازند در
الفصل شمامی بکند مثقال نقره در آب بسیار کند با جو
و از ان یاد بر آید و فضه و در دو ورق بکرده و سحق
بریکی در آن کو کرده زرد و بسی سحق و در آن فضه بحوان
کدازد و با داره و در برابر عقود در آن آنه و فضه حل
یک دانه محض بیش مکلس و در آن ریح او محمود و جدید او
و سکی دارد زنان حبه آن زعفران حدید و بیش سکلس
و بیش باز عظم آت دراج و اکثر الفضه
سحق کرده در آن
ایدون

عمل کنند تا زعفران شود
مع النبات درشته نماید تا زعفران سرخ شود
باز سحق کنند و نقره بگذارند صبح قایم ... تا رنگ ایشان ...

و صنعت ساختن زعفران الحدید الاعظم

الکاه بجفت بگدازند و ... زاج و نوشادر
اضافه نماید یک مثقال نقره ... زرنیخ سرخ
مکلس کنند ... تا زعفران گردد ... مغناطیس
حدید ... حل کنند ... سحق کنند تا زعفران شود
بام سحق کنند و بگذارند ... حل ... زرنیخ
حدید ... مغناطیس ... باحل زرنیخ
اگر در جه الله خواهد ... بگیرد ... حدید ...
خود ... کنند و ... شیر ... آب
دفن کنند

دفن کنند
دانسته ... زرنیخ ... سرخ کند
کرده ... آب ... زعفران ... کند ... زعفران
مکلس کنند ... الراح ... بگذارد ... زعفران
لطف ... کلس ... نقره ... زرنیخ ... بسیار
حدید ... کنند ... مرطوب ... زرنیخ ... حل
باشد و ... مثقال ... زاج ... زرنیخ ... مقطر
کنند ... زرنیخ ... حل ... مقطر
تقطیر کنند ... یک ... کنند ... مقطر
دانسته ... زاج ...

ایضاً فی تکلیس ملغم قلعی

... سحق ... زرنیخ ... کنند
ثابت کنند
مذکوره ... تمام
مطلوب

[illegible]

باب فی حال کبریت

[illegible]

ایضا در احوال زاوه

[illegible]

[illegible]

باب صفت عقعقه

[illegible]

ایضا حال خفاش

[illegible]

[illegible]

انفصال فی حل الطلق

[illegible]

انفصال فی حل الملح

[illegible]

ابتدا [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

انفصال حل بیاض البیض

[illegible]

انفصال حل قشر البیض

[illegible]

انفصال در حل صفرة البیض

[illegible]

انفصال حل صفرة البیض

[illegible]

بزم عزم

تا از شکوفه بید علل بر بزم درد از فزون

کن او درارطت پیکره در ساعت از پیش باف

افتاب به درد ترکیه پیش در ساعت

تا این شکوفه دفتر تمام اونکه چون زلف بی نیاز

مانابوعرفیسا تمام نیکو بی ان اوسکر بی دو به

چون نقرونه آید بی درد سلار زرب

افشا در انکه پیسر و اوی نوپنا جمع

درد ش پیمودن کن باشد اوزون سالار درد عابد

نوش بنت افشا در پاک سیاه بین تابانا شو اکاه

ابی نکده رده ده پیس سیاه اوزن اطعام کن

خوان ولعیم کرن باره مقدار ارد وارسیاه بیکشایه

شده کن در پیاله پیش تابنج اراکه اون دروبنت شو

سوزه مطبن در او بطلم عون یکن تا مقال کاف سفید عبار

مشکن نا مقالش

تمام افشا

در

در

بتبیض خال

که وغابی نیسا ارکن بیس براین بر باض

کمرپا عمرت در اناوکن سیس بید ابن بانام درمه میره دردروعرت

افشا بیلونا نهای

الفضل وتقریه بیدن سکر نفعیت برید ابن تامام در

اوله بر ترکیبه بیست ... چون صباح شو سفید کشته تا بند

ثلث سفید ودر خارج ارن بقوت دوچون بیاض شو ومسافت کن

افشا در بتبیض سیاه بکیرین یار بیاه بی نیمن برتاج ارمن

لبدارن دریک کن و بسیار بحجر تاثیر هم دوچون اربه بسیاه اپ

سفیدکه دانه واکر رده در برابر نیم در دم بیم باکه اوقلی لغایت تحرین

افشا فی بتبیض کحل سیاه کرک اسود اصفهان وفناب بسحق

سخن در افتاب بانکه سفید ایفقد عمر در ده

ملح تازه کن باحران

ور سفید کوف

بوالعجم

[illegible]

[illegible]

بشد

طریق اول آنکه [illegible] همواره [illegible]

اثال و آن را [illegible] بکوبند [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آتش [illegible]

و این قدر [illegible] داده [illegible] [illegible]

وقتی [illegible] آتش [illegible] [illegible]

و این آید طریق دوم در دیگر [illegible] آتش [illegible] [illegible]

قاروره [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

خلد

گرده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آتش [illegible] [illegible] کرده [illegible]

جانب [illegible] حکمت [illegible] [illegible]

معروف است [illegible] آتش [illegible] [illegible]

تکاور [illegible] طریق سیم [illegible] ۲۴ ساعت [illegible] ۱۸

۲۴ ساعت تمام آتش [illegible] ۱۸ ساعت [illegible]

[illegible] آتش [illegible] [illegible]

الصعید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] الصعید

[illegible]

[illegible]

باشد و خون بسیار [illegible]

و [illegible] بیاض البیض [illegible]

باب [illegible] بیست و یکم [illegible]

[illegible] بیاض البیض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیاض البیض [illegible]

باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رشته ... اعضا ...

بهر باعث ... [illegible]

بهر باعث ... [illegible]

[illegible] ... الواح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خزینه

خزینه

باب ... [illegible]

[illegible] ... الواح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مس [illegible] زاج
مقرر داده و مثلا اگر بیست زاج [illegible] مقرر [illegible] مقرر داد [illegible]
[illegible] کانه ابوال چهار کانه [illegible] [illegible] و دان [illegible] اعظم [illegible] و اسط وان
[illegible] منظور [illegible] [illegible] داده [illegible] زاج [illegible] [illegible] مسحوق

باشد باب وقتی [illegible] کافور [illegible] [illegible] کند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و کرده [illegible] فیه و الا
طاقت دارد [illegible] [illegible] اندو [illegible] و المهابه [illegible]
اراده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کافور
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بیاید
بیع چیز سفید [illegible] [illegible] [illegible] قلیای
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرطاس [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] کافور [illegible] [illegible] [illegible]
محلول او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کافور [illegible]
اول آنکه کافور [illegible] [illegible] [illegible] کافور [illegible]
طریق دوم آنکه [illegible] محلول [illegible] [illegible] کافور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اضا
محلول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فی تدبیر کافور حکمه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

خود ... و الا ... بعد ... بر ...

بهم ... الغایت ... [illegible] ... خارج ... باشد ...

... [illegible] ... ساعت ... [illegible] ...

... [illegible] ... مقطر ... [illegible] ...

در ... [illegible] ... قلیایی ... [illegible] ... بسته و ... [illegible]

... [illegible] ... بطریق مذکور ... [illegible] ... قایم مقام ...

باب ... در تشمیع

حکمت ... [illegible] ...

... [illegible] ... فاسد ... [illegible] ...

... [illegible] ... در انفاس ... [illegible] ...

... [illegible] ... ساعت ... [illegible] ...

چون چراغ در ارواح ... [illegible] ...

اجساد ... [illegible] ...

ساعت ... [illegible] ...

تشمیع

... [illegible] ...

اعاده کنی و در آب ... [illegible] ...

بکبار ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... تشمیع ... [illegible] ...

اعاده کنی اشیای ... [illegible] ... ارواح و ارکان ...

اعاده کنی جمیع اجساد و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

باب ... در تقطیر ...

... [illegible] ... سیاه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

حکمت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایمدی ابتدا

باب [illegible]

[illegible]

كاغذ خميس [illegible] ترشيح [illegible] سر كنند

حكيمانه [illegible] است در [illegible] اشنى [illegible] فنا

لعقرون [illegible] است [illegible] ترشيه ويه [illegible] عقيقه لعقيقه [illegible] حل [illegible] عقد [illegible] از [illegible]

رفع [illegible] مطلين [illegible] عقد [illegible] سفيد [illegible] مرتعه [illegible] در [illegible] بين العقد [illegible]

بمثل اول حل [illegible] كنند [illegible] از [illegible] با [illegible] الا الله [illegible] عقيد [illegible]

تمام است [illegible] عرض [illegible] ترشيه [illegible] تصعيد [illegible] [illegible]

از [illegible] متقطر وادهان [illegible] ترشيه [illegible] ادهان اربعه ودر [illegible] بين القدحين [illegible]

تصعيد [illegible] درجات [illegible] متقطر [illegible] ثلث [illegible] آيد [illegible] درجات [illegible]

اكر [illegible] بعده [illegible] متقطر [illegible] آيد [illegible] بين القدحين

كامل [illegible] مرتعه [illegible] كنند [illegible] مرتعه [illegible] بين [illegible]

اكر [illegible] بياض [illegible] آيد [illegible]

در [illegible] سفيد [illegible] صفيه [illegible]

مسلوق

مسلوق

اما [illegible] ركيه [illegible] اعظم [illegible]

عمل [illegible] فايده [illegible] ترشيه [illegible] سر [illegible]

افضل تحليل [illegible] فنح [illegible] منقطر [illegible]

[illegible] زعفران حديد [illegible] عمل [illegible] طريق [illegible]

[illegible] متقطر [illegible]

زعفران حديد [illegible] لعقد [illegible] بعمل [illegible] مفرد [illegible]

[illegible] شرف [illegible] بتجالس [illegible]

زعفران حديد [illegible] انواع [illegible] انواع [illegible]

[illegible] كاملا [illegible] اينجا [illegible] طريق [illegible] افضل [illegible]

تجربه [illegible] دليل [illegible] افضل [illegible] ارض [illegible]

[illegible] ذكر [illegible]

[illegible]

رست
[illegible] زعفران حدید [illegible] رنگ [illegible]
حدید و یک [illegible] زعفران و آنچه دارد از [illegible] مسحوق [illegible]
و افضل حدید منکلس [illegible] زرنیخ احمر شنگرف [illegible] زعفران لطیف [illegible]
حدید [illegible] ده جزو [illegible] زرنیخ [illegible] مقطر [illegible] زعفران [illegible]
حدید [illegible] سحق کنند [illegible] از [illegible] حل [illegible]
زاج قبرسی زرد [illegible] زرنیخ [illegible] طلق [illegible]
کامل مانند قوس قزح در الوان لطایف [illegible] صبغ [illegible]
[illegible] زرنیخ [illegible]
در [illegible] حدید و یک بار [illegible] زعفران [illegible]
با خل مقطر سحق کنند [illegible] آفتاب [illegible]
زعفران حدید [illegible] شش دینار [illegible] ساعت کامل سحق کنند
زعفران [illegible] حدید یکدینار [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] کامل [illegible]
و یک ساعت [illegible]
[illegible]

یکدینار

یکدینار [illegible]
[illegible] سحق [illegible] حدید [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] یک ساعت [illegible] حدید [illegible]
یک ساعت [illegible] الا [illegible] حدید [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] یک دینار [illegible]
[illegible] حدید [illegible] کنند [illegible]
[illegible] حدید [illegible] زنگار [illegible] جام [illegible]
[illegible] جام [illegible] آتش [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] دینار [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] حدید [illegible]
سحق کنند [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] حدید [illegible]
[illegible]

[illegible]

... ۱۲۹۱ ...

باب فی بیان علم ... الصنائع ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الفقر [illegible]

[illegible] علوم اولین و آخرین [illegible]

[illegible] معاد [illegible]

الفقه

[illegible] و العذاب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

وارد

مطلب ... بانیجا بیم ... نیخ وارد

در ارکان که گفته اند آنها ... علیه ... [illegible]

درکف زنگی است ... اما ضعیف ... درکار ... اینست ... [illegible]

باری آنچه در اصطلاح ... دریاب ... اینها ... اوهای ... [illegible]

طایفه ... شمس گویند طلا را خوانند ... فضه نقره را ... [illegible]

وهم ... ونیز ... بعربی طلا را گویند ... زبان ... [illegible]

این است ... شمس ... زبان ... [illegible]

زرنیخ ... [illegible] را گویند ... [illegible]

درصاص سیاه ... را گویند ... نام دارد ... [illegible]

خوانند ... شهاب ... جمیع ... [illegible]

خوانند

خوانند ... عقید

ومثلا ... [illegible] ... حدید ... [illegible]

دارند ... [illegible] ... زرنیخ ... [illegible]

آنرا ... [illegible] ... گفته ... [illegible]

داخل ... زاج ... است ... را گویند ... [illegible]

دیگر ... جسم ... است ... دعفر ... کبریت ... را گویند ... صاحب ... [illegible]

زرنیخ را گویند ... [illegible] ... ملح ... [illegible]

ملح ... نمک ... [illegible] ... را گویند

ملح ... زرنیخ ... [illegible] ... زاج ... [illegible]

دعفران ... زنگار ... [illegible] ... زاج ... [illegible]

زاج سفید ... [illegible] ... زاج ... [illegible]

گویند ... قلقند ... قلقطار ... زاج زرد را

سرزنه ... را کوند تحقیق

... بالا ...

... سرکین بابا ...

... کوکلی ...

... عبارت ...

... عبارت ...

... ایچین عبارت ...

... کوکلی را کوند ...

[illegible]

ادواح

لفظ جمع ...

... لفظ جمع ...

... اوزن ...

... حکمت ...

العاقل یکفیه الاشاره ...

... الله ...

... حکمت ...

[illegible]

تا آنکه سفید شود [illegible]

متکلس شود و سفید گردد [illegible]

[illegible]

حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible] در عمل تکلیس الفضه [illegible]

تا بدانکه [illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] عقاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

عقاب [illegible] میکنند [illegible]

تمت الرسالة

[illegible]

بیان بیماریهای [illegible]

در اینجا کارهای [illegible] آسان [illegible]

[illegible] علاجهای [illegible]

[illegible]

[illegible] اول ریش را [illegible]

[illegible]

بجوشانند [illegible] صاف [illegible]

[illegible]

و پاکیزه چون ریش را پاک [illegible]

[illegible]

ضمادی

ضمادی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

منحصر است به
بطریق اول ... شود و دیگر
گذارند ... و بعضی ... [illegible]
ارند آنها را ... [illegible]
بار ثابت شده باشد ... [illegible]
طرح ... [illegible]
می‌شود اگر ... [illegible]
در هر دو را ... [illegible]
صورتی صاف ... [illegible]
را باید ... [illegible]
کشند ... و حل عقده ... [illegible]
تفصیل ... [illegible]

۱۲

حل عقد رشتی و قواعد آن

بیاید رشته از رشتهای قندیل ... [illegible]
اگر ... [illegible]
خانه چهار آویزه ... [illegible]
در هر شش ... [illegible]

اخطار تلقی دیگر و حل عقد

که منسد عقد شود بیان کرده شد ... [illegible]
اگر بقاعده مذکوره در فوق بیان ... [illegible]
و لیکن حل شده را در میان آن رشته ... [illegible]
انگشت رنگ بریزد و آن رشته را ... [illegible]

[illegible] پیدا [illegible] شده [illegible]

شده باشند تا آنکه [illegible] پس آن [illegible] عقد شود

و از نفس زیاده [illegible] کمتر [illegible] پس [illegible] آن [illegible]

می‌دارد تا [illegible] و عقد [illegible] است [illegible]

سبب آنکه [illegible] حل و عقد [illegible]

جانکه اگر [illegible] باید کردن [illegible]

حل و عقد یکی الصعود است [illegible] اگر حل و عقد شده [illegible]

و از آن اما حیف است [illegible] و آن [illegible]

اگر [illegible] طبع [illegible] حکما [illegible]

یکی به بیت [illegible] وجود [illegible] عقد [illegible] حل [illegible]

[illegible] گشته و از آن [illegible]

کامل [illegible] شده [illegible] قطرات [illegible]

اگر کامل [illegible] قطره [illegible]

اگر [illegible] آرد [illegible] اگر [illegible] حل و عقد [illegible]

قطار [illegible]

[illegible] اشتغال قطرات است [illegible]

[illegible] اما نفع [illegible] دارد [illegible]

[illegible] نفع [illegible] علم [illegible]

[illegible] و [illegible] حروف [illegible]

خمسة المنتخبة خوانده‌اند که کلمه [illegible] کیمیا [illegible]

کلمه پنج حرف است اول کاف [illegible] لیمیا [illegible] سیمیا [illegible]

[illegible]

[illegible] سیمیا [illegible]

حکیم [illegible] است [illegible] سیمیا گفته اند [illegible]

[illegible] منطق [illegible] احکام [illegible]

و از [illegible] علم [illegible] بتعلیم [illegible] و مشغول [illegible]

و مشکلات علوم را [illegible] آسان [illegible] علمها را [illegible] است [illegible]

بار سیمیا [illegible] سخن [illegible] آسان [illegible]

او در مثلا [illegible] علت [illegible] مشکلات [illegible]

و در [illegible] ضعیفه [illegible] علت [illegible]

و [illegible] آسان [illegible] علمها [illegible]

و در بعض علمها [illegible] حکما مثل [illegible] ضعیف [illegible]

و [illegible] کتابها [illegible] مطالعه کرده [illegible]

[illegible]

یاران

یاران

صاحب علم [illegible] غرض [illegible] اخلاص

و اوقات [illegible] کرده [illegible]

در [illegible] مدت [illegible]

[illegible] حجت [illegible] نصیب [illegible]

افضل [illegible] العصر [illegible] کفند [illegible]

خوشحال آن رفیق [illegible] است [illegible]

ضعیف [illegible] صاحب علم [illegible]

این کلاس [illegible] حکیم [illegible] گفته است [illegible]

و [illegible] آن [illegible] صاحب [illegible] حکیم [illegible]

مرضا لله [illegible] عقل [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

ابیات [illegible]

[illegible]

کمند شد
چون زنخ ابرو شد
چون زنخ [illegible] گفته است
در اینجا زنبق را گفته است پس اول عقاب باید [illegible] اول عقاب [illegible]
اگر چه عقاب هم [illegible] است که گفته است [illegible] مقصود حاصل [illegible]
ثابت مقصود [illegible] از زنبق [illegible] عقاب [illegible] قائم [illegible]
ثابت شد [illegible] از زنبق با آن عقاب [illegible] عقد شد [illegible]
ثابت شد [illegible] بیاید که [illegible] صید [illegible]
با زنبق [illegible] آب با همه [illegible] نقطه [illegible] قائم
و رنگ و رخ و آب [illegible] نقش [illegible] عقاب [illegible]
سبع الذهب گویند [illegible] نقطه [illegible]
از جوف [illegible] چون این [illegible] نافت [illegible]
الثار شد عقد شد و جوش [illegible] الثار [illegible]
مخفی آن [illegible] ارزاق [illegible]
[illegible] زرد [illegible] باید

الفضة فی العمل حکمة
قسم البطن چون [illegible] اشتراک [illegible]
[illegible] با زنبق [illegible] آب [illegible] مقصود [illegible]
مقابل [illegible] واو [illegible] و مکرر [illegible]
یکبار [illegible] خفیفه [illegible] کار [illegible]
آنچه [illegible] کار [illegible] لح القلع [illegible] اصل
باشد [illegible] گرفته [illegible] تمام [illegible]
و از [illegible] لح القلع [illegible] البطن [illegible]
در آن [illegible] و نیک [illegible] کلمات [illegible] البطن [illegible]
[illegible] یکبار [illegible] حکمت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] حکمت [illegible]
و [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] جامع [illegible]
[illegible]

و [illegible]
[illegible]

کردای

و چون از [illegible] صلابه [illegible]

از یکبار [illegible] اول [illegible] آورده [illegible]

کتی که [illegible] بنام [illegible]

یک شبانه روز [illegible] کرده [illegible]

بجز درویش [illegible]

آن [illegible] چون [illegible] ائمه [illegible]

باز باش [illegible] و صلابه [illegible]

بار هم [illegible] منقوطه [illegible]

چون [illegible] از [illegible]

در غایت لطافت و [illegible]

چون این باب [illegible] الکعبه [illegible]

اراده [illegible]

وارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستغفران

نعمه [illegible] جمیع [illegible] حکمت

بده و [illegible] طریق [illegible]

حق [illegible] اولیا [illegible]

سبب [illegible] ائمه معصومین [illegible]

الحمد لله جمیع محبان و مریدان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

و در [illegible] قیامت [illegible]

کفتن [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible]

[illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

غیب ازیشان
و حکمت از آنکه علت [illegible]
شنیده است و دارد و گر [illegible] در دنیا است و [illegible]
حاصل شد و اصل این اعمال در دنیا است [illegible] شنیده ای علم [illegible]
شنیده است که دیده از راه دیدن آن نشستن [illegible] معتبر است و ادراک علم [illegible]
و آنچه شنیده است از شخص عین الیقین گوید و [illegible] خود [illegible]
دیده او شک کرد و از یقین است و اگر حالت است و [illegible] نیست
حق الیقین گویند و وصل شده و اگر حالت [illegible] از آن [illegible] عمل
نشنیده ا بتحقیق رسیده او دیده قدر و آن [illegible] معتبر است [illegible]
که از آن است و تا بتحقیق رسید و اگر [illegible] رساله [illegible] الصحیحه
تا یم و این همه گفته ایم آنچه [illegible] جواهر [illegible]
و این جمع جمله [illegible] و چهار
[illegible]

در همه

در همه
اما شهادت دیدن [illegible] و از [illegible] عالم [illegible]
نباتی و در ده معدنی و [illegible] آسمانها [illegible] عالم [illegible]
اما آن کار حکمای یونان است [illegible] اند [illegible]
همه را در یم آوردیم [illegible] حیوانات و از حکما [illegible]
و از آنچه گویند اول حیوانات است و عالم است و عالم [illegible]
و از امر البته [illegible] گویند و انبیا [illegible] اعمال [illegible]
حالات است و از معدنیات [illegible] آسمان و [illegible] معدن [illegible]
گویند که چون خواهیم [illegible] عادات [illegible] گفته [illegible]
و از آن گفته اند در اینجا [illegible] حکما [illegible] آن و [illegible]
در صناعت [illegible] اختیارات [illegible] ششم [illegible] جنت و [illegible]
مجید [illegible] ششم [illegible]
و در اینجا [illegible]
همه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بمانند مثال [illegible]

در [illegible] ارتفاع [illegible] آن [illegible]

کیمیا مثال [illegible] ترکیب [illegible] اندوه [illegible] عنصر [illegible]

[illegible] چهار عناصر [illegible] علم [illegible]

طبایع [illegible] علم [illegible] اخبار

چهار ارکان اکسیر [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] آدم [illegible] ترکیب [illegible] جمع [illegible]

[illegible] ترکیب آدم [illegible] علم [illegible]

[illegible] اوزان [illegible] میشد [illegible]

[illegible] مفردات [illegible] ترکیب

بدانکه عالم [illegible]

[illegible] اوزان [illegible]

[illegible]

[illegible] طبایع [illegible]

[illegible] چهار طبایع [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] طبایع [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] چهار طبایع [illegible]

[illegible] احسن [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] نفس [illegible]

[illegible] مطلقا [illegible]

[illegible]

ربع ... [illegible] ... بینند

بیاید و نشاید ... [illegible] ... همه جور ... است اگر طلا

پس ... [illegible] ... است ... [illegible] ... علم

نقره و مس و طلای و ... [illegible] ... اینکه رنگ ... [illegible]

اینها چه ... [illegible] ... باید ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

خواهی یکی از اینها ... [illegible] ... باید ... سفید ... [illegible]

چه خواهند رنگ مطلوب ... [illegible] ... سفید ... [illegible]

از او جدا ... [illegible] ... باید ... باید شناخت ... آنکه

خواهی از قران ... [illegible] ... اینها را باید ... سفید

مبدا است مثلا ظاهر و باطن ... [illegible] ... مثلا ظاهر ... و از ...

از ... است باطن ... دیگر ... باطنش ... [illegible]

ظاهر مس

و ظاهر مس اگرچه سرخ است امّا باطن او زرد است و ظاهر

و باطن نقره مساوی است و طلا هر دو در معدن طبخ کامل

یافته اند و ظاهر آهن اگرچه سیاه کبود است امّا باطنش زرد است

و الوان مختلفه در ادویات و معادن هر جا دیده باشید بسیار است

چون کسی سر در پی اینها کند از روی شروع در مشق نماید تا شاخ خواهد

دید و آنچه در زیر سر اینها عجیب و غریب بسیار است امّا سخن را مختصر

همین قدر بس است از معرفت اشیاء گفته آمد بدان ای عزیز علّیت از

معدنیات میان سازم است اگر فهم کنی کفایت شود به دوستان جانی

پس ای عزیز فقیر این رساله را بخاطر مزد نوشتم مبادا احباب رموز

و طمع کرده باشی لا و الله بار انگه این فقیر این علمیت را هیچ قیمة

ندارد و مقصودم این است بعضی امیدوارند و محافظ حقیق دوستان

و یادگاری ماران جهت دوستان ... از یادگاری البته این حروفات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

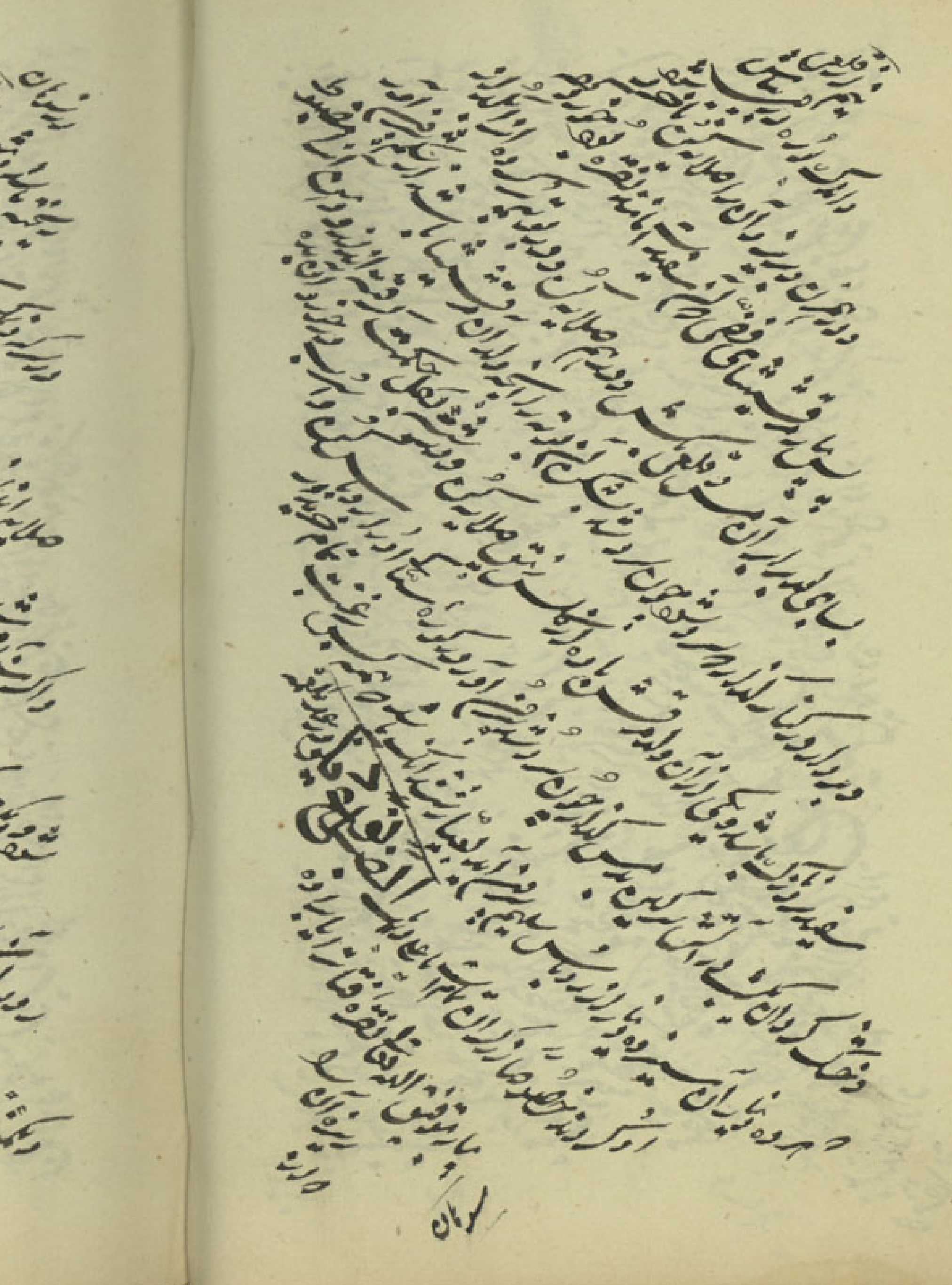
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ...

باب فی قوس الابراهیم

... [illegible] ...

باب فی عمل الشمس

... [illegible] ...

جدول ... [illegible]

... [illegible] ...

باب فی عمل الشمس

... [illegible] ...

[illegible]

گر نه غافل زمانه گوشش بر نظم ندارد — زهره چندان صنعتگری با نمد ...
در مرصع کاری نقش تطهیر پیدا گرفت — بعد زین ... بالش بعالم فرش باز
قبهٔ زرین را ز پایان عرش ساز — هجره ز تسنیم مشیدش بر فراز زرش ساز
از جواد همادان بدر از ... بخش بار — زر نقش پیرایه ... شکر پیدا گرفت
باز دیگر گشت بحکمت هیچه آب زنند که — تا نیما چشمه خورشید را تا بند که
منبع زرین بال گشاید ز تاب ماند که — آفتاب از زنج گران بسر زر ماند که
را فیض زر عالم تا خیر پیدا گرفت — چون نقاب افکند از رخ آن نگار لعل دوش
بند زر بر ... کشش چون حلقهٔ مغز ... — ... زر عالم ... عرصه گرفت از زر ... هوش
تا ز رنگ عالم با کوشت این زر دوش — خط زرین ز نقد پیدا گرفت
هر که دیدم بجگر آتش با تاب خفت — به سعد این اسرار کامل یافتی

خاک و باد و آب و آتش هم بر آمیخت — در ره فانی ز حکمت زهره باد و ریاح ریخت

هچه صیقل چو هر از شمس ملا گرفت — رنگ ها طالب جویای اسرار نهان

غوص کن در ای بحر ای نطق چو گوهم عیان — گر ز ره دانا شوی کامل مید شی ای جوان

خرشی تماشا نه شد حاصل ز آن ها عیان — مدعا حاصل چه شد تکلیس مینا گرفت

سر گذشتم ای عاقبت تنگ و گردش گردی درشت — پیر و مرشد تم در جهند با اعمال زشت

نور ایمان شد یقین با زر که حضر زرشت — شد شفیع اندم نیم نبیها دی راه بهشت

کام ها از شیر پستان شیر مینا گرفت — در انها از کد مقصد همیده زبان شیر چهان

طرح کم از ای مخمس راه ماند جاودان — شکر لله یافتیم توفیق ره از خاندان

پاک شد زالایش گیتی مرا این نقد جان — دامن مطلب ز بیت پیر مینا گرفت

بلند از این گفتگو گر مخزن راز ای حسن — در ره اسرار دانش گر چه شهباز ای حسن

هچه بلبل در چمن خوش نغمه پرواز ای حسن — شد یقین بر عالمی گر خاک شیراز ای حسن

زلف او را چو ز زنجیر مینا گرفت

ایضا

ایضا فی عمل قمری که بر روش در مسجد ازل بری دفن کفن خود در تب

که بر مشتری ۱ روح توتیا ۱ قمر ۱ سیماب ۱۴ اسم الفار

۱ زنگار ۱ اجزا را ملغمه نموده تصعید نماید تا نشین گوگرد و

بر بهره طرح نشند ایضا عمل شمس روح ۱ زیبق ۱

زنگار مصعده ۱ جراب بدیده ۱۰ باید روح و جسد را ملغمه نموده

قدری صلایه کرده بعد از آن عقاب و جسد را با بیاض البیض خمیر نموده

و اجزا مذکور در میان خمیر داخل کرده در دوات کاشی گذاشته و از

همان سر او را قایم کرده و گل حکمت گرفته و خشک ساخته در میان

یکم زرنیخ زرد کاو و مس دهد اما در وقت فادهوا تم و حجب داما

باب فی عمل شمس باور ۲۰ دانه زیتلا و او را در شیشه

دهن گشاده در از گل بعد باور ۱۲ گوشت صاف و

ویکم ل زعفران ویکم ل خون آدمی ویکم ل حیض اینهارا بهم مخلوط
نموده بسایه خشک کرده بعد حب حب ساخته هر روزی دو حب
ورسر حب بخورد آن زنیلا در توی شیشه دهند تا ده یوم اما
هر یوم ان زنیلاها را شیشه بشیشه کرده تا فضلهٔ خود را نخورند
وبعد از ده یوم آنهارا دیگر غذا ندهند لکن باز هر روز آنهارا شیشه
بشیشه داخل سازند و شیشهارا از فضلهٔ ایشان پاک سازند
تا چهار روز آنها یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند بعد آن یکی را در حقه
مسی یا جای دیگر ریخته و سر حقه را بسته در میان طعام آتش
گذارند و دم دهند تا اینکه این طعام پخته شود و آن زنیلا هم
روغن شود بعد از آن بیرون آورده وطعام را بریزند و آن روغن را نگهدارند
هر وقت خواسته باشند صفحهٔ مس را در آتش سرخ کرده در
از آن

زآن روغن را بر آن خط کشند طلا شود یا علی در باب مدد خدا بسه
ایضاً عمل قرص زرنیخ ورقی را گرفته در میان غرکه
ریزد تا حل شود بعد صفحهٔ حدید را پاره روی شیشه را از نرم کوبیده
بر روی حدید ماشد و با آتش بتابد در میان زرنیخ حل کرده فرو
برد تا هفت مرتبه بعد از آن حدید را پاره پاره کرده با ۱ نمک
قلیاب و ۱ بوره و ۱ شوره و نسبه ۳ نوشادر و ۲
شیشه وزن و لیاف کرده در بوته بگدازند و بریخته ریزد بعد از آن ۴
درم ال حدید و چهار م ل قلع پاک کرده با موم و نوشادر طرح
کشند تمام است اگر شکن بهم رسد ۳ تخم دلاجورد
با و بزنند نرم و پاکیزه شود بعون الله تبارک و تعالی
ایضاً فی عمل قرص بار شوره ۱ بوره ۱ زرکی ۱

مثقال آن ۶ نمک قلیاب آن ۶ جمع آنها را نرم کوبیده با شیر علف
شیر زوک خمیر نموده بعد ده مثقال آن سیم سفید را در میان آن خمیر
گذارده در میان دستمال بسته آویخته تا خشک شود بعد دستمال را
برداشته بالای او را گل حکمت گرفته بگذارد تا خشک شود
بعد او را در میان سه چارک زبل اسب بر سم فرش [illegible] بگذارند
و زبل را آتش زنند تا سوخته شود بعد آن بسته را برداشته
دو قسم شده است قسمی مثل بلور است و قسمی سوراخ سوراخ
شده باشد بعد از آن سه مثقال از آن سیم و دو مثقال براده نقره
و سه مثقال با شیر زوک سحق صلایه نموده در میان دو فنجان گذارده
و [illegible] وصل نموده با آتش چراغ تا نه دفعه بدمس بده و هر دفعه او را
پس آورده با شیر زوک صلایه کرده باز با آتش برد آتش اول
ربع زبل آتش دوم سه ربع زبل آتش سیم تمام زبل بعد [illegible] آورده
یک مثقال از آن بر یک من مس طرح کنند و یا به یک من سرب [illegible] قمر فقد والله

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابیست از علم کیمیا و صناعه از اقوال و اعمال بلکوشناه هندی بابا که از جمله
صدیقان دهر و ماهران این علم و دانایان آن عصر بوده و این مشتمله
است بر چند رساله و فاتحه و خاتمه بموجب تفصیل ذیل

رساله اول [illegible] بلکوشناه [illegible] که مشهورست بکنوز نسبه
رساله دوم انوار بیعه کامله است
رساله سیم مصابیح الاسرار والانوار است
رساله چهارم مفاتیح الاسرار است
رساله پنجم اسرار سبعه کامله است
رساله ششم عمل لوح زنجار است
رساله هفتم عمل کمر زر در کبریت احمر است
رساله هشتم عمل طوق زر است
رساله نهم مفتاح الکنز الیواقیت است
رساله دهم کنز [illegible] است
رساله یازدهم عمل تاج زرین است
رساله دوازدهم عمل دُرّ گوهر است

رساله سیزدهم
مفتاح اعمال است

رساله چهاردهم
فاتحه عملیات

رساله پانزدهم
مخزن گنج گوهر است

رساله شانزدهم
عمل گوهر گنج است

رساله هفدهم مفاتیح
کنوز سبعه کامله است

این است هفت

گنج گهر نگوشاهی که برار گوهرهای آبدار و هر گوهری گنجی شاهوار
و بنیاد آن مبنی بر تدابیر اکابر بی‌شمار پس هر تدبیری که در اسرار سبعه مرموز است
سبعه هست درین کنوز سبعه و مفاتیح او یاد کرده شد مجرب چنانکه در راستی
و درستی آن هیچ شک و شبهه نیست بلکه آنچه جمع تدابیر این
من که نگوشاه گبرم بدستخط خود آورده‌ام و یک دقیقه از دقایق آن
تدبیر مهمل نگذاشته‌ام و تدبیر مشار و او آن در اسرار و مفاتیح یاد کرده‌ام
و تدبیر ترکیب و الفراد در انوار و مصابیح آن نوشته‌ام و هر تدبیری که در این
دو گنج هست درین کنوز سبعه بیان کرده‌ام بعنایت خداوند قدیر

الاول

رسول الله گرفتار گردد هر که این رموزات سبعه بخواند و بداند و فاش
گرداند من که حکیم نگوشاه گبرم در لعنت خدا باشم که اگر یک دقیقه از این
تدابیر و اعمال مهمل گذاشته‌ام و یا غلط نوشته‌ام **باب**
فی کنز الاول در بیان تدابیر مس که وسیله طلعت و جسدات
بدانکه چون خواهی نوشادر سبعه با براده مس مکلس در مرات خود دو وزن
کنی و آن را هم وزن گوگرد زنجار سازی زنجار بیرون آید اما گوگرد
در شفاف نشود مگر که او سبعه در برگ زرین که در فرع و انبیق مقطر کرده باشند
پس نوشادر کانی را اول با آب صافی و آفتاب و یا فی مقصد بساز
بعد با مس مکلس در سحق و تشویه و اضعاف هم وزن نما و بعد از دو
وزن کردن او را در درجه ادنی با خل زرد مقطر و در درجه وسطی
با خل سبز مقطر و در درجه اعلا با خل محمی مقطر تشقیه و سحق کن در میان
سایه و آفتاب تا زنجار شود **باب** بدانکه زاج
زرد قبرسی که مانند کبریت اصفر باشد جزو سبعه
سحق کرده در ده جزو آب صافی ریخته در زجاج

مطیّن بر سر کوره نشیم طبخ نماید تا نیم برود و نیم بماند
پس آب وی صاف باید کردن و تدبیر صافی آن بدین
نهج است که فتیله باریک و هموار از صوف غنم
بسازد و یک سر فتیله را در قدح پاک که در جنب آن
نهاده باشند بگذارد تا آب صاف مروّق از آن
قدح بر این قدح آید این است تدبیر صافی مائیات پس
بعد آن آب صاف مروّق در قدح زجاج مطیّن بر آتش
نرم باهستگی طبخ کند تا سخت شود آنگاه در آفتاب نهند
تا خشک گردد و از خشک او را در صلابه زجاج یا
چینی یا فهر زجاج سحق کند و نگهدارد و اگر خواهد این
زاج را به تبر اسبز کند چون زنجار پس او را بردارد و با مس
قبرسی هم وزن بسازد بدین طریق که بشنند نشادر را
با نگدینار و هر دفعه سحق و تشویه و اضعاف نموده شنشته شود
چنانکه در اسرار الانوار شرح رفت بعد آن هم وزن

گرد

گرد هر جزو در ده جزو خل عنبی سه ساله مقطر در دیگ
مسین پاک غیر مغشوش طبخ کند با زاج از اثر آن مس
سبز گردد و نیم از آن سرکه در طبخ برود و نیم بماند پس آن
نیم دیگر را بطریقی که در اول ذکر شد صاف و مروّق نماید
بعد آن صاف مروّق را باز در قدح مسین پاک
باهستگی طبخ دهد تا سخت شود و به بندد پس او را
بردارد و در آفتاب خشک کند و سحق نماید و نگهدارد این
است زاج سبز روشن و اگر خواهد این زاج سبز را که زنجار
است زرنیخ سنجفی گرداند پس او را با زعفران حدید هم
وزن باید کردن و تدبیر زعفران حدید بدین طریق
که اگر زعفران اعظم خواهد زنجار را مکلّس کند با نوشادر نو
چنانکه در انوار و اسرار مسطور است و اگر زعفران اوسط
خواهد جزو جزو براده حدید غیر مغشوش با دو جزو نوشادر در کاغذ
مضعف و جزو زرنیخ احمر شفاف ۲ ساعت تا هم

۳ می ...

سحق کند بخل عنب مقطر که زعفران گردد و اگر با خل
عجین کند و در صره دو لو از کتان بندد و در حمره خل
مقطر آویزد بعد بردارد و سحق کند زعفران صافی
گردد و اگر زعفران ادنی خواهد جزو برادۀ حدید
مغسول با جزو زاج زرد یا سبز یا سرخ وزن کنند
بطریق سحق و تشویه و اخفا و بعد او را با سرکه عجین
نماید و در پارچه کتان بسته در زمین نمناک دفن کنند
اما باید که آن زمین را انجد نمناک کرده باشند هر چند
که خشک شود باز با سرکه نمناک کنند و هر روز همان
زعفران را بردارد و با خل سحق نماید و مکرر این عمل را
بجا آورد تا زعفران لطیف گردد پس این زعفران
جزو با جزو زاج اسفر بطریق سحق و تشویه و اخفا تا
بشش نوبت وزن کنند چنانکه در انوار و اسرار
و مصابیح و مفاتیح مسطور است و بعد از دو وزن کردن
او را با بول مقطر در مغرفه حدید منقب طبخ حکیمانه کنند تا کم رود

د کم ۸۷

و نم نماند و آنچه بماند است سرخ باشد پس او را صاف کنند
و مفرد آن در زجاج مطین بجوشانند تا منعقد شود بعد در آ
فتاب خشک کنند و سحق نماید و نگهدارد و اگر این
وزن کرده زعفران و زاج را در مغرفه حدید منقب نماید
در آتش و بول مقطر زرد سرخ بیرون آید این عمل تنها بر
زاجات که همراه انبیجه رسیده است و دلیل صدق و
برهان حق و صراط مستقیم است باب در بیان خلاف
بعضی سرکه و بول صبیان پس اگر خواهد که خل سفید را زرد
و سبز و سرخ گرداند طریقه اش این است که ده جزو زاج
زرد را در سی جزو خل مقطر کرده در آفتاب نهند تا خل
مقطر ببول زاج زرد بیرون آید و همچنین بجهة سبز کردن
سرکه زاج سبز بکار برند و بجهة سرخ کردن سرکه زاج سرخ
چنانکه مسطور و مذکور شد اما اگر خواهد که بول صبیان مقطر
را زرد گرداند بدستور آن این است که بول صبیان مجرب که
با بول انی را که سرخ شفاف باشند و بول صبیان
انبار التمن بهتر بود مرد و مسنون را با باهم

ممزوج نموده در قدحی کند و از آن قدح با فتیله صوف النعم
بقدح دیگر مقطر کند بدرستی جزو از آن بول مقطر و دیگر زرا
ج زرد یا سبز یا سرخ با او مخلوط کرده در آفتاب نهد تا آن
بول بلون زاجات بیرون آید دیگر باز او را از قدح چنین
تسیاق مذکور مقطر کند اگر رنگ برگرفته باشد بسیار خوب
والا تسیاق اول عمل را اعاده کند و در آفتاب گذارد
تا بول زرد و سبز و سرخ در تقطیر بیرون آید و روغنها
احتیاج بلون ندارد اگر نوشته بیند که روغن زیت یا ح
البیض یا روغن عذره الناس یا روغن شعر را بزاجات
کائنه رنگین کند خطاست و در زاجات هیچ نیست دیگر تا
الا آنکه او را احیاء سازد و حلش همین طریق نیست که آن
زاج سبز و زرد و سرخ هرکدام را که خواهد حل کند بر داشته
او را در نی سبز اصفر رسیده و یا در انبوبه فضه فارسی سبز کند
و سر نی را بدارو وصل محکم سازد تا موضع دارد پس
در قدر بول مقطر آویزد و سرپوش بر آن نهد که سوراخ
خرد داشته باشد تا بخارات از آن بیرون رود بعد طبخ

جمله

حکما اینکه آنسته می کند یا زاج در آن انبوبه و یا حل کرده و [illegible]
نشادر در [illegible] بهمین طریق حل کند که روده گوسفند
را بر گیرد دو بار گردانده و با آب [illegible] بشوید چند بار و دیگر رو
ده را به بندد و باد در وی دمند و دیگر را نیز به بندد
با او برد تا خشک شود پس نوشادر در آن ریخته در [illegible] را
ببندد و بمود با آب گرم یا حمام گرم گذارد تا حل شود
و اگر خواهد که زاجات را با نوشادر حل کند یک نیمه روده
پر از دارو کرده و یک نیمه را خالی گذارد و در حمام گرم نهد
تا حل شود یا در آب گرم یا موضع دارو یا و برد و طبخ حکمانه
کند تا حل گردد و اگر زمین را با بول نمناک کرده باشند آن
روده را که زاج و نوشادر دارد در آن دفن کند هر دو حل
گردد و اگر آن روده نوشادر زاج را در خمره بول مقطر مطین
گذارد و سر او را بند روز در آفتاب نهد و بعد در [illegible]
نرم بار حل گردد و اگر آن نوشادر زاج را در کیسه اسوتین ریخته
در درون قندیل زجاج کوچک حالی آویزد و سر قندیل را
بر بندد و آن قندیل را در میان خمره مطین در بول
مقطر آویزد و هر روز آن خمره را در آفتاب گذارد

وشب با آتش نرم تا آن نوشادر و زاج در کیسه ابونین حل شده
از کیسه نفشید به رود و اگر زرنیخ بانی را همچنانکه از زیبق کشته شد
میان آن را تهی نماید و روده را که زاج و نوشادر دارد در او
نهد و سر زرنیخ را با زرنیخ سخت کند و در خاک گرم یا در آفتاب
پالشان نهد و هر روز زرنیخ را تجدید نماید تا آن زاج و نوشادر
مثل آب روان شود و اگر آن نوشادر و زاج را در قاروره
کنند بریزد و سر قاروره را محکم نموده در نمد نوئین گذاشته
بدوزد و بعد در جایی نهاده و گرداگرد چاه زبل تازه فرس
پر کند که آن قاروره در زبل غرق شود و روز در آفتاب
باشد و شب در پیرامون او آتش نرم کند تا حل گردد اما هر روز
زبل را تازه کند و هر شب آتش را و اگر جزو نوشادر را با
جزو بیاض البیض سلوق سحق کند بطریقه که در دو وزن
کردن اشباه کرده ام یک جزو نوشادر را در جوزد
جز و بیضه سفید دهد و سحق نماید و بعد در پوست
بیضه پاک شسته کند و سر پوست را به او وصل محکم سازد

داده زرن

و زیر مرغ نهد که بیضها داشته باشد و آن بیضه را در میان
آن بیضها نهد چون مرغ بزاید نوشادر حل شود و طلق را
هم اگر در بیضه کند و در زیر مرغ گذارد شود حمر شود که زر زیبق
بحل باشد اما بدانکه چون طلق را در بیضه کند و میان برف
و یخ دفن نماید حل گردد پس انواع حل زاجات و املاح
این است فی نوشادر را هم بدین طریق حمرا و مصباه و
مصعدا و ذهبیا و فضیا و کافوریا و زرنیخیا در کتب اول گرم
و در کتاب اسرار هم بیان کرده ام و خاصیت زاجات
سکر کانه محلول و خلات کانه محلول و البوال کانه محلول
مقطر بجهة تدبیر عدد روح و جسد است که در کار حکمت باشند

باب ۴ در بیان ساختن مس قبرسی مفرد و مفلس

بدانکه اگر مس قبرسی بدار مس صحیح و خبز مفتوش را الواح ورق
سازد و در کوره تو کند و در توان فحار ان بگذارد بدان
موضع که حجر کوره باشد تا سوخته مکلس گردد و بعد او را

در بوته زبان کرده در آتش جهان بتاب که سرخ شود
برگیر در ادنی زاج زرد محلول و در وسطی زاج سبز محلول و
در اعلی زاج سرخ محلول زر تا هفت بار و او را باب
صافی غسل کن تا تلخی زاج برود پس او را بروغن زیت
غیر مغشوش عجین کن و بقدر ششیک آن بوره ارمنی با و
برآمیز و سحق کن و در بوته نشین با کش سخت بگذار
تا آن مس آب شده از بوته اعلی سوی بوته پائین منتقل شود
پس اگر خواهد به همین یکدفعه اکتفا کند بگذارد و الا بار آن
مس را الواح و دقیقه ساخته بطریق مذکور بوته اند و در
ادنی و با وسط و با اعلی زاجات سه گانه بریزد و بشوید و باز
روغن زیتون چرب کرده و با بوره ارمنی برآمیزد و سحق
و بگذارد تا سه مرتبه چنین کند که این غایت خدمت
و این مس به از مس قبرسیست که در سینه و بیرون و
بابل بآن عمل می کنند پس اگر بجای زاجات سه گانه
ابوال چهارگانه در این عمل مفرداً و مقطراً بکار برند
جب بگذارد لکن زرد و سبز و سرخ در این عمل دخلی ندارد

و آن از ینجا اعظم و اوسط و ادنی باشد چنانکه بعد ازین
بیان کرده شود بعون الله تعالی باب فی تدبیر
ساختن مس مرکب بدانکه کیفیت ترکیب او را در انوار
و اسرار نوشته ام که ده دینار مس بگذارد و ده دینار
کبریت اصفر هندی مفرداً او بر او مجمراً بهر درجه که دارد
با آن مس در کدار دارد دو فرآن کند تا آن مس بسوزد و سحق
پذیر شود و الا در نوبت دوم پنج دینار کبریت دیگر در کدار
با او بخورانند که سحق پذیر گردد و اگر احتیاج نوبت سیم
افتد پنج دینار دیگر در کدار بخورد آن مس و بدالله مکلس
شود و سحق بعد پس سوادا و را زاجات سه گانه محلول
هر کدام که دارد زاید کند بالسرکه چهارگانه مفرداً او حمیراً
او مجمراً او مقطراً و با ابوال چهارگانه و با عسل نحل مقطر
و مفرد و با روغن زیتون و شیر ادهان اما روغنها
نباتی اخص زیت و حیوانی چون مخ البیض و انسانی چون
دهن شعر و دهن عذره اشجار از زاجات سه گانه

مثل بول و سرکه بیامیزند تا آن زجاج ایشان را
رنگ دهد بلکه ایشان را مفرداً بکار و عمل میزنند تا آن
مگر روغن عذره و شعر انسانی و مخ البیض را آنچه باید که زر
محمر مکلس بیامیزند و مقطر کنند در زجاج شامی مطین تا
آن روغن چون زر محمر منور گردد و همچنین قائم مقام
آن زر محمر زر غیر محمر مکلس و قائم مقام آن مس مدبر
مکلس و قائم مقام آن زنجار تابت حکمت و قائم
مقام آن حدید محمر مکلس و قائم مقام آن آهنگ
محمر مکلس را با روغن مخ البیض و عذره و شعر بیامیزند و یکی را
با یکی در قرع زجاج شامی مطین مقطر کنند تا روغن
برنگ اجساد بیرون آید پس کوکب فضه را در آتش
مذاب کنند و بدین روغن غمس کنند در ظاهر و باطن
او اثر کند و برنگ آن اجساد باشد چنانکه از زر محمر محمر
و از زر غیر محمر غیر محمر و از حدید چون حدید و از آهنگ چون
آهنگ و از مس چون مس و بهر لونی که آن فضه بیرون

آیند نقره تش یک آن زر مصعد با او بگدازد در گداز زر محمر بیرون
آید این اسرار را بکار باید کار از من بدار که بصد جان جهان
ارزد و اگر روغن زیتون غیر مغشوش را جزوی با جزوی زعفران
حدید بیامیزد و در قدح زجاج مقطر کند تا روغن زیتون بلون
زعفران حدید بیرون آید و مس مکلس چون بدین روغن عجین کنند و در [illegible]
فخاران نهند مس چون شنگرف زمانی محمر گردد و به عسل کحل [illegible] بدین
طریق عمل کنند که با زعفران حدید کرد پس انواع تدابیر و کهانس
مفرداً و مرکباً و مجرباً و مجرب او و نا مجرب [illegible] در اینجا بیان کردیم و از این
انواع تدابیر بکار ورند که این جمله بتجربه رسیده است و به صدق
و برهان حق و طریق مستقیم و راه راست مقصود این است باب
گنز دوم در بیان تدبیر تصعید نوشادر است بدانکه مقصود نوشادر
نوشادر غیر مغشوش است و تصعید او در درجه اولی این است که مسحوق
از آن نوشادر را جزوی در چهار جزو آب صافی کنند و در قدح
هموار پاک جدید حسن یا زجاج دیوار بلند که او را در آب صافی
یک نیمه خالی باشد در آفتاب بر طاقها با اسدی نهند تا نوشادر
مانند کافور بلور سفید ز آفتاب منعقد گردد و در دیوار قدح کنند

پس آن نوشادر را باحتیاط بر گیرد و در آفتاب خشک نماید و
نگهدارد و بعد از این نوشادر هیچ حاجت ندارد و اگر خواهد آن
نوشادر را با بول مفرد مقطر بدین طریق مصعد کند درجه وسطی دارد
و اگر خواهد با بول زرد و سبز و سرخ مصعد کند درجه اعلی دارد و اگر خواهد
با خل مفرد تصعید کند سبز بیرون آید و درجه ادنی دارد و اگر خواهد
با خل زرد یا سبز یا سرخ مصعد کند باز مراتب عجب دارد اما خل
مقطر و ادهان مقطر نیز همچنین که نوشادر را مصعد کنی مگر آنکه آن نوشادر
را با آن روغنها عجین سازی و در بیت القدحین تصعید کنی نوشادر
بلون و درجات آن ادهان بیرون آید و همچنین از زجاجات
کانه که زرد و سبز و سرخ محلول باشند نیز نوشادر را با نها عجین کنی
بمثل ادهان تصعید نماید آن نوشادر بلون آن زجاجات بیرون
می آید و اگر با عسل کند مقطر مفرد هم آن نوشادر را عجین کند
و در بیت القدحین ۱۲ ساعت کامل بنار متوسط تصعید نماید نوشادر
بلون آن عسل بیرون آید و در درجات ادنی باشد و اگر
آن نوشادر را با ساحق ابیض مسحوق دو وزن کند و در بیت القدحین
تصعید نماید در ساحق سفید بیرون آید و اگر آن نوشادر را با طفره
ابیض مسحوق ۵ وزن کند و با بول رنگ آدم عجین نماید

و در بیت القدحین

و در بیت القدحین تصعید کند در حمره نهایت احمر بیرون
آید اگر آن نوشادر را با شنجرف زهره عجین کند و تصعید نماید
باز در ساحق سفید بیرون آید و اگر آن نوشادر را
با بلور مکلس دو وزن کند در بیت القدحین و مصعد
نماید باز بلون بلور سفید بیرون آید و اگر آن نوشادر
را با برادهٔ اجساد مثل زر محمر و یا نقره محمر و حدید محمر و آنک
محمر و مس مکلس محمر در بیت القدحین تصعید نماید آن نوشادر
در بلون اجساد سرخ بیرون آید و در حمره بکار میرود
و اگر آن نوشادر را با برادهٔ فضه و روباسه و کافور
حکمت حدید و نحاس و طلق مکلس و بلور مکلس در بیت
القدحین تصعید نماید آن نوشادر بلون اجساد سفید
بیرون آید و در بیاض بکار میرود پس این جمله را در اسرار
و انوار مجرب و صحیح و کاملاً یاد کرده ام باین طریق که برادهٔ
اجساد مذکور را در حمره و بیاض با نوشادر محلول
دو وزن کند و ۱۲ ساعت روز در بیت سحق نماید

و ۱۲ ساعت بخوبی تصعید کند در بین القدحین
با آتش متوسط و هر دفعه جبر نقصان او را با نوشادر دفع
نماید تا آنکه نوشادر بلون آن اجساد متصعد گردد و این
تصعید نوشادر در درجات حمره و اعلی بار زنجفر و عنبر محمر
و در وسط با حدید محمر و آنک محمر و در ادنی بار زعفران حدید
و مس مکلس و در درجات بیاض و اعلی بار اده و فضه
روباسه و در وسط با کافور حکمت حدید و مس مکلس
در درجات بیاض و نحاس و در ادنی با طلق و بلور و زجاج
پس تدبیر او را بالکلی در آنجا بیان کردم و یک دقیقه از دقایق
او مهمل نگذاشتم و حل کردنش را هم با انواع تدابیر مجربه
در کنز اول با تحلیلات نباتات و املاح بیان کردم
و سر دو وزن کردن او را هم با جسد در اسرار و انوار
عیان ساخته ام و طریقه کبش را هم بمرات صحیح نوشته
ام تا واضح باشد باب در بیان تدبیر کل حکمت
مجربات بدانکه [illegible] آن نحاس [illegible] بپزد و خاکستر چوب سپید

همراه او کرد طاجونه سفید و نمک طعام مشوی و موی
گوسفند بمقراض خرد کرده و خورده زیبق و جرد [illegible] کل
پس اشهار آبا ملکه مکرر سحق نما و جرد بر آبا [illegible]
بیاض البیض یا بوده یا با آب زرکمک حنیر و کل خطمی خمیر کرده در
پارچه کتان ریخته بهفت ساعت بمالد تا آنکه از آن
کتان دو شنده شود این ست کل حکمت که لطف فیها

پارچه

و قاروره مجرب باب ۲ و بیان تدبیر
کل که وصل اقداح و قاروره نماید بدانکه زجاج شامی
مسحوق و سرشم [illegible] و کرد طاجونه و نمک طعام
مشوی را برابر دو حبه سه با هم سحق کنند بعد از سحق با بیاض
البیض صافی خمیر نموده وصل اقداح و سر قاروره نماید
باب فی بیان تدبیر سر قاروره مگر روغن مح البیض
ت بدانکه قاروره ریخته در از گرد ده را در کل حکمت
گرفته و خشک کرده بعده صفره البیض مسلوق بچه را در آن

وران بریزند بقدری که نصف شیشه را بگیرد و نصفش خالی باشد
پس قدری پنبه سفید پاک بر سر شیشه گذاشته و شیشه را
سرنگون در حفره نهند که آن شیشه در میان شیشه دیگر باشد
و هر دو سر شیشه را به ارد و صدف محکم کرده خشک سازند
و بعد در بالا و اطراف شیشه آتش نرم کم بریزند تا آنکه
بحرارت آن آتش روغن از شیشه بالا فرو چکیده
بشیشه اسفل رود و اگر قدری کبریت اصفر با صفره البیض
البیض مسلوق ممزوج کند روغنش زود فرو چکد و نیکو
تر بود ایضاً بدانکه روغن فی بیان گرفتن روغن
بدانکه روغن عذره را هم بطریق روغن مح البیض
حاصل کنند لکن عذره صبیان ابناء نعمت بهتر
بود که از چند یوم وقت ولادتش نگذشته باشند

پس اگر آن عذره را با صفرة البیض مسلوق ممزوج
و مخلوط کند و بدین ترتیب روغنش را بگیرد با صفره البیض
مسلوق دو وزن کرده و بعد از دو وزن گردن
او را در شیشه ریخته روغنش را بگیرد که مجرب و آزموده است

نیکوتر باشد و اگر عذره را بعد خشک ابیض و حول که روغنش را بگیرد

ایضاً و بیان کشیدن روغن انسانی بدانکه رو
غن شعر انسان از افضل ادهان این کار است پس موی
سر جوانان نرینه را که از سن بیست نگذشته باشند از وقت
بلوغ و قبل از بلوغ نشاید به اشقر و غیر اشقر را بصابون
و گلاب صافی بشویند و سخت زایل کرده بعد خشک
کرده با مقراض ریزه ریزه نمایند و بقدر ده یک آن کبریت
اصفر با و ممزوج نموده در قرع زجاجی ریزند که نصف آن
قرع را بگیرد و نصفش خالی باشد و یا در کوزه کند که

که طاهر

که ظاهر و باطن او را بگل حکمت اندوده و خشک
کرده باشند بعد از او را بکوره استوار نموده در زیر
آتش نرم نرم را فروزد تا آب سفید غلیظ فرو چکد
چون آب سفید منقطع شود آتش را سخت کند تا آب
سیاه غلیظ فرو چکد چون آن آب سیاه منقطع شد آتش
را تیز کند تا روغن سرخ فرو چکد پس آن روغن سرخ
را در شیشه نگهدارد و فایده این روغن آن است که اگر
جزوی از زر محمر و غیر محمر منکلس را با جزوی از این روغن
بیامیزد و در قرع زجاجی مقطر کند و آن منقطر را باز
منکلس گرداند بطریق مزبور دوباره مقطر نماید تا آنکه آن
روغن بلون زر محمر و غیر محمر بیرون آید این است
روغن مبارک قارون که کنز کوکب فضه را با
سرب تافته در آتش و بدین روغن غسل کردی

از محمر بردن

زر محمر بیرون آید چندانکه که از حسن بهتر بود و این
عمل بتجربه رسیده است و اگر با دهن مح البیض و عدده هم
بدین طریق مذکور عمل کنند در وسط وا دادیا باشد باب
دیگر قسم در بیان تصعید ارواح و اجساد است
و در بیان آلات اوست بدانکه اگر خواهد که
زیبق و زرنیخ و شنجرف حکمت و کبریت و با جه گ
و روح دو و زن کرده را تصعید کند ابتدا از سه طریق
بیرون نیست طریق اول در بیان آثال و ملبنه
است و آثال دیگ است که هموار آلت داده که بلند دیگ
آن یکند زراع بود و عرض آن قدر نیم زراع و کنارش باز
گردانند و منهدم گشته و ملبنه هم سرپوش است که روی
محکم سازد و بدار روی وصل موصل نماید بر این قد
از حجر گل است و فضل آن رجاج بود تا چینی و با

و یا سفال

با سفالی که رنگ سطبر دارد و در بن لبنه هم باید بقدر سر جوال
دو سه سوراخ باشد و یکی از اضلاع سقف در نشسته باشد تا بخارات
از آنجا بیرون آید طریق دوم در بیان کوره تشمیع است و کوره
او باید مربّع باشد و یکی از اضلاع سقف در نشسته باشد و یکی از اضلاع مدوّر
باشد و اندود کرده باشند و جای آثال و قدح و قاروره را
در بالای آن خالی گذارد و در چهار جانب آن کوره چهار
ثقبه بسازد یعنی چهار سوراخ گذارد تا میزان آتش در آنجا معلوم
گردد پس آثال را اوّل بگل حکمت مطیّن سازد بجهار
و خشک کند و لبنه را از روی استوار نماید با قدح و زیر بن را
مطیّن نموده و قدح بالائی را با مطیّن بر آن وارونه نهند
و موصّل بدارد و وصل سازد و خشک کرده در آن کوره
فراخ مربّع گذارد و هیزم آن را از چوبهای خشک کند بآن
طریق که هیزم را بمربّع بجا ندهد یک یک یا دو یا دو بسوزاند
به نهایت هموار تا آنکه از چهار جانب ثقبه آتش نما

مساوی شعاع زند و شعله نجفرد در اول گردان که مورد
فی او را هم بطریق اقداح و آثال گل حکمت کرده و خشک
کرده بکار برد این است علم تصعید که بغایت مجرّب و صحیح است
البته ازین طریق تجاوز نکند طریق سیّم در بیان میزان آتش
تصعید است بدانکه اگر خواهد جسد را تصعید کند زمان
تصعیدش باید از وقت تا وقت باشد که ۲۰۴ ساعت
تمام است و آتشش هم باید نه بلند باشد و نه هموار بلکه متوسط
باشد و ۲۰۴ ساعت هم بعد از تصعید بگذارد تا سرد شود
و اگر نفس را خواهد تصعید کند چون زرنیخ و کبریت زمان تصعیدش
بهجده ساعت است و آتشش هم میانه و بهجده ساعت
هم بگذارد که سرد شود و اگر روح را خواهد تصعید کند چون زیبق
و نوشادر زمان تصعیدش ۱۲ ساعت است و آتشش

نجاست نرم چون حرارت چراغ و ۱۲ ساعت اسم
بگذارد تا سرشود پس جمله ارواح و اجساد و انفاس و املا
ح و زاجات را که خواهند تصعید کنند باین علم و عمل راست
آید لا شک و لاریب و تمام اینها از جمله مجربات مکتوب است

بالبلاغت باب فی کنز چهارم در بیان تصعید زیبق
و زرنیخ زرد بدانکه انواع تصاعید نوشادر در اجساد و
و انفاس و ارواح گفتیم و تصعید زرنیخ و زیبق را مفرداً نگفته ایم
و هما من اهم المهمات فی اجمع الاعمال
پس اول زیبق را منقیه باید کردن و منقیه او بدین نهج است
که او را با نوشادر حل کنند محلول در زجاج مطین طبخ میکنند
تا نوشادر سیاه شود و سبز زرد و نوشادر را جدید میکنند
تا نوشادر حکمت در طبخ بلون خود بماند و زیبق منقه
باشد و سحق پذیر گردد و اگر با نوشادر کاغذ منشور محلول

اسم باین طریق عمل کنند باز زیبق سفید و منعقد گردد
چون کوکب دری و عقده میزند و اگر با ملح مربها محلول و ملح
بول محلول زیبق را بدین طریق طبخ کنند باز منور و منعقد
گردد و حل کردن املاح را در کنز اول بیان کردم
و اگر با بول مقطر و زیت مقطر و غیر مقطر زیبق را طریق
طبخ دهد باز روشن و پاک گردد و عقده بزند تا تمام آنکه
شود که او را با برادهٔ نقره رو بایسته در قرع زجاج مقطر گردانند
که آن تمام عمل زیبق است در تشقیع باب فی تدبیر شنجق
سامر مرتب و طریقه اش این است که یکم صافی را چون
طلق محلوب کرده و بعد از جلب او را در میان ۲ برو و بویم
صافی ریخته در جین مطین طبخ کنند تا نیم بماند پس آن نیم
را بحجر ملفه صافی نموده و آن صافی را دوباره طبخ

نماید تا خشک شود و بعد از خشک باز او را با آب حل
نموده بجوش نهند که بحد لطف رسد باز صاف کرده
بآتش عقد نمایند و بالتدریج کنند تا هفت نوبت
و وجه دیگرش این است که هر نوبت که آن ملح را حل و عقد
می کنند او را به آفتاب خشک کرده در خرقه کتان بندد و در
خمره مطین که آب در آن ریخته باشند می آویزد و آن
خمره را در آفتاب تابستان یا با آتش نرم تشویه دهد
که ملح مذکور محلول در آن آب حل شود بعد آن آب را
بحجر علقه صاف نموده بطریق خشک کند و باز بهمین طریق
نماید تا هفت نوبت که تمام است و این مثل اکسیر
زاج زرد صاف است و بعد سر او را در کنز اول
بیان کردم اما این ملح را سبز و سرخ کردن نباید

پس اگر خواهد که زیبق با این دو اکسیر ملح مر و زاج
زرد صافی همبر باشد عقد کند و تشمیع نماید بدین طریق
باید عمل نمود که ده جزو زیبق را با آن ملح مرتاب و زاج
زرد ناب دو وزن نموده باشد که مقطر تشفیه کند
و هر بار ۱۲ ساعت سحق نماید و یک ساعت تشویه
نرم و یک ساعت اخفا نماید شبانه روز که بهفتاد
دو ساعت سحقش تمام شود این است زیبق ملح
باب فی کنز پنجم در بیان تشمیع زیبق بدانکه کوره
تشمیع باید کوچک و تنگ باشد و هیزم آن قصب فارسی
باید که هر یک را مربع بشکافد یکی یکی بسوزانند چون
چراغ وار و اح و بعد یک یک یا دو یا دو بسوزانند در انقا
پس دو دو یا سه سه بسوزانند در احیا دو بعد
آتش اجساد

آتش اجساد دو ساعت است یا ۱۲ ساعت
و نفس یک ساعت و روح نیم ساعت پس هر داروئی
را که خواهد تشمیع کند با نوشادر و سحق دو ساعت
و یک ساعت و نیم ساعت و ۱۲ ساعت او را در قد
ح هموار ریزد یا چیزی ریخته بر سر آن کوره نهد و تشویه
چون خشک شده بردارد و مسحوق سازد تا سرد
شود باز نوشادر را اعاده کند و سحق نماید و تشویه
دهد و بدین طریق عمل کند تا آنکه اجساد و ارواح و انفاس
شمع و غوص کرده پس این است قواعد علم تشمیع
امتحان اشیاء او و در اسرار بیان کرده ام که
بر لوح نحاس تافته در ساعت بیازماید و در حجره بلوح تافته
که اگر در آن الواح ذوب شده و دود نکرد و غوص

گردیده رسیده است و الا باز عمل را از سر گیرد پس
جمیع اجساد و انفاس و ارواح و ارکان و صور
و شب اکاسیر را بدین نوع باید تشمیع کرد که من بدست
خود کرده ام مجرب و صحیح کاملاً مفید آناً فآناً فیاً و نعیاً
از آن جمله در باب عقد زیبق و عمل آن با زاج زرد
مدبر و ملح مدبر ذکر کردیم که ده جزو زیبق را با زاج زرد
و ملح مر الطرف صلابه ریخته سرکه عنب مقطر را با و نقفه
نماید و هر بار ۱۲ ساعت سحق کند و یک ساعت بر سر
کوره تشمیع تشویه دهد و یک ساعت گذارد تا سرد شود
و بدین طریق کند در سه شبانه روز تا آن زیبق
و زاج و ملح هر دو وزن شود و سحق ۷۲ ساعت تا آن

زیبق سحق پذیر شود بعد او را در آثال کند و لمبیه بر
آن نهند و با درفه حب مطیّن بر زند و قدح دیگر بر
سوراخی را بر آن راست [illegible] به و بدار روی و وصل
محکم کند و خشک سازد و با آتش نرم هموار بر نهد تا
۱۲ ساعت بکند و بخارات سیاه غلیظ از آن سوراخ
قدح بالایی بر شود چون بخارات سیاه مبدّل بجوهر
سفید بگردد آن سوراخ را بدارد روی وصل محکم کند
و ۱۲ ساعت دیگر آتش نرم کند و ۱۲ ساعت فرو
گذارد تا سرد شود بعد از آن زیبق مصعّد را از درکشته
باز با ملح مرشوش و زاج زرد و نانه با هم که ۱۲ ساعت
سحق و یک ساعت تشویه نرم و یک ساعت اصفا
و ۱۲ ساعت هم تصعید کند بنوعی که ذکر شد

تا هفت نوبت

تا هفت نوبت تمام شود درین سبب زیبق
مصعّد و اضاعید زیبق را با ساز اجساد و خیره
و بیاض در اسرار محرّ با بیان کرده ام که تصعید آنها
نیز به هفت نوبت تمام گردد و زیبق در سحق زنده
نشود بعد او را به تشمیع کامل مشمّع گردانند چنانکه از
مس الشمس ثبت و بگذر نار را بر شده نار مس کند را
[illegible] طرح کند که نقره رو باشد شود بعون الله تعالی

باب فی بیان تدبیر گرفتن جوهر زر بجهت

بدانکه اول زر [illegible] زرد مصفّا آن باید چون طلق حل
کند و بعد از ان دو ساعت تشویه دهد و [illegible]
ساعت در [illegible] سحق کند با درست [illegible]
جزو زر را با جزو [illegible] بر آمیزد و ۱۲ ساعت دیگر

سحق کند

سحق کند تا آنکه شفاف و درخشنده چون
لعل بدخشان گردد پس اورا در ظرفه جدید ریخته
۲۴ ساعت با خل حاذق طبخ خشک شود بعد اورا
جزو با جزو مس سوخته منکلس و ملح طعام مشوی
دو وزن نماید و ملح طعام مشوی آنست که
یک نوبت اول آن ملح را در آب بجوشاند تا لطف
شود و آن لطف را بجز علقه صاف نموده در آتش
نرم عقد کند و باز نوبت دیگر با آب بجوشاند و صاف
نماید و عقد کند تا بمرتبه ششم رسد که تمام شد بعد
اورا با مس سوخته و زر نخین دو وزن کند و یک شبانه
روز سحق نماید و بعد از سحق اینها را از آثال در
و با درجیت بمدت ۱۲ ساعت تا آتش
متوسط تصعید نماید و ۱۲ ساعت بفرو گذارد

تا سرد شود

تا سرد شود و باز آن زر نخین را با ملح مشوی تنها دو وزن
کند و بطریق مذکور تصعید نماید و باز مصعد اورا گرفته
با ملح طعام مشوی تنها دو وزن کرده مصعد سازد تا آنکه جوهری
مانند بلور سفید و صاف بیرون آید که دیده ها را روشن
آن خیره شود پس احتیاج دارد به تشمیع چون اورا
با نوشادر محلول تشمیع کند غواص گردد بگدازند پس
لطیف میرود که نقره خالص روباس بیرون آید

باب در بیان تدبیر کافور حکیک نحاس است

بدانکه براده نحاس کانی را با یک بار زرنیخ احمر شفاف مسحوق
دو وزن کند بعد اورا در بوته ریخته سر بند نماید و سر
بوته را با کف بوته محکم کند و خشک کرده بگدازد
چندانکه کثافت دارد می دهد و می گدازد تا غایت

از آن هم

امکان فرو گدازد اگر سحق پذیرند چون والّا باز زاده
کند و باز زرنیخ احمر دو وزن نماید و بطریق مذکور بگدازد
پس اگر سحق پذیرند تمام است والّا در نوبت
سیم باز او را با زرنیخ دو وزن کرده بر سیاق مزبور
بگدازد که البته سحق پذیر شود بعد او را با آب صافی
سحق کند و بشوید تا وسخش زایل گردد بعد از شست شو
او را باید سفید گردانیدن موقوف است باکبر واگر او
در بیاض ملح القلی محلول است که هفت نوبت حل
عقد کرده باشند بدین طریق که ملح قلی را در برودة
یک بکام گرم حل کند و در قدح مطیّن با تش نرم
عقد نماید تا هفت نوبت پس آن محلول را

سفید گردد

بر گرد

برگرد و پس مس مزبور مکلس را با آن کافور گرداند به
طریق طریق اوّل آنکه نوشادر محلول را در سحق
بجوز دان کلس مس دهد و بر سر کوره تشمیع و تشویه می نماید
تا آنکه آن کلس سفید و کافور گردد طریق دوم آنکه
آن کلس را با این نوشادر محلول در زجاج مطیّن
طبخ می کند تا کافور گردد طریق سیم آنکه آن کلس را
در بوته بریان می نماید و در نوشادر محلول غمس کند
تا کافور گردد امّا چون آن کافور را با نوشادر محلول
تشمیع و غوّاص کند قایم مقام نقره مکلس است بلکه تا
را بر نشد نیار پس طرح کن او را النقره رو با پس گرداند
مجرّب و صحیح اند پس فضه مکلس را در اسرار بیان کرده ام
باب فی تدبیر کافور حکمت حدید نیست

و تدبیر

و تدبیر آن بدین هیأت است که اراده خود بدر را
با جوهر زرنیخین دو وزن کند و بعد از ذلک بنوبت
اول سحق بدهند چون وا الا در نوبت دوم و سیم
به نهایت رسد و سحق بده گردد بعد با آب صافی
سحق کند و بشوید تا وسخش برود پس این جوهر بهیچ چیز
سفید نشود الا با کبر و اکبر آن جوهر زجاج شامی
ابیض است که او را با ملح قلیا دو وزن کرده باشند
و بعد از دو وزن هر دو را محلول ساخته باشند پس
آن محلول زجاج و ملح قلیا را بطریق طبخ با تسحیق
و تشویه با بیاب و غمس بخورد آن کلس حدید
می دهد تا رنگ سفید و شفاف بیرون آید این
است کافور حکمت حدید چون متمم شود فانه تمم
مقام کافور حکمت نحاس است فلعمل

و سواد را چون به تجفیف لیو و بعد از آن فضه رو بیاض
گردد مجرب یافتی باب فی بیان تدبیر فضه
و تطویس او است بدانکه در تدبیر زرنیخ که اکسیر فضه
مطوسه است در اسرار و انوار بیان کرده ام
و قسمی از اقسام تطویس فضه را نیز در اینجا ذکر نموده
با این طریق که یکبار فضه رو بابسه را در بوته بگداز
زد نیش بنوبت و هر نوبت دانگی کبوگرد زرد هندی
مسحوق را در ورق فضه کرده بر روی طرح کند تا بخورد
و در یکدیگر با یکدیگر بگردد و روان شود البته آن فضه
چون زجاج خشک شود و سحق بدهند پس او را
بعد از آن به تجفیف مس مکلس مصفی در زند و با
نمک محمر و صدبه محمر مکلس زرد و نطرو و با زعفران

الحدید دو وزن کرده با مس و بارنجار زاعظم در اعلا
پس اگر این فضه مکلسه را سحق کند و بروغن
زیتون یا روغن مح البیض سفته نماید و نشوینه دهد
تا بسته نوبت آنگاه او را به تلحیف آن اجساد
مسطوره بکند از صنع قائم بپذیرد و بهر دیناری داخلی
مایه دیگر از اضافه کند که زر خالص بیرون آید
این است قسمی از اقسام نقره مطوسه مجرب لکن
بدین طلوس فضه مطوسه را در ماء الکریم عبد الکریم
مغربی باین نوع بیان کرده است که اکسیر آن کبریت
احمر معدنی و شنگرف حکمت است در اعلا و بارنجار
ثابت است در وسط و با زعفران حدید است در ادنی
که هر یک ازین اکسیر را باید در میان آبهای ثلاثه

که آب قلیا

که از آب قلیا و نوره و نوشادر باشد حل کند بعد قضه را در
آتش تابانده در او غمس نماید پس بدین آبها بدین طریق
است که بار قلیای پاک از غبار منشوش و نوره غیر مطفی و نوشادر
معدنی از هر یک سه جزو بردارد و نوره را در بول صبیان
منقطر کند قلیا را در خل مقطر و نوشادر در آب صافی
نماید و ظرف قلیا و نوشادر در سایه کند زرد و ظرف نوره
در آفتاب تابستان یا با آتش نرم و هر روز انها را صافی
کند و بوزن اول نوره و قلیا و نوشادر در آن مائعات اضافه
نماید تا سه شبانه روز بعد از آن سه آب را صاف کند بهم
آمیزد و در قدح زجاج با صمغی طبخ کند تا نیم رود و نیم بماند
آنگاه اکسیر را با آن طبخ کند باین طریق که یک جزو از اکسیر و دو جزو از آن
میزان
آب موزون ساخته با آتش نرم طبخ دهد و اکسیر آن در

ادنا

در ادنا زعفران الحدید است که با کبریت اصفر دو وزن
کرده باشند چنانکه در اسرار و انوار بیان کرده‌ام که هر دفعه
بگدازند کبریت بر زعفران حدید بخورانند و با خل مقطر تشقیه
دهند و شش ساعت سحق نمایند و یکساعت تشویه نمایند و
بعد اعمال شش نوبت که آن زعفران الحدید و کبریت
هر دو سرخ بیرون آید پس جزوی از این زعفران با چهار
جزو از آن در زجاج مطین طبخ دهند تا آن آب بلون
زعفران بیرون آید و زعفران در آن حل شود این
آب مبارک کریم و اگر خواهد زنجار مطلوس نابت را
با آن آب طبخ کند با آب بلون زنجار بیرون آید در درجه
وسطی باشد و اگر خواهد کوگرد احمر منعقد و با شنگرف حکمت به
با آن آب طبخ نماید تا آب بلون کوگرد و شنگرف بیرون
آید در درجه اعلی باشد و هر اکسیری که با آن آب طبخ نماید آن

آن آب چون اکسیر شود و اکسیر در آن حل گردد پس
آن آب را در قاروره ریخته نگهدارند و هر وقت که می‌خواهد
کوکب فضه را در آتش تابد و در آن آب مبارک غمس دهد
که ظاهر و باطن آن فضه را مطلوس گرداند و لامع شود بعد او
را به تلحیف اجساد کاسه بگدازد و اکسیر او در اعلی زر محمر
منعکس است و قائم مقام آن زر عنبر محمر منعکس و قائم مقام آن زعفران
حدید محمر منعکس و آنک محمر منعکس و قائم مقام این همه
حدید مشمع و قائم مقام او مس منعکس منقی چون آن فضه
مطلوسه به تلحیف این اجساد مذبور یکنوبت تا سه نوبت
گداخته شود زر شکلوث هی خالص بیرون آید و اگر
آن فضه مطلوسه را به تلحیف اکسیر اعظم که زنجار نابت
بگدازد و یکدفعه نار شود آن گاه زر خالص بیرون

بیرون آید. واگر شش دینار فضه مطوّیه را بگدازد و یکدینار
زنجار زنگار بر آن طرح کند زر خالص نار رنگی بیرون آید
این ست تدبیر فضه مطوّیه و مسوّده باب

فی بیان تدبیر شنگرف حکمت بدانکه شنگرف حکمت
در درجه ادنی این ست که کبریت زرد را با زعفران حدید
هم وزن نماید چنانکه گفتم که شش دینار زعفران حدید را باز
یبق مصعد و زاج سرخ محلول تا شش نوبت سحق و تشویه
و اخفا هم وزن کند و بعد از آن هم وزن ۱۲ ساعت در بیض
القدحین تصعید نماید آنچه مصعد گردد چون یاقوت سرخ
باشد این ست شنگرف حکمت که ادنی است اما در درجه
وسطی اگر بجای زعفران حدید حدید محمر مکلس را با کبریت
و زیبق مصعد و زاج محلول سرخ هم وزن نماید باین
طریق که شش دینار حدید محمر مکلس بگیرد و یکدینار کبریت

مصعد بخورد

مصعد بخورد او دهد و زاج تشویه کند و شش ساعت سحق
نماید و یکساعت تشویه و یکساعت اخفا تا شش نوبت
که آن شش دینار حدید محمر ۱۲ دینار گردد بعد ۱۲ ساعت
دیگر او را سحق نماید و ۱۲ ساعت تصعید کند آنچه مصعد شود
چون یاقوت سرخ باشد این ست شنگرف حکمت در درجه
وسطی اما در درجه اعلی اگر بجای حدید محمر مکلس زر محمر مکلس
و یا زر غیر محمر مکلس را با زیبق و شنجرف و زاج احمر محلول
چنانکه گفتم هم وزن نماید و بعد ۱۲ ساعت سحق کند
و ۱۲ ساعت تصعید آنچه مصعد شود چون یاقوت
احمر شفاف باشد این ست شنگرف حکمت در درجه
اعلی مشروح آنکه اجساد را از شش دینار بخورانند تا شش
نوبت و زاج سرخ محلول را با ایشان تشفیه کنند و هر نوبتی
شش ساعت سحق نماید و یکساعت اخفا بعد از آن

وزن از آن

بعد از آن وزن کردن ۱۲ ساعت همه را سحق نماید و ۱۲ ساعت
تصعید کند این است سه وزن کردن که ذکر اسرار رسانیدم لازم

باب فی بیان تدبیر ثابت کردن نوشادر و نشف

بدانکه در ثابت کردن نوشادر کاه مصعّد محمّر و یا نوشادر گاه
مصعّد غیر محمّر نمک نورهٔ محلول میباید و نمک نورهٔ محلول این
طریق است که جزوی نورهٔ مطفی را با سه جزو بول صبیان مقطر
طبخ کند تا نصف برود و نصف بماند پس آن نصف را با حجر علقه صاف
نموده در مغرفهٔ حدید ریزد و در آتش گرم کند و در جائی
بگذارد تا آن آب در آنجا نمک گردد و با آنکه آن
آب را بر سر گوره تشمیع طبخ ملکیانه نماید تا خشک شود بعد از آن
در روده پاک کام گرمناک حل کند و باز بر سر گوره
تشمیع عقد نماید تا هفت نوبت چنین کند بعد از آن نمک
محلول را در جوهر نوشادر مصعّد محمّر و غیر محمّر دهد و تشویه
زرم کند تا نوشادر ثابت گردد و نشان ثبوتش آن است

که مصعّد شد

آن است که مصعّد نشود پس این نوشادر برای عقد زیبق نگار
بازست

باب فی بیان تدبیر حل طلق

و ذوب و غوص و تکلیس و حل اوست بدانکه
غوص و ذوب او با نوشادر کالی محلول که در نشف نوشادر ثبت
او را سابق ذکر کرده باشند یا نمک تدبیر ملح القلی پس اول
نمک تدبیر ملح القلی را یک بار بر دارد و بجوشد تا خشک شود بار
طلق محلوب دهد و نوشادر محلول مذبور با بسیم هر دو تشفیه نماید
و تشنی ساعت سحق کند و یکساعت تشویه زرم و یکساعت
اعفا با آتش نوبت چنین کند که البته آن طلق محلوب
تشمیع و غواص گردد و بگذارند در قلوه منعقد کند و روی
غوص
از رعایت س وجه مونس بیرون آرد و اگر خواهد که
آن طلق را تکلیس گرداند محلوب او و با نوشادر یکه

لف

هفت نوبت حل عقد یافته باشد هر نوبت [illegible]
از آن محلول سه نخود آن محبوب میدهد و ۱۲ ساعت
سحق کند و ۲ ساعت [illegible] دهد و ۱۲ ساعت [illegible]
گذارد تا سرد شود و باین طریق عمل کنند تا شش نوبت که آن
طلق محلول با نوشادر محلول [illegible] وزن گردد بعد از سه ۱۲
ساعت در بین الاذجین تصعید باید تا اینکه نوشادر
متصاعد گردد پس آن نوشادر متصاعد به وزن اول بار
بکشد حل کنند در روده باک و حمام گرم تا آنکه
و آن محلول [illegible] دوباره بخورد همان طلق دهد و ۱۲ ساعت
روز سحق کند و ۱۲ ساعت تصعید تا [illegible]
نوبت که آن نوشادر بلون طلق بیرون آید و [illegible]
و طلق مکلس گردد که اگر [illegible] بر تکلیف
آن سه نوبت بگذارد قمر [illegible] ثابت بیرون آید

و تو مقام [illegible]
فاتم [illegible] وضع [illegible]
این طلق [illegible] و کافور [illegible]
و کافور حکمت [illegible]
از جمله انجماد [illegible]
بگذارد [illegible]
طلق مکلس [illegible]
و شش ساعت سحق کند و [illegible]
که آن طلق مکلس [illegible] وزن [illegible]
و قلع [illegible] کند که [illegible]
باب [illegible] فی بیان [illegible] محلول [illegible]
که طلق [illegible] نوشادر [illegible] نوشادر [illegible] جزو
هفت نوبت حل عقد [illegible] محلول [illegible]
یک جزو [illegible] جزو [illegible]
زر [illegible] محلول [illegible] سفید محلول [illegible]

زیبق مصعد و جزو مصطکی مسحوق غیر مغشوش پس جمله را با هم
جمع کند و در زجاج مطین ریزد اما مصطکی و زیبق مصعد در قرعه کرده
بندد و در بن محلول امقطر آورد و طبخ حکیمانه کند تا منعقد گردد
این نوشادر در حکمت اگر خواهد که او را حل کند در روده باریک
ریخته در حمام گرم گذارد تا حل شود بعد از آن محلول بار دیگر
تشمیع طبخ کند تا منعقد شود و باین طریق حل نماید تا هفت نوبت شود
آن طلق مکلس با این نوشادر محلول عجین کند و در کیسه موئین
ریزد و در قندیل زجاج کوچک گذارد و آن قندیل را در خمره
مقطرا آویزد و سر خمره به بندد و در آفتاب تابستان و یا آتش
نرم تشویه دهد به یک هفته آن طلق حل گردد و هر روز قدری از آن
کیسه قندیل رود و با آنکه نوشادر حکمت محلول با یک [illegible]
سحق و تشویه بخورد طلق دهد که محلول شود و با اینکه آن طلق
با این محلول عجین کند و در ظرفی ریزد و میان زبل فرس
نهد تا یک هفته و هر روز زبل را تازه کند تا اینکه آن طلق حل گردد

بار دیگر حرز [illegible] و آن [illegible]
طلق را عجین [illegible]
منصه [illegible] زرد و [illegible] طلق [illegible]
رد چون از [illegible] محلول [illegible]
صحیح و مجرب [illegible]
طرفه [illegible] که طریق [illegible] طلق [illegible]
ابتدا از اطراف [illegible]
بوب طلق [illegible]
سقف [illegible]
کند قطره [illegible]
فی بیان [illegible] بلور [illegible]
باید [illegible] آتش [illegible] و بول [illegible]
گیرد [illegible] جزو [illegible] و [illegible] خمره [illegible] مطین [illegible]

حمام نهند تا سه نوبت چنین کنند که تمام است [illegible] لوررا
سحق کنند و بار دیگر بشویند و بشویند خشک کنند و سحق کنند
این است بعد یکمثقال که نوشادر در زبان [illegible] وزن است کنند و
لقیمه میسازند و باهر دو را محلول میسازند و همچنین زجاج
ابیض شفاف موصول است [illegible] عمل کنند یکمثقال
است نفع و بدن مجرب است و آزموده و صحیح است

باب فی بیان تدبیر توتیات بدانکه در [illegible]

چند انکه زرد و سرخ باشند با جاقو بتراشند بعد جزوی را با جزو
[illegible] زعفران جدید هم وزن کنند و روغن صفرة البیض
با [illegible] بار روغن موی آدمی تشویه دهند تا بهفت
نوبت باین طریق که گفته شد توتیا [illegible] گرداند و یک [illegible]
زعفران جدید [illegible] ده و بار روغنهای مذکور تشویه
نماید و شش ساعت سحق کنند و یک ساعت تشویه

و یک ساعت

کما مرّ صفت چنین [illegible]
اغنیاها [illegible]
کنند که آن [illegible] بعد از آن [illegible]
و هم وزن [illegible] بعد [illegible]
غنیهای مذکور هر کدام [illegible]
از سحق تشویه و اغنیا [illegible]
جزو را تا سه جزو [illegible] و خلاص [illegible]
و معیار و عیار دو وزن و خلاص و [illegible]
از حمرا و بیاض از زجاج [illegible] و ارواح [illegible]
و طلا [illegible] بدانکه [illegible]
فی [illegible] نقره [illegible]
از خلاص [illegible]
که او را [illegible] بالا [illegible]

[illegible]

ومکلس کند وسحق نماید و تشویه و خشک کند و بعد
او را زاج زرد محلول یا سبز محلول یا سرخ محلول و یا با خل
سه گانه و یا با بول چهار گانه مفرداً و مقطراً و مخمراً بزند تا
سرخ بیرون آید و در باطن شیر نوشادر ها مصعد محلول
و نوشادر در حکمت محلول و ملح قلیا محلول بزند تا سفید
بیرون آید باین طریق که آن مکلس و براده مس را در بوته
بزند و با آتش می تابد و در حمره زاج و بول و سرکه می زند
و هر بار که این اجزا سیاه شده می زند و مجدد می کند تا آنکه
آن اجزا بلون خود بماند و با نوشادر و ملح قلیا نیز با این
نوع عمل کند و با آن مکلس و براده را با این اجزا مذکوره
در حمره و باطن طبخ دهد و هر دفعه که آن اجزا سیاه شده می زند
و مجدد می کند تا اینکه اجزا بلون خود بر قرار شوند و یا اینکه
به سحق و تشویه اجزا مزبوره را در حمره و باطن بخورد آن مکلس

براده

و براده دهد تا سفید و سرخ بیرون آید این نسبت منفقه
مس اما منفقه حدید موقوف است بنوشادر که هفت نوبت
حل عقد کرده باشند پس براده حدید غیر منقوش را بر دارد
و در بوته بتابد و در آن محلول مقطر بزند و با آن براده
با آن محلول طبخ نماید تا سفید و شفاف بیرون آید این نسخه
منفقه حدید که بعد از منفقه او را عمل زنگار کرده باشند اما منفقه
رصاص چنین است که اول رصاص سفید را که قلعی باشد
در مفرغه حدید بگدازد و روز ... بمقطر طبخ یافته باشند بخورد
او دهد تا جزوی در حمره رود و بهر دو رود آن گاه تسویه و منعقد
در ریق اما تیره و خاکستر گون باشند از ارباب صاف سحق کند
و تشویه نماید تا پاک گردد پس این است کافور حکمت جدید است
که باید او را با نوشادر در کاسه مصعد محلول و با نوشادر در
زاج دو وزن که محلول و یا نوشادر در حکمت محلول و با ملح
قلیا محلول که هر یک را هفت نوبت حل عقد یافته

باشند

باشند لطیف و یا تاب و غمس و یا لیحق و توتیه سفید گردانید چون
سفید شد او را به بوتهٔ مشتعل کنند و بهر دینار
دانگی نقرهٔ مصعد بار بنهد که نقرهٔ ثابت رو باش بیرون آید
و اگر خواهد آن قلع مدبر را با جوهر زر یخنین حل نماید درجهٔ وسطی دارد
و اگر خواهد آن قلع را با نورهٔ مطبوخ در ورع حل کنند چنانکه در آن سرار گیرد
و انوار مذکور است درجهٔ اعلی دارد و اگر خواهد آن قلع زر را با
مبیض حل کنند باز درجهٔ علیا دارد و اگر خواهد آن قلع را
با زرنیخ زرد سرخ حل کنند بنه پری که ذکر شد می‌توانند و بعد از
مشتعل کند جزوی قلعی ثابت بگدازد نقرهٔ رو باش بیرون آید

باب فی کنز سیم که آخر کتاب مبارک است

در بیان علم طرح و تلوینات بدانکه اگر خواهد نقرهٔ گداخته زر بار زر
با نقرهٔ گداخته در بوته بگردد و شعله زنند و زرد را سه قسم کنند
ده قسم زر در ورق زر با نقره بسته سه نوبت با آن چهار طرح

طرح

با آتش نوبت چنین کنند تا آن شش نوبت براده را
۱۲ دینار گردد بعد از آن او را به روغن زیتون خیر مشوش
جرب کنند و بگدازد در بوتهٔ سخت با آتش سخت تا در بوته بگردد
و شعله زنجار بر ته یکبارگی قطع شود پس فرو گذارد تا سرد گردد
باز او را سوهان براده کنند به نوبت اول وزن باید
کردن اما نوبت دوم تا ششم تدبیر او آن است که جزوی
براده را با جزوی زنجار حکمت مشتعل کنند به دو ساعت
و جرب کنند به روغن زیتون خیر مشوش و بگدازد در بوته
با آتش سخت در نوبت اول دوم سیم در رنگ دارد
اما در نوبت چهارم پنجم چون زر رنگ دارد و در نوبت ششم هفتم
چون نقره رنگ دارد و اگر بجای روغن زیتون روغن
سح البض باشد درجهٔ وسطی دارد و اگر بجای روغن سح البض

دانش الان

و شعاع آن باشد درجه عیار دارد چون بنوبت سقیم
رسد آتش در گداز او محمر و منور گردد و مانند کوکب
دری بیرون آید و حدید را بر او که بر آتش نشانند تف
و مشتعل گردد و ظاهر باطن او سرخ و روشن باشد و اگر ازین بشکنی
شکن او یاقوت احمر باشد و با نقره و زر که هم گداخته باشند
و چندین خواص و منافع در وی پدید آید که بوصف و بیان
نگنجد باب فی بیان ترکیب حدید محمر با سایر اجساد
ترکیب اول آنست که یکدینار ازین حدید محمر را با یکدینار
نقره رو با سه نوبت با هم بگدازند و سنگ کرده اند
در کوره خلاص نهند حدید چون عنصر را لقمه دهد و یک جسم
در وزن او زیاد شود و نقره بیار چهار دانگ ازان نیم
زر خالص بیرون آید و بهر دینار ستر و انگلی مید مشتری آنچه
کند به پنجه دانگ عیار از خلاص بیرون آید ترکیب دوم آنست
که یکدینار

که یکدینار نیم ازین حدید محمر را با یکدینار نیم زر محمر با زر غیر محمر شش
با نقره با سه نوبت با هم بگدازد و سوهان را زده کنند و نوشادر
محلول محمر و غیر محمر را بخورد او دهند بطریق میزان رنجی ازین
که هر یکی ده دینار حدید را بالت سه دینار نوشادر در محلول
با و بخورانند تا مستحق در رنج ریخته پس در این دینار حساب
۱۸ دینار حدید با سه دینار روح بر آن سه دینار حدید نیم
دینار نوشادر در می آید پس ازین نیم دینار نوشادر در محلول
را هر نوبت نیم دانگ بخورد آن سه
دینار حدید محمر ده و سه ساعت
سحق کنند و نیم ساعت تشویه

و دهیم ساعت تشویه دهیم ساعت اعفا تا شش نوبت در آن محمد

رنجبار زرنیخی لعقه و یک دینار از آن را طرح کرده بگشند دینار نقره را بی

به هر ده دینار دو دانگی زر مغربی بر نهند و زر تمام عیار مشرقی بیرون آید

و اگر زر مغربی و یا مشرقی دینار زر محمد را حل کنند و از نقره در حسد بود

و از حدید به محمد حرودی سه نوبت با هم بگدازند و دنگ کنند و در خلاص

نهند از خلاص تمام عیار بیرون آید **ترکیب قسیم** از آن اسم حدید

محمد را برداده کرده شش دینار از آن زاده را برداریم و یک دینار

زیبق مشفق را در حجر زر او دهد و شش ساعت سحق کنند و یک ساعت تشویه

نرم دهند چنانکه هم نرم شود و یک ساعت فرو گذارند تا سرد لعقه یا بهم نظر لی

عمل کنند تا شش نوبت در آن شش دینار حب محمد ۱۲ دینار لعقه

و لدار از وزن که دو ساعت دیگر او در رستنی باید تمام است

و اگر خواهد در آن زاده را با نوشادر محلول صبر با نوشادر در مصبغ محمد

القدجلی به ۱۲ ساعت کامل بنار مشروطه التصعید کنند تا زیبق مصعد [شود]

بعد آن زیبق مصعد را گرفته وزن نماید و هرچه نقصان یافته است باز

زیبق در آن اضافه نماید و حسبه مزبور ۱۲ ساعت دیگر بالتعبیه سحق کنند

و ۵ ساعت تشریه نرم و ۵ ساعت اعفا و بعد از سحق و تشریه و اعفا باز

او را ۱۲ ساعت دیگر تصعید نماید و باین طریق عمل کنند و هر نقصانی را

هر دفعه با زیبق رفع سازند و سحق و تشریه و اعفا و تصعید کا او را تا

اینکه زیبق بوزن جسد بیرون آید و جسد متکلس شود و اگر خواهد آن جسد

ملغمه ۵ وزن شده باو نشادر محلول را التصعید کنند با آن ۵ وزن کرده زیبق

در این القدجلی ۱۲ ساعت بالتش مشروطه التصعید باید تا او نشادر مصعد

شود بعد او را وزن داده هر قدر از مقدار آن کم شده است نشادر را اضافه

نموده ۱۲ ساعت سحق کنند و ۵ ساعت تشریه نرم و ۵ ساعت اعفا

و ۱۲ ساعت دیگر تصعید و باین طرز عمل باید تا نشادر بوزن جسد

بیرون آید و جسد متکلس شود و اگر خواهد آن جسد را ۶ وزن شده

[۵ وزن آن] [illegible]

کنند با آن [illegible] نشادر [illegible] سحق کنند و بعد زرنیخ [illegible]

دفعه باید و [illegible] بنشین ساعت [illegible] ۱۲ [illegible]

جسد [illegible] و [illegible] نشادر [illegible] از جسد [illegible]

بعد [illegible] ساعت [illegible] اعفا [illegible]

۵ وزن [illegible] ۱۲ [illegible] تشریه [illegible]

با زیبق را [illegible] وزن [illegible] ساعت سحق کنند و [illegible] جسد [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] تشریه [illegible]

در آن ۵ [illegible] با زیبق [illegible] محلول [illegible] زیبق [illegible] تصعید

[illegible] ملغمه شده است [illegible] ۵ وزن کرده [illegible]

القدجلی

باز زیبق زنشادر را باهم تصعید کنند باز آن سه وزن کرده را بر دارد

و در بین القدحین بر کوره آتش ۱۲ ساعت آتش متوسط

حکیمانه تصعید باید و بعد از اعقاد او را وزن کنند هرچه نقصان

یافته باز نوشادر و زیبق بالمناصفه دفع آن باید یعنی نوشادر زیبق را او

بیفزاید و ۱۲ ساعت سحق کنند و ۱۲ ساعت تشویه دهد و ۱۲ ساعت

اعقاد و ۱۲ ساعت تصعید و هر بار بانظار عمل باید و جبر نقصانش را

به نوشادر و زیبق دفع کنند و سحق و تشویه و اعقاد و تصعید باید تا آنکه

نوشادر و زیبق بودن حدید مصعد شوند و حدید مکلس باید پس آن نوشادر

و زیبق با آن حدید در نظر آفتاب بر طاف [illegible] از هم جدا کنند چرا

از نوشادر به نور اظلال آفتاب از آن [illegible] بیرون آید و زیبق بیرون نیاید

این است زیبق محکم مصعد و نوشادر محکم مصعد و حدید محکم مکلس

از جوامع

از جوامع

ماده بلغم این اعمال ثلاثه را

باید [illegible] بیاض و حمره سازد و آن [illegible] عمل

از ارباب اجساد و در بیاض [illegible] ماده این اعمال آمد ماده حدید

باب طریق مکلس کنند [illegible] ماده [illegible] و از آن [illegible]

اگر نور ماده [illegible] بیاض ماده [illegible] حکیم [illegible]

نوران حدید و حمره باید و با [illegible] از این اجساد [illegible]

حلول [illegible] آید [illegible] یک ساعت تشویه و یک ساعت اعقاد [illegible]

دهد و دو ساعت سحق کنند و یک ساعت [illegible] باید و بعد این [illegible]

شود و بعد از [illegible] وزن ۱۲ ساعت [illegible] وزن باید [illegible]

حل [illegible] الطریق مذکور [illegible] وزن باید [illegible]

اول [illegible] باید [illegible]

از این اعمال را

جدا جدا

بطریق مسطور تصعید باید نمود چنانکه دیگر گفتیم یکبار او بر چه خواهد مرتبه بمرتبه [illegible]

بکند و نه تصعید باید در بین العقدین بر ۱۲ ساعت باتش متوسط از سر گرفته

تشمیع تصعید باز زر و لید از اعقام با تحریر تقطیعش بر زیبق دیگر بار بار در

بانو ۱۲ ساعت سحق کنند و در ساعت تشویه و ده ساعت اعقاد ۱۲ ساعت

تصعید بدین طریق کنند تا اجساد مکرمه و تمامش معکلس کنند و ابداع موده

اجساد مقصود شود و اگر خواهد لغات این اجساد بعلم تقطیر تمام کنند

مثلاً ملغمه حدید را ملغمه زر نشره یا ملغمه نحاس محمر وزن کنند بطریق

سحق و تشویه و اعقاد ذکر شده یا ملغمه زیبق را یا ملغمه [illegible] غیر

الحدید یا ملغمه آنکه محمر را ملغمه طلا و لید از وزن کنند [illegible]

کنند بار متوسط مرحم مقطر کفه او در میزان سنجیده کرده اول مرحم باید

زر تا زیبق را اضافه کنند تا مقطر باشد و اعاده اعمال کنند تا همه مقطر

تعکیس اگر روح بر جسد غالب باشد همه ثابت است و اگر جسد بر روح غالب

شود همه ثابت است و در همه حالات اکسیر اعظم است و اگر مقطر

بمرده

[illegible] ده [illegible] در [illegible] کنند

[illegible] باقیمانده [illegible] از ان [illegible]

[illegible] بلسی [illegible] ثابت [illegible]

معطی [illegible] منه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] گذاشته [illegible] کنند [illegible] ساعت [illegible]

اصل ابداع [illegible] معکلس [illegible] مقام [illegible]

[illegible] شود و [illegible] مقصود [illegible] جسد [illegible]

[illegible] معکلس [illegible] مقصود [illegible]

اگر [illegible] جسد [illegible] [illegible]

اگر [illegible] نسخ [illegible] تسع [illegible]

تعمد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] باید [illegible] کنند

[illegible]

[illegible]

الثانی

[illegible]

زعفران اگر باید شش تسع زرنیخ بگدازد و ثابت شود زرنیخ زرد آید و همچنین زرنیخ مکلس

زرنیخ محمر مکلس و حدید محمر مکلس و مس محمر مکلس چون با گوگرد احمر معدنی

با گوگرد اصفر مدبر در ماء شسته [illegible] حکمت او در وزن باید اکسیر است

چون زرنیخ مشقق را سه نوبت تصعید [illegible] این اجساد موزون

بگدازد زرنیخ در ماء ثابت [illegible] تا گدازد و خروش کند [illegible] سپید بیرون آید و جمله

خواص و فواید و صنایع زر زرگر [illegible] محمر [illegible] مبارک

زرنیخ است ترکیب اول اگر بگدازند زر [illegible] نقره [illegible]

و بگدازند زرنیخ محمر سه نوبت با هم بگدازند و در خلاص [illegible] نقره تمام عیار زر

خلاص بیرون آید ترکیب دوم اگر بگدازند زرنیخ محمر را سه نوبت

با بگدازند نقره بگدازند و بعد از آن [illegible] کرده و در خلاص [illegible] نقره از خلاص خالص

بیرون آید و اگر خواهد این زرنیخ محمر را زده [illegible] طلق [illegible] کند

و بعد از آن [illegible] محلول [illegible] باید چنانکه در اسرار [illegible]

دوم

کرده [illegible]

[illegible] و بگدازد [illegible]

[illegible]

ترکیب [illegible]

[illegible] مکلس [illegible]

[illegible]

بار دیگر مستعمل کند تا سه مرتبه و تمام است و بعد از سه مرتبه آن مکلس را
باز با گوگرد اصفر با سحق و تجزیه و اعمال مذکوره باید با این طریق سه بار
یکدیگر و ایضاً گوگرد اصفر بخورد بعد کشته بار زر او مس مکلس [illegible]
ده در آتش صاف سحق کند و یک ساعت تشویه نرم و یک ساعت اعمال تا
بشش نوبت و آن کشته بار بر آن مس مکلس [illegible] بار یکصد بس او را
سه نوبت کرده بعد سه آذر او در بار با شب افوق [illegible] بعد از سه
از سه او پاک کرده سه نوبت تخلیف این مس مکلس را وزن کرده
بعد از ده سرخ [illegible] تمام عیار بر [illegible] آید و بعد درجه [illegible]
او منفذ اید این است که احمر [illegible] مقام [illegible] احمر [illegible]
منفع رفعات مجرب صحیح و با فایده است در کافه مبتدی و مقصد
منتهی را بیست [illegible] و بیدانند و اسع [illegible] خواهد عمل کند [illegible]

باب [illegible] الثالث در بیان وزن کفل [illegible] و [illegible]
[illegible] مطلوب است [illegible] مکلس [illegible] مکلس [illegible]
مکلس

[illegible] مکلس [illegible]
و [illegible] مکلس [illegible] اران [illegible]
[illegible] مکلس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... اوراکان ... معلوم ... [illegible]

[illegible] ... معکوس ... [illegible] ... مطلق ... [illegible]

[illegible] ... اول آن ... [illegible] ... عمل ... [illegible]

[illegible] ... مقام ... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

والاصل باید آن است که جمع معکوس است رنگ کار برنگ کار رنگی است زیرا که اصل باید

آن است معکوس است رنگ کار رنگی است چون باز شمار عدد کمی

رنگ کاری که مطارح آن و عکس فتح باشد تضاعف و عکس اکسیر باید

هم نو شمار باشد است و با غیر باشد رنگ کار رنگ کار رنگی است و جسد [illegible]

داخل و حکم است در شماری و در شماره کدام است جز این نقره مطلقه

در مرتبه تلطیف آن که [illegible] تمام عیار خلاص [illegible] شمار زر و گداخته

نرم و روان بپذیر روش شکل [illegible] مشرقه بیرون آید پس این اعمال

رنگ کار است و در رنگ کار هیچ عمل دیگر باشد بدانکه در این مرتبه عمل

تمام شد و ترکیب [illegible] روح با نفس و جسد بر مبتدی و مقصد

و منتهی [illegible] اگر بخواهد [illegible] رسیده است

رسیده است بنهایت آسانی بعون الله تعالی وافق النور

الرابع در [illegible] اکسیر اعظم [illegible] است [illegible]

[illegible] ترکیب عدد [illegible] رنگ حمرة [illegible] اکسیر اعظم [illegible]

و ارکان

محلول قلعی یا کافوری یا صلیقی اگر خواهی این عمل را در حجره تمام کنند
هر حجره مکلس راه دارد شستشو نماید بگیرد و یکبار دیگر با زیرگرد احمر مصعد مدقق
با ... کف حکمت در خورد او دهد و شش ساعت سحق کنند و یک ساعت
نشتر به نرم دهد چنانکه گرم باشد و یک ساعت فرو گذارد تا سرد شود
تا شش تربیت چنین کنند تا آن شش دینار جسد ۱۲ دینار گردد
و ... دهند که اورا ۲۰ ساعت دیگر سحق باید و تمام است
پس آن ... ده دینار نقره و جسد ... برگیرد برداشته دیگر بار
زرنیخ مصعد محمر ... دهد و شش ساعت سحق کنند و ساعت تشویه
نرم و گرم ... و یک ساعت فرو گذارند تا سرد شود باین طریق عمل کنند
تا شش تربیت آن ۱۲ دینار نقره و جسد ... ده دینار ... بود
تمامی آن با ... محلول محمر ... مشبع باشد ... آن ...
دینار ... دیگر بار نوشادر محلول محمر ... بر آن دهد
و شش ساعت سحق کنند و ... نرم دهد و یک ساعت فرو گذارد
تا سرد شود

[illegible]

باهم او وزن کرده بود بار شاد رسد وزن دو مشقال بید از ان شحیح
یکدینار بر وی طرح کنند بر سبیده بلور و فضه رو بایسته او از تمام عیار
بیرون آید و اگر خواهد ارکان اکسیر مزبور را جدا جدا بابو شعور
محلول کرده مشمع و عقد کرده اند یکدینار بر ۱۲ دینار فضه رو بایسته
طرح کنند از تمام عیار مکلو شاهی بیرون اید و اگر خواهد ان
روح و نفس و جسد را بعلم تقطیر محلول سازند بعد از محلول یکدینار آن
بر سبیده بلور و فضه رو بایسته سه نوبت طرح کنند زر مشرقی
بیرون آید و اگر خواهد آن محلول را با نفس نرم عقد و ثابت کنند
و بعد از تثبیت یکدینار را ۲۰۴ دینار فضه رو بایسته طرح کنند
زر کامل عیار بیرون آید این است اکسیر اعظم در حمره و در لون
از ان و معیار وی [illegible] والله اعلم [illegible] ان را معروف
الله که در نور [illegible] ملکم [illegible] از جمال [illegible]

سلطان

[illegible]

بر آن ۱۲ دینار نقره جید و ۱۸ دینار قلعی پس یک دینار او در اطراح کند

۱۸ دینار مس منقّی به ترتیب چنانکه در علم اطراح ذکر کردیم و به

دینار دانگی نقره زرد باشد پس از آن در که از اضافه نماید نقره رو

بی رسید برون آید چنانکه هر قدر زر که داری به هر دینار یک دینار نقره [illegible] اگر خواهی

آن را وزن کرده اول از نقره جید به چهار نوبت [illegible] نماید ۱۲ دینار

از آن نقره جید موزون شده [illegible] دارد و یک دینار زیبق مصعد [illegible]

بگدازند و [illegible] تا ساعت [illegible] کند و یک ساعت [illegible] دیگر [illegible]

تا [illegible] ترتیب [illegible] وزن [illegible] ۱۲ دینار ۱۸ دینار [illegible]

بعد او را باز [illegible] محلول [illegible] ترتیب [illegible] مستقیم [illegible]

چهار روز [illegible] بعد از چهار روز [illegible] ساعت [illegible] دیگر او را

سحق کنند تمام است پس یک دینار او را اطراح کنند بر ۳۲ دینار مس منقی

طریق [illegible] دانگی [illegible] یک دینار اکسیر [illegible] ترتیب اول [illegible] مس [illegible]

کند و [illegible] دانگی [illegible] بر او [illegible] کند

بازگرد [illegible] کند

[illegible]

پرده آید پس بعد در رنگهای پایان در نجوم هفت آسمان و مرئی اندر جهان

پایان وعده مردگان و زندگان روی لعنت و نفرین غضب از خدای تعالی

بر روح روان آن نادان که در این کتاب راه گزاف اند و تعهد آورده این

اعمال را در نهان مانده اند و از محقق و ظاهر ساز کشند او را [illegible] و

هامان و قارون و [illegible] گفته شود باب فی النوادر [illegible]

و وزن کردن طلق محلول و مکلس با وقیه مکلس بدانکه طلق محلول و مکلس را

با وقیه مکلس با بار سیم [illegible] با جو [illegible] با زیبق معقود با زیبق

محلول را وزن باید کردن و خاصیت طلق محلول آن است که اگر بروی آن

زیبق زر رسد زیبق را ثابت و نقره خالص گرداند [illegible]

در همه زیبق منعقد معقود را در مغز [illegible] زر [illegible] آتش گرم کنند [illegible]

از آن طلق محلول را او افکند [illegible]

و نقره امتحان شفاف [illegible] اگر [illegible] کار [illegible]

بهم

[illegible] طلق [illegible]

[illegible] معقود [illegible] زیبق

مکلس [illegible] از آن طلق [illegible] مکلس [illegible]

[illegible] از آن طلق مکلس [illegible]

[illegible] طلق [illegible]

[illegible] طلق مکلس [illegible]

[illegible] طلق [illegible]

[illegible] زیبق معقود [illegible]

[illegible] باب فی [illegible]

[illegible]

[illegible] طلق مکلس [illegible]

[illegible]

[illegible]

دبار نشادر وقصر و یا کافوری با حدیده مشمع باز زر بدین ترتیب

۱۲ دینار مرزون را بگیرد یکبار زر نشادر مصعّد و قصر محلول کرده بر

او دهد آن دهد و نشش ساعت سحق کنند و یک ساعت نشو نه زم دیگر ساعت

بگذارند سرد گردد بایین طریق عمل نمایند تا شش نوبت در آن ۱۲ دینار

طلق و زیبق بالالحاق زر نشادر سپیده ذر بار لعقه و بعد از سی درن کرده اورا

تا ۲ ساعت دیگر سحق کنند تمام است انگاه قلعی بر روی او را منزوبت

به تحقیق آن بگدازند تا بشود و از رو پاس سلیم بر دریا بیرون آرند

در آن طلق و زیبق را فرن کرده رابا فضه مکلّسه بوزن کند ۱۲ دینار

زر آن مرزون را برداشته یکبار فضه مکلّسه بخورد و بدهد و شش ساعت

سحق نمایند دیگر ساعت تشوی دیگر ساعت اقعا تا شش نوبت در آن ۱۲

دبار سپیده و دیگر باز اکسیر قلعی است چون آن قلعی بجز رد سوار او را تحقیق

آن بگدازی از زر و پاس بفقدان بیرون آید و همچنین طلق مکلّس دیگر

حکمت

[illegible]

باب الحادی والعشرون در بیان وزن کون ارواح و اجساد در حجره و مباحق

بدانکه دیرین فن بیان کرده شود وزن کون زئبار محلول محرّ مقطّر را
باید مقرّر مکلّس هر یک مکلّس و آنکه محرّ مقاطر فی زئبار محرّ مکلّس
و زئبار غیر محرّ مکلّس در عقران حدید غیر مغشوش در حجره و زئبار مقرّر محلول
مقرّر با وضع مکلّب میده طبّه دکا در حکمت کار و طلق مکلّس در زئبق معقّد
و کبریت مبیّض و جوهر زرنیخ مبیّض در بیان این است اصول و ارکان نقره
جسدی در روی در مباحق و حجره در جمله اکسیر ندو لیکن معین اینها همه به زئبار است
بی وجود زئبار هیچ یک از اینها صبّاغ و غوّاص نمیشوند و با وجود زئبار
همه صبّاغ و مشمّع شوند پس اگر خواهد از اینها را با زئبار صبّاغ و غوّاص
سازد هر کدام را که خواهد در حجره و مباحق او مقدار بر دارد و بگذارد زئبار
محلول و مقطّر یا زئبار محلول که نجس بود و هر دو شش ساعت سحق کند و تمام کند
نثر به رسم دیگر عقاب تا بشش نوبت تا آنکه از حسب غوّاص و مشمّع

از آن زئبق آن چه مکلّس از حجره و [illegible]
زئبار محلول در [illegible] مقرّر و مقطّر [illegible]
از زئبار مشمّع [illegible] در حجره و مباحق [illegible]
اگر مکلّس کند [illegible] حلّ [illegible]
زئبار [illegible] مکلّس [illegible] ملغّم [illegible]
تا آنکه مشمّع [illegible] نقره [illegible]
که آنکه با آن [illegible] زئبار [illegible]
مشمّع و غوّاص که اتّفاق [illegible]
مشمّع و غوّاص که اتّفاق [illegible] محلول [illegible]
از زئبار مقرّر محلول [illegible] مکلّس [illegible]
زئبار بغیر مشمّع و [illegible] مکلّس [illegible] غوّاص
[illegible] که آنکه
مشمّع که آنکه

باز از هر یک ازینها یک مثقال بر هفت دینار نقره بطرح میبرد دره آن نقره را
زر خالص کند و همچنان گوگرد معدنی احمر و شنگرف حکمت هر کدام [illegible] با گوگرد
محلول از هر سه مع غواص که مانند هر یک اکسیر نقره اند هر یک مثقال از [illegible] مقدار
نقره بطرح میبرد او را زر خالص کند این است اکاسیر مفرده و در بیان
و تمره در این انوار سبعه یاد کرده ام و مرکبات و معیار و میزان
ارواح و اجساد و انفس را بهر درجه که هست در [illegible] الکبیر
و طرح و الوان زر و نقره را نیز در آنجا باز ساخته ام جناب حق تعالی کرده
انبیا و اولیا کرامات حال حکیم مشکل شاه [illegible] در طلب [illegible] اعمال
در اکاسیر مافی تمره کتمان [illegible] ام آنکه [illegible] و صفت
کنند [illegible] دقیقه از دقایق آن [illegible] نگذاشته ام در آنکه اصول
و فروع این اعمال [illegible] در تدبیر و ترکیب [illegible] همه را [illegible] کرده
گفته ام در آنکه قواعد [illegible] جساد و انفس و ارواح [illegible] در
المراسیم

[illegible] در احمر [illegible] نقره [illegible]
[illegible] آن [illegible] معیار [illegible]
از دقایق و حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارواح و انفس [illegible]
[illegible] اجساد و ارواح [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible]

این کتاب پیر راکه من از صد هزار یکی و از بسیاری اندکی نوشته‌ام
پس این اعمال سبعه که تمام ترکیب یافت در صفحه شمس و قمر
خورشید تعلقات الهیه از مبتدی در این کتاب نظر کند مقصد حاصل
[illegible] از منتهی در این بکار مطلب حاصل شود و من در جمیع مشکلات
که من قسم یاد کرده‌ام به تاکید و تحقیق و تصدیق این اعمال بذات
پاک و صفات الله الطالب الغالب المدرک المهلک الحی
الذی لاینام و لایموت و بکلام و بنامه نامی او و بارواح صد و
بیست و چهار هزار نقطه عصمت انبیا و اولیا و اصفیا و اتقیا
و علما و حکما و مفسران در کره حضرت باری تعالی و کرسی و عرش مجید و لوح
و قلم و سدره و روح و کواکب و نجوم و ثوابت و ملائکه مقربین و کعبه معظمه
و بیت المقدس و مسجد الحرام و رکن و مقام و عهد انبیا و رسولان کرام و حجر
هر سو قسم نوشتم از اعمال اکابر و درجه و پیش تجربه در آورده صحیح

[illegible] ازدوم
و بدین فوائد از فائق [illegible] بکتابت تمام [illegible]
و ترکیب و انقطاع و کمال [illegible]
من [illegible] مکلف شده [illegible] از الله [illegible]
و [illegible] و اجتماعات و [illegible] از اکابر [illegible]
در صفت مکلف شده [illegible] عقل الله [illegible]
اطلاع داری [illegible] این کتاب مصابیح الانوار [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اکنون صفت [illegible]
و انوار سبعه [illegible]
مقصد [illegible]
[illegible]

واین مشتمل است بر هفت مصباح **باب مصابیح نوع اول**

در بیان رنگبار حکمت است بدانکه اگر سی مثقال وزن کوهر روح

با جسد دافی شش دینار مس مکلس مغز بادام کبریت [illegible] اگر چه

یکنوبت تکلیس کنی [illegible] باشد دینار روح [illegible] نوشادر کار نه

مصعد باشد هم وزن کن اگرچه یکنوبت آن نوشادر را از آب صافی

تصعید نموده باشی یعنی آن نوشادر را به شقیقه و تشویه [illegible] تا [illegible]

نوبت بخورد آن مس بدهد تا هم وزن شود چون هم وزن شد حل

عفن [illegible] ساله مبیض معقط اگرچه یکنوبت تقطیر کرده باشی [illegible]

کن و سحق تا مدت یک هفته کامل در میان سایه و آفتاب تا رنگ [illegible]

این است رنگبار حکمت و بعد درجه اول است هشت دینار از براده حدید

بغیر مغشوش بگیر و بگداز از این رنگبار [illegible] شش [illegible] سعی کن

و یکساعت تشویه نرم [illegible] ساعت [illegible] تا شش نوبت [illegible] هشت دینار حدید

۱۲ دینار

۱۲ دینار [illegible] بگداز او را با روغن زیتون چوب گز و در بوته تحت

نار شدید بگداز تا شعاع رنگبار تمام منقطع شود پس او را از بوته

بر بچه بریز و سرد کن و بعد او را بسوهان براده ساز و یکمثقال از آن براده

با یکمثقال رنگبار بروغن زیتون با چوب و سحق نموده تا شش نوبت با این

طریق آن رنگبار بر براده [illegible] را در بوته بگداز تا هم وزن شود چون مرتبه

هفتم رسید حدید محمر [illegible] و شفاف بیرون آید این است

حدید محمر که در درجات اوسط است و خاصیت آن این است چون یکدینار

از این حدید محمر را با یکدینار از زر محمر و [illegible] دینار [illegible] نقره [illegible]

نوبت با هم بگدازی و در خلاص [illegible] زر مکلس [illegible] بیرون آید

اگر خواهی باید این رنگبار را بر [illegible] محمر مکلس و حدید محمر

مکلس و زر محمر مکلس و زر غیر محمر مکلس کردانی درجه اعلی

علیا و وسطی دارد و اگر خواهی تا جسد رنگبار [illegible]

پس ملغم معلّق زعفران حدید باشد چنانکه در الوار سبعه بیان کردیم زرد چهره

غبار دارد همچنان نوشادر احمر بجهت درجات زنگار زحل است و نوشادر سبز

بجهت درجات زنگار روسختج است و نوشادر زرد بجهت درجات زنگار فقط

مطارد است تا واضح و مبرهن باشد

باب پنجم نود و دوم در…

در بیان ساختن کبریت احمر است بدانکه تعلیم وزن کردن نفس با جسد را

دانستن تکلیس و درجه ادنای مس مفرد غیر مغشوش را در بوته

بگدازد و بگذارد تا کبریت اصفر مسحوق از او طرح کن تا پاره نوشادر

و بار دیگر کبریت اصفر مسحوق بخورد دهد تا مس مذکور در بوته مس معلّق شود

و سحق نیز نشود و از معلّق شود پاره او را که اختر پنج دیگر کبریت اصفر

و دیگر بخورد او بدهد تا معلّق شود و نوشادر او را بگذارد و پنج بار

کبریت دیگر با او بگذارد تا نیک لیّن شود و سحق نیز شود تا او را در بول

مقطّر طبخ کنند چند آنکه بول بخود جذب نماید او را ز روغن زیت غیر مغشوش

و با پاکی

با عرق نیله

مقطر و با بادام و با زرنیخ محلول و با حدید

و با زاج زرد محلول و با بادام و با عرق روغن و حضیض تا ...

و با زاج اسفر محلول و با بادام و با زرنیخ النصف ...

و با زاج ... زرنیخ محلول و با بادام ...

از زرنیخ و با بادام و با عرق ... نوشادر ...

در کره و قارور ... پنج ...

اگر ... در ... ساعت ...

و پنج در وزن او افزوده شود ...

و دیگر بار ... زرنیخ ... مس معلّق ...

ز نقره ... خلاص ... مس ...

با بادام مس معلّق

...

مکلس را دیبا زریخ محمر مکلس را در درجه وسطی و اعلا باکو کرد احمر

معدنی ویا با شنگرف حکمت ویا با هایمن کبریت احمر معمول بدبره

در ریکی بار طریق سابق عمل نموده اینها را بعد از شود زر کعلی و ذهب

سکه کانه در ابوال و نوشادر و اداه ماه خواجات مدبره بطبخ دیبا باب

غمس دیبا عملی دستی و تشویه سه مرتبه یا پنج مرتبه سرخ و شفاف لمعه

تمام است بعد ازین سواد را بکشیده را به تلحیف هر کدام اینها از احمر

بسته نوبت بکدازد تا ثابت شود محمر کعه بعد بکدیار از آن کبریت ثابت را

با زر و نقره در بوته بکدازد در خلاص کذارده زر نقره از خلاص زر

مقلوب سازد تمام عیار مشرقی بیرون آید بعون الله تعالی تمام باب فی مصباح

نوع سیم در ساختن زنکار اعظم است بدانکه اکر تو علم او وزنه

کون ای حبیب را باهم ولی مفرور الا بکنوت مکلس محمر

کرده باشی و بعد درجه داری بر دار دبار عقران الهی و زر نار

ز طریق

ز طریق [illegible]

[illegible]

ولی حقیقت بر شرح [illegible]

[illegible]

داران زعفران جدید را باتانه محمر معلس فوران کی ورنکار زنار ورجه
وسط وارد واکر زعفران جدید را بار محمر معلس دبابار مشرجه
معکلس دبابامس محمر معلس وزن کی ورنکار زنان درجه اعلی وارد
وتحسین حلالات نیز باین طرقیه خلت زر وصقلا درجه اداره وحل
نیز مقطر درجه وسط وحل نرخ درجه اعلا ابل این زنکار زنکار
نزاکت عموا اصت اجزان وفضه مطهر را ایکبوت یا دوت تحلیف
این بکدارنی ودهد نیاری داکل زنبق افضاه ناتی پر مکلو ناش
تمره کامل العیار بدون آید بعون الله تعالی در ابتدا ومرحمت باب

في صابون

دهادم در بیان وزن کحال رو
وتنقیص جسد است بدانکه اکر در فن علم وزن کحال روح وتنقیص جسد
باهم دادن مس محمر را ده کرده را درادن وزراده حدید محمر را
در وسط دراده زر مفرزه ومعز محمر را دراعلا دیا و رقی این

ابجاد

اجا داد
با مرده دادی باز نهرج
ششم نمک ازارده تر تنقیه بنیر نقیم نقش
وتنقیص ده دادید وتنقیه بیر ابن طرق تقیم سی تنصیه قنیمه ابن القصیر ادنار
خالو دارار اداو نیمکاد او نیمه وتنقیه عرار درجه حلیه او ارادو تمیمه
ادار ود کدپار تنقیه تنقیص بکردادیده ادار ادار ۱۲ عز درحدید تقسیم
زنب ارا تنقیه نهار در اده ۱۲ اکر اد دالکاه ابن تنقیه ارا قد ول فو
وزن داده از معادن تقصان یاقت یه ارا زنبق زر است ونقدر کل ان تنقیه ارانه
وان عمل اکر ازنیق بدون زر داد آید یهمه داد معلس حوکل ان دارد
بنسخ نار تطلع کی ذدی ان را یاده تقریر در یا زیت تقصیر ادارد
دال زنبق اضافه ده ادر حاصل نقلو اباب نهیب مشکی
تاباد نسم و آید دادا جاد دریع
عالد انکال وا رصد
وراجع کحل
بنو بعد وزن

هم وزن کنی و با نوشادر محلول غواص و مشمع کنی و اقلیا به یکبار یکدیگر را طرح کن

برده باشد بر نقره روبای سه آب زیبق و خمیره بر نه زر کامل العیار بیرون

میآید پس از این قسم تمام شد آنچه میزان و اکلام و اصول و ترکیب و القاء

این عمل به منضبطان در آوردیم و تمام باقی را تمام شد الله تعالی

باب فی مصابیح نجم

بیان خواهم نمود در بیان هم وزن کردن روح

مبیض با جسد مبیض است بدانکه اگر نقره را وزن کرده روح مبیض

و جسد مبیض را با هم ولد را ده نقره روبای با نوشادر کافور مکتوبست

از آب تا آفتاب تصعید کرده باشی و وزن کنی و بعد از هم وزن ۱۲ ساعت او را

در بیت القدحین بر کوره شمع باشی متوسط مصعد باز و بعد از

اعضا چه نقصان را در وزن با نوشادر درست نموده ۱۲ ساعت

دیگر سحق کنی و ۱۲ ساعت دیگر تصعید او را بهمین طریق عمل کنی تا آنکه

نوشادر بیک دفعه تصعید شفاف و روشن و دفعه هم مکلس باشد

بیاد

ادات عکس و [illegible]

زنگار مصعد [illegible] حل کن و [illegible] باشد

در بیت الحل [illegible] باز یکدیگر [illegible]

مکلس را [illegible] مشمع [illegible]

[illegible] نقره [illegible] ۱۲ [illegible]

طرح کن [illegible] یکدیگر [illegible]

و وزن کنی و بعد از آن [illegible]

با هم [illegible] طلق [illegible]

بانکه [illegible] وزن [illegible] طلق [illegible]

و وزن کن [illegible] اعضا [illegible]

[illegible]

باب فی [illegible]

و باز نشادر محلول فضه یا کافوری یا طلق مشمع و غواص که از بار یکدیگر یا
برده و نیامیزد بصبح رود و نقره زد بایر بیرون آید و اگر این عمل را
بطریق مسبّدیانه و مساوات نه بوجه با خود آن طلق محلول را به ترتیب
مذکور باز نشادر محلول مساوی غواص و مشمع کن بعد قلعی به دو درد
سوار را سه نوبت بلجیف آن یکدانه درد و بهره نشادری داخلی معدا فافهم

فصل [illegible]

کن را اندروباب سلیم بیرون آید بعون الله تعالی
در بیان مفردات احجار و انفاس مرکب خمیر با نوشادر محلول [illegible]
و مشمع شوند و بعد اجد الارواح سیروند بدانکه این فصل [illegible] مصابیح
الانوارات و زبده و خلاصه مفاتیح الدرارات اگر تو علم [illegible] را
دانی فضه مکلّس را با نوشادر فضه محلول حلال غواص و مشمع کن او
را اکسیر کامل است یکدیگر یا بر یکدیگر بار و همچنین اکسیریست مفضض قائم
ثابت را با نوشادر حلال محلول غواص و مشمع که اوان با زاکسیر [illegible]
یکدیگر یا بر یکدیگر بار و اگر چو بر زر همچنین را با نوشادر حلال غواص
و مشمع

مشمع [illegible] را اکسیر کن [illegible] عواص
که از بار [illegible] یکدیگر یا [illegible] محلول مشمع محلول حلال
یکدیگر یا بر یکدیگر [illegible] با نوشادر حلال محلول
از دو [illegible] بار [illegible] جدیدی را با نوشادر حلال محلول
کافور [illegible] مکلّس [illegible] طلق را با طلق محلول حلال
یکدیگر یا بر یکدیگر بار [illegible]
که [illegible] اکسیر [illegible] قلعی [illegible] اکسیر [illegible]
و عواص که از [illegible] اکسیر [illegible] یکدیگر یا [illegible] محلول مشمع
و عواص که از بار [illegible] مکلّس را با نوشادر حلال محلول
اما در جزء [illegible] حدید [illegible] مکلّس را [illegible] فضه
یکدیگر یا بر یکدیگر بار و اگر عقران [illegible] که از [illegible]
یکدیگر یا بر یکدیگر بار [illegible] عواص [illegible]
مشمع و [illegible] یکدیگر یا [illegible]
[illegible] با نوشادر

بانو شار جلال مملول شمع غوامض کردانی بار اکبر [illegible] یکی بار بر

نهند بار و چنین بابها را جدا در الفاظ بجز این ذکر کرده مشو تمام شد

کتاب مصابیح الانوار سبعه مشکوة [illegible] باعث [illegible] رحمه [illegible]

صدیقه [illegible] الکاتب الحرر [illegible] سید محمد را در حالت ابتلاء مرض شدت [illegible]

[illegible] تحریر نسخه جات [illegible] باعث [illegible] بنده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم این است کتاب مفاتیح الاسرار

بدانکه در اسرار سبعه بیان [illegible] کردن ارواح را جدا [illegible] نفس [illegible]

نوشتم دیگر دقیقه از دقایق و حقایق اعمال در این [illegible] نداشتم [illegible]

در این [illegible] کرده ام قوم کرده اند اکنون به توفیق خداوند تعالی میخواهم [illegible] از اسرار

سبعه مفتاحی بیان کنم در راه اسرار از همه واضح [illegible] تمام و المطلب

از مبتدی خواهد [illegible] کند را [illegible] آسان تر از جامه [illegible] شدن

باب [illegible] مفتاح [illegible]

[illegible]

اگر خواهی که چندانکه میخواهی از این [illegible] بسیار آید اگر ایدار حل این

رو حیلین را عقد سازی [illegible] اکسیر اعظم [illegible] یکدینار [illegible] هفت دینار

مس منعقد طلا کنی نقره [illegible] عجیب بیرون آید و این جمله

در بیاض [illegible] از [illegible] زیبق [illegible] معقد را با

نوشادر [illegible] محلول [illegible] وزن کن چندانکه در [illegible] هفت [illegible]

حل نوشادر [illegible] را با [illegible] زیبق [illegible]

مقعد [illegible] را اکسیر [illegible] یکدینار نوشادر [illegible] محلول [illegible]

شش ساعت [illegible] دیگر ساعت [illegible] دو و نیم [illegible]

[illegible] ساعت دیگر [illegible] وزن [illegible]

دیگر دینار را بر ۱۲ دینار نقره [illegible] ده دینار [illegible]

[illegible] تمام عیار بیرون آید و اگر خواهی [illegible] را حل [illegible]

حل [illegible] مقعد [illegible] را با [illegible] محلول

[illegible]

[illegible]

[illegible] عقد [illegible]

[illegible]

این نفس مشتمع که منع بلدار و یا اینکه قلعی را الدار و این نفسین را

باو طرح کن بس ۶ زنت دبهد ر نبار ی داخل معده اضافه کن ۶ قمر زوکی

شود و اگر هر یک از این نفسین برا کبریت حل شود و از هر [illegible] نیمانند

جدا جدا باید شار رقض قعول اعدا الحل و مشتمع که ادبار اگر بند بلدیار

از هر یک پنج دینار مس متقی با قلعی متقی طرح میبر در دو بهد زنباری

داخلی معده اضافه کن ان نقره رو بای بر آید تمون فعاباب [illegible]

مستیم درباره از شادان جدید است در باش و حمره بدانکه در معافی اگر

خواهد نقره مکلس را با کافور حکمت شمالی از وزن کند و اگر خواهد با کافور

حکمت جدیدی از وزن کند و اگر خواهد با طلق مکلس از وزن کند و بهر کدام

از باید اشد دینار از رقصه مکلس رار کبریت و بلدیار کافور شمالی یا جدیدی

یا طلق بخورد و دهد ۱۲ ساعت سحق کند و یکساعت تشو برو یکساعت

اعفا تا شش زنبت و اگر شش دینار فضه مکلس ۱۲ دینار [illegible] کند از

از وزن سابه ۱۲ ساعت دیگر ادر را سحق کند تمام است بس دیجره اگر

خواهد بمس مکلس شمع شود

[illegible]

با ارزیز [illegible] مکلس و با زعفران [illegible]

[illegible]

دیا با مس مکلس شمع [illegible] شش دینار [illegible]

حدید [illegible] با طلق [illegible] زعفران [illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible]

رأس مغنیسیا [illegible] دارای [illegible]

سائر [illegible] گفته [illegible]

محلول شب و نوشادر [illegible]

وسمه [illegible]

زنگار [illegible] درجه [illegible]

دارد [illegible]

دارد [illegible] زعفران حدید [illegible]

چون [illegible] شمع [illegible]

سراب [illegible]

تمام شد [illegible]

ایران

بعد قدری از این دارو و شمع که گفته است در بیاض بلوح مس تافته بریزد

و در حمره بلوح نقره تافته اگر زود بگذارد زود دود نکند و در بیاض چسب رود

و شکل مس را در بیاض سفید کند و شکل نقره را در حمره سرخ کند اندک اندک

عمل تمام است پس از این زنگار و سم حدیدی و آهکی با زعفران الحدید [illegible]

با نوشادر ثابت محلول از شمع که گفته است بگدازد شمع با نقره [illegible] بعد گذارد

طرح و تحقیق نما یا آنکه با نوشادر ثابت محلول انهار از شمع و عمود [illegible]

ساخته با نقره مطرقه بجهت تحقیق و اجرای الطرح القاعدتی که بایه

طریق دیگر نما از این زنگار شمع را برشته با نقره طرح کن [illegible]

خلاص زود که از مطرقه پذیر تا بدار مشترف با مغول مشکلو ساختن خوش

لون روشن شکل شفاف تمام عیار بیرون آید پس اگر منجمد شده بار

مس مکلس مفر یا مرگ بگدازد از آنکه بیرون سراز آن در حمره و شفاف

با نشادر بیرو دیگر نما زعفران حدید در درجه ادنی عمل که گفته است بجز آن مس [illegible]

دو ادا ع

خوانند و بمع عن زنند از او دو من [illegible]

یمکن عن ارفعانا شسته بار [illegible] حمد صبر [illegible]

شوند و ابدا [illegible] کامل [illegible] القصه [illegible]

بسم [illegible] الله [illegible]

باب فی مفتاح سبعه

و بعد [illegible] خلاف و حل [illegible] مکلس [illegible]

تجربه [illegible] مکلس [illegible]

روح [illegible] مکلس [illegible]

مکلس [illegible]

با [illegible] ثابت [illegible]

و یا غیر ثابت هم

و یا غیر ثابت یا معمول است و یا غیر معمول چنانکه در مجربات مفتاح کنوز

نوشته ام و در اینجا است جمله تدابیر و تراکیب مجربه که یکی از آن تدابیر مقبلکار

بلکه جمیع تدابیر اسرار در ارواح و نفوس و اجساد و تراکیب و القاء و خواص و

منافع اشیاء در اکاسیر آمده در اینجا ثبت است مگر آنکه او وزن کرده در روی

تمام نیست و او را هم در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه تمام نوشته ام کس

جمله تدابیر و تراکیب مجربات مقلوناهی در صفت کنج گرد آمده بهر

بلند در سبعه روشن و واضح است و کمتر است او از آن هم در اسرار سبعه

و مصابیح سبعه هم ابدا و ظاهر است بنا بر این از زر مستعدی که نام او زنده

است بطریق استاد و مجربه صحیح آن را در کتب خوانند و شمس و قمر

گویند و کنج کرده گویند و سعدین و قمرین خوانند و سر اعظم نامند و آن ابر [illegible]

تجربه آن ثابت تمام است و من علم مقلوناه کسیر و از آن اکسیر روشن ملیح

کدام است که اگر مستعدی شد یا مس مکلس و یکبوت مقعد گاه او در مکلس

کرده باشند بر دارد و یک دینار نوشادر یک نوبت دیگر التصعید کرده باشد
بخورد مس دهد و شش ساعت سحق کنند و نیم تسو بر زیر آهسته و نیم ساعت
فرو گذارد و بر سر دیگ شود این سیاق کنند تا شش نوبت بران شش دینار
مس یک دینار کند اگر حجت این عمل نوشادر مصعد محلول باشد بهتر است
و اگر ثابت باشد نیکوتر و اگر هم ثابت باشد و هم محلول درجه اعظم آنچه بود از
وزن کم نبود آن جسد را به نوبت گداخت چنانکه در اسرار است
بباید که هر جسد با روح نمی شود و در روح مطلق هیچ فایده نمی بخشد که
در گداز نمی شوند چنانکه روح بی جسد و جسد بی روح مطلق محض و در وزن
حدید مفرد آید و آن حدید را آهسته منور زود که از اصباغ سازد و اگر
نوشادر این عمل مذکور نوشادر مصعد فقط یا نوشادر محمر ذهبی ثابت باشد
چون از وزن نقره جسد که زنده و منتفع و غواص باشد و اگر نوشادر محض
و بادزهر نباشد جسد و روح باید روح مکلس محض شود اما چون ترتیب روح محض

[illegible]

بایکه یکنوبت مس غیر مغشوش را مکلس کرده اند و یکنوبت نیز [illegible] کانی
زرآب الصعید که باشند و یکنوبت خل [illegible] سالها شفیده را در قرع و انبیق
مقطر کرده اند بعد روح جسد را باهم وزن [illegible] کرده را او [illegible] باید
و سحق کنند تا باقیه [illegible] در پیاله وزن کرده

باب فی [illegible]

نفس با جسد آمیخته اند که نفس کرده است اگر معدنا [illegible] کنند اگر [illegible] او اگر [illegible]
و فاضلتر آن شنگرف حکمت و مس مدبر است [illegible] چهار را در مفتح
[illegible] که [illegible] و جسد در این [illegible] فاضلتر از [illegible] اجساد زر [illegible] است
و قایم مقام آن زر مغربی و [illegible] مکلس است و قایم مقام آن جسد
محمر و آنکه محمر و مس محمر مکلس است پس اگر جسد زر محمر منور مکلس
نفس باید کوکرد احمر معدنی باشد شنگرف حکمت معمولی اگر جسد آنکه
مکلس است نفس باید زیبق معمول باشد در [illegible] مدبر است
و اگر جسد مس غیر مکلس است نفس باید کوگرد زرد هندی معدنی باشد
و در کداز با او وزن کنند و اگر جسد مکلس است بعد از تکلیس او

وزن [illegible]

و وزن [illegible]
[illegible] جسد [illegible] وزن [illegible]
[illegible] مکلس [illegible] آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هم کرامت ما کرده ایم این است گوگرد احمر عزیز الوجود به شرب را چون سواد
زایل شده است بطبیعت این گوگرد احمر بگدازد و هیچ در وزن به شرب
زیادت نشود پس ما این ترکیب به شرب احمر را در اسرار ذو نشره ایم و جمیع
تدبیر گوگرد سرخ را در این مفتاح ما کتم و اضح شرح با علم و درست

باب مفتاح ششم در بیان فرو کون روح النفس است

بدانکه نفس در بیان ترکیب جسم است یا جوهر زیبقی و جسد
و فضه معلقه است یا کافور حدیدی و شیئی یا طلق معکلس و در حمره
نفس گوگرد سرخ معدنی است یا مشرق حکمت یا گوگرد [illegible]
در او فی و جسد زرد سرخ احمر معکلس است یا زرنیخ احمر مشرقی
یا مغربی معکلس مقام معلم آنها است معکلس در او فی اکسیر
رای ما جسم خواهد شد فضه معکلس را در دارو و با تمام مقام
او کافور این را حدیدی و شیئی باشد یا طلق معکلس را در
او فی و مباشر جمله ارکان جسدی و نفسی و روحی را در نفث

ولکن

[illegible] نفس [illegible]
[illegible] آن که [illegible] نفس [illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
و در این [illegible] با طلق [illegible] تا فضه [illegible]
نشنو [illegible] فضه [illegible] شنیده [illegible] خواهد [illegible]
شده [illegible] اعضا [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] فضه [illegible] معکلس [illegible]
عوامل [illegible] خواه [illegible] را ده و [illegible] زرنیخ [illegible]
[illegible] معکلس [illegible] اصبع [illegible]
و از این [illegible] شد [illegible] نفس [illegible]
معکلس [illegible] جسد [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]
[illegible]

بده یار بتدار محسم محلول با زنتار زرهی محلول غواص که عانه و طرح کنید یک دینار

زر آن را برده دینار نقره محلول ۳ زیبق زر زر خالص منعقد بیرون آید

این است بیان شرح او وزن کردن روح با نفس و جسد او اسیدهات

و مکمل است **باب فتح مفتاح هفتم** در بیان آخر کن سبع مفاتیح الاسرار

بدانکه چون او وزن کردن جسد را با روح و نفس یافتی پس از این

او وزن کردن را ۱۲ دینار روح باشد با حمره زیرا اگر در باطن باشد

یک دینار زیبق مشمع با جوهر زر نخلین ... باعث سبوق گی

و یکی عشر ثلث بده و یک عشر اعقاب الشمس زیبق ... شده دینار

نفس در جزو زر ۱۲ دینار جسد کند باید او را با شش دینار زنتار زر مشمع

نقره محلول است در غواص که اند تا چهار روز کنید که طرح کنند

یک دینار زر ع ۳ دینار مسقی ... بهر دیناری داخل معدنی

اضافه کند از جزو دیناری بیرون آید و اگر در حمره باشد جسد یک او وزن

مرکزه

گرده را حجر ... یک دینار ... باو بخورانند و نشف ... محلول

۱۲ دینار ... حکمت ... اعقاب ... از ... دیناری

او معتدلا با شمع ... نشف ... دینار ... طرح ... کنند

نشف ... که بعد ... از ... الاعقاب ... او ... زر

نشف ... و وزن ... ۳ ... چهار ... زر ... کنند

زیبق ... از جسد ... عواص ... او ... معتدل

زیبق ... محلول العلم ... مشمع ... دیناری ... الله

و یک دینار ... زیبق ... دینار ... الابیع

یک دینار ... ۳۲ دینار نقره ... آید ... منعقد ...

زر خالص منعقد ... علیم ... باو ... وجاج

در ... منعقد ... اعمال ... و

هم ... علیم و ... حقایق ...

و حمد ... و حقایق ...

از ... کمال ...

و ... منعقد ...

که این فقیر محقق بودم انکار کردم و این عهد در آن بازده بوده من و عهد
نرگردم اگر کسی علم وزن کردن اجساد و ارواح و انفاس را
نداند نمی تواند یک اعمال از اعمال اکسیر را بجا آورد [illegible]
تا همی اسرار انوار افکار مدار بر این است و جمله در اسرار سبعه
و مفاتیح سبعه درج است خدای تعالی دشمن آن بنده باد که این اسرار
افکار را بر جماعت نادان و اشرار فاش کند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه این کتاب اسرار سبعه
کامله در وزن کردن انفاس و ارواح و اجساد است
با هم دیگر بدرستی و در آن تحت مجرب و صحیح است و آنچه مسطور است از
شک و ریب و نقصان و خلل مبرا و دور است و مشتمل است بر هفت سر

سر اول در وزن کردن [illegible] با روح است در روح اول [illegible]

در وزن [illegible]

در روح [illegible] تا
توتیا را دو از آن [illegible] مصعد [illegible] قرص [illegible] مجلس
توتیا را دو از آن [illegible] جسد [illegible] بنفس [illegible] قرص
[illegible] و از آن [illegible] نفس [illegible] بجای آن [illegible]
روح قرص [illegible] قرص [illegible] نفس [illegible]
توتیا را از مصعد [illegible] روح [illegible] نفس [illegible] روح [illegible]
توتیا را در وزن کردن [illegible] ارواح [illegible]

سر دوم در وزن کردن [illegible] جسد [illegible]
خواه احمر باشد و خواه [illegible] در وزن کردن جسد [illegible]
مقصد کلی بنفس قرص باشد

سر سیم در وزن [illegible] است [illegible]
و کلی [illegible] و بل جدید [illegible] جسد [illegible]

بدانکه **سر چهارم** در وزن کردن [illegible]
[illegible]
توتیا را

نقره و محلول نقره او غیر محلول از زیبق مصعد سرّ پنجم در بیان وزن کردن

روح با نفس است روح زیبق مصعد است و نوشادر محلول و غیر محلول

و نفس کبریت است با جوهر زر نهفتن سرّ ششم در بیان وزن

کردن نفس است با جسد نفس گوگرد روح مصعد و جسد زر محلول مکلّس

زر هندی است و گوگرد روح مصعد و جسد زر محلول مکلّس است

با نقره مکلّس یا غیر مکلّس یا کافور حکمت جدیدی و یا کافور حکمت

[illegible] در ماقی و حمرۀ [illegible] در اسرار او وزن کردن روح و نفس

با یکدیگر پیدا شده است سرّ هفتم در بیان اوزان ارواح و

اجساد مفصلاً سرّ اوّل در وزن کردن جسد با روح است

روح اعظم زر از حکما زیبق مصعد مقصود است و تنقیه زیبق را

[illegible] ام و جسد زاده نقره است با ورق نقره

پس شسته [illegible] ام هر که ام خواهد بگیرد [illegible] زیبق مصعد

منق [illegible] و شش ساعت سحق کند با قدر [illegible] صلایه

[illegible]

وباس مجمر بسازد و خواه براده یا خواه ورق بهمین منوال عمل کند

و میزان جمله شد با جسد آنچه یکدینار روح هر یکی شش ساعت

سحق و چهار دانگ ساعت با نیم ساعت تشویه از زم و دیگر ساعت

اعقاد با جوهره کند پس تمام شد علم مغنیه روح با اجساد و

اگر خواهد که روح را از نار مقصد با شش با وقفه را و بمیه مغنیه

داده وزن باید قطعه را اول براده کند و شش دینار از آن براده

بردارد و یک دینار از نار کجو بردارد و دهد و چهار ساعت کامل سحق کند

و چهار دانگ ساعت تشویه از زم و در تشویه تلاقی دهد چنانکه زم کهکعه

دیگر ساعت فرو گذارد و بار دیگر شد یا نیز طریق عمل کند با شش نوبت

و آن شش بار براده ۱۲ دینار کهکعه و اگر خواهد از نار مقصد را

حل کند با این جسد ۵ وزن باید بهمین طریق عمل کند شش بار

براده قطعه بردارد و یک دینار از نار محلول کجو دارد و دهد و چهار ساعت

سحق کند و نیم ساعت تشویه و دیگر ساعت اعقاد با شش نوبت ۱۵ وزن

دار خواهد یکی وقفه کهکعه

و بلیه کافور حکمت کاهی و جسد دری

و اعقاد را بدو نوشادر محلول با محلول اکبر و زدران دیگر

با شش ساعت [illegible] جسد بردارد و یکدینار روح بکوزه دان دیگر

چهار ساعت سحق کند و نیم ساعت تشویه و دیگر ساعت اعقاد با شش نوبت ۱۵ وزن کهکعه

اگر خواهد باید این عمل را از نار مقصد [illegible] با جوهر [illegible] جسد بردارد و یک دینار دیگر

چهار ساعت سحق کند و دیگر [illegible] بیست ساعت و اگر خواهد کهکعه

اگر خواهد باید این عمل را از دو دینار دو یکدینار از نار [illegible] جسد ۱۲ دینار کهکعه

پس شش بار براده [illegible] عقاد با شش نوبت و آن شش بار جسد را بهمین طریق باید جسد را

با [illegible] عقد با جسد را از دو یک بار در یکی و جسد را در ساعت و جوهره

این عمل را از آن روح و یک جسد با زر و یک بار براده اجساد و دارد و در ساعت و جوهره

براده کند شش دینار از براده با [illegible] مقصد یک دینار دیگر دهد

یک دینار [illegible] سحق کند و دیگر ساعت اعقاد

و شش ساعت تشویه و یک ساعت اعقاد

با شش نوبت

دران ۱۲ دینار ۱۸ دینار قمر کند و در چهل روز ساعت دیگر سحق

کند تمام است و اگر خواهد این سه وزن را چهار وزن سازد از

طریق پروردن هست اول آن است ۱۲۵ دینار از زراوه حیدری را

در باقی و حمره پروارد و یک دینار زنجفر را و ده دینار شش ساعت سحق کند

و نیم ساعت تشویه دیگر ساعت اعقاد تا شش نوبت و سه وزن قمر

بود و در باد و نوشادر محلول الطریق مخمر رد سحق و تشویه و اعقاد تا شش نوبت

و چهار وزن [illegible] با [illegible] نشد بار [illegible] حیدر بار در اول بار [illegible]

مقصود [illegible] کند بید با نوشادر [illegible] مقصود سه وزن [illegible] بود با نوشادر محلول

چهار وزن شمع باز دیگر بار را طرح کند بر ۲۴ دینار [illegible]

از این سه طریق پروردن هست اول روح اعظم را زیبق مشرقی [illegible]

با اجساد دوم روح مخفی را نوشادر است با اجساد سیم روح معلق

و زیبق و نوشادر است با اجساد بدین منوال [illegible] الله

[illegible] دار الله فهم از [illegible] باده [illegible]

[illegible] ربع [illegible]

[illegible] نقصان باشد [illegible]

[illegible]

در زمان سحقش از آن عنبر تمیز قطعه‌ای نه به هم و علامت کمال صعیدش

او است پس شسته بار از همین زیبق منقی مصعّد را هم مهیا کنند لیکن باید در

مصطکی مسحوق غیر مغشوش را با نوشادر کانی یک جا مصعّد محلول

کرده وزن نماید به همین منوال شسته بار مصطکی را مایه زند و یک بار نوشادر

کانی محلول را بخورد او دهد و چهار ساعت سحق کنند و نیم ساعت نشو نما

دیگر ساعت اعقا تا شش نوبت و آن شش بار مصطکی ۱۲ او بار لعک

دو بیت هفت ساعت دیگر آن را وزن کهر را سحق باید و تمام است

انگاه او را نوعی از انواع او در حل نوشادر در کشور زند و سر ما کهرم

حل باید نمود از حل همین محلول را او نوشادر و مصطکی تا شد یک بار گرد

و بخورد شسته بار زیبق منقی مصعّد به هر دو شش ساعت سحق کنند و یک ساعت

نشو نما و یک ساعت اعقا تا شش نوبت و آن شسته بار زیبق ۱۲

دو بار لعکه او وزن نمود باید از آن دو کهر را سام ساعت دیگر او را سحق کنند

۱۲ تمام

و تمام شد

[illegible] حل [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] شسته بار [illegible] نفس [illegible]

[illegible] ساعت اعقا تا شش نوبت [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] سحق [illegible]

[illegible] نفس [illegible] مقطر [illegible]

[illegible] مقطر [illegible]

محلول الحج بر او و ده هزار ساعت سحق کنند و نیم ساعت تشویه و یک ساعت اعفا تا شش

نوبت در آن شش دینار زر ۱۲ دینار کهه و در وزن آن شود و بعد از

وزن آن کهه ۲۴ ساعت دیگر او را سحق باید در تمام است و در ماه

اهم بعد از شش دینار نقره مکلس با کاه و در حکمت حدیدی با کاهی با طلق مکلس

هر کدام را دارد بر سه و یک دینار از آن زر و حلیم محلول لین را بگیر از

او ده هزار شش ساعت سحق کنند و نیم ساعت تشویه و یک ساعت اعفا

تا شش نوبت و شش دینار نقره ۱۲ دینار کهه در وزن آن شود و بعد از

وزن آن کهه بطریق اعمال سابق ۲۴ ساعت دیگر او را سحق

باید در تمام است و در این اعمال احتیاط باید کرد که مکلس با نشند چه فساد خیزد

مکلس بکار نخورد اما اگر خواهد براده زر یا ورق زر یا براده نقره

یا ورق نقره را بدین منوال عمل کنند میتواند شش دینار از این

براده یا ورق را در باطن جمره بردارد و یک دینار زر و حلیم محلول لین

بگیر او ده هزار شش ساعت سحق کنند و نیم ساعت تشویه و یک ساعت

اعفا

اعفا تا شش نوبت در آن

شش دینار براده ۱۲ دینار کهه و در وزن [illegible]

[illegible] مقام [illegible] مکلس [illegible]

شود و بعد از [illegible] در تمام است و [illegible] مکلس [illegible]

شش باید در تمام است [illegible] بمقام [illegible] محلول لین [illegible]

[illegible] و حدیدی [illegible]

در جمره و باطن [illegible]

[illegible] باید در تمام [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] توفیق الله [illegible]

[illegible] اعظم است [illegible] مقام [illegible]

[illegible] مکلس [illegible]

[illegible] باید [illegible]

مقصد [illegible]

در روح مخفف و با زنگار محلول و اگر مایه آن زنگار زر محمر و غیر محمر و حدید محمر
و آنک محمر و مس مکلس باشد تو زنگار محلول محمر میباید تو زنگار غیر محلول
هم بکار میبرد و اگر زیبق و تو زنگار محلول لیکن صبر بتوان نیز در آن عمل
باشد در جهت اعلا دارد و اگر مایه آن زنگار مس مخفف باشد تو زنگار
مبیض مقصود محلول و غیر محلول باشد عمل [illegible] جمیع انواع بدانید تو زنگار
در حمره و بیاض را در اقصا [illegible] باید [illegible] اجابت بعد از اجابت
و با اجساد و غیر اجساد در قسم [illegible] پس اگر در اینجا نیز با
کنم مکرر شود چنانکه در اسرار سبعه او زان او زان کف اجساد ارواح
و انفاس در قسم اکاسیر شرح آن در آمده است و تدابیر هم [illegible]
که بعرض بیان رسید تم الی البحث در زنگارات و مایه آن زر
باید بحث نماید او هم بدانکه اگر مایه این عمل زنگار از مس مکلس
شنیده باشم از مس مکلس مفرد باشد مرکب سواد او [illegible] شده رواده
و بکند مار و زنگار که مقصود لدیغر اکحمر یا مبیض است باید مقصود
رواد

در اکسیر محلول [illegible] علی
[illegible] از ضعیف [illegible] غیر محلول
با غیر محلول آن [illegible] محلول [illegible]
از [illegible] مکلس [illegible] محمر [illegible]
از صفر و غیر [illegible] مس مکلس [illegible]
از [illegible] و [illegible] اعظم [illegible]
باشد و غیر [illegible] بعد [illegible]
مکلس [illegible] اعضا [illegible] مطلق [illegible]
و جوهر [illegible] مطلق [illegible]
و اوزان [illegible] مطلق است [illegible]
اما [illegible] روح [illegible] از جمیع [illegible]
با [illegible] مکلس [illegible]
را و [illegible] روح [illegible]
[illegible] روح [illegible]
جواهر [illegible]
[illegible]
در [illegible]

بگذارد تا سرد شود و وزن کنند اگر از وزن نقصان یافته باشد بقدر کمی آن زر
مصعد را اضافه کنند و شش ساعت دیگر او را سحق کنند و باز بطریق مذکور بگذارند
و وزن کنند و کمی آن را از نوشادر زر و سحق باید و باز دیگر بطریق مذکور بگذارند
تمام است و اگر بچهار نوبت بگذارند نقصان نپذیرد البته از زر سه گانه بگذارند
و بعد از زر سه گانه او را از ظرف چینی ریخته با خل عنب سه ساله مسقی گاه
منعقد گاه مفرد گاه مجتمع گاه اصفر گاه در درجه ادنی و وسط و اعلا بهر نوعی
و دارد و با تسقیه نموده ساعت سحق کنند باز بطریق هر قدر که کل عنا کرد
میشود سحق خشک نماید و حاجت بتسویه نیست و سحق و تسقیه آنچه باید و رنگ
سایه و آفتاب بنشیند تا هفت روز از آنچه بروز بروز در سحق و تسقیه
بالوان مختلفه بر می‌آید تا روز هفتم مزعفر رنگین شده چنانچه اصلاً در
سبزی و سرخی و شفاف و شعاع و لطافت آن رنگ ندیده باشد
این است زنجار حکمت و این جامه را من در ملک شاه کبیر بتجربه رسانیده‌ام
و معمول من است و هیچ رنگ خلاف و نقص در آن نیست بسیار زنگار تیزی عجیب

در زنگار

در زنگار ... علامت آن است ... مصعد ... [illegible]
[illegible] ... مکلس ... منعقد ... [illegible]
و زنجار ... مصعد ... [illegible]
و خل عنب ... مجتمع ... منعقد ... [illegible]
[illegible] ... منعقد ... [illegible]
بطریق تقطیر ... مصعد ... [illegible]
[illegible] ... مکلس ... بطریق ... [illegible]
زنگار نوع هفتم ... منعقد ... [illegible]
در ... مکلس ... [illegible]
زنگار ... سه ساله ... منعقد ... [illegible]
[illegible] ... بطریق ... [illegible]

بطریق میزان مذکور با حل زر تسقیه و تشمع نمائی تا هفت روز و زنگار کرده

نوع چهارم زنگار زر مقطر را با جسد جدید محمر مکلس که وزن او یکی

نوع پنجم

و بکل ثمن عسل مقطر تسقیه و تشمع نمائی تا هفت روز زنگار کرده

زنگار زر محمر ذهبی را با زر محمر مکلس و یا با زر غیر محمر مکلس که وزن ثلثا نمائی و ترکیب کرده

نوع ششم زنگار زر محمر را با جسد مقطر تسقیه و تشمع کنی تا هفت روز تمام است

زر محمر مکلس که وزن باشد بطریق میزان مذکور و با حل محمر مقطر تسقیه و تشمع

نوع هفتم زنگار به هر حال که باشد مبیض یا محمر نمائی تا هفت یوم زنگاری شود

ثابت یا غیر ثابت با جسد زر مکلس یا با زر محمر مکلس یا با جسد جدید محمر مکلس یا ثابت

محمر مکلس که وزن کل میزان حق و بکل ثمن عسل مقطر بعد درجه اوست تسقیه و تشمع

نمائید بطریقی که موصوف است تا هفت یوم از زنگاری شود ثابت و اکثر مطلوب است

و طریق میزان و تشمع و ثوابت و تسقیه این اعمال زنگار مرغوب است و قبل از این تحریر رفته

و این است نکته و اسرار زنگار حکمت من اول الی آخره با فروع و شعب و میزان

و ترکیب در این باب زنگار هشتم و خطائی در آن نیست **نسخه چهارم** در زنگار که او نقش با جسد است

نقش

نقش

[illegible] احمر الوجود [illegible]

و جسد مبیض مکلس [illegible]

محمر مکلس با [illegible] محمر مکلس [illegible]

و بسط و اعلاء [illegible]

و خاصیت [illegible]

[illegible]

و این [illegible]

محمر مکلس [illegible]

در بسط و اجساد [illegible]

را بدو [illegible]

مکلس [illegible]

[illegible]

آن شسته بار داده شش ساعت سحق تمام نماید در صلایه چینی یا زجاج و یک ساعت
تشویه نرم دهد مانند حرارت آفتاب جاء مشتعله و یک ساعت عقاب باشد و یک
به این طریق عمل کنند تا شش نوبت و آن دست تیمار نفس کجو بسوزانند شسته بار
جسد را در ... [illegible] ... بحساب شمار ... ساعت دیگر ... [illegible]
او را سحق نماید و بعد از آن قرع و انبیق مطین نموده سحق را در کوزه شمع نماید
تا گرم شود ... [illegible] ... از نفس تا جسد مزبور را در کاغذی ریخته ... [illegible]
بهم دارای قرع مطین ... ریزند ... [illegible] ... الفور ...
باید پس درست کرده او را بروی ... [illegible] ... در جامی ریخته ... [illegible]
لیداورا ... داده ... [illegible] ... افزوده شش ساعت ... [illegible]
سحق ... [illegible] ... شمع ... [illegible]
اضافه ... شش ساعت دیگر سحق کنند تا ... نوبت رسد و زیاده ... [illegible]
خوب ... [illegible] ... البته ... سواد او را ... کنند ... [illegible]
... [illegible] ... و این ... [illegible]

[illegible] ... نقش ... حبه
والله ... سواد او را ... [illegible] ... شمع ...
و جسد نقش و نقش ... [illegible]
کرده ... [illegible]
و این ... [illegible]
تا عمل ... [illegible] ... سواد او را ... [illegible]
اگر ... [illegible] ... سواد او را ... [illegible]
ثم ... [illegible] ... قرع و انبیق ... [illegible]
قرع ... [illegible] ... [illegible]

واگر او را اگر اختر زنب در ... محمول و ... محمول ریزد

کمال مقبله او است و نهایت علامت واگر ... محمول ...

محمول هرکدام ... بگذارند همچنان ثابت باشد و اگر ... زاجات

... کانه زعفران ... سازد و ... ملجف ... بگذارند

و بعد ... ملجف ... و ... بگذارند ... کهف ... مانند ...

... و ... بگذارند ... بیرون آید ... نقره و ... نقره ... بگذارند

و در نقره را ... نکرده اند ... با نقره بگذاری نقره را ... کنند

و یا بازر بگذاری ... اکسیر سازد و ... زر بگذاری

و در خلاص ... زر ... بیرون آید ... کانه او

در ترکیب و بغیر این ... وزن ... نفس ... چند ...

تمام کمال مجربا و صحیحا در این ... چهار ... نوشتم و ... الوجه ... اگر

در ... جزو او مقام ... اکبر در ... عظیم و ... مندرج

باشد در این ... و ... در عهد او ... بود ... گواند و ...

... [illegible]

... جمال الدین ... حمد ...

... سر ... [illegible]

... در اینکه ... در آن ... مقام ...

و ... در این ... و ... مقلس ...

... و ... از ... و ... مقلس ...

و ... از ... مقلس ...

و ... کون ... چند ... مقام ...

... مقلس ... مقام ... در آن ... مقام ... از ...

... مقلس ... مقام ... ثابت ...

و ... ابتدای ... چند ...

... از ... چند ... مقام ...

... مقلس ... مقلس ...

در ... مقام ... مقلس ...

... مقلس ...

محمر مثلث را وزن کند در میزان حق شنید باز مثلث را بردارد
دیگر بار زر محمر بحجر داود دهد او را از ده ساعت سحق کنند دیگر ساعت نیم
تشزیه دیگر ساعت نیم اعقاف تا سر دهکه باین طریق تا شش نوبت
عمل کنند تا امله خبیث را وزن نا دهد از آن را دو وزن
و بدرجه کمال رسید تا ۲ ساعت دیگر او را سحق کنند اما عرض
نباشد الا بوجه در دو ح را دو بار پس اگر دو بار حملول
هر درجه از درجات تصاعید و حمره و مایص را دارد در
این مراحب میرزدن سحوق میده میزان را است با همه
دو بار را خبیث را بگیرد دیگر بار دو بار حملول یا مصعد
او دهد ۱۲ ساعت سحق کنند دو ساعت تمام تشزیه نرم دو ساعت
فروکذارد تا سر رشته باین سیاق عمل کنند تا شش نوبت تا آنکه

ما وزن کو

[illegible]

نقره مطلّسه زر شکلوشاهی مغربیه بیرون آمد واول اوسیمکی زنند قشتاع

و بپزه و تطلیس و تسویه نقره را نیز در این رساله کتابه در قسم سیم بیان

کرده ام در صنف کنج که زر شکلوشاه باشد و اگر خواهد تا بسبب عمر مطلّس

عمل کند زر زر مجسّم را سه جزو جدید مجمّر چهار جزو بسته درست با هم

بگدازد و در بوته مستعمل کند و براده سازد و نوشادر مجمّر محلّل در جوزو

آن ریزد بشکن و نوبت بمیزان حق ده از قرص دیار یکدیم بار و هر نوبت شش

ساعت سحق و نیم ساعت تشویه ازهم و نیم ساعت فرو گذارد و در آن شش

تا ده ورق شود بعد باید که مقطر الطریق مذکور عمل کند تا کار مطلّس

ذهبی مع الشعاع از وی در وجود آید اما اگر نوشادر او ثابت باشد

یک بار شد بار نقره روباسه غیر مطلّسه و مسود [illegible] کند سه نوبت

در گدازد زر خالص لعل آید و اگر بکار آن نوشادر غیر ثابت

باشد قمر مطلّس را باید تجفیف آن که آخر چین سه نوبت در زر خالص لعل

دیگر آن

دیگر آن

[illegible] جا داد نقره صبغ مطلّس

دیگر [illegible] تعلیق [illegible] مطلّس [illegible]

[illegible]

[illegible]

خدا انعام کند و بهمن آن کس باشی که اسرار شکوه شاه حکیم را بنادانان و جاهلان

باین انوار را کوران نماید و باین در را احمقان نکشاید و من بعد

غضب حق تعالی باشد و اگر این اسرار را ابراز کند فقه زر ز رفاقتی این

عمل فرو گذاشته باشم والله اعلم مبحث ششم بیان ماه وزن کون

نفس و روح و باز جسد بدانکه اگر جرم زرنیخ چنانکه در مبحث پنجم

کردند بر آن یا کهوام سفید و شفاف بر در آید و در ~~[illegible]~~

و در نوبت هفتم در تصعید کرد باید بار اوه قبضه روی که یابد فوق مکلّله

ماه وزن کن باین طریق که شد بار ز آن جرم منوّر کرد یکبار دو بار

حلال حلول امیش بخشد آن جرم بر مده نشتر ساعت سحق کن و یک ساعت

تشویه باتش نرم و یک ساعت اعلی باتش تند باین سیاق عمل کن تا جرم

باز شمار را وزن کن که این الفاظ بین الفه حلی من ارجاع المطلع بدوازده

ساعت کامل بر کوره تصعید باتش متوسط تصعید کن و وزن اول با

در میزان

[illegible] زرنیخ [illegible]

که پنجم [illegible] در اورده [illegible]

از آن جمله باز [illegible] تصعید [illegible]

مجموعی [illegible] جسد [illegible]

که یکم [illegible] مبحث [illegible] با جسد [illegible]

وقتی [illegible] ترتیب [illegible]

و در تصعید [illegible] مبحث هفتم [illegible]

[illegible] تصعید [illegible] الی [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] مقرون [illegible]

[illegible]

اکسیر انوار یابد که هرگز زن نمونه رنگبار ساز زده در هر درجه جدید را [illegible]

سرخ کند و زرد و کدار و صاف اندرون و بیرون حمره و شکل منوّر و با نقره

لاله اکسیر دیگر اکلیل با قوّت حمره مس و انها هفت درجه رنگین را باید

در مراتب اربعه در این اسرار با انوار اکسیر با انواع قواعد مندرج است

در هر مرتبه

بسم الله الرحمن الرحیم

ابیات

عدد بوزن مثقال ناری در رنگی حکمت و این عمل را بر این لوح میزان است [illegible]

مشروح و مبیّن مع نکات و لطایفه تدبیر مراتب در اکسیر و معیار کاملاً

حجر با صحیحاً فلعنة الله علی کاشف الاسرار نزد غیر اهله من اوله الی آخره

بدانکه اگر مس قرینی بداری مس معدنی غیر مغشوش را الواح سازد و در کوره [illegible]

و در تنور قماران بگذار چون کرم گردد آن مس مکلّس و سحق پذیر باشد

صاف مسحوق کن تا همه آن سیاه [illegible] را اصاف نموده و در هر مرتبه [illegible]

تا در بر [illegible] مغشوش [illegible] رنگ [illegible] آن مس مکلّس بوره

از نشادر سحق با [illegible] بگذارد [illegible] در [illegible]

اما

مربع

[illegible] آن [illegible] نقطه [illegible]

[illegible] الواح [illegible] در [illegible]

خود آن [illegible] بر [illegible] مکلّس [illegible]

منجمد [illegible] مس [illegible] و تدابیر [illegible]

و باز در [illegible] قماران [illegible] مس [illegible]

[illegible]

[illegible] مکلّس [illegible]

[illegible] سحق کرده [illegible]

[illegible]

در آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراین غایت عمل ها اگر وزن این روح [illegible] صعدت و آن حبه [illegible] مکلس

[illegible] دو نادر

باهم باید که وزن کهنه و [illegible] روح [illegible] باشد حبه مکلس [illegible]

از نشر دیار [illegible] مکلس را برگیرد و یکبار داکنه نشادر با وی سحق کند تا پنج

ساعت کامل بعد در قدح چینی ریخته بر کوره نیم ساعت تشویه دهد

در غایت نرمی چندانکه گرم کهنه و آتش نشانده ماند آلن چراغ باشد

لا غیر و آن یکبار اکنون نشادر در حق تارست تشویه در میر و دو نیم

ساعت که از دار نشر زنجفر [illegible] در جای [illegible] مثل سر باید چوب

معلق نهد و باین طریق عمل کند تا شش نوبت هر بار یکبار دانگی

نوشادر را اضافه نماید و پنج ساعت سحق کند و نیم ساعت تشویه نرم

و نیم ساعت [illegible] تا که وزن کهنه [illegible] وزن بعد شش ساعت

دیگر او را سحق نماید و [illegible] او را باید سه نوبت که [illegible]

در مقابل نقصانش نوشادر اضافه کند **تدبیر دو کودکی**

روح با جسم [illegible] قدح چینی هموار مطلق بر کوره تشمیع نهد [illegible]

نرم کند تا قدح گرم شود [illegible] اگر دست بر آن نهی [illegible] را [illegible]

کنند

کنند چه [illegible]

بعد ازان روح [illegible] در [illegible] شود

[illegible] و دران [illegible] نماید [illegible]

[illegible] ازان [illegible] روح [illegible]

[illegible] مدتی [illegible] و [illegible]

[illegible] نماید [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] نوشادر [illegible] اضافه [illegible]

[illegible] و دران [illegible] باید [illegible]

[illegible] طریق [illegible] کند [illegible]

[illegible] مطلق [illegible] کامل [illegible]

[illegible]

رنگکار حکمت در روح جمش باید واطریقل اکبر و زر مرّد خضر و خمیرمایه

اکسیر حمرة اکنون باید این روح مطلق را با برادهٔ حدید غیر مغشوش

تو فندن کند واگر یحوزن یکی بکذار زر و سه تو وزن کو ... آن

بدین طریق است رشته بار برادهٔ حدید را بردارد و یکبار رنگ

رنگار را ورا حل کرده بنجاعت متفی کند و بعم ساعت تشویر و بعم

ساعت اسقا باتش نوبت کامل را این رشته بار براده را از و

دینار کهه و یکبار در رشته به نقصان پذیرد و حق آن آنار رشته انگاه

بروغن زیتون غیر مغشوش چرب کنند و بکدازند و چندان آتش باید

داد که گداز زر بپذیرد و شعاع رنگاری او به یکبار منقطع

چون منقطع شد فرو گداز زر ناسر در کهه و بار براده سازد و یکبار

براده را با یکبار رنگار سحق کند و بروغن زیت چرب کرده بکدازد

تا هفت نوبت باین طریق و یکبار براده مزبور را با یکبار رنگار

سحق نموده بروغن زیت چرب کرده بگدازد والا اگر چنین بگدازد

دنیا ایکم

باو در حل کنند تا سه نوبت و نقره از رشته مکلوناتی تمام عیار بیرون آید

نوع دوم یکدینار ارزیز حدید محمّر یکدینار نقره روبسیه سه نوبت

یکدانگ زر خالص بنهد انک عیار بیرون آید و دانگی زر معدنی باو بنهد تمام

عیار از رشته مکلوناتی لعل **نوع سیم** جزوی ارزیز حدید محمّر

مبارک با جزو نقره روبسیه و جزوی زر معدنی سه نوبت یکدانگ

و در خلاص بنهد زر شرقی تمام عیار بیرون آید و جمله از لغت [illegible]

این اسرار بار این است عمل نگار [illegible] بر لوح بلور نوشته بودم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این است عمل مکرّر در کبریت احمر بس [illegible] جسد [illegible] قمر [illegible] درجه

ثالث دارد نشنیده بار زر کبیر و یکدینار دانگ کبریت احمر منعقد

شفاف [illegible] زرد [illegible] مخ البیض است و در معیار

عیار نقره دارد [illegible] تمام [illegible] کند و [illegible] ساعت

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] ارزیز [illegible]

و یار [illegible] ارزیز [illegible] نقره [illegible]

و [illegible] حل [illegible] نوبت [illegible] باید [illegible]

[illegible] شده است [illegible]

[illegible] آید و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] مطلق [illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible] آید و [illegible] شود [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] مخ البیض [illegible]

[illegible] تا باید

بعسل و خل مقطر ریزد تا مانند یاقوت احمر زرد و شفاف بیرون
آید و یا اینکه او را در بوته میتابد در زاج اصفر محلول ریزد و هر وقتی
زر را چند دفعه میکند تا زرد بیرون آید و یا او را بعسل مقطر عجین کرده
در کوره فخار آن تشویه دهد و یا بتابد و در روغن زیت
غمس کند تا زرد لطیف بیرون آید این است عمل کبریت احمر
و اگر زر مسحوق است و تعقیه زر بدین نهج است و طریق آن است
و زر معمول را اراده کنند و شنیده باشد از آن اراده ابا بکید بار (?)
و اکمل کبریت حیوانی صحیح البیض مسحوق باشد با راکس زاج اصفر
قرصه وزن کنند و سحق باید نمود او را در خمره مرطوبی ریخته
در تنور حمام یک روز بگذارد و تشویه دهد بعد بعد الموضع بیاض (?) مستعمل
کند مانند کبریت حی خشک شده بیرون آید و دیگر حاجت به هیچ تدبیر
ندارد پس آن زر با نحف (?) این کبریت احمر بگذارد [illegible] تمام است
و اگر صد دفعت بگذارد هیچ در وزن او نقصان نشود زیرا که

محض از نقص
اکسیر [illegible] اوراد [illegible] **نوع اول**
[illegible] خلاص [illegible]
[illegible] [illegible] خالص [illegible]
[illegible] طلای [illegible]
[illegible] بعیار [illegible]
خلاص [illegible] با یکدیگر [illegible]
نوع دوم [illegible]
نوع سیم [illegible]
و اکمل [illegible] خلاص [illegible] خالص [illegible]
و اکمل [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] علیه الرحمه [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
ابن علی [illegible]
[illegible]
مصنف [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این است عمل طلق زر تکلیس ساختن در فضه و در تحجیر طلق و بعد از او

بر سه نوع است **نوع اول** در اغراض و ذات ممنون

طلق است بدین باید و طریق او آن است که [illegible] الا از آب صاف

یکنوبت تصعید کرده با ملح القلی وزن باید تا بعین شش بار

ملح القلی بر داشته و یکبار دیگر او را که مصعد با او اضافه نموده

پنج ساعت سحق کنند و نیم ساعت آتش به نرم حکمانه و نیم ساعت اعقاب تا

بشش نوبت این شد با ملح القلی دوازده دینار العقاب و یکبار دیگر

بر دو روان آن اشیاء بذوب بدار در حل باید که آن زر سخت

رسیده کما ذکرت فی کنز حجرا صحیحاً کاملاً بالغاً تاماً و بعد از حل آن

محلول را باز بر آتش نشسته شمع کنند و عقد باید چون ... قائم العقد و طلق

چون مرهم صاف گردد از زنده و اغراض که ... بدین ... از پیشتر طلق را بدین

محلول

محلول ... تشمیع ... [illegible]

نماید ... میکنند و در ... تشمیع کنند ... [illegible]

بماند ... سحق ... عوض ... از آن ... [illegible]

بماند ... لیکن ... [illegible]

حکما ... میکنند ... ارواح ... [illegible]

تمام ... قلع ... تصعید ... [illegible]

... تمام مقام ... ملح القلی ... [illegible]

... ساعت ... [illegible]

مکلس ... یکبار ... اعقاب ... [illegible]

بدین نوع ... شش بار ... طلق ... نیم ساعت ... تصعید ... [illegible]

... حل و عقد ... نیم ساعت ... [illegible]

... طلق ... دوازده ساعت ... [illegible]

... [illegible]

پس ویرا انجا زنگار روح طلق را از هم جدا باید نمود مصعد کعبه در آب
و در نظر آفتاب نهند و آن زنگار در نظر آفتاب مصعد شود و بیرون آید
روح الطلق مصعد شود پس آن زنگار طلق شفاف مصعد را حل
کند در نیمچه و یا در ده گوسفند و یا جای دیگر پس او را بجز از طلق محلول درهم
و مثل او نرم کند تا غرض حاصل شود و در این کاس تافته میار باید تا محکم گردد
و مثل او را سفید کند این است اگر طلق در پس کرد اختر طرح کند
یکبار پس شد بیار سه نوبت و بعد ... داخل نقره معدنی افتاده
کند فضه مکرر سالم ثابت بیرون آید تم کتاب قالبت در حل
کون طلق است پس اول باید مصطلکی ... صلابه نمود در طرف زجاج ...
و در ... طرف ... باشد ... در اطراف آن ظرف ... را بر ...
... زنگار آن مصطلکی ... کند و بعد از این سحق ...
... یکبار ... مصطلکی مسحوق را ... بار از آن ...

اذا نادر

روح الطلق ... شده ... تا ...
... کند ... تا ... است ...
روح ... کند ...
... اعتقاد ... و ... روح الطلق ... تا ...
... طلق ... است ...
... مصطلکی ... طلق ...
... طلق ... طلق ...
... مصطلکی ... روح الطلق ... مصطلکی ...
... طلق ... مصطلکی ... طلق ...
... باشد ...
... شد ...
... مصطلکی ...

زجاجی را بقدر چهار انگشت بالا بیاید بریزد و آن قندیل را در حمره مطین

پر از خل مقطر آویزد و سر حمره و قندیل را هم سخت [illegible] باید روز تا دو شب

و شب بحرارت آتش گرم گذارد تا دو هفته یا سه هفته را آن دارو در

کبریت زرد خورده حل کرده بقندیل ریزد تمام است این است اکسیر زیبق

منقی و تنقیه مثل هم آن است که او را با نوشادر محلول طبخ کنی هر بار

که نوشادر سیاه شود می‌ریزد و نوشادر تازه در آن داخل می‌کند تا

وقتیکه نوشادر دیگر سیاه نشود و رنگ خود باشد بکمال تنقیه او

بدانکه صد مثقال زیبق معقد منقی را در مغرفه حدید گرم کنی چون

گرم شود ده مثقال از زیبق طلق محلول بر او طرح نمائی بسته و ثابت

ثابت شود چندانکه [illegible] گدازی بهتر شود و از رو [illegible]

بیرون اید و این عمل طوق ذهب است [illegible] در آن

ذهب ضد او [illegible] کاشف این اسرار باشد و السلام

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

این است مفتاح [illegible] اینک [illegible]

[illegible]

علم [illegible]

[illegible]

و مقصود و اصل [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] تمام است [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] عمل [illegible]

زيبق غير مغشوش چرب كه بقدر رسد آن بوره از زير بالا رو سحق داده [illegible]

در ديگ سفالين ريزه مستعمل كنند تا مس قمري سرد آيد چند نوبت تكرار [illegible]

هم بهتر طريق است

جسد مكلس قمري [illegible] زنگار كاغذ [illegible] لا غير جزوي سحق كرده

و رنج جزو آب صاف در دو قدح چيني [illegible] بلند تنگ نيمه خالي باشد

ريخته در آفتاب سرطان و اسد و سنبله گذارد تا منعقد گردد مانند كافور

رياحي سفيد و شفاف شود بعد از آن جسد مكرر را از مس مكلس [illegible]

با اين روح موصوف فرو ريزند بايد كه [illegible] تا جسد روح مطلق

شود طريقه وزن [illegible] تا هم بهم آميخته شده بار مس مكلس را بردارد

بايكديگر [illegible] ساعت سحق كرده [illegible] ساعت [illegible] نرم [illegible]

اعقاب آتش [illegible] اين مس با نوشادر [illegible] فرو ريزند [illegible] آنگاه قابل

[illegible] بامداد [illegible] قدح [illegible] برابر [illegible] نرم

گرم كنند چنانكه انگشت را مانع از لمس شود بعد اين مس [illegible]

ركاهندي

كاهندي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسمی که در صفحه نموده قلعی یا حجر و سواد را بان در گذر ز ثابت که ابدا از
رو بابس سلیم بر دن اید و تجربه صحیح بیان کنم که چگونه سواد حجر قلعی زایل
کنم و تباهی از او در کنز اللالی بیان خواهیم کرد بعون الله تعالی تمام شد

این کنز اللالی مکنون

بسم الله الرحمن الرحیم

الکنز الاول در بیان طلق [illegible]
الکنز الثانی در بیان طلق محلول است الکنز الثالث در بیان روح و جسد است

باب فی کنز اللالی اول در بیان غرض و تشمیع طلق است

را ان بشناسد ز [illegible] ثابت است [illegible] اغراض [illegible] منشع معقد
دارد و تشمیع ان تا از [illegible] کار مقصد است [illegible] حل و عقد یافته
باشد در طلق نفوذ کند پس [illegible] کار را باید که بیوست [illegible] افتاب و [illegible]
تصعید کنند [illegible] [illegible] رسته شد [illegible] فارسی و با [illegible]
فارسی [illegible] بصفر رسیده [illegible] کشاده کنند تا مرضح دارد و در [illegible] مقطرا
او نیز [illegible] در بول صبیان مقطر اصلح حکیمانه کنند [illegible] چون [illegible] زوان
[illegible] گردد انرا تشمیع [illegible] زجاج [illegible] یا [illegible] تا عقد [illegible]
باز نمی کند

باز نمی کنند
[illegible] عمل اول حل کنند
[illegible] بیاید [illegible] حل [illegible]
[illegible] باز عقد کنند [illegible] عقد [illegible]
و در [illegible] باز [illegible] حل [illegible]
[illegible] تا [illegible] الاول [illegible]
طلق [illegible] و [illegible]
و [illegible] افتاب [illegible]
[illegible] با [illegible] طلق [illegible]
[illegible] حل و عقد [illegible]
و ان طلق [illegible] حل [illegible]
[illegible] تشمیع [illegible] طلق [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]

تشویه نرم و یک ساعت اغفا باتش نرم تمام بایکه آن طلق و زنبار گرد

زرنیخ کهی و غرقاص شود انگاه اگر خواهد قلعی بصیر بر دسراد در اسراب برنب

تلحیف این طلق یکدار زرد از زرد و باسل برون آید فرا ابل کو بر سواد قلعی

تربدن بحرارت را اول بگیرد اینک آب بیضه در حل مقطر ۱۲ ساعت

طبخ کنند تا خشک شود صاف از آن با صاف از زرق قلعی با زراده او

در قدح حسنی مرطب با دیگر کوزه مرطس باش متر رطه مقطر الکند بال شبانه

ثقیل از او بیرون آید و آن رفع سواد او ست بیکبوت تا او نرم تمام

ماند اگر در خشنه کهی و تر مل حرارت شود هم بدین ساعت ما زرد قرشت

الیض ان طلق حیوانات و او را تعکلس کنند و معکلس کود اتر هم بدان اشت

را او را از آن پوست تنگ در در دو دارد پاک کنند و سحق کنند نرم با زرنیخ

محلول با مبدل سمس مقطر ۱۲ ساعت طبخ نماید تا اینکه چون خمیر شود بعد بار دقت

آن را بشوید و سحق کنند تا نحی زنار بر در باز و بار از حمد در کنند و طبخ کنند

دربشوید و سحق نماید تا اینکه ان قشر البیض سفید بیرون آید و اگر بار بول

معه

مقطر

شمس ... ان

خیس حل کنند و بار طلع بایدو زرد اول از حوائجه ...

بشوید و سحق کنند سفید کهی درمکیده را ... محلول ... که در ... مرطس بریزد

ان طلق را سفید کند او را با ... نرم ... و درسمت ... صاف و سحق کنند و بشوید

و از ان ... که در کوره ... زبان ... ۱۲ ساعت بیرون آورد ... بیرون آورده

با دو بار ... قدر او را ... که در ... ۱۲ ساعت ... و دیگر در کوره ... از ان ... زرد

سحق کنند و بریزد ... رقا ... سفید ... بیرون آید ... سفیدی

حالا اله ... ۱۲ ساعت در کوره ... مرطس ... و سفید ... [illegible]

از او دفع مرطس ... ۱۲ ساعت ... تحفیف ان ... زاده ... [illegible]

سی سحق کنند و قلعی ... قلعی ...

بکیبار ... انگاه ... رفع سواد و ... قلعی ...

صد زر ... ان قلعی ... سواد ...

تحفیف ان طلق مذکور

مجرب

بکرارند

در ثابت لعق لدره و پاس شسبام اثر برون آید و در میان پیاله شمع عمل آن اثر نیست و این مفتاح و مصباح روح است و حاصل کان است و مایه خیرات است و اکسیر گنج است و لؤلؤ قیمتی است و منتهی اندیشه و مستفید را مقصد است و این عمل بغایت مجرب و آزموده است خداشناس مرد زیرک راه بداند

باب فی عمل الکنز

و بعد از آن در جهال فاش و اظهار نکنند

لؤلؤ ثانی در بیان تعلیق و تحلیل طلق است

بدانکه اگر خواهد که آن طلق را معلق کند چنانکه نا گداخته شود حاجت باید آن طلق را از زر کند باندیشه زر محلول و آن در زر لعق را در قدح زجاج مطین بکوره مربع اندر رود و بیرون مطین خشک چهار ثقبه دار یعنی سوراخ دار و میزان آتش از آن سوراخها معلوم کنند و تصعید کنند با معلق و مشمع لعق و واقعه آتش این است که چند بار از آن نوشادر محلول را بگدازند تا طلق معلق شود و ۱۲ ساعت سحق کنند و ۱۲ ساعت هم در کوره مذکور بار مطین تشویه دهد و بگذارد در این عمل بنماید تا آنکه آن نوشادر بدون طلق شفاف بیرون آید

و در آن زمان بعد از آن چون ... و طلق ... در صحبت

و از این عمل ... کالبد طلق معلق چون مثل آن طلق

و این عمل ... باید تا از ... طلق را از ... و طلق بگیرد

و چون ... بار ... باید تا ... بنماید و ... بگیرد ... و ... را از آن

با طلق ... از لعق ... چنانکه ... و ... بار ... و ... از آن

و بر طبع ... بار ... حاجت ... مقصد ... بر ... و ... و ...

از آن طلق معلق ... از ... بار ... سحق ... و ... بر ... و ... و ...

از آن نوشادر محلول ... بگدازد آن طلق ... باطل و ... و ...

از آن نوشادر محلول ... و ... با مشمع ... و ... بگذارد

بار ... اگر ... از آن طلق معلق ... و ... و ...

و ... مثل ... و ... عمل ... بار ... از آن طلق

الکنز ... اکسیر ... و ... عمل ... و ...

... از طلق ... و ... و ... مربع ... و ...

دارنده در حکمت باب تصعیدات آن زره غیر مصفی جوهری قلیایی نشادر نه غیر مغسول زرنیخ جوهری

زرنیخ سفید مشتری جوزی زنگار کانی مصعّد جوزی مصطکی بابونه غیر مغشوش

جوهر نقره در بوته استخوان که ساخته باشند جوزی براده حدید پاک جوهر فرّار مرکّب

سرادق مذکر جوان جوهری بوره ارمنی جوهری شب یمانی مشتری جوزی ملح قلی مشتری

منقّی جوهر هر یک را جدا جدا سحق کنند و جمله را با هم آمیخته جزو ازده ثابت تمام سحق

کرده در شیشه چندان زلال صباغ مقطّر کنند که در آتش صحیح دهم با نصف از بول الطفل

شود و بان اجزا عقد کنند این است زنگار حکمت حکما پس آن را حک کنند و در بیاض

مذکر باد در روده گوسفند ریخته در حمام گرم نهند تا بحرارت حمام حل شود بار آن جملو را

در قدح آبگینه مطیّن بر سر کوره شمس طبخ نرم کنند تا عقد شود و بار سیماق عمل کنند تا نصف

زبت آن زرنیخ از حلّ عقد باید مانند شمع گردد یا فند که در دو روز تمام بحرارت آفتاب

سحق و تشمیع آن طلق مکلس با اجزای آن حلّ باید چون بعمل شد اکسیر منقّی گردد

و مخلص حکما [illegible] آن طلق محلول زیبق مدبّر تشویه اگر در بیست دینار بنهد ثابت گردد [illegible]

بیشتر که از زهر زبر زن آید و از زرد پس سالم خارج شود تمام شد عمل غواصی

کوزه

گویند که بر این آن [illegible]

[illegible] عقاب [illegible]

[illegible] و [illegible] زرنیخ [illegible]

و حل [illegible] و [illegible] سحق [illegible]

الباب فی عمل الیاقوت [illegible]

[illegible] عقاب [illegible] زیبق [illegible] مشتری [illegible]

[illegible] نشادر [illegible] زرنیخ [illegible] طلق [illegible]

نشادر [illegible] عمل کنند [illegible] محلول [illegible]

اعقاب [illegible] سحق کنند [illegible] نشادر [illegible]

[illegible] کامل [illegible] محلول [illegible]

سفید [illegible] نشادر [illegible] تصعید [illegible]

یک [illegible] اعقاب [illegible] نشادر [illegible]

[illegible]

ارقم زرین بر صحیح اعلا نشینند چون از او بکنون شفاف و غلطان

اکنون و فضه مکلس و سو و ثانیا در حلول مصعد و فضه است و زیبق مصعد منقی با

پس این زیبق مصعد منقی بجای زیبق روحی است و فضه مکلس که جسد است با

د زرنیخ مصعد معین اکابر حمره و بیاض است پس این ثلثه را در حل با هم

کردن و بگذارد زیبق مصعد منقی را در این طریق تسقیه و تشویه و تسحیق چنانکه

در میزان مستقیم اعمال مذکور است تا آن زیبق غوص و تشمیع کند یکبار دیگر

نیم بار زیبق که از شرط کند سه نوبت و بعد یکبار را کل نقره زنند قمر زرد

شود و اگر جسد و فضه مکلس را هم بدین زرنیخ معلوم غوص و تشمیع کرده اند

باز طرح کنند یکبار زیبق بار سه نوبت و بعد یکباری دا کل معدنی اضافه

نماید و ثلث یکبار اما جمله کار راست نماید و اگر خواهد سرکار را وضعه مکلس

و زیبق مصعد منقی با هم اگر باز در غوص نماید با زرنیخ و حلول مذکور در طریق

میزان در تسحیق و تشویه واقع با آنکه غوص و تشمیع کند باز یکبار را با

معدنی زرنیخ طرح کنند و بعد یکبار را کل معدنی اضافه نماید تمام است

پس امروز این اعمال در زرنیخ و نشادر امانت الهی است و خدا اعلم

برابر

رابع منه

خمسه کرباب الدر [illegible] الباب [illegible] حامل

فی ان [illegible] که کلاه [illegible] من [illegible] المقاله الرابعه

[illegible] الالٰهی [illegible] الفصل

در بیان اعمال [illegible] الفصل الاول فی [illegible]

[illegible] الفصل الثالث [illegible] حکمت [illegible] فایده

[illegible] الفصل الثانی فی [illegible]

[illegible] الفصل الاول [illegible] بحکمت [illegible]

[illegible] الباب الرابع فی [illegible]

حکمت [illegible]

حاصل باید [illegible]

[illegible] تمام است و خلاف [illegible]

[illegible] معمول [illegible]

حکما [illegible]

جاه [illegible]

در این عمل بدارد اما زنگار که فی مصعّد باید شود نام مصعّد معاً بود و بتصعید از ان

بیچاره نوع است نوع اول آن است که زنگار را آب در نظر آفتاب با آتش کنند

نوع دوم آن است که او را با بول صبیان مقطّر بذکر در آتش ملایم فرو نشاند

باز در روز در نظر آفتاب بگذارد تا در زیر باشد تصعید تمام بود و غایت اعتدال مقطّر باید

اما میزان آن است که بول مقطّر و زنگار را در آنجا میزان باید ده جزو آب از بول مقطّر

دیگر ده زنگار و با زنگار جزوی و آب بول چهار جزو و با زنگار آب زنگار چهار جزو

ده زنگار را جزو در نوشته اند پس بعد یک از این میزان و مجموع این دو زنگار را مصعّد کنند

تدحی مجموع آنچه پیش بدارد بند همواره زنگار را آب و در آن میریز باز همه آتش خانی

باشد زنگار شود و در آفتاب تا بار جای بلندی بگذارد و در روزی باز برود زنگار خشک

تا آن زنگار بقدرت خدا و ندیکتا ز زنگار آب دریا ما الحو معطل کی حصت نظر

شمس بر دیار دنج نشیمنه ثابت سفید و شفاف چنانکه جرم آن را از

کافوری باز فرق نتوان داد اما نگذارد در آفتاب تا خشک شود الا که با حتیاط

بالعموان

باب الحوان [illegible] در [illegible] ... فی الخارج مکلس [illegible]

جزو این را [illegible] وقلع مکلس [illegible] بجهت [illegible]

دیوار زنگار تصعید کرده [illegible] سنبل [illegible] [illegible]

جوانب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بد از آن [illegible] العلاج فی [illegible] [illegible]

خیلد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بدل او در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الکلام [illegible] [illegible] [illegible]

و قدر [illegible] [illegible] [illegible] مکلس

حسب [illegible] شفاف مس مکلس [illegible] [illegible]

نیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مصعّد [illegible]

خلق عجیب میبیض سه ساله در غایت کمال باشد و اگر سه ساله بهم نرسد یکساله هم
نیز کفایت میکند و کم از یکسال نباید باشد والبته باید مقطر باشد و تقطیر آن نیز یکبار
تمام است و او را بعد از آن در قرع چینی با قابلیت جید در مطبخ مقطر کرده [illegible]
شود بعد از تقطیر اگر مدبر در وقت این عمل در ترکیب کردن و ادویه موزون
آن است و سر حکمت در این تدبیر است و جمله حکماء عالم من المشرق الی المغرب
این معنی باشند و بدانند این جسد که [illegible] روح [illegible] اصلا در [illegible]
نمی‌آید و [illegible]

و بیان کشف سرّ اعظم

از این جسد مکلس شده باشد و از [illegible] در صحن چینی [illegible]
[illegible] باشد حرارت او مثل حرارت [illegible] باشد چندانکه گرم باشد
[illegible] ساعت فرو گذارد [illegible] و در گرمی [illegible] نکند [illegible]
[illegible] باید [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] کم نباشد اگر [illegible] باشد [illegible]
بر آن اضافه [illegible] نماید و این میزان را در هر عمل نگهدارد [illegible]

[illegible] و بیان [illegible]

[illegible]

این است روح مطلق اگرچه سیاه باشد چون حل مقطر بری رسد ای کمال [illegible] منور

از تقطیر بیرون آید و سر در دفن کنند و مدت تمام آن که هفته است بیرون آورده در [illegible]

چینی یا گل مقطر اندازند که بلکه بگذارند و سه خشک نماند در میان سایه و آفتاب در جائی که

با گرد و غبار نرسد و زنگار این [illegible] مختلف درمی‌آید و در روز هفت [illegible]

[illegible] روشن و با شعاع و لطیف و نور از سر آن آید و [illegible] برق [illegible]

این است که حکمت اما این زنگار را با حدید [illegible] مفید نشود زیرا که حدید تا [illegible]

اعظم را آن زنگار حکمت است [illegible] وزن شود بگذارد [illegible]

مربوط به برادۀ حدید بدین وجه [illegible] است که شش تا بار برادۀ حدید غیر مغشوش [illegible]

و غیره [illegible] دیگر بار زنگار حکمت [illegible] ساعت کامل سحق کنند و در روغن

زیتون غیر مغشوش چرب کرده در قدح مذکور ریزند و تشمیع [illegible] ساعت آتش دهند و [illegible]

و نیم ساعت فرو گذارند تا سرد گردد بعد [illegible] به طریق [illegible] یک بار زنگار آن برادۀ

داخل [illegible] ساعت سحق کرده و روغن زیت چرب [illegible] نیم ساعت آتش [illegible] نیم

ساعت [illegible] ۱۲ [illegible]

انتهی

[illegible]

[illegible] حدید [illegible]

[illegible] حدید [illegible] خلاص [illegible]

خود را بر زر بهره رنگ سرخ بکوب پس نوبت مس رنگی یک مثقال زر میگدازد و یک مثقال

حدید بگذار و امید تا سر نوبت بگدازد زر سرخ این است و در زر سرخ اگر نقره هست

یک بار او را با یک بار نقره سر نوبت بگدازد زجاجت کلاس ندارد در زر شکل ...

تمام عیار بیرون آید رشح آن بسرخی زند چون زر مشترة نوبت اول بعیار نهم دینار

بیرون آید سرخ و شفاف مشترة نوبت دوم یک بار دیگر حدید با او بگدازد و در

خلاص نهد چهار دانگ عیار بیرون آید نوبت سیم یک بار حدید با او بگدازد نیکو

عیار بیرون آید و غایت کمال اکمل این است اگر با زر نقره خواهد بگدازد زر حدید

جزوی و از نقره زر ... و از زر ... نوبت تمام بگدازد و در خلاص نهد

زر نقره تمام عیار بیرون آید ابریزی خلاص بیرون آید این است مفتاح اسرار حکمت

و مصباح انوار صنعت و خمیر مایه اکسیر حمرة و این مسند ... است

و منشهیان ... کره و این گرت با قوت اول است و ... مطلب

... این عمل ... رسیده است ... و ... از دقایق ...

... [illegible]

... باب ... [illegible]

... [illegible]

اگر کسی از دو زرنیخ تمام خاصیت را دارا ... اگر زرنیخ داشت اگرچه سیاه و سفید باشد
زرنیخ سر او را ثابت کند و سرخ و شفاف گداخته در اجزای جسد محمر حکمت
در ترتیب پیدا آید پس از آن دارو را باید که ... کمی ... زاین مع اجزای زاج
قبرسی محلول یا با العسل بکلی مقطر و یا با روغن زیت غیر مغشوش هر کدام که دارد اگر ...
هم شیئی مسحوق آن دارو را زاج کنند زاج قبرسی محلول یا عسل بکلی مقطر یا روغن زیت
یکی را در خمیر ... میکنند ... مانع ... با این اجزای آن
دارو را طبخ میکنند در طبخ هر قدر اجزای سیاه شوند میریزد و اجزای تازه در آن
میکنند از زاج محلول و عسل بکلی مقطر و روغن زیت ... تا خوب باشد و دارو زرنیخ کند و

طریق رابع آن است که آن داروی مسحوق را با نفس و جسد باشند بعسل مقطر یا بدهن
زیت غیر مغشوش یا با زاج محلول عجین کنند و در کوره ... تا آن دارو زرنیخ سرده
آید پس ... این دارو از این چهار طریق سرده ... و هر چهار مجرب است
این است که زرنیخ ... منجف ... بکار ...
و اگر ... بکار ... سه نوبت ... زرنیخ محمر

[illegible]

زعفران حدید بسته را کوکرد دائم باشد بار سیر طرح و تحفه تا محمر و طلق

این است آنکه محمر منور به زعفران زر محمر قائم مقام زر غیر محمر است

و هیچ جسدی قائم مقام او نیست مگر حدید محمر و هیچ جسد قائم حدید محمر

نیست مگر همین آنکه محمر و زعفران حدید چون در عمل سیم بکار می برد

این است عمل کبریت احمر من اول الی آخره مجرب و مکرر نوشتم با شیخ

فروع و ارکان و از این کلمات خزائن ملوک معمور شد و سلاطین را ذخیره

شود و استغنا فقرا را فائده و حل را اجابات را اهم بدیع [illegible] گشته

خواه زاج قبرسی باشد و خواه زرد باشد و خواه سرخ و خواه سبز باشد هر کدام

را باشد در روده منقی گذشته سرش را بسته البته در حمام گرم بنهند حل

شود بار دیگر آب گرم آورند زیرش را آتش نرم کنند تا حل شود

ما فی تنور الیواقیت [illegible] در بیان ترکیب جسدین و روح است

بدانکه ترکیب جسدین [illegible] معکوس است و تدبیر آن را [illegible] و جسد دیگر زعفران

الحدید

[illegible] حدید [illegible]

و از فضلات حدید [illegible]

و معلمین [illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

این است زعفران [illegible]

و از زعفران [illegible]

[illegible]

این جسد را رنگی زر باید نیکت باز زنگار محلول ثابت و ثبوت زنگار [illegible]

بدین طریق است که [illegible] سه هفت نوبت حل و عقد [illegible] آن محلول

در سحق بخورد زنگار داده و تشویه کنند تا چون جگر قائم [illegible] ثابت شود [illegible]

در روی [illegible] ریخته در حمام گرم گذارند تا بحرارت حمام آن زنگار حل شود [illegible]

آن محلول ثابت را بخورد آن جسد مذکور [illegible] زعفران [illegible]

نماید در سحق کنند [illegible] تشمیع [illegible] در آفتاب معتدل [illegible] تا زنگار

که [illegible] آن زنگار [illegible] بخورد [illegible] جسد [illegible] داده

سه ساعت سحق نماید [illegible] ساعت [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] تمام [illegible] روح و جسد [illegible] زنگار [illegible]

و نفس و جسد [illegible] تشمیع [illegible]

تسقیه کنند چندانکه [illegible] سحق [illegible] نماید [illegible]

[illegible] تمام کنند [illegible]

رنگ [illegible] ثابت [illegible]

تا بحمد الله

[illegible]

[illegible]

وضع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دار زعفران معروف بیند باید آن زعفران چندانکه جمع باشد و نشانه زعفران باشد
محلول و این آن است که ارواح فضه را چون در آتش تاب دهی سرخ شود و در
آب غمس کنی در باطن او سرخی گشته باشد بر طاوس و قوس قزح و رنگ کار
ملمع برون آید آنگاه این فضه است که نیست تحقیق رنگ کار که از آن جسد
واحد باید کس و نشانی باشد یکی از زنجیه آنکه عیار بر آن آید چون از تجربه
مقلونات دار این فضه مطرز را در تحقیق منقش معروف الکدار
سه نوبت زر چهار رنگ نیم عیار در میاید و این اثر [illegible] کار
زعفران باد دارم را از زر وصفی از تجربه [illegible] جان
دار یکبار فضه روبه [illegible] را با یک دینار [illegible] اصفر هندی بگدازی و در بوته
مسحوق بزیر [illegible] یک نوبت [illegible] قوت زر [illegible]
بعد از آن او را در میان کاس معلق تحقیق بگدازی چهار رنگ عیار
بیرون آید زر نشانه مقلونات و این علت در غایت آسانی است

[illegible]

باب فی کحل الیاقوت [illegible]

[illegible]

قمری نیم را با هم حل کنند تا زر جمری مکلس شود و زیبق و نوشادر نیز بلون زر بیرون آید

و اگر زر جمری مانده زیر زر جمری مکلس شود در زیبق و نوشادر نیز بلون زر

غیر جمری بیرون این است دیگر کلی در همین نوشادر جمری را حل کنند و زیبق زر را

هر کدام را جدا جدا بدارد شمع نماید چنانکه اگر [illegible] کند اینست اکسیر اعظم

اگر جدا جدا مفرد را عمل کنند و اگر جدا جدا [illegible] و در آتش [illegible] آنگاه [illegible]

از زر جمری مکلس یار زر غیر جمری مکلس [illegible] یار زیبق [illegible] را [illegible] ساعت

سحق کنند و [illegible] ساعت [illegible] و [illegible] ساعت [illegible] [illegible] آنگاه [illegible]

و جسد را [illegible] نوشادر [illegible] مکلس [illegible] شمع [illegible] کند ده [illegible] یکدانه زر

دیگر یار زر [illegible] نیز که [illegible] شمع [illegible] طرح کنند و بهر [illegible] یار

و آنگاه زر [illegible] جمری [illegible] تمام عیار مشرق [illegible] بیرون آید و اگر مفرد [illegible]

عمل کنند [illegible] دینار فضه [illegible] یکدانه زر و یکدینار [illegible] شمع [illegible]

[illegible] جمری [illegible] زر جمری مکلس یار زر جمری مکلس یار [illegible] بر ورق [illegible]

که [illegible] طرح کنند زر تمام عیار مشرق [illegible] بیرون آید

بخاری

[illegible]

علیه [illegible]

[illegible]

و [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

زر [?] حل شده آن را عمل آورده بنگر رنگ چه [?] است این است گنج
که در شمس منیر نامه مغلوبات [?] در زر احمر در کنز الیواقیت من اوله الی
الی آخره صح ذلک و من المجرب بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه
این است عمل تاج زر شمس و قمر که عمل در شمس مجرب است و [?]
منیر تاما کاملا و این مرد ناجی است از تاج زر [?] صنع مغلوبات جزو
عمل لوح بلور است و زیب آن روح محض جسد است مثل زنگار حکمت و جزو
عمل کمر زر است و زیب آن نفس و جسد است [?] آن گوگرد احمر است مع میزانه
و زوال سواد و اظهار حمرته و مثل عمل طوق زر است در طرح و حب
و تکلیس و تحلیل آن پس این است عمل تاج مغلوبات کبریت در میان روح محض
و جسد است و عمل شمس منیر مجرب است بدانکه عمل زر احمر منیر بدل است
در عمل لوح بلور اما این عمل در اکسیر اعظم است پس اکسیر احمر اختصار دارد
لکن عملیات تمام عیار خلاص زر [?] روح اعظم است متفق است
از [?] باشد و جسد [?] باشد و طریقه [?] رمز این است در اول [?]
در زنگار زری [?] حل و عقد یافته باشد در زجاج [?]
تمام

[illegible]

عمل کندر [illegible]

و مانند [illegible]

تمام

این است زر محمر مکلس یا زیبق محمر مکلس و زیبق مثبت محمر ابیض ...

احتیاج دارد به تشمیع اما اگر خواهد عمل با هر دو شروع کند نوشادر

و زیبق باشند این ها وزن لکه را زر محمر یا غیر محمر با زیبق باشند

قبل از تصعید مدبر با نوشادر یک هفت مرتبه حل و عقد یافته

باشند ما وزن هر دو نیم بار یکدیگر نیاز دانگی در غضار دان ۱۲ دینار جسد

و روح را زیبق و زر است بدهم و ۱۲ ساعت سحق کرده و

یک ساعت تا آتش خوره چراغ نشوبه دهد و یک ساعت فتیله کند را

تا سر وشوی با پایین مطابق کند تا ۱۲ دینار جسد و روح مصعده دینار

لکه آن وقت برین القدر چلین ۱۲ ساعت تصعید کنند

هر بار بعد از تصعید او را وزن نموده هر کمی آن نوشادر را اضافه

نماید و ۱۲ ساعت سحق کند و ۱۲ ساعت تصعید تا ...

ر جلای

طریق

عمل کند با زیبق و زر ... مکلس لعل الذوب

بعد از زر محمر ... آید و مکلس ... اوقات را ...

را روح محمر است و جسد مکلس ... ایشان ... را ... حل ...

بار آن ... از هم جدا کند بعد از ان ... تصعید ... بار ... از ... مقدار ...

... و ... باک و ... در جام ...

مدتی ... در حل ... محض ... زر محمر است و روح ... و ...

بعد از ... مکلس ... محمر ... یا ...

بعد از حل ... با ... حلال حلال ... مسبع ...

مصعد ... حل ... مسبع ... روح ...

حد ... مسبع ... نقره

... تمام شد

طم

بسته نوبت در مغلوسات تمام عیار بیرون آید
و حاجت بخلاص ندارد و اگر مرجان را شمع کرده
کنند یک بار را از ده دینار نقره بسته نوبت
طرح کنند زر خالص بی عیب آید
بعمل آید بعون الله تعالی

باب دوم در عمل تاج زرین در قسمت ... اگر خواهی که فضه را
بامداد روغن ... و اگر خواهی که زرنشادر عمل کنی فضه را باید براده کرد و رشته یار
از براده فضه یک بار دارد و یک بار را آنک زرنشادر که صفت نوشته شد حل و عقد
یافته باشد در جوهر دارد و ده روز ساعت سحق کنی و یک ساعت نشویه بار سرم دیگر ساعت
اصفا باشد ... نوبت و آن رشته یار براده ۱۲ دینار ... بدارد و در یک بار معتدل
بطریق تکلیس ... تصعید باید هر کمی او در ... در دست گیرد مقصود
بار یار زرنشادر ... فضه ... آید ... زرنشادر فضه و آن زرنشادر را حل
و در جوهر نقره مکلس بده تا شمع ... بعد یک بار رشته یار ... مسحوق
طرح کن بسته نوبت و بهر ... معدنی اضافه کن و نقره ... سیم ... سرده
آید اما اگر خواهد یار ... عمل کنند رشته یار از براده یا ورق نقره را بردارد و دیگر بار
را آنک ... در جوهر دارد ده ۱۲ ساعت مسحق کنند و یک ساعت نشویه نرم
دیگر ساعت اصفا ... بعد و آن رشته یار براده یا ورق نقره ۱۲ ... یار ...

بعد از آن در بیت القدح حسین تصعید نماید به نحوی که مذکور شد ۱۲ ساعت تا سحق نماید ساعت

تصعید نماید و تسرکها باید و هر نوبت بعد از تصعید او را وزن کرده جبر نقصان او

باز جیوه منعقد در ته کف نماید که زیبق بگذارد و فضه بسر او آید و فضه بلون زیبق

پس این مرحله اگر بخواهد هر کدام را که خواهد به نوشادر حلال محلول غراض مشمع

کرده ... نماید بار نوشادر ... منعقد بسته نوبت و هر نوبت ...

نقره اضافه نماید در ... سالم بسر وزن آید و از نقره منعقد فاضله باشد

و اگر خواهد هر روح را زیبق و نوشادر ... فضه ... بعد از وزن کرده

فضه را با جیوه منعقد ... نوشادر ... حلال محلول در جزو وزن آن

وزن کرده داده شش ساعت سحق ... یک ساعت ... نرم و نیم ساعت

... شش نوبت ... ۱۲ دینار روح ... دینار ...

در بیت القدح حسین ۱۲ ساعت تصعید نماید و ۱۲ ساعت سحق و هر نوبت او

وزن نموده هر چه از وزن کم باشد نوشادر و جیوه بالمناصفه اضافه کند ۱۲ ساعت

سحق نماید

سحق نماید و ۱۲ ساعت تصعید تا اینکه نوشادر و جیوه با آن نقره بسر وزن آمده قدح را بالا

صعود نماید و نقره منکلس و منعقد در قدح زیر بماند پس ... روح را

از هم جدا باید کرد ... آفتاب ... روح ... نوشادر ...

با شکر قدح حسین ... در مقابل ... چهار جزو آب

در آن داخل نموده ... آفتاب گذارند تا اینکه آن نوشادر ... آفتاب

از آب بیرون آمده ... قدح نشسته ... نوشادر ...

قدح نشسته جمع نماید و ... زیبق را ... هر یک را جدا جدا ...

که ... خشک نماید پس آن نوشادر را سحق کرده ... حرارت ... گرم

حل و عقد نماید ... بعد از حل و عقد روح اعظم ...

با جسد منکلس منعقد فضه ... نوشادر ... محلول مشمع ...

... نقره ... خالص ...

... بسم الله الرحمن الرحیم ...

عمل دوّم در کهربا که یکی از شمس منیر است و یکی دیگر قمر مدوّر است با معنی که در تجربه است
و کهربا عقرب شمس و عقرب شمس آن است که جسد زعفران حدیده را با جسد مس مکلّس و روح
مصعّده زنگار است و شهور زنگار حکمت ۳ جزو زرنیخ مدبّر با طریق
شش دینار از زعفران حدیده بردارد و یک دینار زنگار حکمت را بجذبه زاد و
شش ساعت بسحق بساید و یک ساعت زنگار را نرم و یک ساعت اعقاف تا شش ساعت
در این شش دینار ۱۲ دینار کهربا بعد از آن بسیر کند تشمیع در قدح چینی
هم از [illegible] سه مرتبه آب بیامیزد چنانکه در [illegible] لوح و [illegible] کرده
هر نوبت میکند از روی [illegible] میکند و وزن [illegible] و [illegible] زنگار حکمت
میکند تا سه نوبت و بعد از سه [illegible] مسحوق صلایه [illegible] این [illegible] مجید
و بسحق مرکب اگر اندک سیاهی داشته باشد او را بگل [illegible] مقطّر [illegible]
ترکنند [illegible] کهربا مسحق در سایه و آفتاب خشک کنند تا [illegible]

شبانه

شبانه روز بگذارد این اکسیر قمر مطهّره چون آن قمر رسد نوبت به تجفیف
این اکسیر بگذارد زر مغربی [illegible] تمام عیار [illegible] نرم [illegible] ابریز [illegible]
بسر در آید بیت الله [illegible] فی سادس [illegible] ده [illegible] قلعی بگذارد
ده دینار زرنیخ زرد مسحوق را [illegible] اگر [illegible] مقطّر [illegible] داده تا شش
هر بار یکدینار بخورد آن ده [illegible] قلعی [illegible] و در [illegible] قلعی [illegible] مطهّر
فرو خورد [illegible] مکلّس [illegible] صلایه [illegible] و سنج آن با کهربا
بعد از آن قلعی ریخته [illegible] ده [illegible] حلول در قدح مطهّر [illegible] تشمیع
طبخ حکیمانه میکند [illegible] حلول در طبخ [illegible] مثقال [illegible] شیر
محلول را اضافه میکنند [illegible] طبخ [illegible] جسد قلعی شفاف
رنگ [illegible] آید مانند فضّه مکلّس بردارد ده دینار زرنیخ
شفاف مسحوق [illegible] شبانه روز [illegible] در قدح مطلق [illegible] ریخته

برگ زرد شمع یا برگ انگور ری مقطر طبخ کنند تا آنکه خشک شود بعد از آن
نرب عنبر مغشوش را که از زر ده دینار از این زر بنجه سرخ مطبخ در خور را
هر درمی تا بزر زر مکلس کنند پس آن مکلس را مانند عجین در قلع ذر کرده شد باب شربه
تا در سحق یابان شده بعد از آن با ملح القلی محلول در قدح طین طبخ حکیمانه
کنند هر بار ملح القلی سیاه میشود میریزند و ملح القلی تازه بر او اضافه
میکنند تا آنکه ملح القلی بلون خود باشد و آن جسد مکلس چون برف سفید شود

اکنون این مرحله مبارک را اهل ورع باید که شد نیز قلعی مکلس مبیض
برگرد و گیرند یار سرب مکلس را در خور او دو درم در شش ساعت سحق کنند
دم باید آنکه شد بیرون و کمی ساعت اعتنا باشد تا شش نوبت در آن تشمیع آن
قلعی مکلس هر از ده دینار شده ام القمر مکلس با آن اضافه کنند و سر
نوبت یکی از ده نقره رو بای مکلو نمایی سر و از آن آید و این چهار عمل

براج مکلس نماید که پیشتر نوشته است بعد در ریاب تا باد و قطره باران و در گلهای زرد خزان
دمی اندام چهار پایان دلیدم مردان و زندگان لعنت بر نقرین خداوند جهان
بر آن الحق و ما دان ای که این اسرار کتاب را در آتش زن تا آتش کنند که آن آهن
شمس و قمر و جوهر رنگ در لعنت و غضب خدای تعالی باشد که از اهل هنر نشسته باشد
من اوله الی آخره مجرب با تمام کاملا صحیحا صنعة و حرره مکلس شاه الله البابلی

بسم الله الرحمن الرحیم فی بیان مفتاح اعمال السبعه

از آن هفت عمل است من مکلس شاه که بسته با بیم چهار عمل نباج مرصع نوشته ام
از یکی شمس است و یکی قمر و یکی در است و یکی لیه و یک عمل در دو رخ طور نوشته ام
از آن ریحان جوهر است و یک عمل در بکر زر نوشته ام از آن کبریت احمر است
و یک عمل در طلق زرد نوشته ام از آن طلق مکلس است و این مفتاح آن هفت
عمل کامل است و با این مفتاح وقت سبعه در خزاین هفت عمل کشوده میشود مرتبه

و این نکات کتاب ارزد را این هفت نکته از کسی نداند بهر طلب عاجز فرو ماند
و نتوانند اعمال را با تمام رسانند

باب فی النکتة الاولی فی الرجان الحلمت

بدانکه مس مکلس مغز رو مرکب را در درجات او مازنبار کاه معقود
مبیض باید نیاز حجر ثابت محلول کرده وزن یکی مس مکلس رو مطلق
کنند و اگر روح مطلق نشود در وزن حدید افزایند و صبغ او وحاصل باید و
ده وزن کهل هم آن است ده وزن بار حدید مکلس بر کبریت دو یکدیگر را با زرنیخ
مصعد بار سر درجات سحق کنند و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اضعاف با شش
زیبق آن شش دینار حدید مکلس ۱۲ دینار کهل اگر مادر صبغ چنین
بگذارد دو وزن اول را دو کاه بدارد و هر چه بار نقصان کهل است بار
اضافه کنند تا حق آن را او چون رمانه او از ده دینار است اگر در کرت
سوم آن نقصان بپذیرد چهار مثقال اضافه کنند آن یکدینار حق
دیگر مرتبه باید حل کنند هر مرتبه حل کنند بعد از آن ضعف او را

ذرات کنند

ذرات کنند هر گاه کم باشد سوم آن نوشادر اضافه کنند سوم آن باشد
چهارم آن اضافه کنند و بعد از هر ساعت در تصعید حجر و نقصان عوض آن بار ساعت
دیگر او را سحق نموده باز حل کنند تا سه مرتبه تمام باز و در کبریت آید آن وقت
دارد در کل عمل یک ساعته تا سه ساله منقطع حدید انکه او را تضاعف میکنند تا سحق
نیز در یک آفتاب او سیاره باشد تشمع باشد تا هفت روز تمام بگذارد این را
رنگ کار حکمت و این نکته هر کس نو رحمت خدا بداند و جام جهان نمای او است

باب فی النکتة الثانی فی حدید المحمر

بدانکه بار تنکار حکمت را با بر برده
حدید غیر مغشوش ده وزن یکی و بعد از آن میزان او را در بوته هفت نوبت
با هم بگذارد حدید محمر نشود و سر ده وزن کهل شش آن است ده عدد دینار زاده
با کبریت یکدیگر دینار را آن رنگ کار حکمت بار دو ساعت سحق کنند و نیم ساعت تشویه
و نیم ساعت اضعاف تا سر در شود و بار سیاه عمل کنند تا عوض نوبت این عدد دینار زاده
ده از ده دینار کهل و یکدینار زیاده در تشویه برود حق الغار است بعد انها احتیاج بدو

ندارد باید او را در روغن زیت چرب نمیه در بوته بآتش نشاند تا بآفتاب انقطاع
شعاعات رنگ زری بآب جهات شود و آنچه گداز باید پس آن را آنگاه
گداخته را فرو ریز در آب نمک سه بار زر را در براده عمر نوبت دیگر
دهد باین طریق هر نوبت خوش را ده چند زر بار جوکی بیک بار در روغن زیت
چرب کنیم عوض ساعتی کنند و در بوته ریخته بگداز تا عو نوبت مینشستهایی
هفت نوبت است تمام است نوبت اول و دوم جو به چند در گداز دو نوبت
سوم و چهارم جو پس گداز در نوبت چهارم و پنجم جو به نقره گداز زر و
نوبت ششم و هفتم جو زر گداز و لون او جو به لون چند بار بش
تا قسمه باشد با شعاع و دل پذیر و صبغ کامل یابد و در خلاص از زر و نقره مفارقت
نکند و زر کبریت را در عهد لوح بلور تعلیم کمال بیان کرده ام و این نسخه بهتر از
خزائن قارون است و دیر و کنوز است

باب فی النکتة الثالثة فی الکبریت الاحمر

بدانکه تا جسد مکلس را با کبریت احمر نقش است مفرد از محمر از دو بار شکسته فائده
در جاتبها او در نشانی شود در تسکانه نیابد روح مطلق حکما و در رسالی فراوان
کرده اند هم بدین طریق است هر عدد بار مکلس مفرد با کبریت احمر را دارد

دیگر بار

دیگر بار در آتش زیت اصل و سفید و ستانی شفاف بگذرد او را در ده عوض ساعت
سحق کنند و بساعت نشریه و بساعت اعفا تا عو نوبت را آن و دیگر بار جسد
تا ده بار شود و دیگر بار زیاده تر در نشریه سرو زر جو به تمیز از آن حق رسید او را آنگاه
نوبت باید در قدح چینی مطلق زر بگور ره آتش جمع تا تمیز را چون
موم بگداز زر بلور از گداز او را سرد کنند و در ساعت باید آنچه نقصان یافته است
همان مقدار کبریت را اضافه نماید و دیگر بار دیگر زیاده بر آن را و بعد از هم
از حق نوبت و عو نماید با ساعت دیگر سحق کنند و باز بگداز زر و همان طریق
از آن شد عمل کنند تا سه نوبت تمام شود و در عمل تمام بیرون آید اما قدر زر سیاه
و تیره باشد زر و اکسیر سیاه او را اکسیر در جلد کمر زر گفته ام و جای دیگر هم گفته ام
بهمان طرز رفع سیاهی او نماید این است نکته لطیف در میزان و معیار تحوت نفس
با جسد و این نسخه به از باج کسری و ملک فریدون است

باب فی النکتة الرابعة

فی النطالیس الفضة بدانکه زعفران حدید را بار نی رحمت جو وزن سکنی
در سه مرتبه لون است و زوال سواد او را اکسیر تمام از نقره [illegible] مطلق است
شود در سفید در عمل کونش باین طریق است هر عدد بار زعفران حدید را بر دارد

را کمی زنگار حکمت کرد زر [illegible] و هر ساعت سحق کند و هر ساعت نشو به و هر ساعت

اضعاف تا به عرق نرسد این [illegible] دینار زعفران حدید ۱۲ دینار [illegible] دیگر دینار

زیبق [illegible] به [illegible] کنند [illegible] مطلق [illegible]

تشمیع [illegible] اضعاف [illegible] تا بر آید که کم است از ۱۲ دینار زاول

زنگار [illegible] اضافه کنند دیگر دینار هم زیاده و نقصان [illegible] پذیرد [illegible]

و هر ساعت سحق کند [illegible] تا بر [illegible] تمام نماید و بعد [illegible]

[illegible] مقطر [illegible] نمناک [illegible] خشک نماید [illegible]

[illegible] تا نبت [illegible] تمام است این است اگر نقره [illegible]

نقره مطهره [illegible] از این [illegible] دینار زر داکلی [illegible] اضافه کنی زر

مغربی [illegible] ما [illegible] آید و این نکته حکیم [illegible]

[illegible] تا [illegible]

باب فی الثلث الخامسة فی التشمیع

[illegible] و با ورق زر [illegible] مکلس [illegible] محلول [illegible]

[illegible] و نقره [illegible]

[illegible] طلق [illegible] محلول [illegible] مصعد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مکلس

[illegible] و با ورق [illegible] نقره [illegible] مکلس [illegible]

[illegible] محلول [illegible] و هر ساعت سحق کند و هر ساعت نشو به نرم [illegible] اضعاف

تا به عرق نرسد تمام [illegible] محلول [illegible]

[illegible] تمام است [illegible] یافته

[illegible] اگر [illegible] رسید [illegible]

تا تمام است [illegible] کنند [illegible]

باب فی الثلث السادسة فی حل الطلق و تعفینه

العالم [illegible] الاشیاء [illegible]

تا [illegible] مصطکی [illegible]

مکلس و حل [illegible] این است [illegible]

مصعد [illegible] مصطکی [illegible] کنند [illegible]

مصطکی [illegible] و هر ساعت سحق کنند

و هر ساعت نشو به نرم [illegible] و هر ساعت اضعاف تا به عرق [illegible]

با مصطکی [illegible] را بطریقی که مسطور شد در حل نوشادر برده باک
در حمام کرم نمناک هفت نوبت حل عقد تا هر بار در حمام حل شود از زر
آورده با تیزاب سیمی مطین در سر گرو رشته تشمیع عقد کنند تا هفت نوبت رسد
اگر خواهی با آن طلق را مکلس کنی هر دفعه یکبار داکل بنجو زر طلق مطلوب را به
۱۲ ساعت در زر سحق و ۱۲ ساعت در [illegible] گرو تشمیع کن تا منوط
تصعید نماید و بعد از تصعید جمیع نقصانش را با نوشادر درست که [illegible] مزبور سحق
کن درست مسطور تصعید نما و تکرار کن تا اینکه آن نوشادر بیرون طلق بر نیاید و در دیوار
قدح [illegible] نشیند و طلق مکلس کرده خواص باشد و اگر خواهی طلق المحلول از زر
ممزوج کرده در آفتاب بگذار به هر روز تمام شد و حل کرده تمام است بحول و قوه الله

باب فی الثالث الاسالیب فی حل الطلق

بدانکه با نوشادر حکما مصنوع [illegible]
ذکر کرده در کنز [illegible] مکلس [illegible] نماید طلق [illegible] تا حل شود و
حضرات حکما با کهنه طلق را در آفتاب [illegible] نوشادر حل کرده اند [illegible] حکمت را بهفت
نوبت حل و عقد یافته باشد با طلق ممزوج [illegible] در آفتاب [illegible] کند از طلق آن را
سیلان حلول باز تمام شد کتاب مفاتیح سبحان الله الملک الوهاب بسم الله
الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] الالواح [illegible] در زر [illegible] کنار آن [illegible]
تا [illegible] مکلس [illegible] از [illegible] سحق کن [illegible] حل شود [illegible] بردار [illegible] قدح [illegible]
[illegible] مکلس [illegible] حل شود [illegible] در ته قدح نشیند [illegible]
آنرا با جتیاط از [illegible] سحق [illegible] در [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible] در قدح [illegible]
[illegible] در آفتاب سرطان باشد یا سنبله [illegible]
[illegible] آن نوشادر [illegible] آفتاب [illegible] سفید [illegible] در قدح نشیند
[illegible] با جتیاط از [illegible] قدح بردار و جمع [illegible] آفتاب [illegible] سحق نما
[illegible] مکلس [illegible] نوشادر [illegible]
[illegible] سحق [illegible] تا به نوبت [illegible]
۱۲ [illegible] نوشادر [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] قدح [illegible]
[illegible] گرو تشمیع [illegible] آن منع کنند [illegible]

کرده را در کاغذی که در آن قدح بریزد یا بر مرغ که همراه بهمین کن تا در قدح
دارد و بهم [illegible] یکبار از چوب موم مصفا نرود که برو دار رود در ظرف
صلایه ریزه به بند و در [illegible] شو چون بر دشد آنکه در صلایه است و اگر در قدح
مانده است همه را جمع کن و وزن کن اگر کم است [illegible] بر آن اضافه [illegible]
هم زایله بریزه حق الناس است و دو ساعت دیگر باز سحق کن و بطریق اول
در قدح ریخته [illegible] و برود بر دار و سرد کن و حجر و نقصانش را بعد از
جمع کردن [illegible] و یکدینار حق الناس [illegible] را اضافه کن
و دو ساعت دیگر باز سحق یا دو بار دیگر بطریق [illegible] مذکور [illegible] از آب
واقعا [illegible] که ۱۲ دینار [illegible] کم [illegible] بر آید پس این روح مطلوب است
سیاه [illegible] و مکدر است لکن [illegible] رسیده [illegible] که مقطر است و مطلوب [illegible]
و منور [illegible] زنگار [illegible] با مطارق [illegible] که مقطر را [illegible]
مینماید در سایه [illegible] آفتاب [illegible] مینماید و [illegible] خشک [illegible] تمام [illegible]

از زنگار الوان

[illegible] زنگار رنگ سبز لطیف و شفاف پس آن زنگار را بار اده [illegible]
و وزن کن با مطارق [illegible] دینار برداده [illegible] زنگار را [illegible]
دو ساعت سحق کن [illegible] و [illegible] تا [illegible] نوبت [illegible] آن
دو دینار را و [illegible] ۱۲ دینار [illegible] و یکدینار [illegible] را بدین ترتیب
که در بوته ریخته با آتش سخت یکبار از شعاع زنگار [illegible] جدید
گداخته [illegible] که گداخت او را در بوته ریخته سرد کن و [illegible] دیگر [illegible]
باز با زنبق [illegible] حجر [illegible] زنگار [illegible]
چون [illegible] که در بوته یکبار از [illegible] طریق [illegible] نوبت [illegible] نوبت
یکدینار زنگار با آن [illegible] که در [illegible] چون ساخته و سحق صلایه
که در بوته یکبار از [illegible] او را [illegible] زراده کن و یکدینار زنگار با
در [illegible] ساخته بروغن [illegible] و سحق [illegible] در بوته یکبار [illegible] نوبت [illegible] در
نوبت [illegible] آن [illegible] یکبار از نقره [illegible] چون [illegible] باشند مانند
[illegible] اگر خواهم [illegible] اگر خواهم

با نقره کداز زد و اگر خواهم ترکیب با نقره زر زر کداز زد از این سه طرائق شروع [illegible]

ترکیب اول آن است [illegible] دینار زر کداز زد و یک دینار [illegible] محمر [illegible]

زر [illegible] عوض [illegible] دینار [illegible] محمر در [illegible] دو دینار زر [illegible]

و در خلاص بند زر از خلاص محمر [illegible] آمد [illegible] نوبت [illegible]

اگر خواهم همین زر را [illegible] بار [illegible] زر با [illegible] دینار [illegible]

و در [illegible] غواص [illegible] و [illegible] و اگر خواهم [illegible]

[illegible] از آن محمر و دو دینار [illegible]

نوبت با هم کداز زد و در خلاص بند آنچه باند [illegible] تمام [illegible]

ترکیب دوم آن است [illegible] دینار نقره [illegible] کداز زد و یک دینار [illegible] محمر

[illegible] کنند [illegible] و باز کداز زند [illegible] محمر [illegible]

[illegible] نوبت [illegible] دینار نقره ۳ از دینار [illegible] خلاص [illegible]

چهار [illegible] و [illegible] اضافه کنند [illegible]

[illegible] ترکیب سیم آن است [illegible] زر [illegible] محمر [illegible]

سه نوبت با هم کداز زد و در خلاص بند زر [illegible] تمام [illegible] از خلاص [illegible]

[illegible]

نار [illegible] در خشند [illegible] جمیع احساد [illegible] معدن کاشف

این اسرار در درگاه حضرت [illegible] الکبیر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان مفتاح [illegible] مکلوش [illegible] آمد [illegible] بابد اول [illegible]

در [illegible] قصیده [illegible] بود در [illegible] قصه [illegible] باید [illegible]

و بعد از آن [illegible] زر [illegible] دینار [illegible]

[illegible] نوبت [illegible] و غواص [illegible] دینار [illegible]

[illegible] دینار [illegible] چند [illegible]

[illegible] نوبت [illegible] تمام است [illegible]

[illegible] قلع [illegible] نوبت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] در بیان اول [illegible] قلعی است [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible] سفید [illegible] کنند [illegible]

و این [illegible] چهار [illegible] اضافه کنند [illegible]

[illegible] قلع [illegible] کنند [illegible]

[illegible] نوبت [illegible] در خشند [illegible]

آنرا رفع چیزی را در هیچ حرز منیع نمی‌کند مر طلق حیوانی در آن قشر الاصلی مقلّس است
پس مر آن قشر مقلّس را جزوی با چهار جزو سرکه شستی مقطّر طبخ کن
تا خشک شود طلق بی سواد را از کثیف است تا سه نوبت تجفیف آن [illegible]
ز جیر او بیکبار زایل شود پس او را تا ثابت شود و ثبوت آن قلعی [illegible]
طلق را دائم او را سه نوبت تجفیف این طلق را [illegible] یکبار از زر و باس
سالم بر می‌آید اما اگر خواهد طلق را مقلّس کنند عدد دینار از طلق بردارد یک دینار
نوشادر محلول بجوشاند [illegible] ساعت سحق نماید و [illegible] تشویه [illegible]
تا بعد نوبت [illegible] طلق را [illegible] متوسط ۱۲ ساعت تصعید کند
در ۱۲ ساعت هم سحق نماید باین طریق [illegible] تصعید [illegible] جمع
کم است نوشادر محلول اضافه کند و یکبار هم زیاده از [illegible]
و آن ریخته ۱۲ ساعت سحق کنند و ۱۲ ساعت تصعید تا آنکه نوشادر [illegible]
طلق بر می‌آید و طلق هم مقلّس شود این طلق هم اکسیر قلعی [illegible]
چون سه نوبت او را تجفیف از طلق یکبار از زر و باس سلیم بر می‌آید
اگر خواهد طلق را حل کند حل با نوشادر [illegible] مصنوع [illegible]
[illegible] یک حصه او را با طلق سحق کنند در آفتاب [illegible] حل شود [illegible]

بر عیار [illegible] منقی [illegible] کند تا ثابت شود چند آنکه [illegible]
و از زر و باس سالم و ثابت باشد تمام شد مفتاح کنوز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در عمل گنج [illegible] گنج [illegible]
[illegible] در گنج [illegible] دفعه [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] مقاصد اصول و ارکان [illegible] و شعب [illegible]
روح و نفس [illegible] مفردات [illegible]
[illegible] طریق مستقیم [illegible] این اعمال [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اندام چهار [illegible]
[illegible] این اعمال [illegible]

باب فی عمل الگنج

[illegible]
[illegible] روح مطلق [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible]
[illegible] حل [illegible] نوشادر [illegible]

در نظر آفتاب بهار که واقع شود مقصود بود یا بطریق حرده و زرنیخ را
در صد دینار صاف ریخته در قدح چینی دیوار بلند بهم برفرق حاجی باید
با آفتاب سرطان و اسد و سنبله مقصود از آن سر نوشادر آید در دیوار قدح چینی سفید
سفید بر آید بلور بار بر بهاری نشود کاغذ و دار است لکن اگر بدو دو نوبت بار
نوبت کنی و عادت عادت شد بسیار صافی و صافی بر آید پس آن نوشادر را
با حتیاط از آن قدح برگیرد و خشک کند بلند برگیرد در نیم عمل حاصل شود و اگر
خواهد نوشادر را در درجات حل محلول مقطر تصعید شد بطریق مذکور باز
او را در آفتاب گرم تر مگر باید ایکه مصفی بر آید و همچنین اگر خواهد با زاج زرد
قدر محلول مقطر تصعید کنند بطریق مذکور باز او را در آفتاب گرم مگر باید ایکه
مصفی بر آید و همچنین اگر خواهد با زاج زرد محلول مقطر تصعید کنند هم
بدین طریق باید در آفتاب گرم تا نوشادر بلون زاج زرد بر آید و نوشادر
اصفر این است و اگر خواهد با زاج احمر شنگرف محلول مقطر بدین طریق نوشادر
در آفتاب تصعید کنند نوشادر زنجفر بر آید این است نوشادر احمر شنگرفی و اگر زرد
با نوشادر الف ... متوسط بر کره شمع تصعید کنند مگر تا نوشادر
بلون فضه بر آید این است نوشادر فضی و اگر نوشادر را با براده زر محمر ...

محمر

محمر با بر ... قدر ... تصعید کنند تا نوشادر بلون زرد ... بر آید این است نوشادر ...
نوشادر را با براده حدید محمر بدین طریق تصعید و عقد کنند تا نوشادر بلون حدید بر آید
این است نوشادر محمر حدیدی و اگر نوشادر را با زعفران حدید بهمین طریق تصعید و عقد نماید
تا نوشادر بلون زعفران حدید بر آید این است نوشادر زعفرانی و اگر نوشادر را با کافور
... حدیدی ... بهمین طریق تصعید و عقد کنند تا نوشادر بلون ... بر آید این است ...
نوشادر مبیض کافوری و اگر نوشادر را با طلق محلول یا طلق ذائب یا طلق ... بدین طریق
تصعید کنند تا نوشادر بلون طلق بر آید این است نوشادر مبیض طلقی و اگر نوشادر را با بلور
و زجاج ... مکلس تصعید و حل کنند تا نوشادر بلون بلور زجاج مکلس بر آید این است نوشادر
بلوری بدانکه جمله تدابیر نوشادر با نواعات مختلفه این است اما باید اگر نوشادر را با ...
تصعید آن را با مدت صافی در آفتاب واقع در ایام تابستان باید تصعید ... و اگر ...
احجار و ارواح و اجساد ... کرده تصعید کنند در ... و حجره باید ... متوسط ... شمع تصعید
و طریق آن در حجره بدین نهج است ... زرنیخ براده ... با ...
محمر با ایک ... زعفران حدید ... نوشادر ... باید کرد اما اگر نوشادر
محلول ... واللا با نوشادر غیر محلول ... از ... احجار کرده
هر کدام ... نوشادر محلول یا غیر محلول ...
... حرارت چراغ ... از آن ...

برادهٔ ... زر ۱۲ دینار که به زیادتی و نقصان لیکن اینجا احتیاج دارد به تصعید
الغرض چنین است مشروط لازم با نسخه طریق ... ۱۲ ... عمل ... استیل کند و نود زرد
... و نقصانش را ... زر ... ۱۲ ... تصعید باید با آنکه زر ...
... اجساد مذکوره ... اجساد مکلس که اگر خواهی همین ...
... تصعید با اجساد مصعد شده است ... گرفته حل نماید ... اجساد را
... که ... والا به همین طریق کار کند و در ...
... کند ... دینار براده نقره با کافور ... با کافور ...
با خلق ... با طلق ... زاج ... این طریق ...
... کند ... تشمیع و ... تقطیر ... اعتقاد ...
... که به زیادتی و نقصان ... به همان ... ذکر شد ۱۲ ...
تصعید کنند ... نقره و کافور و طلق و زاج ...
مکلس ... علم اکسیر ... و مقصود
... این عمل ... مقلوب ... تمام ...
... [illegible] ...

بکنم

... علم اکسیر ... و این مراتب ... روح ... زر ...
و از ... مقلوب ... اگر خواهی ...
مقصود ... تمام ... دیگر ...
... مذکور ... مکلس ...
مصعد ... که ... مفقود ...
... مکلس ... افضل از آن ...
... مقام این اجساد ...
... مصعد ... مکلس ... اعظم
لکن ... مراتب ... طریق ...
... مکلس ...
... و طریق ... اگر خواهی ...
... مکلس ...
...
...
... [illegible] ...

نمود و کردن سیم خشک که در میان سایه و آفتاب زرنیخ بار دیگر با آنکه مس را در زر اول
الواح سازند و دقیقه‌ای در کوره قرار داده بگذارند تا بسوزد و بعد او را در
سحق نمایند در جائی بگذارند تا فرو نشیند آنگاه ارزیز را بر او ریزند و سحق نمایند
بار دیگر زرنیخ زرد بر آن چرب کنند و ساعت یک آن دوره از تنور بر آن داخل کنند در بوته
بگذارند و بعد از آن که زر باز او را الواح ساخته و پنج مرتبه بسوزانند و سحق کنند و خشک
نمایند و چرب سازند تا سه نوبت و بعد از سه نوبت او را در بوته بگذارند و بار
احمر ملغم کنند و آن ملغم شده را با نوشادر مصعد بطریق بگذارند و آتش نرم
به عود نیاورند ملغم خود رسانیده و ساعت سحق دهند تشویه دهند ساعت اعتقاد
نعمت او کرده تا دو نوبت و آن عود نیاورند ملغم [illegible] بگذارند
و چنین بار دیگر [illegible] سه مرتبه ذهب داده بطور دیگر [illegible] مرتبه
وزن که جزو [illegible] را با نوشادر [illegible] تا بگذارند [illegible] تمام
و بعد او را بار دیگر [illegible] مقطر نماید که و سحق خشک نماید تا آنکه هفته چنین کنند
و در میان سایه و آفتاب [illegible] این زرنیخ لطیف [illegible] و با آنکه مس را [illegible]
بطریق مسطور مذکور سه نوبت الواح و دقیقه [illegible] بسوزانند و بعد او را [illegible]
را اگر بطریق سحق و تشویه و اعتقاد تا دو نوبت [illegible]
باز [illegible] هفته در میان آفتاب و سایه زرنیخ [illegible] این [illegible]

اگر عود نیاورد را در بر آورده چنانچه غیر مغشوش برگرد بگذارند و آتش زنگار را در پاتیل
ملغم دهند ساعت تشویه نرم دهند ساعت اعتقاد تا به عود نوبت دو این عود نیاورد برآورده
آن را بار دیگر بگذارند زنگار در برد در آن [illegible] مهره ان [illegible] آید او را
در بوته بگذارند منفتح شده و بگذارند چنانچه اگر قوت و طاقت داشته باشد
شعاعات زنگار از ملغم منقطع شد چون منقطع شد فرو گذارند تا سر [illegible]
برآورده کنند و چون [illegible] با جوزی زنگار را آمیز و دو ساعت سحق کنند [illegible]
به دور [illegible] باید در هفت مرتبه باید گذاشت نوبت اول [illegible]
زنگار را چون با جوزی زنگار [illegible] نوبت چرب کنند و بگذارند [illegible] آید [illegible]
[illegible] باید گذاشت و بعد [illegible] البیض و [illegible] و [illegible] تمام باشد
[illegible] والله بدون این ادویه بگذارند [illegible] چون آن زر
زر [illegible] نوبت اول [illegible] و سیم [illegible] در نوبت چهارم
[illegible] و هفتم [illegible] مشغول کنند چون [illegible]
[illegible] اگر او را [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] او را [illegible]
[illegible] با این [illegible] عود نیاورد [illegible] بگذارند [illegible]
او در [illegible] تا عود نوبت [illegible] بگذارند [illegible] عود نیاورد [illegible]
زر [illegible] او را [illegible] نوبت [illegible] احمر [illegible]

زر اکسیر است اگر همین زر را با نقره جمع کنند و دو [illegible] نماید مطابق آنچه ذکر شد [illegible]

نقره در گداز بجوشانند تا غذیش خورد [illegible] اگر خواهیم که [illegible] کنند از زر [illegible]

نقره [illegible] جزو و از [illegible] محمر جودی در گداز و در خلاص نشد تا [illegible] آید نقره [illegible]

[illegible] خالص فایق آید این است زر شرقی [illegible] معلوم [illegible] این [illegible] است

یکدینار [illegible] محمر [illegible] نقره خالص با یکدینار زر [illegible] زر شرقی [illegible]

یکدینار فضه [illegible] بگدازند با این محمر [illegible] کنند و در خلاص نشد [illegible] نقره [illegible]

چهار [illegible] زر شرقی در خلاص [illegible] آید [illegible] زر شرقی [illegible]

[illegible] کنند [illegible] خلاص نشد زر [illegible] پس اگر این [illegible] محمر [illegible] کند باید محمر را

[illegible] کند [illegible] سابق ذکر شد و با همان [illegible] محمر [illegible] بیاورد [illegible]

زر محمر جودی و از فضه [illegible] جزو و [illegible] محمر جودی [illegible] فضه [illegible]

[illegible] کدازند و اگر از خلاص بر [illegible] زر شرقی [illegible] باشد چون [illegible] این است

[illegible] در این عمل [illegible] [illegible] هیچ [illegible] است الا [illegible]

اگر خواهیم چون مس [illegible] اول [illegible] الواح ساخته [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و [illegible] مستحق [illegible] نگدازد [illegible]

بعد از [illegible] مس [illegible] روغن زیت چون سحق [illegible] نماید و [illegible]

دوره از

دوره از [illegible] که بگدازد با دیگر الواح ساخته [illegible] و [illegible]

[illegible] بار دیگر بگدازند تا [illegible] بگدازند سه نوبت [illegible] شد

جدا از [illegible] مس [illegible] پس اگر خواهیم در [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بگدازد [illegible] کند با [illegible] دینار زر [illegible] بگدازد

[illegible] زیت اصفر [illegible] مسحوق در [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و [illegible] نوبت بالا تمام این [illegible] زیت [illegible]

[illegible] البته [illegible] سحق [illegible] کنند چنانکه [illegible]

و کم از [illegible] سحق [illegible] اگر با روغن زیت [illegible] طبخ کنند [illegible]

[illegible] روغن [illegible] در طبخ سیاه [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] و اگر [illegible] ماند و با این روغن زیت [illegible]

[illegible] روغن [illegible] سیاه [illegible]

و اگر [illegible] طبخ کنند [illegible] ذکر شد [illegible]

[illegible] در این [illegible] مطلق [illegible] طبخ [illegible]

[illegible] ماند و در این محلولات [illegible] محلولات

مفطرات هر کدام را که دارد ما و نسقیه میده هر دو سحق نشوند تا ممتاز شود و سرد شده آید

اما اگر آن هم را چو دینار مسحق نرم ازین و دیگر بار را کل کبریت باد و ممزوج کنند و عقد

سحق نماید و تشمیع کند با تشویه و تشمیعات اعقاد و تسعه روزت تمام شود بعد ازان تقطیر

و حسبه نوبت بود را ذوب نماید روزانه شب این است کبریت احمر و در عمل تمام است

او در را ورقه تام و در دوزخ مقطر با حل مقطر ریز تا نرم شود آید با حل

و در کوره فتار آن نهند تا سه نوبت چنین کنند تا نرم شود آید این است کبریت احمر افضل

من المفید و اکسیر است چراغ آنکه معدل المزاج سیاه چهره گرداند و زرد گرداند

نوبت مختلف این جوهر مبارک یکبار از نرم و مرزوق و ثابت فی نار [illegible]

و خلاص و نشقاف و مشمع کند و جمله عیوب را که کلام مبدل کند و مقصد

قدر تمام است تجربه صحیح را براده او را با صفوه الیض مسحوق کرده

آن زاج احمر را با احمر صفوه سحق تا که اضافه کنند و جمیع باید در خمره طین [illegible]

حمام نهند و تشویه کنند بعد از تشویه او را از خمره بیرون آورده [illegible]

اعلی مستعد اینه افضل شود بعد او را اضاره براده کرده یک نوبت [illegible]

چنین کنند آنگاه چون اکسیر زرد شده بیرون آید [illegible] نوبت [illegible]

مختلف آن جوهر مبارک یکبار از [illegible] گانه را در حدیده اشاره کرده [illegible]

خدای تعالی شاهد عدل است [illegible] مطلق [illegible] بذات و صفات او

[illegible] بر همه انبیاء و مقربان اندر کار آید که چاشنی [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] شکلوناه کبریت در دو [illegible] چنین مکتوب است و معمول است [illegible]

در تجربات [illegible] مبارک [illegible] او است [illegible] خطا و خلل [illegible]

[illegible] اگر یک نکته با کیفیت عمل [illegible] مر او [illegible] شرف [illegible]

حکمت شود نزد خدا و رسول [illegible] شکلوناه [illegible]

بر جای آنکه [illegible] نوشته ام خداوند عالم [illegible] این حال را [illegible]

والله اعلم بحقایق الامور بسم الله الرحمن الرحیم فی باب [illegible] مقلوب [illegible]

مجملا کاملا [illegible] ورق یا براده نقره [illegible]

را مثل زیبق [illegible] ۱۲ ساعت سحق کن و [illegible] تشمیع [illegible]

مطلق [illegible] ۱۲ ساعت تصعید [illegible]

با زیبق [illegible] ۱۲ ساعت دیگر سحق [illegible]

[illegible] ۱۲ ساعت تا تصعید [illegible] سیم [illegible]

کن و [illegible] ۱۲ ساعت تصعید [illegible]

مرتبه تصعید کرده [illegible] چهارم پنجم و ششم و هفتم [illegible]

او را با [illegible] سحق [illegible]

[illegible] روح [illegible]

او را با روح حلال [illegible]

وطریق گرفتن جوهر زرنیخ بدین نهج است که چهار زرنیخ زرد را چون طلق محلول سازد و بدین طریق
آن زرنیخ را در شیشه کرده در میان آب فرو برد تا محلول شود بعد از آن حل شده شفاف
روغن بود را در ظرف صلایه ریخته سحق کنند و خشک نمایند پس زرنیخ احمر شفاف شسته
[illegible] را که در آن سحق کرده در [illegible] سحق شود بعد از آن زرنیخ [illegible] با آب
کرده سحق نماید و در [illegible] ساعت با آتش نرم در قدح زجاج [illegible] بگدازد تا [illegible]
معقود طبخ کنند در طبخ باشد که [illegible] سحق کرده با [illegible] سحق ده دینار
با مرکب را با ده دینار از آن زرنیخ [illegible] ساعت با هم سحق کنند و ده دینار [illegible]
اضافه نماید و هر یک را در سحق و صلایه بسیار زود در [illegible] حلیمی با آتش متوسط [illegible]
او جوهر زرنیخ مقصود [illegible] بود از تصعید اول جزوی از آن را در دیک [illegible] سحق و صلایه
تمهید طریق عمل کنند تا سه نوبت او جوهر سفید شفاف برآید و [illegible] اگر جوهر سفید
و فضه برون آید و او را با فضه مکلس حل کنند و تصعید نمایند تا آن جوهر [illegible]
آید و اگر با کافور حکمت [illegible] و کافور [illegible] با طلق مکلس و بلور مکلس حل
آن جوهر [illegible] حساب [illegible] این است جوهر زرنیخ [illegible] اگر خواهد آن فضه مکلس
مقصود را با جوهر زرنیخ [illegible] سه وزن [illegible] از [illegible] محلول [illegible] دیگر [illegible]
هر یک از این زیبق و فضه و جوهر [illegible] جدا جدا از [illegible] محلول [illegible]
و همچنین [illegible] احساد [illegible] مثل کافور [illegible] و کافور [illegible] و طلق و بلور [illegible]
حلال محلول [illegible] شوند [illegible] احساد [illegible] نمایند

وطریق تشمیع آن است که از جسد [illegible] ده دینار زر [illegible] در ظرف حلیمی [illegible] اندازد و یک دینار زرنیخ
محلول با دیگر [illegible] اندازد و در [illegible] خشک کنند و در قدح حلیمی [illegible] اندازد [illegible] تشمیع با آتش چون
حرارت [illegible] ساعت شود به نرم دهد و [illegible] از آتش [illegible] کنند و [illegible]
نماید و باز در صلایه نهاده یک دینار دیگر [illegible] محلول [illegible] سحق کنند و در سحق
خشک شود [illegible] ساعت شود به نرم دهد و [illegible] اعقد و [illegible] طریق [illegible]
نوبت چون نوبت هفتم رسد امتحان کنند بر صفحه مس تافته [illegible] آتش با [illegible]
جوهر مکلس مشمع [illegible] در آن صفحه [illegible] طرح کنند اگر چون موم بگدازد و دود بلند
و در ظاهر و باطن او غوص کند چنانکه [illegible] رنگ او [illegible] سفید باشد و در [illegible]
رسیده [illegible] و در [illegible] نکند و الا تمام است باز [illegible] اگر [illegible] در صفحه
غوص [illegible] مثل فضه مکلس مشمع اگر خواهد یک دینار [illegible] مس [illegible] سه نوبت
طرح کنی و ده دینار را با [illegible] اضافه نماید و سه نوبت دیگر بگدازد [illegible] مثل [illegible]
بر [illegible] اگر [illegible] فضه مقصود خواهد عمل کنند [illegible] دینار [illegible] مقصود [illegible]
صلایه اندازند و یک دینار [illegible] فضه محلول [illegible] و چندان سحق کنند و در سحق
خشک شود [illegible] نرم [illegible] ساعت [illegible] تا به ۱۲ نوبت رسد [illegible] امتحان کن
[illegible] طریق مذکور [illegible] اگر خواهد در [illegible] طرح کنند [illegible]
بجای او [illegible] دینار مس [illegible] با [illegible] و یک دینار از این [illegible]
سه نوبت [illegible] طرح ده نقره [illegible] اگر خواهد با جوهر زرنیخ عمل کنند

بار مصعّده دیگر بار جرم هر یک دو دیگر بار نوشادر بار ادستی کنند و در زیر آتش خشک باید و در ساعت تشویه بکنند و ساعت اعفا
کنند تا ۱۲ مرتبه بطریق مذکور اگر در روح مس امتحان کنند طرح باید یکی بر هشت مس حاصل که [illegible]
پس برزانه بیاید ست عمل بیان بکنم من اوله الی آخره و عمل چهار درش بدین ترتیب است که [illegible]
زرنیخ مصعّد مشمع جزوی و از جسد نقره ملغم مشمع جزوی و از زیبق مصعّد مشمع
جزوی و از نوشادر محلول از هر جزوی ۱۲ ساعت با هم سحق کنند بعد در قدح بعد از مطلین [illegible]
را در کره آتش بگدازند و آن هر سه جسد بهم گداخته و ممزوج شود تیره و درست [illegible]
برد آتش و در ظرف صلایه ریزد و در گرمابه بود او در او روز که هر چه در زیران کم آمده نیم باز
محلول بار زیبق مصعّد مشمع بالمناصفه بار اضافه باید و در ۱۲ ساعت باز سحق [illegible]
بهمین طریق ما تسع نوبت آن روح و نفس و جسد هر سه یکی شوند این اکسیر اعظم است [illegible]
بر عدد ۲۴ دینار مس گداخته نسبت بزند طرح کنند ده ذره زر [illegible] اضافه باید از [illegible]
سالم بیرون آید و این قصه زیبق ملغم [illegible] هر نقره های معدنی زر بار این نقره
بگدازند بیرون این نقره نقره معدنی خالص [illegible] ملغم [illegible] کشف اسرار
رموز و اشارات حکما که من اوله الی آخره بتجربه نموده ام و در این مبارک رسته [illegible]
چهار عمل است در روح و نفس [illegible] چهار رنگ زرد و نفس و جسد [illegible]
تدابیر آن من اوله الی آخره کاشف اسرار مطعون عند الله و مطرود عند الملائکه
و مردود عند الناس [illegible] طلق است [illegible] زیبق مصعّد مبارک است چون

محلول شده باشد که صاحب طلق و از رس زیبق و [illegible] زیبق طلق است محلول [illegible] نوشادر
باید در آن عمل نمود بدین طریق نوشادر مصعّد را [illegible] پاک که در حمام گرم
تا حل شود بعد از آن محلول را در قدح چاج [illegible] طلق [illegible] تشمیع عقد باید [illegible] دیگر
بسیاق مذکور حل کنند و عقد نمایند تا هفت نوبت [illegible] در نوبت [illegible] مشتمل
قابل [illegible] عرض و نفوذ در طلق محلول کنند و غیر از این [illegible] طلق [illegible]
نمیشود باعث [illegible] همین نوشادر محلول است چون این نوشادر محلول موصوف را
داری و طلق محلول [illegible] التشمیع [illegible] در تشمیع روح و نفس و جسد
کشیم مصعده دیگر بار طلق را [illegible] باز نوشادر سحق کنند چند انکه [illegible] ساعت تشویه
نرم دهد [illegible] ساعت اعفا و بدین سیاق عمل باید تا ۱۲ نوبت و در نوبت ۱۲
امتحان کنند او در [illegible] و قلعی [illegible] باید طریق [illegible] نوشادر آن [illegible]
تکلیف این [illegible] سالم بیرون آید این است طریق [illegible] و طریق
تکلیس آن این است [illegible] نوشادر محلول [illegible] هفت نوبت حل و عقد
شده است باید بطریق [illegible] دینار از طلق محلول [illegible] یک دینار [illegible] نوشادر محلول [illegible] آن
دهم و ۲۴ ساعت سحق نماید و [illegible] ساعت تشویه دهد و [illegible] ساعت اعفا [illegible] نوبت [illegible] دیگر بار

طلق ۲ دینار یکعدد و یکدینار در شیشه بر روی آتش نهاده او را بمیان ... تصعید کنند تا
منبسطه ۲ ساعت بعد از تصعید جمیع نقصانش را با نوشادر درست نموده
۱۲ ساعت سحق کنند و ۱۲ ساعت تصعید با این طریق مکرر اورده با مانند تا نوشادر
بدان طلق سپید گردد این است نوشادر طلق مصعد و طلق محلول اگر خواهی آن طلق را به
تلحیف قلعی یا حریر در سرای یکدانه زر ... شیشه ... در زیر بام سرد [illegible]
آید و اگر خواهی آن طلق محلول سازی زرنیخ ... مصنف ... آورده ...
او را صفت مرتبه حل عقد که بعد آن محلول را ... با طلق در آفتاب تابستان
سحق کنند طلق اخر آن سیماب محلول احلل سازد بعد یکدینار از این طلق محلول
بر ۱۲ دینار زیبق گرم ... طرح کنند ثابت شود چنانکه بیشتر کرده ... آید
خدای یگانه همان گواه ... مکتوب ... عملی ... با فروع و شعب
کمال کنز اللآلی و کنز الیواقیت طبع کنی با هم در درجات اعلا باشند
و اگر مدت ۵ سال در راه مواضبت ... و مداومت ... این باشد
گنج کرده باکنز الیواقیت چون ضم کنی گرم ... کنج مکتوب است
مثلا با کنز اللآلی ... یافته است ... حرام این ... کنج ...
باب ... [illegible]

باب تجربه ضم اشیا با یکدیگر در درجات عالی که در الفه مکتوب است البابلی علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحیم مفاتیح کنوز ضم کن تکلیس جسد با نفس و ... روح
و جسد ... مفتاح کنز اول در تکلیس مس مفرد است و مفتاح کنز دوم در تکلیس مس
مرکبست و تکلیس مس مفرد آنست که او را الواح ساخته ... که مطلا باشد
و بعد او را با نوشادر مصعد ... روح و طلق ... و تکلیس مس مرکب ... یک دینار
او را با کبریت اصفر ... و مکلس کنند ... ۴ عدد دینار مس ...
یک کلاه ... ۲ عدد دینار کبریت اصفر ... خورد ... ۴ عدد دینار مس
بکدازند ... دینار کبریت بخورد ... بازیکدازند ... دینار ... بخورد
او را ... بازیکدازند تا ۴ نوبت این ۴ دینار کبریت را بخورد ۴ عدد دینار
مس ... سحق ... ۳ نوبت بکدازند ... دینار کبریت ... بخورد
آن و اگر باز سحق ... نوبت ... بازیکدازند ... دینار کبریت ... بخورد
آن ۴ دینار مس ... سحق ... او را ... سحق کنند ...
ریخته ... آتش ... ریخته ... تا ...
در زاج محلول ... در ... نوبت ...
محلولات ... کنند و با ... در ... ریخته ...

نهد دینار وزن زیبق چون طبخ یا غمس یا عمل کهنه شود ده از نوع شود چون سر منتقی را
سه نوبت تلطیف آن مس مکلس بگدازد از نوع زیبات و تا بدار بر وزن آید و
هیچ در وزن زر ریا کم نشود نوبت ثالثه چون تمام شد در نوبت چهارم آن
زر را تلطیف زجاج شامی مسحوق بگدازد و در بوتقه [illegible] کنند چون [illegible]
محمر باید نیز [illegible] کنند آن زر محمر را با اجساد دیگر با این نوع [illegible] گدازد از [illegible]
زر محمر وجود نقره خالص و [illegible] زر محمر یا غیر محمر سه نوبت بهم بگدازد زر و [illegible]
خلاص شده زر نقره تمام عیار از خلاص [illegible] آید و [illegible] یا صفا باشد باب
مفتاح [illegible] مس مکلس را با زعفران حدید [illegible] گدازد [illegible]
دینار مس مکلس برگیرد و یک دینار زعفران حدید بگدازد و دم ۱۲ ساعت [illegible] کند
و [illegible] بعد [illegible] اعتقاد [illegible] نوبت با منطریق [illegible] باید از آن [illegible]
مس مکلس ۱۲ دینار [illegible] و جسد [illegible] با هم [illegible] شوند و باهم [illegible] فایده نمانند
چرا [illegible] و شمع [illegible] چرا این مرا [illegible] کند [illegible]
[illegible] روی و جسدی [illegible] آید با منطریق [illegible] ساعت ۱۲ دینار از آن
جسدین [illegible] را بگیرد و یک دینار [illegible] بگدازد و دم [illegible] ساعت سحق
کنند و [illegible] اعتقاد [illegible] یک دینار دیگر [illegible] دینار [illegible]
سحق کنند [illegible] اعتقاد نوبت آن ۱۲ جسدین [illegible] دینار [illegible]

الگاه

الگاه او را بگدازد در سه نوبت چنانکه روح با جسد [illegible] مس مکلس مفرد [illegible]
مصعد باشد بعد از هر گداز [illegible] نقصان او را [illegible] تا سه نوبت و بعد از
نوبت سه گانه او را [illegible] در سه ساله در [illegible] سه ساله [illegible]
باید [illegible] نقره [illegible] سه نوبت تلطیف این [illegible] بگدازد
زر مکلس [illegible] تمام عیار [illegible] با منطریق [illegible] دینار نقره [illegible]
[illegible] سه نوبت تلطیف بگدازد [illegible] صحیح باب مفتاح [illegible] چهارم اگر [illegible]
[illegible] اجساد [illegible] مکلس [illegible] بگدازند و [illegible] شمع [illegible]
از آن اجساد در [illegible] شمع شوند اگر [illegible] مثلاً
مکلس را با زعفران [illegible] شمع [illegible] یک دینار [illegible]
نقره [illegible] سه نوبت طرح کنند [illegible] تمام عیار [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] شمع
[illegible] یک دینار ۱۲ دینار نقره طرح کنند زر خالص تمام عیار [illegible] و اگر [illegible] محمر [illegible]
با [illegible] خالص را [illegible] شمع [illegible] اگر [illegible] یک دینار [illegible] دینار
و اگر زر محمر مکلس را [illegible] شمع [illegible] اگر [illegible] یک دینار
[illegible] دینار و اگر [illegible] محمر [illegible] مکلس [illegible] زعفران [illegible]
محلول [illegible] و شمع [illegible] اگر [illegible] یک دینار [illegible] دینار

نقره طرح کنند سه نوبت و هر باری دانگی زر معقد اضافه نماید تا تمام عیار شود انشاء الله
آنچه با مطلق است دیگر زیبق مصعد را با نوشادر محلول عراقی و مشمع سازد
اگر مس گداخته است یک دینار بر ده دینار و بهر دیناری دانگی معقد اضافه کنند و اگر
فضه مکلسه را با کافور ریاحی را ... و کالای باشند با نوشادر محلول عراقی
سازد یک دینار بر هفت دینار مس گداخته سه نوبت طرح کنند نقره خالص گردد ... ایم
بعون الله تعالی **باب فی تدبیر النفس** ... را ... ام ... در ... ام
رسیده در میان آن پرداختیم و ... ست ... منقطعه ... موقوف
از ... پاک کنند و باب شویند و خشک سازند و سحق کنند تا ...
پس در کوزه کنند در تنور قماران نهند و بعد ... او ... چینی
نوره اند ... نوشادر محلول عمل کنند و ... سباق اول در کوزه ...
در کوزه قماران نشویه ... تا ... بچهار ... از آن ... مفید و ...
... ساعت تمام او را ... مطلق کل ... ساعت ...
مقطر طرح کنند تا ... شود ... مکلس ... را ...
زاید شد نوبت دیگر در تحقیقات ... مکلس ... یکدار ... نوبت ...

تکلس را ... شود آنگاه با طلق مکلس عمل کنند تمام ... المجرب ... اکبر ... الکامل
من ... آخره ... تجربه رسانیده ام و تحریر آورده ام **باب فی مفتاح الکنز** ...
در تشمیع طلق محلول و بعد از آن در قلعی طلق محلول ... گیرد ... از
مصعد محلول ... هفت نوبت حل عقد یافته باشد و ... طلق ... و ۱۲۰ ساعت
سحق کنند تا ان نوشادر و طلق ... شود و بعد ... ساعت نیم ... ده
... تا انکه عراقی ... و در قلعی ... کنند چون قلعی ... و ... او
سه نوبت تجفیف آن یکدار ... شود اگر ... یکدار ...
باید نوشادر ... طلق ... نوشادر معقد مصعد محلول ... هفت نوبت
حل عقد ... قائل ... این نوشادر را باید طلق محلول و بعد ...
و عراقی ساخت ... یک دینار را ... بر ... طلق محلول جز ... زاید
و ۱۲۰ ساعت سحق ... و یک ساعت نیم ... یک ساعت ... تا ۱۲ ... ان طلق
مشمع عراقی ... و اگر قلعی شود ... قلعی ... اول ... یکدار ... و ...
مطلوح کل ... را ... کنند و ... را ... مطلوح
... نباید بود او ... تجفیف ان طلق مشمع سه نوبت یکدار دو ...
دانگی نقره کافی اضافه ... سه نوبت دیگر ... سالم ... ایم

دیگر بکند از نقره مکلس را از [illegible] با نوشادر [illegible] بطریق [illegible] مشمع سازند مجرب است

باب فی مفتاح کنز ششم در تشمیع فضه مکلس [illegible] فضه مکلس را اکسیر زر و

زرنیخ [illegible] محلول [illegible] حل عقد یافته باشد یک بار داخل [illegible] زر [illegible] فضه

دهد و ۱۲ ساعت سحق کنند دیگر ساعت تشمیه و دیگر ساعت اعقا تا هفت مرتبه تا ۱۲ مرتبه

با [illegible] کنند بعد [illegible] آید صفحه [illegible] تا [illegible] آتش و [illegible] در آن صفحه

[illegible] مرهم یک بار [illegible] کنند و [illegible] باطن صفحه [illegible]

شکلش سفید باشد رسید پس [illegible] یک بار [illegible] مجرب است

طرح کند [illegible] داخل نقره [illegible] اضافه نماید [illegible] مجرب است

دیگر یک بار از نقره [illegible] بعمل آید و [illegible] با کافور حکمت [illegible] کافور حکمت [illegible]

و طلق مکلس و طلق [illegible] این عمل [illegible] احد [illegible] با نوشادر حلال محلول

غواص [illegible] مشمع [illegible] یک بار [illegible] طرح کنند [illegible]

داخل با نقره [illegible] نقره [illegible] بعمل آید تمام است

باب فی مفتاح کنز هفتم و آخر [illegible] مفاتیح کنوز است در تشمیع کبریت

مبیض و جوهر زرنیخ [illegible] مبیض با جوهر زرنیخ را اگر با نوشادر حلال محلول

[illegible] یک بار [illegible] داخل [illegible] کبریت و جوهر زرنیخ [illegible] دهد و

در ۱۲ ساعت سحق کنند دیگر ساعت تشویه نرم و دیگر ساعت اعقا تا هفت [illegible]

با ۱۲ [illegible] کبریت و جوهر مشمع و غواص [illegible] برده مس منقی

طرح کنند نقره [illegible] بعمل آید تمام است و همچنین اکاسیر حمره [illegible] مکلس

و [illegible] مکلس [illegible] مکلس باشد و [illegible] مکلس باشد در [illegible] جدید

باشد و مس مکلس [illegible] باشد و در اکاسیر بیاض [illegible] فضه مکلس مبیض [illegible] و بجای آن

کافور حکمت [illegible] و بجای [illegible] آن طلق مکلس [illegible] زرنیخ

سفید شده اگر با نوشادر محلول غواص و مشمع کنند [illegible] اکسیر باشند

بنقره و مس [illegible] طرح روند اما این چهار [illegible] دیگر [illegible] باره

حمره و باره بیاض [illegible] بیاض حمره را [illegible] کنیم [illegible]

[illegible] اما ارواح حمره زیبق [illegible] جوهر نوشادر [illegible] مشمع

[illegible] حکمت مشمع و [illegible] مشمع [illegible] کبریت مشمع و ارواح

بیاض زیبق مبیض و جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و همه [illegible] با نوشادر محلول

غواص و مشمع کنند اگر بیاض و حمره باشند تمام شد مفاتیح کنوز سبعه

در بند [illegible] کلی [illegible] دقیقه از دقایق و در اصول و فروع و ارکان و شعب [illegible]

و در حل و اعمال دیگر در تبییض و تشویه و تطلیس و تصفیر و تصعید و
تشمیع و تکلیس و تنقیه و ذوب و طرح در ارواح و اقفاص و
اجساد فرو نگذاشته ام و همه را در کنوز رموز مفاتیح کنوز بیان
کرده ام حق تعالی بر من خشمناک باد از بار روز قیامت اگر هیچ
تدبیر را بی تجربه و تصحیح بقید کتابت در آورده ام بلکه همه را
تجربه کرده ام و بمکتوبات هم قناعت نکرده ام بکرات و مرات امتحان را
بعمل آورده ام و در رفع فساد و خلل و زلل آن آیات و دقیقه از
دقایق این کتاب مستغرق و بامر کیمیا جهد بلیغ بمدد الهی تعالی
دشمن روزگاران کسی با رد مدانند و کشف کنند انا عملت بیدی
و امتحنت و اعرفت بصحت ذلک کله و صنعته فی الاکاسیر مفصلاً
و مجملاً و صح ذلک مجربا صحیحا کاملا بالغا الذی شکا و لا ریب
تمت الکتاب الاکاسیر من اعمال هکلوشاه ابن البابلی بعون الله
الملک القدیم

